

انتشارات دانشگاه پهلوی
۷۰

۲۵ مقاله تحقیقی فارسی درباره

سیبویه

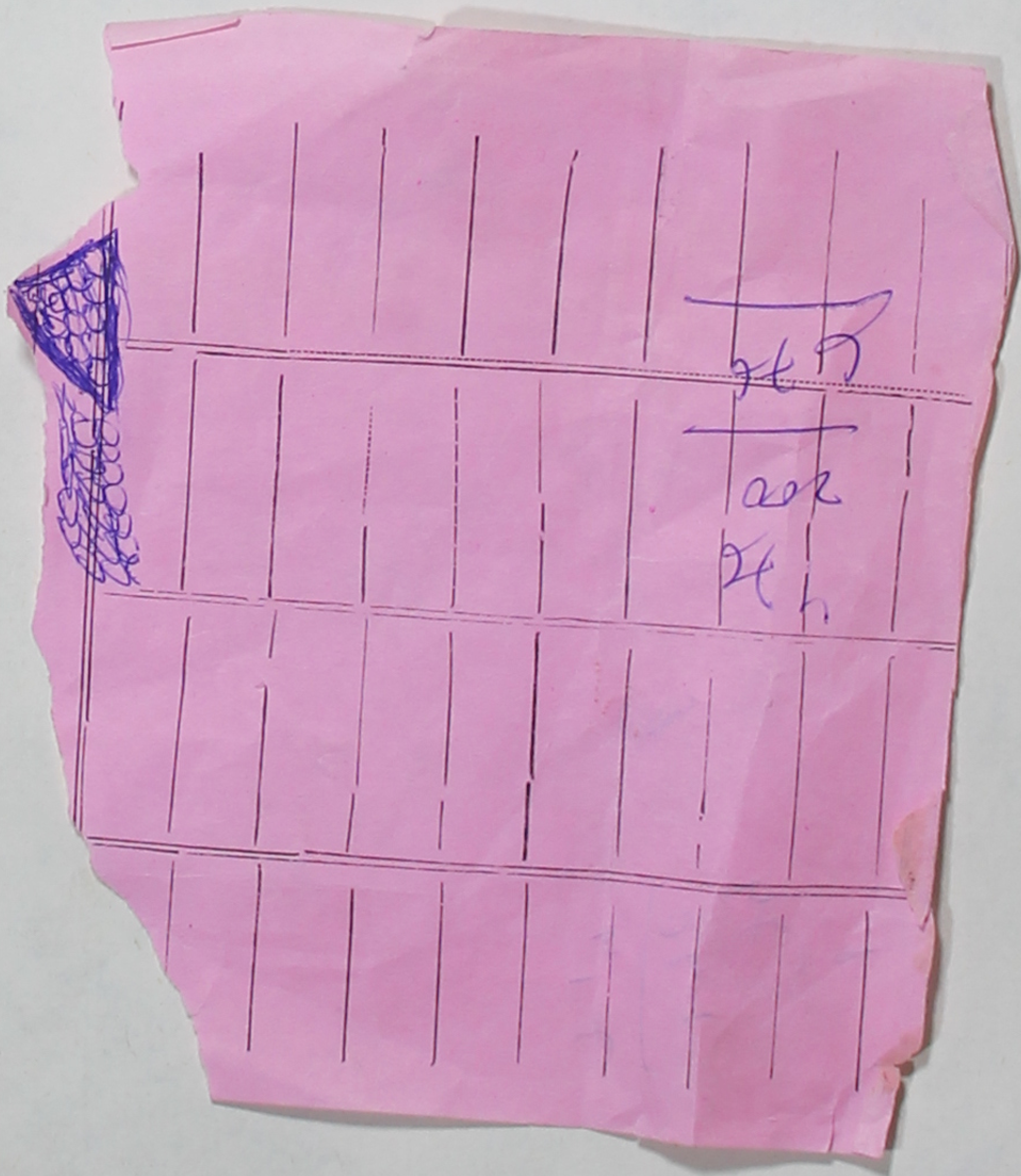
ارائه شده به

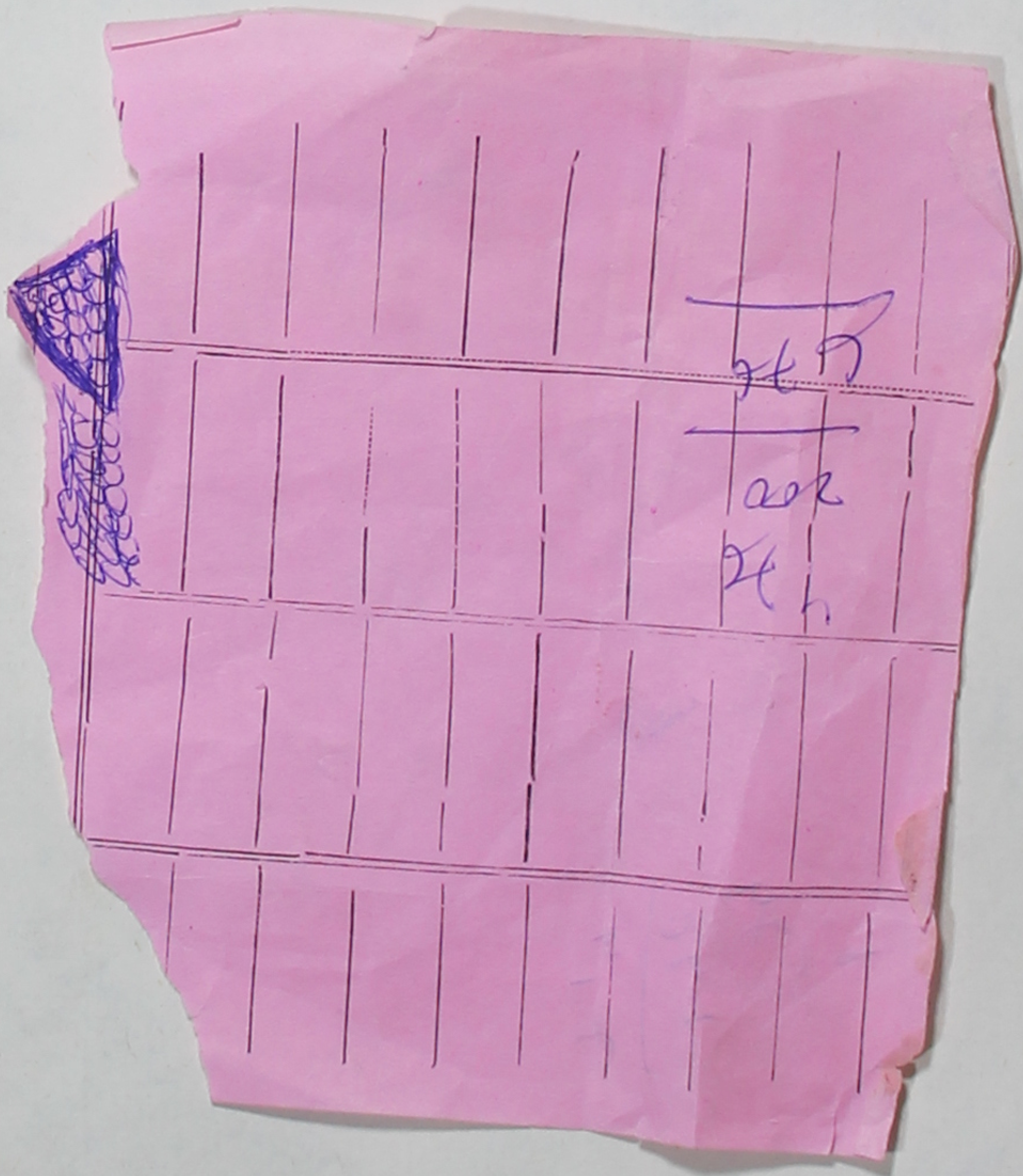
کنگره جهانی بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت سیبویه

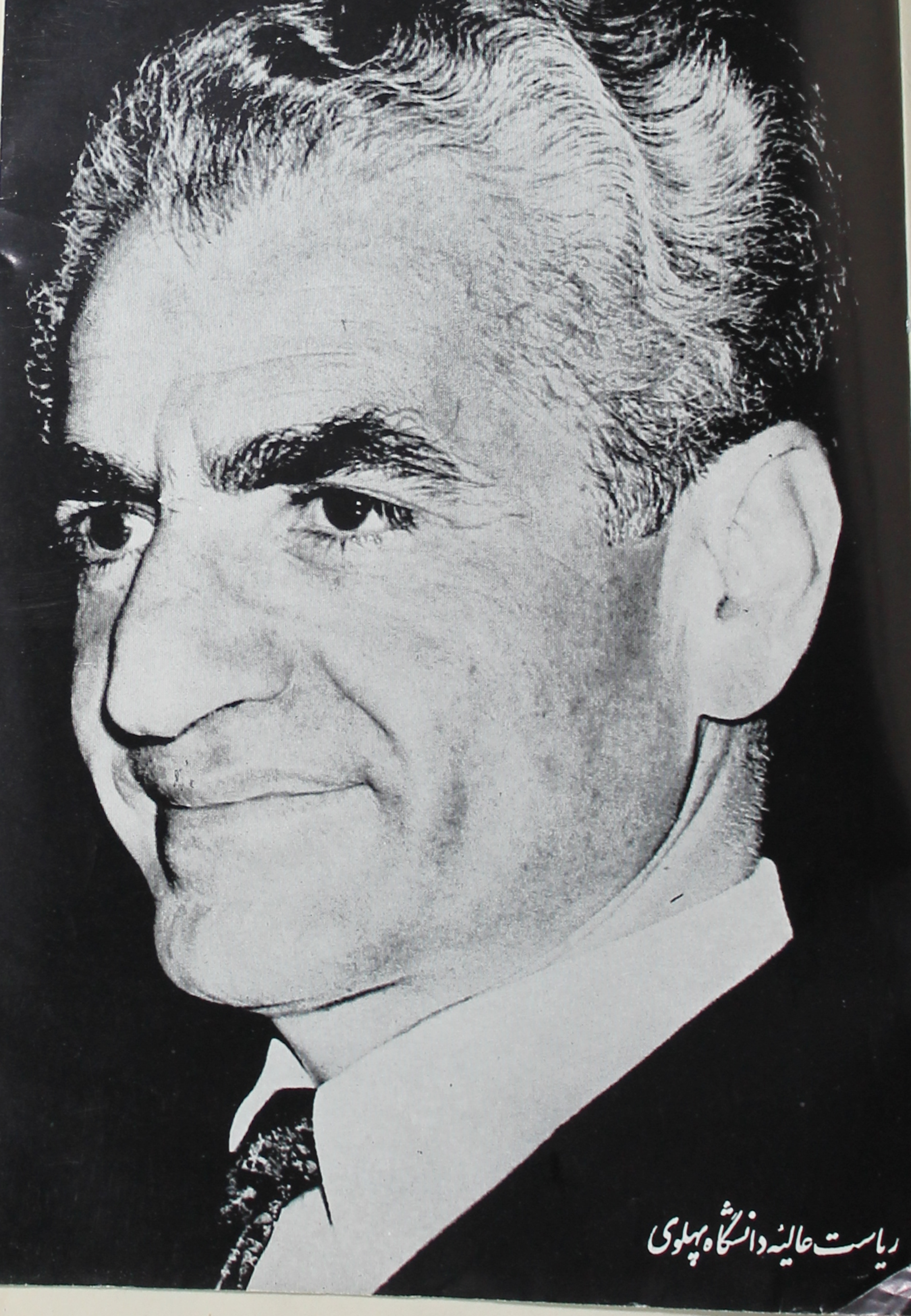
دانشگاه پهلوی ۷ تا ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳

به اهتمام

دکتر محمد حسین اسکندری







ریاست عالیه دانشگاه پهلوی

DATE LABEL



انتشارات دانشگاه پهلوی

۷۰

۲۵ مقاله تحقیقی فارسی درباره

سیبویه

ارائه شده به

کنگره جهانی بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت سیبویه

دانشگاه پهلوی ۷ تا ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳

به اهتمام

دکتر محمدحسین اسکندری

اعضای شورای انتشارات دانشگاه پهلوی (بترتیب حروف الفباء):

این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه دراردیبهشت ماه ۱۳۵۴
در چاپخانه دانشگاه پهلوی بچاپ رسید

فهرست مطالب

		صفحه
۱- پیام اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران		الف
۲- متن بیانات جناب آقای دکتر فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی		ب
۳- متن تلگرام رئیس فرهنگستان ادب و هنر		ت
۴- متن سخنرانی جناب آقای دکتر علی محمد مژده دبیر کنگره		ث
۵- ترجمه سخنرانی « « « « « « « «		ج
۶- متن تلگرام شرکت کنندگان خارجی به پیشگاه مبارک اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر		چ
۷- ترجمه تلگرام شرکت کنندگان خارجی به پیشگاه شاهنشاه آریامهر		خ
۸- متن قطعنامه کنگره		ذ
۹- ترجمه قطعنامه کنگره		ر
۱۰- مقدمه		ز
۱۱- فهرست اعضاء کنگره		ض
۱۲- سیبویه بنیانگذار نحو عربی	دکتر سید محمود اسداللهی ملایری	۱
۱۳- گوشه‌ای از تاریخ نحو	دکتر امیر محمود انوار	۱۶
۱۴- از ابی الاسود تا سیبویه یاسیری در پیدایش نحو و تطور آن تا عصر سیبویه	دکتر سید محمد باقر حجتی	۲۸
۱۵- سیبویه امام النحو وادبه	آقای علی اصغر حکمت	۶۸
۱۶- ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر ملقب به سیبویه	استاد محمد خلیل رجائی	۷۹

صفحه

		صفحه
۱۷- سیبویه امام النحاة	جعفر زاهدی	۸۶
۱۸- مساعی دانشمندان ایرانی در سازندگی فرهنگ اسلامی در زمان سیبویه	علی سامی	۱۱۱
۱۹- ناکامیهای سیبویه	محمد حسین ساکت	۱۲۰
۲۰- ذکر سیبویه درمتون فارسی واشاره به دوتن مشهور به سیبویه ثانی	دکتر ضیاءالدین سجادی	۱۳۰
۲۱- اعلام مختوم بویه	دکتر عبدالامیر سلیم	۱۳۹
۲۲- قرن دوم هجری ونحوعربی ونقش سیبویه درتدوین قواعدزبان عربی	دکتر محمدعلوی مقدم	۱۶۱
۲۳- نقش ابن المقفع دراحیای فرهنگ وتمدن ایران باستان درزبان عربی	دکتر محمدغفرانی	۱۷۷
۲۴- دمی با سیبویه در«الکتاب»	دکتر محمد فاضلی	۱۹۶
۲۵- خلیل بن احمد وسیبویه	مسعود فرزاد	۲۱۰
۲۶- اعتلای فرهنگ ایران درعصر سیبویه	دکتر جوادقره آغاجلو	۲۱۵
۲۷- سیبویه ومستشرقین	دکتر عبدالکریم گلشنی	۲۲۵
۲۸- فتح النحو بفارس وختم بفارس	صدرالدین محلاتی	۲۴۰
۲۹- قاضی ارجانی	دکتر محمود مهدوی دامغانی	۲۴۹
۳۰- خدمات ایرانیان بزبان عرب و وادب فرهنگ آن	دکتر سیدمیرجلال الدین محدث	۲۶۱
۳۱- لکن	دکتر ماهیار نوابی	۲۸۳
۳۲- رابطه الکتاب باقرآن ونقش سیبویه درعلوم قرآنی	محمدواعظ زاده خراسانی	۲۸۹

صفحه

۳۳- شخصیت برجسته سیبویه — دکتر رحیم هویدا — ۳۲٤

۳٤- سیبویه کیست — دکتر عبدالحمید یادگاری — ۳۳۱

۳۵- سیری در مآخذ عمده الکتاب — دکتر مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی ۳۸۹

۳٦- سیبویه از دیدگاه علماء نحو — دکتر محمد حسین اسکندری — ٤۰۰

پیام اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

بمناسبت برگزاری کنگره بین‌المللی «سیبویه» در شیراز

(۷ - ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳)

تشکیل کنگره بین‌المللی سیبویه که بمناسبت دوازدهمین سدهٔ درگذشت وی بابتکار دانشگاه پهلوی شیراز برگزار میشود مایهٔ خوشوقتی ما است.

نام سیبویه در تاریخ فرهنگ اسلامی مرادف با بنیانگذاری نحو زبان عربی است، وبرای فرهنگ ایران مایهٔ مباهات است که بزرگترین اثر نحو زبان تازی، دردومین قرن هجری بدست این بزرگمرد پارسی تألیف شد. «الکتاب» اثرجاودانی سیبویه نه تنها نخستین بلکه هنوز هم پس‌ازگذشت دوازده قرن معتبرترین کتاب درنحوزبان عربی است، بطوریکه درباره‌آن گفته‌اند: بعدازسیبویه هیچکس نتوانسته است برکتاب اوحرفی که بکارآید بیفزاید، توجه بدین حقیقت بتنهائی مبین سهم دانش ایرانی درتکوین وتوسعه فرهنگ اسلامی است، درعین حال، برای درك نبوغ و وسعت اطلاع و اندیشه این دانشمند ایرانی کافی است، یادآوری شود که وی چنین اثرعظیمی را هنگامی تألیف کرد که هنوز سنش به چهل‌سال نرسیده بود، زیرا درگذشت او درهمین سنین ازعمر اتفاق افتاد.

تجلیل از خاطره سیبویه، درواقع یادآور خدمات مستمر ایرانیان به توسعه وتکامل فرهنگ عظیم اسلامی است که فرهنگ ایرانی ازآغاز یکی از اجزاء استوارآن بوده‌است، همچنانکه میراث فرهنگ اسلامی خوداز استوارترین اجزاء میراث فرهنگی بشریت است.

آرزو کنیم که‌این میراث غنی‌وگرانبهای‌انسانی،باکوششهای‌خدمتگزاران صمیمی وشایستهٔ دانش وفرهنگ بشری، ازهرملت وهرنژاد وهرجنس وهرآئین، روز بروز غنی‌تر وارزنده‌ترگردد ودر تحقق رسالت معنوی هرفرهنگ اصیل و واقعی بیش‌ازپیش درخدمت به تفاهم ودوستی ملتهای جهان ودر راه تقویت مبادی عالیه انسانیت بکاررودکه درحقیقت روح و مفهوم تعالیم ارزنده اسلامی است.

توفیق دانشگاه پهلوی وکلیه دانشمندان ایرانی وبین‌المللی عضو این کنگره راکه بخاطر بزرگداشت یك مرد نامی فرهنگ اسلامی و ایرانی در شیراز، وطن این دانشمند و جلوه‌گاه جاودانی دانش و ادب ایران گردآمده‌اند خواستاریم.

متن بیانات جناب آقای دکتر فرهنگ مهر
رئیس دانشگاه پهلوی
درجلسه افتتاحیه کنگره بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت سیبویه
شیراز ۷ - ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳

بادلی سرشار از شادی مقدم شمارا گرامی داشته واز دانشمندان ارجمندی که دعوت دانشگاه پهلوی را پذیرفته‌اند ورنج سفر برخود هموار کرده‌در کنگره بزرگداشت دوازدهمین قرن در گذشت سیبویه شرکت جسته اند صمیمانه سپاسگزارم.

برگزاری کنگره سیبویه‌درشهر ادب پرورودانش گسترشیراز فرصت تازه‌ای است تایکبار دیگر به بررسی پیوندهای دیرینه واستوارفرهنگی ایران وهمسایگان عرب وتمدن اسلامی بپردازیم، زیرا تأثیروتأثرات این فرهنگها دریکدیگر علاوه برآنکه موجد اعتلای دانش بشری درزمینه‌های مختلف علوم عقلی ونقلی و کمالات انسانی گردیده است، دانشمندان ایرانی وعرب دوره اسلامی درتمام شئون فرهنگی ازفلسفه وحکمت و ریاضی ومابعدالطبیعه گرفته تا تفسیروحدیث وفقه‌وکلام درمراکزعلمی دوش بدوش یکدیگر کوشیده‌اند، تا موجبات تحکیم علائق فیمابین وبسط هرچه بیشترروابط دوستی‌و ودادابن دوجامعه را فراهم آورند.

ازقرن دوم هجری ببعد، باآغازمباحثات مذهبی‌وعلمی، نهضتی تازه در ادب آغاز گردید و قسمت عمده‌ای از آثاریونانی وهندی که به‌پهلوی ترجمه شده بود به‌زبان‌عربی برگردانده شد ومتعاقب آن بامهارتی که ایرانیان درزبان

عربی پیدا کرده بودند خدمات شایسته‌تری به‌فرهنگ اسلامی عهده‌دار شدند و موجبات توسع و گسترش دانشهای دیگر را نیز فراهم ساختند که از آنجمله در علوم ادبی ایرانیانی را می‌بینیم که در لغت، اشتقاق وصرف ونحو ومعانی وبیان مصدر خدمات عمده‌ای قرار گرفته‌اند ودراین میان دراواخر قرن دوم شاهد ظهور سیبویه یکی ازنوابغ ادبی هستیم که باتحریر الکتاب به‌بحث درقواعد علم نحو عربی میپردازد وبا تهذیب و تشریح و استخراج قواعد این علم درمیان علماء بصره چهره‌ای بس تابناك می‌یابد ولقب پیشوای نحویان را از آن خودمیسازد. سیبویه که بزرگترین عالم نحووصاحب اولین کتاب بزرگ وجامع درعلم نحو عربی می‌باشد، مظهریکی ازشیفتگان دانش وخرد انسانی ویکی ازشناخته‌شده‌ترین چهره‌های علمی ایران ازهزارودویست سال پیش است.

جای مسرت است که درزمان ماکه دوره شکوفائی هرچه بیشتر فرهنگ انسانی ودوران روابط صمیمانه علمی واجتماعی ملل است دانشگاه پهلوی در اجرای اوامر جهانمطاع شاهنشاه آریامهر یکبار دیگر فرصت بحث و گفتگو در بارهٔ یکی ازمشاهیر فرهنگی راکه منشاء خدمات ارزنده‌ای به‌فرهنگ اسلامی بوده‌است فراهم آورده است.

اطمینان دارم که تشکیل این کنگره دراستحکام مبانی فرهنگی وعلائق دیرین ملل شرکت کننده در آن بسیار مفید وثمربخش خواهد بود.

متن تلگرام رئیس فرهنگستان ادب و هنر
به مناسبت برگزاری
کنگره بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت
سیبویـه

جناب آقای دکترفرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی

تشکیل کنگره مطالعات درباره سیبویه‌فارسی‌رابه جنابعالی وهمه شرکت کنندگان دراین مجلس بزرگ علمی تبریك میگویم. اقدام دانشگاه پهلوی در بـزرگداشت این دانشمند بـزرگوارایرانی کـه ازمفاخرمعارف اسلامی شمرده میشود شایان قدردانی واظهارامتنان است مقالات وبحث‌های دانشمندانی که شرکت دراین کنگره راپذیرفته‌اندالبته نکته‌های مهمی‌را درباره ارزش‌واهمیت آثاراین بـزرگمرد جهان دانش آشکارخواهـد کرد و درعین‌حال یك باردیگر همبستگی ملتهای مسلمان جهان را درتمدن وفرهنگ عظیمی که درسایـه کتاب آسمانی قـرآن مجید بـه وجود آمده‌است نشان خواهد داد. خواهشمند است مراتب امتنان فـرهنگستان ادب وهنر ایران را بـه یکایك اعضای دانشمند این کنگره ابلاغ فرمائید.

رئیس فرهنگستان ادب وهنر

پرویزخانلری

صبح امروز خدایا چه مبارك بدمید   **که همی از نفسش بوی عبیر آید وعود**
سمع الدهر بتیسیر بلوغ الامال   **سفح الدهر بتبشیر حصول المقصود**

ایها العلماء الاعزاء

ازجی الیکم اطیب التحیه ، واشکرلکم قبولکم الکریم ، لدعوتنا وتفضلکم بحضورهذاالمؤتمر العالمی. اننی لعلی یقین ان الروابط الاسلامیة السامیه التی تجمع بیننا ، وحمیتکم لذکری اعلام الحضارة الانسانیه تهون لدیکم ماتکلفتم من الجهد والمشقة

ووفقالقوله تعالی (انما المؤمنون اخوة) نحن جمیعا اخوان ولقاؤنا امرطبیعی بل ضروری علی الرغم من تفرقنافی ارجاء العالم المترامیه

ومن منطلقة هذه الاخوة السامیه فانالااکرم قدومکم ضیوفاً بل اکرم قدومکم اخواناً واهلاموقرین محبوبین وانتهز هذه الفرصة لاعلمکم ان ترتیب المحاضرات فی برنامج المؤتمرتم وفقاللترتیب الهجائی لاسماء سادة المحاضرین وایضایرأس کل جلسة احد السادة الکرام الذین شرفونا بحضورهم وفقاً للترتیب الهجائی لاسماء الاقطارالتی وفدوامنها ولضیق الوقت وجب علی ان انهی کلمتی. والان تتفضلون بتناول المرطبات ولاستراحة لمدة نصف ساعة سنتوجه بعدذلك الی ضریح العالم العبقری سیبویه تحیة واجلالا وانصافاً . اشکرکم شکراً جزیلالکریم اصغائکم وارجولکم اقامة بهیجة فی بلدکم وبین اخوانکم

الدکتور علی محمد مژده

ترجمه سخنان آقای دکتر علی محمد مژده

دبیر کنگره جهانی سیبویه

صبح امروز خدایا چه مبارک بدمید — که همی از نفسش بوی عبیر آید و عود
سمع الدهر بتیسیر بلوغ الامال — سنح الدهر بتبشیر حصول المقصود

سروران گرامی و دانشمندان نامی

ازاینکه دعوت مارا پذیرفته وبحضور دراین کنگره جهانی برما منت نهاده‌اید سپاسگزاری میکنم. من یقین دارم که علایق والای اسلامی که باعث اخوت وپیوستگی ماشده ونیز علاقهٔ شدید شما نسبت به بزرگداشت بزرگان فرهنگ اسلامی هرگونه زحمت ورنجیرا برشما راحت وآسان ساخته است. بنابگفتهٔ ایزدپاك درقرآن مجید «انما المؤمنون اخوة» ماهمه برادریم ودیدارمان ازیکدیگر امری طبیعی وبل ضروری است گوآنکه بظاهر ازیکدیگر دوریم وهر-یك درگوشه‌ئی ازجهان بزرگ وپهناور جای داریم. ازاینرو من مقدم شمارا بعنوان میهمانان عزیز، گرامی نمیدارم بلکه مقدمتانرا بعنوان برادران محبوبیکه بمیان خویشان ونزدیکان خود بازگشته‌اند عزیز میدارم. ازفرصت استفاده می کنم وباطلاع میرسانم که ترتیب سخنرانیها درکنگره برحسب ترتیب هجائی اسامی سخنرانان ارجمند است. همچنین ریاست هرجلسه‌ایرا یکی ازسروران محترمیکه برما بحضور خود منت نهاده برحسب ترتیب هجائی اسامی ممالکی که ازآنجا تشریف آورده‌اند عهده دارخواهند بود. بسبب ضیق وقت من سخن خود را بپایان میبرم و ضمناً تقاضا میکنم نیمساعت استراحت وصرف شربت وچای بفرمائید تابعدازآن بسوی آرامگاه نابغه بزرگ سیبویه بقصد تجلیل واداء دینی که ازاوبگردن داریم برویم. ازاینکه مرحمت فرمودید وبه بیانات من بنده گوش فرادادید صمیمانه تشکر میکنم وامیدوارم ایام وساعات خوشیرا در شهرخویش وبین برادرانتان بگذرانید.

از طرف شرکت کنندگان خارجی در آخرین جلسه کنگره تلگرام زیر به پیشگاه مبارک همایونی معروض گردید

صاحب الجلاله الشاهنشاه آریامهر المعظم

نحن الاعضاء الوافدین علی المؤتمر العالمی الذی انعقد فی مدینة شیراز لتکریم العلامه سیبویه بمناسبة مرور اثنی عشر قرناً علی وفاته وذلك بتوجیه کریم من جلالتکم . نتشرف بان نرفع الی سدتکم العلیه خالص شکرنا . اولا علی الضیافة الکریمة التی لقیناها من جامعة بهلوی المشمولة برعایتکم والتی بذلت جهوداً طیبة مشکورة فی تنسیق هذا المؤتمر و توفیر الراحة لنا وثانیاً علی اللفتة السامیة ذات الدلالة علی الرغبة فی توثیق العری بین المسلمین فی ایران وفی البلاد العربیه و الاسلامیه کما نرفع الی جلالتکم والی الشعب الایرانی الکریم تهانینا بنجاح هذا المؤتمر و تحقیق اهدافه العلمیه واملنا عظیم فی ان تتکرر مثل هذه اللقاءات فی انحاء البلاد الاسلامیه لتحقق ما یرجی منها من ثمرات طیبات .

اعضاء المؤتمر :

آلمان غربی ـ پروفسور هومل

آمریکا ـ خلیل سمعان

اردن ـ نهاد موسی

بحرین ـ ابراهیم العریض

پاکستان ـ سید حبیب الحق ندوی

ترکیه ـ پروفسور علی گنجلی

تونس ـ عبدالقادر المهیری

عربستان سعودی ـ محمد حسن باکلا

سودان ـ محمدعلى الريح

قطر ـ عبدالعزيز مطر

لبنان ـ ويكتور الكك

مصر ـ عباس خضر

مغرب ـ محمدحجى

جمهورى يمن ـ محمدالاكوع

ترجمه تلگرام به پیشگاه همایونی

اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر

ما . اعضاء شرکت کننده در انجمن علمی جهانی سیبویه که بمنظور بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت این عالم بزرگ باعنایات آن اعلیحضرت درشیراز تشکیل شده است، مفتخریم که سپاس بی شائبه خودرابه پیشگاه همایونی تقدیم داریم .

سپاس ما نخست بعلت پذیرائی گرمی است که دانشگاه پهلوی ازمابعمل آورد ، دانشگاهی که خود مشمول عنایات وتوجهات ذات اقدس شهریاری است، ودرتنظیم برنامه‌های این انجمن علمی وفراهم ساختن وسائل آسایش مهمانان بطورشایسته وسپاس انگیز کوشید .

دودیگر، سپاس مابه پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه آریامهربدین علت است که معظم‌له باستحکام پیوندهای دوستی وبرادری میان مسلمانان جهان توجهی خاص مبذول می‌فرمایند .

ما بمناسبت پیروزی وتوفیق کنگره دروصول باهداف علمی و فرهنگی بزرگترین تهنیت‌های خود را به پیشگاه شاهنشاه و ملت بزرگوار ایران تقدیم میداریم، وآرزوی بزرگ مااین است که این دیدارهای علمی درسایر کشورهای اسلامی مکرر بوقوع پیوندد تا ثمرات نیکی از آنها نصیب همگان گردد .

اعضاء انجمن

آلمان غربی - پرفسوررهومل

آمریکا - خلیل سمعان

اردن - نهاد موسی

بحرین ـ ابراهیم العریض

پاکستان ـ سید حبیب الحق ندوی

ترکیه ـ پرفسور علی گنجلی

تونس ـ عبدالقادر المهیری

عربستان سعودی ـ دکتر محمد حسن باکلا

سودان ـ دکتر محمد علی الریح

قطر ـ عبدالعزیز مطر

لبنان ـ ویکتور الکک

مصر ـ عباس خضر

مغرب ـ محمد حجی

جمهوری یمن ـ محمد الاکوع

توصيات المؤتمر العالمى لسيبويه

المنعقد فى شيراز بمناسبة مرور اثنى عشر قرناً على وفاته

١- يوصى المؤتمر بأن تهم الجامعات و المعاهد العلمية العربية و الاسلامية فى قيام « مكتبة سيبويه » التى ستكون بجانب ضريحه الذى تعمل جامعة بهلوى وجمعية الاثار القومية على تشييده وذلك بامداد المكتبة بمخطوطات « كتاب » سيبويه المختلفة وشروحه او بصور عنها، او بالدراسات التى كتبت عن سيبويه باللغات المختلفة، او بترجماته فى اللغات الاوروبية و الشرقية.

٢- يوصى المؤتمر بانشاء كرسى باسم سيبويه لتدريس علوم اللغة العربية فى المعهد الاسيوى بجامعة بهلوى تزوده الجامعات و المعاهد العلمية فى البلاد العربية و الاسلامية باساتذة مختصين فى هذه العلوم

٣- يوصى المؤتمر بتحقيق كتاب «سيبويه» تحقيقاً نقدياً بالاستناد على جميع المخطوطات الاساسية لهذا الكتاب، وكذلك تحقيق شروحه المختلفة، لاظهار طبعات علمية معتبرة منها.

ترجمه‌ی «قطعنامه کنگره جهانی سیبویه که بمناسبت دوازدهمین قرن درگذشت وی در شیراز تشکیل شد»

۱- کنگره پیشنهاد می کند که دانشگاهها و مؤسسات علمی عربی و اسلامی به تأسیس (کتابخانه سیبویه) در کنار آرامگاه وی که بزودی از طرف دانشگاه پهلوی و انجمن آثار ملی ساخته خواهد شد، همت گمارند، و با ارسال نسخه‌های خطی «الکتاب» و شروح آن یا عکس آنها و تحقیقاتی که به زبانهای مختلف دربارهٔ سیبویه صورت گرفته است یا شرح حالهای وی به زبانهای اروپائی و شرقی با این کتابخانه همکاری کنند.

۲- کنگره پیشنهاد می کند که کرسی درس زبان و ادبیات عربی بنام سیبویه در مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه پهلوی تأسیس گردد و دانشگاهها و مؤسسات علمی کشورهای عربی و اسلامی با اعزام اساتید متخصص در این زمینه، آنرا یاری دهند.

۳- کنگره پیشنهاد می کند که «الکتاب» و شروح آن براساس تمام نسخ خطی معتبر موجود برای عرضه کردن چاپهای معتبر علمی دقیقاً مورد تحقیق انتقادی قرار گیرد.

مقدمه

کنگره جهانی بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت سیبویه عالم تحریر ادب عرب با حضور گروهی کثیر ازمحققان کشورهای آلمان غربی، آمریکا، اردن، بحرین، پاکستان، ترکیه، تونس، عربستان سعودی، سودان، قطر، لبنان، مراکش، مصر، مغرب، جمهوری یمن وایران ازهفتم تا دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۳ دردانشگاه پهلوی شیراز برگزارشد.

این محفل علمی درساعت ۹ صبح روزهفتم اردیبهشت ماه باپیام الهام بخش **اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر** که توسط جناب آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی ورئیس هیأت امناء دانشگاه پهلوی قرائت شد درتالارپهلوی گشایش یافت.

آنگاه جناب آقای دکتر فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی و کنگره بزرگداشت سیبویه نطق افتتاحیه خود را ایراد کردند. پس از خطابه ریاست دانشگاه نمایندگان دانشگاهها ومؤسسات علمی داخلی وخارجی هریك بایراد خطابه‌هاوپیامهای مراکزفرهنگی کشورها وسازمانهای متبوع خویش پرداختند واهمیت تشکیل کنگره بزرگداشت سیبویه را مورد تأیید وستایش قراردادند، سپس آقای صلاح الدین الصاوی استاد دانشگاه تهران قصیده‌ای درمدح وعظمت سیبویه انشاد کردند که تحسین حضار را برانگیخت. در پایان آقای دکتر مژده دبیر کنگرهٔ خطابه خود را بزبان عربی قرائت کردند، آنگاه حاضران درجلسه بآرامگاه سیبویه رفتند وبانثارتاج گل وقرائت اشعاراداى احترام نمودند.

درمدت شش روز برگزاری جلسات کنگره محققان ایرانی وخارجی بزبانهای فارسی وعربی خطابه‌هائی دربارهٔ خدمات گرانمایه سیبویه بزبان

عربی ونحوهٔ تدوین «الکتاب» واهمیت آن درجهان بویژه دردنیای اسلام عرضه داشتند که بخشی از آن سخنرانیها که بزبان فارسی ایراد شده است دراین مجلد بزیورطبع آراسته گردیده است.

آنچه مایه مباهات وسربلندی است این است که برگزاری این کنگره علمی در جهان انعکاسی عجیب داشت و بسیاری از محققان در مجلات و روزنامه‌های خارجی مانند مجله (الثقافة) وروزنامهٔ (الاخبار) وروزنامهٔ (المساء) - هرسه چاپ مصر - وروزنامه‌های عکاظ والریاض چاپ عربستان سعودی و روزنامه (الصباح) چاپ تونس و مجله (البحرین الیوم) چاپ بحرین مقالاتی مبنی برعظمت این کنگره علمی ومهمان نوازیهای ایرانیان انتشار دادند که اینك قسمتی از آن اظهارنظرهارا ذیلا می‌نگاریم:

آقای عباس خضر نماینده شورایعالی هنروادبیات مصر در روزنامه (الاخبار) مورخ ۱۹۷٤/۵/۱۰ پس‌ازسپاس ازعنایات شاهنشاه آریامهر و کشور برادر ایران ودانشگاه پهلوی که این مجمع علمی را فراهم آورد می‌نویسد:

«تنهاسیبویه دانشمندمشترك بین ماوایران نیست، بلکه کشورایران گروهی کثیرازعلماوادبا وفلاسفه مانندابن‌سینا، فارابی، بشار، ابی‌نواس، ابن‌المقفع وجمعی دیگربتمدن عربی واسلامی عرضه داشته است.»

ونیز درهمین روزنامه مینویسد: «کلیه شرکت کنندگان این‌اقدام را برای استحکام پیوندهای دیرین که ازآغازطلوع اسلام پایه گذاری شده است، مؤثر میدانند، این پیوندها درگذشته دچار سستی شد ولی امروز بعلت سیاستهای موفقیت آمیزمجدداً تقویت گردید.»

همین نویسنده درشماره نهم سال ۱۹۷٤ مجله (الثقافة) می‌نویسد: «ازایران کشوری که ازآغازطلوع اسلام پیولدهای خویشاوندی را میان ما برقرار کرد باید دوبار سپاسگزاری کرد، نخست بدان علت که این کشور ازهمان آغاز همبستگی، رجال بزرگ فکررا درزمینه‌های ادب، لغت، دین وفلسفه بماهداء

کرد که یکی از آن دانشمندان سیبویه است که این مجمع علمی بمناسبت دوازدهمین قرن درگذشت وی بپاشد. دوم بدانجهت که ایران بتشکیل این مجمع برای شخصیتی پرداخته است که بزبان عربی خدمت کرده وقواعد آن زبان رامنظم ساخته است.»

دکترناصر سعدالرشید درروزنامه عکاظ دربارهٔ نظم وترتیب دربرگزاری کنگره ومهمان‌نوازی ایرانیان چنین اظهارنظرمی کند:

«نظم وترتیب اداری کنگره سیبویه واقعاً باشکوه وجالب بود وتردیدی نیست که ایرانیان بدقت ومهارت درتنظیم برنامه‌ی‌پذیرائیهای‌رسمی‌وغیررسمی شهرهٔ آفاقند وچیزی که مارا به شگفت آورد پذیرائی گرم ایرانیان بودکه اینان بحق میزبانان خوبی بودند واین مهمانیها ما رابیاد نیاکانمان انداخت.»

دکترعلی شابی استاد دانشگاه تونس که درکنگره بزرگداشت سیبویه شرکت کرده است درروزنامه (الصباح) می‌نویسد:

«ایرانیان دراین زمان باتشکیل محافل علمی‌یاد وخاطرهٔ علماءِ گذشته را زنده می کنند، هم‌اکنون در اندیشه برگزاری مجالس یادبود مفسر بیضاوی و عبداله‌ابن مقفع هستند، چنانکه حدود یکسال پیش‌ازاین‌بزنده ساختن نام بیرونی پرداختند. یقیناً این محافل باتحرك وپشتکاری که درمحققان‌ایرانی وجود دارد تشکیل خواهدگردید.»

دکترمحمد حسین باکلا در روزنامه (الریاض) مورخ ۱۳۹۴/۵/۲ ضمن تقدیرازبرگزاری کنگره سیبویه خاطرهٔ دیدارمقبره‌های‌حافظ‌وسعدی‌ودیدارتخت جمشید واجراء برنامهٔ نور وصدا وزیارت آرامگاه سیبویه‌راتجلیل می کند.»

همچنین استاد عریض درمجله (البحرین‌الیوم) پس‌از بحثی مستوفی از کیفیت‌برگزاری جشن یادبود سیبویه وبحث ازمقام علمی وی، ازروح اخوت وپذیرائیهای گرم ایران سخن می گوید.

چون نقل‌تمام‌گفته‌های دانشمندان خارجی واظهارنظرهای آنان دربارهٔ

نحوهٔ برگزاری این محفل علمی موجب اطاله سخن میشود، ازاینرو بهمین حد بسنده می کنیم.

درتمام مدت شش روزی که کنگره بزرگداشت سیبویه فعالیت علمی می کرد، روزنامه‌های خبری دانشگاه پهلوی علاوه برزبان فارسی تحت عنوان (اخبارجامعة بهلوی) بزبان عربی نیزمنتشرمی گردید واخبار کنگره و خلاصه‌ای ازسخنرانیهای مهمانان ممالك عربی برای آگاهی مردم درآن روزنامه درج می گردید دراین زمینه زحمات آقای محمد حنیف فقیهی استاد دانشگاه‌پهلوی را نباید ازنظردورداشت.

اکنون که بیاری‌خدای‌بزرگ ولطف بیدریغ جناب آقای دکترفرهنگ‌مهر ریاست محترم دانشگاه پهلوی و رئیس کنگره بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت سیبویه مجموعه مقالات‌فارسی ارائه‌شده دراین کنگره بچاپ‌میرسد، وظیفهٔ خود میداندکه از دانشمندان و محققانی که مقالاتشان در این مجموعه بطبع رسیده است سپاس گوید واعتذار جوید.

سپاس ازآنکه مطالعه‌ی سخنان پرمایه‌شان بنگارنده فیضی‌عظیم بخشید واعتذارازلغزشهای چاپی واحیاناً‌حذف قسمتهائی ازمقالاتی که بسیارمفصل‌بود.

دراین سلسله خطابه‌هاکه‌اکنون بصورت مقالات چاپ شده دراختیار طالبان دانش‌وعلاقمندان‌بفرهنگ‌ایرانی قرارمیگیردبمطالب مکررزیادبرخورد می کنیم، مسائلی‌ازقبیل‌تحقیق درسال‌تولد ومرگ ومدت زندگی، مسقط‌الرأس ومدفن، نام ووجه‌تسمیه، همدرسان وشاگردان واستادان سیبویه، مباحثات و مناظرات وی با این‌وآن، ستایشهائی که دانشمندان همعصرودوره‌های‌بعد، از اوکرده‌اند ازجمله مسائل مکرری است که دراین سلسله مقالات آمده‌است.

همچنین بارزیابیهای دانشمندانی چون ابن خلدون، ابن خلکان، جاحظ، ابن‌ندیم، زمخشری، مبرد، مازنی، اخفش‌وزبیدی ازکارپرارج سیبویه وبه‌تعریفها وتمجیدها از«الکتاب» ونام‌شارحان آن مکرربرمیخوریم

این تکرارها بدان علت است که محققان همه درباره یکتن و کارارزنده او سخن گفته‌اند. آنچه گفتیم بدینمعنی نیست که همه‌ی مطالب تکراری است، زیرا مطالب بکر و تحقیقات نـو و بدیع در هریك از سخنرانیها وجود دارد.

از فرصت استفاده کرده ازهمکاریها و زحمات آقای دکتر منصور رستگار مدیر کل دفتر ریاست دانشگاه پهلوی و دبیر شورای انتشارات کـه ازهیچ لطفی در فراهم ساختن وسائل چاپ این مجموعه دریغ نفرمودند و نیز ازمساعدتهای اعضاء شورای انتشارات دانشگاه پهلوی تشکر می کنم و توفیق بیش ازحـد آنان را از خدای بزرگ خواستارم.

امید است انتشار این مجموعه بتواند در شناساندن سیبویه و خدمات گرانقدر این نابغهٔ ایرانی بتمدن اسلامی مؤثر افتد.

فهرست اعضاء کنگره

۱- آذرنوش	آذرتاش	ایران
۲- آیت‌الله‌زاده شیرازی	مرتضی	ایران
۳- ابوریان	محمدعلی	مصر
٤- اسداللهی	محمود	ایران
٥- اسکندری	محمد حسین	ایران
٦- افشارشیرازی	احمد	ایران
۷- اقدسی		ایران
۸- علامه‌الاکوع	محمدبن علی	جمهوری‌یمن
۹- الکك	ویکتور	لبنان
۱۰- امداد	حسن	ایران
۱۱- انوار		ایران
۱۲- باکلا	محمدحسن	عربستان سعودی
۱۳- بدوی	عبدالرحمن	ایران
۱٤- بشر	کمال	مصر
۱٥- بکر	السیدیعقوب	مصر
۱٦- البکوش	طیب	تونس
۱۷- جراری	عبدالله	مغرب
۱۸- حجی	محمد	مراکش
۱۹- حجتی	محمدباقر	ایران
۲۰- حکمت	علی‌اصغر	ایران

۲۱- خراسانی	سیداحمد	ایران
۲۲- خضر	عباس حسان	مصر
۲۳- رجائی	محمدخلیل	ایران
۲۴- الرایاح	محمدعلی	سودان
۲۵- الرشید	ناصر	عربستان سعودی
۲۶- زاهدی	جعفر	ایران
۲۷- سابا	عیسی میخائیل	لبنان
۲۸- ساکت	محمدحسین	ایران
۲۹- سامی	علی	ایران
۳۰- سجادی	ضیاءالدین	ایران
۳۱- سلیم	عبدالامیر	ایران
۳۲- پروفسور سمعان	خلیل	آمریکا
۳۳- سیدیونسی	میرودود	ایران
۳۴- شابی	علی	تونس
۳۵- ظاظا	محمدتوفیق	جمهوری عربی مصر
۳۶- عبدالبدیع	لطفعلی	مصر
۳۷- العریض	ابراهیم	بحرین
۳۸- علوی مقدم	محمد	ایران
۳۹- عبدالعزیز بن عبدالله		مراکش
۴۰- غفرانی	محمد	ایران
۴۱- فاضلی	محمد	ایران
۴۲- فالی	معین الدین	ایران
۴۳- فرزاد	مسعود	ایران
۴۴- فقیهی	محمدحنیف	ایران

٤٥- قره آغاجلو	جواد	ایران
٤٦- کسلی اوغلی	عثمان	ترکیه
٤٧- گلشنی	عبدالکریم	ایران
٤٨- پروفسور گنجلی	علی	ترکیه
٤٩- لنکوی	علی بکر	عربستان سعودی
٥٠- محدث	سیدمیر جلال الدین	ایران
٥١- محمدی	محمد	ایران
٥٢- محلاتی	صدرالدین	ایران
٥٣- محیط طباطبائی	محمد	ایران
٥٤- مژده	علی محمد	ایران
٥٥- مشکور	محمدجواد	ایران
٥٦- المطر	عبدالعزیز	قطر
٥٧- المنجد	صلاح الدین	لبنان
٥٨- مهدوی دامغانی	احمد	ایران
٥٩- مهدوی دامغانی	محمود	ایران
٦٠- المهیری	عبدالقادر	تونس
٦١- مینوی	مجتبی	ایران
٦٢- ندوی	سیدحبیب الحق	پاکستان
٦٣- نوابی	ماهیار	ایران
٦٤- نهاد	موسی	اردن
٦٥- واعظزاده	محمد	ایران
٦٦- پروفسور هومل		آلمان غربی
٦٧- هویدا	رحیم	ایران
٦٨- یادگاری	عبدالمهدی	ایران

از : دکترسید محمود اسدالهی ملایری
استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد

بسمه‌تعالی

سیبویه بنیانگذار نحو عربی

لقد صلی الالـه صلـوة صـدق — علـی عمروبن عثمان بن قنبـر
فان کتابـــه لـم یغن عنـه — بنـو قلـــم ولاابنـاء منبـر

از : زمخشری ـ بغیة‌الوعاة ـ ترجمه سیبویه

قبل‌از شروع درباره سیبویه بنیانگذار نحوعربی مقدمه‌ای را باید عرض کنم :

بانفوذ دین مقدس اسلام بایران زبان عربی هم که زبان ملی اسلامی بوده درمیان ایرانیان رواج یافت و چون مـردم ایران از طیب خاطرمسلمان شده بودند، صمیمانه مشتاق فراگرفتن دستورات واحکام مذهبی بودند وچون بزبان عربی آشنائی نداشتند فهم و درک مطالب ومسائل دینی و همچنین قرائت قرآن کریم بر آنان بسیار مشکل بود و کلید این مشکل تنهادانستن زبان عربی بود وبا وجودزحماتیکه دراین راه متحمل میشدند بازدچارلحن وغلط خواندن میگردیدند وزمان خودپیمبراسلام (ص) هم وقتی کسی عبارات عربی وقراءة قرآن کریم را بغلط تلفظ مینمود، آنحضرت میفرمود «ارشدوا اخاکم فانه‌قد ضل[1]» وبازیادشدن

۱ ـ مقدمه مراتب‌النحویین تألیف ابوالطیب عبدالواحدبن‌علی متوفی ۳۵۱

مسلمانان غیرعرب، موضوع لحن بالا گرفت «اگرچه خود اعراب هم گاهی دچار لحن می‌شدند اما اقوام غیرعرب بیشتر دچار بودند همین احتیاج مبرم باعث شد که برای این مسأله فکری اساسی کنند و قواعدی را ترتیب دهند تا با رعایت آنها دچار لحن نشوند، که البته این کار سرانجام بدست افراد غیر عرب یعنی ایرانیان انجام پذیرفت. مهمترین مشوق ایرانیان در آموختن زبان عربی همان استفاده از احادیث و قرآن کریم بود که سخت شیفته آنها بودند و چون زبان عربی را مقدمه‌ای برای فهم احکام دین الهی میدانستند عربی را عیناً همان دین می‌پنداشتند همچنانکه ابوعمرو بن العلاء که از قراء بزرگ و دانشمندی ایرانی بود میگفت: «العربیة هو الدین بعینه[1]» و بزودی ایرانیان در زبان عربی و سایر علوم اسلامی سر آمد شدند بطوریکه با ادباء عرب برقابت پرداختند و گاهی هم برتری یافتند. ایرانیان باهمت عالی خود در علوم اسلامی و از جمله صرف و نحو عربی بتألیف پرداختند. چنانکه میدانیم بنا باصح اقوال واضع علم نحو حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است که اصول آن را به **ابوالاسود دوئلی** تعلیم فرمود و اورا امر کرد که شواهدی پیدا کند و این موضوع را دنبال نماید. ابوالاسود درحالیکه بایرانیان مسلمان شده اشاره میکرد میگفت: اینان موالی هستند و باسلام رغبت نموده‌اند و برادران ما گشته‌اند و باید آنان را با زبان عربی آشنا کنیم و سپس باب فاعل و مفعول را وضع کرد و بعد حروف و علامات رفع و نصب و جر و جزم و باب تعجب را اضافه کرد[2]. ولی اینکار برای جلوگیری از لحن بهیچوجه کافی نبود و از طرف دیگر در صدر اسلام بحث قراءة قرآن مجید و اختلافات در قراآت آن بسیار گرم بود و مردم بیشتر بقراءة توجه میکردند. در این برهۀ از زمان بود که سیبویه فارسی دست بتألیفی بزرگ در نحو عربی زد که اولین کتاب و جامعترین و بهترین کتاب در نحو عربی تا بامروز است و بهمین دلیل است که از او بعنوان بنیانگذار نحو عربی

---

۱ – معجم الادباء ج ۱ ص ۴۵.

۲ – انباه الرواة ج ۱ مقدمه.

نام میبریم .

اسمش : **عمرو بن عثمان بن قنبر و کنیه اش ابو الحسن و ابو بشر و لقبش سیبویه** است. نسب ولاء باقبیله بنی الحارث بن کعب و بعدها باقبیله آل الربیع الحارثی [1] داشته است و نسب ولاء [2] اینستکه شخصی از عجم بحمایت شخصی از عرب روی آورد و کلمه «مولی» و نسب ولاء در این موارد بدین معنی است نه بمعنای برده که آقای رضا تجدد در ترجمه فهرست ابن ندیم در همه جا باشتباه این چنین آورده است. [3]

«معنای سیبویه و وجه تسمیهٔ آن»

ابن خلکان کلمه سیبویه را بهمین نحو ضبط کرده و بعد اضافه میکند :

هکذا یضبط اهل العربیة هذا الاسم و نظائره مثل نفطویه و العجم یقولون سیبویه بضم الباء الموحدة و سکون الواو و فتح الیاء المثناة من تحتها لانهم یکرهون ان یقع فی آخر الکلمة «ویه» لانها للندبة [4]. و راجع بوجه تسمیه سیبویه اقوالی است و شاید دلیلش آنستکه چون گونه هایش مانند سیب بوده و یا آنکه عادت ببوئیدن سیب داشته است. سیوطی در المزهر بنقل از بطلیوسی میگوید : اضافه در زبان عجم مقلوب و بعکس است همانطوریکه میگویند سیبویه بمعنای بوی سیب و در اصل رائحة التفاح [5] است ، و یاقوت در معجم الادباء نقل میکند که جهتش اینستکه هر کسیکه با او مواجه میشد بوی سیب استشمام میکرد و لذا سیبویه نامیده شد و می افزاید سی = ثلاثون و بوی = الرائحة و کلمه بوی را بوی بفتح باء واو اعراب گذاشته اند ، که بنده فکر میکنم بنابر این تعبیر که دیگران هم گفته اند باید سیبویه تلفظ

---

۱ - معجم الادباء ج ۱٦ ص ١١٤

۲ - مؤلف نفح الطیب درموضوع نسب سیبویه می گوید : هل هو صریح او مولی ؟ ودر پاورقی می افزاید : الصریح الخالص النسب و المولی ! الرجل من العجم یستظل بحمایة الرجل من العرب. هذا بعض معانیه : نفح الطیب. ج ۵ - ص ۲۱۹

۳ - به ترجمه الفهرست ابن الندیم ترجمه آقای تجدد مراجعه شود.

٤ - وفیات الاعیان ترجمه سیبویه در کلمه عمرو.

۵ - المزهر سیوطی ج ۲ ص ٤۲٦

کنیم که دراصل سیب بوی بوده که باء اول حذف شده وهاء آخرهم شاید گویش فارسی باشد مانند : گل بوی - ماه روی - شب بوی وخوشبوی و وترکیباتی از این قبیل. سیبویه درفارس درنزدیکی شیراز درقریه بیضاء چشم بجهان گشود. بیضاء معرب دژ اسفید است واصطخری میگوید : **البیضاء اکبرمدینة فی کورة اصطخر وانماسمیت البیضاء لان لها قلعة تبین من بعدو یری بیاضها وبینها وبین شیراز ثمانیة فراسخ.** والبته درمصرومغرب وبصره قصباتی بنام بیضاء معروف بوده است[1].

وعجب است که یاقوت ضمن سخن از دانشمندان منسوب به بیضاء از سیبویه اسمی نمیبرد ودرمعجم الادباء ازاو بنحوی بصری نام میبرد.

تاریخ ولادت سیبویه معلوم نیست زیرا او درخانواده مشهورو بزرگی بدنیا نیامده واو مردی خودساخته بود که با رنج وزحمت وکوشش شخصی و نبوغ ذاتی خودبمقام عالی علمی رسید ولذامانند دیگرنوابغ بودکه معمولا دراوائل بحساب نمیآمدند ودراواخرهمه چیزمیگردیدند.

سیبویه دروس مقدماتی رادرفارس آموخت وسپس اشتیاق معارف اسلامی اورا ببصره گسیل داشت ودرجلسات درس فقهاء ومحدثان حاضرمیشد وملازم درس حمادبن سلمة بن دینار که محدثی مشهور بود گردید وبحدیث پرداخت و لغت راازابو الخطاب اخفش کبیر آموخت ونیزازیونس بن حبیب بصری وعیسی بن عمرالثقفی که از قراء بودند استفاده کرد وظاهراً ازعیسی بن عمر کمتراستفاده نموده است چنانکه صاحب انباه الرواة میگوید : وقدکان اخذ من النحو شیئاً عن عیسی بن عمر[2]، که بعدها بخلیل بن احمد فراهیدی پیوست وملازم او گردید و بنحو عربی پرداخت.

(علت گرایش سیبویه بنحو)

بااینکه سیبویه برای آموختن فقه وحدیث ببصره آمده بود وهمانطوریکه

---

۱ - معجم البلدان ج ۱ ص ۵۲۹

۲- انباه الرواة ج۲ص ۳۴۹- وفیات الاعیان ج ۳ ص ۱۵۶ - بغیة الوعاة ص ۳۶۶- الفهرست ص ۷۶.

محمد بن جعفر تمیمی نقل میکند: «**کان سیبویه فی اول ایامه صحب الفقهاء و اهل الحدیث و کان یستملی علی حماد بن سلمة فلحن فی حرف فعاتبه حماد فأنف من ذلك ولزم الخلیل.**» که همین عتاب و تندی حماد موجب روی آوردن بنحو گردید و آن یکباردر موقعی بود که حماد بن سلمة گفت: قال رسول الله (ص) **ما احد من اصحابی الا وقد أخذت علیه، لیس ابا الدرداء** که سیبویه گفت: ابو الدرداء زیرا این کلمه رااسم لیس تصور میکرد واوبسیبویه گفت غلط خواندی سیبویه گفت لاجرم علمی را دنبال میکنم که هرگز نسبت غلط بمن ندهی وسپس بدنبال نحو رفت و ملازم خلیل بن احمد گردید[1]، ویکبار دیگر وقتی بود که سیبویه نزد حماد رفت و گفت: **احدثك هشام بن عروة عن أبیه فی رجل رعف فی الصلوة؟** وحماد گفت خطا کردی و صحیح رعف بفتح عین است ودر نتیجه سیبویه رنجید و نزد خلیل رفت وازماجرا شکایت کرد وخلیل گفت حماد درست گفته و رعف (بضم عین) قول ضعیفی[2] است.

سیبویه بیشتر اوقات خود را نزد استادش خلیل میگذراند، ابن النطاح میگوید: من نزد خلیل بن احمد بودم که سیبویه واردشد وخلیل باورو کرد و گفت مرحبا بزائر لایمل وابوعمر مخزومی میگوید: من نشنیده‌ام که خلیل این جمله را بکسی غیراز سیبویه بگوید[3].

سیبویه باهوش سرشار و روح کنجکاو خود بنحو پرداخت و هرچه را می آموخت می نوشت وهرچه رانمیدانست می پرسیدوجواب‌وشواهدرامی نوشت ولذانظریات او تا بامروز مانده‌است.

استاد دکترشوقی ضیف در المدارس النحویة میگوید کتب تراجم ذکر نکرده‌اند که آیا سیبویه درطلب لغت وسماع ازاعراب خلص ببادیه رفته‌است یا خیر؟ ولی ازعباراتی مانند: «**سمعناهم**» و «**سمعنا بعض العرب یقول**» و «**سمعنا**

---

۱ - انباه الرواة - ج۲ - ص ۳۵۰

۲ - مصدر سابق.

۳ - دائرة المعارف محمدفرید وجدی - ج ۵ - ص ۳۴۵

من العرب من یوثق بعربیته» وغیره که در الکتاب آمده‌است معلوم میشود که ببادیه نجد وحجاز سفر کرده‌است[1].

سیبویه بانبوغ ذاتی واستفاده‌ازمحضر اساتیدخود مخصوصاً خلیل بن احمد دست بتألیفی زد که بی‌سابقه بود، کتابی که بقول مبرد «**لم یعمل کتاب فی علم من العلوم مثل کتاب سیبویه**»[2] وطولی نکشید که از فرط اهمیت وجامعیت شهرتی عالمگیر پیدا کرد ومردم آن را قرآن النحو لقب دادند ومؤلف آن را «**اعلم الناس بعد الخلیل**» نامیدند. مازنی که خود ازنحاة بزرگ است چنان کتاب سیبویه را جامع وکافی میدانست که میگفت: «**من أراد ان یعمل کتاباً کبیراً فی النحو بعد کتاب سیبویه فلیستحی**»[3] ویا بروایتی دیگر «فلیستنجد به»[4] که قفطی در انباه الرواة عبارت مذکور را به مدنی نسبت میدهد که ظاهراً اشتباه‌است.[5]

ابن خلکان میگوید: کتاب سیبویه بخاطر شهرت وفضیلتی که داشت نزد علماءِ نحو اسم علم شد بنحویکه هرگاه دربصره می گفتند: **قرأ فلان الکتاب فیعلم أنه کتاب سیبویه** و میافزاید که همه کتبی که درسایر علوم تدوین شده‌اند بکتابهای دیگر نیازمندند: درحالیکه کتاب سیبویه بکتاب دیگری محتاج نیست واین کتاب دارای بابهای زیادی است که شروح وتعلیقات و ردودی نیز بر آن نوشته‌اند که همگی حاکی از توجهی است که دانشمندان بدان داشته‌اند وبآن پرداخته‌اند[6] وبی جهت نیست که جاحظ درباره کتاب سیبویه میگوید: «**لم یکتب الناس فی النحو کتاباً مثله وجمیع کتب الناس علیه عیال**» که بطور ضمنی اشاره می کند که سیبویه[7]

---

۱ ـ المدارس النحویة، دکتر شوقی ضیف ص۵۹ .

۲ ـ المدارس النحویة ص۵۹ .

۳ ـ مأخذ سابق .

٤ ـ بغیة الوعاة ص۲۰۳ ـ نزهة الالباء ص۳۹ ـ فهرست ابن الندیم ص۷۷ .

۵ ـ انباه الرواة ج۲ ص۳٤۸ .

٦ ـ وفیات الاعیان ترجمه سیبویه درکلمه عمرو ـ و کشف الظنون ج۲ ص۱٤۲٦ .

۷ ـ انباه الرواة ج۲ ص ۳۵۱ .

با نوشتن اینچنین کتابی بر گردن همهٔ مؤلفانی که بزبان عربی کتاب نوشته‌اند منت دارد و همه این کتب مرهون کتاب سیبویه هستند زیرا اگر نحو عربی بوسیله او تدوین نمیشد از اینگونه کتابها هم اثری نبود، ولذا همین جاحظ وقتی که میخواهد بدیدن محمدبن عبدالملك الزیات وزیر المتعصم بالله والواثق بالله که مردی شاعر و دانشمند است برود بهترین هدیه را کتاب سیبویه میداند واو هم میگوید: بخدا سوگند: **ماأهديت الى شيئاً احب الى منه**[1].

«آیا خود سیبویه بتنهائی الکتاب را نوشته است؟»

ابن اسحاق الندیم در الفهرست خود میگوید[2]: سیبویه کتابی را تألیف کرد که نه پیش از وی کسی مانند آن را تألیف نموده و نه بعد از او کسی مانند آن تألیف خواهد کرد و بعد اضافه میکند: **قرأت بخط أبي العباس تعلب اجتمع على صنعة كتاب سيبويه اثنان واربعون انساناً منهم سيبويه والاصول والمسائل للخليل.**
که طبق این ادعا ٤١ نفر دیگر در نوشتن کتاب سیبویه شرکت داشته‌اند و سهیم هستند که بنده فکر میکنم شاید منظور شروح وتعالیقی است که بر الکتاب نوشته‌اند کماآینکه حاجی خلیفه در کشف الظنون[3] متذکر میشود و عده‌ای را در حدود ٤٠ نفر اسم میبرد که بر الکتاب شرح ویا تعلیق ویا شرح شواهد نوشته‌اند که متأسفانه جز پاره‌ای بقیه از بین رفته‌اند، اما اگر منظور ابن الندیم اینستکه دیگران در نوشتن کتاب بسیبویه کمك نموده‌اند مردود است وشاید این ادعا حاکی از اهمیت کتاب وتفصیل آن و جامعیت آنست که انسان را بتعجب وامیدارد. واین قول منفرد بقدری ضعیف است که تصور آن هم بعید بنظر میآید واگر اینچنین بود اولا خود سیبویه در الکتاب شخصاً بدان اشاره می‌نمود ویا مآخذ دیگر متذکر آن میشدند. ثانیاً شارحان کتاب سیبویه بنویسندگان دیگر یادآور می‌شدند، ثالثاً معاصران و

---

١ - تاریخ بغداد ج١٢ ص ١٩٦.

٢ - الفهرست ص٨٢.

٣ - کشف الظنون ج٢ ص ١٤٢٦.

شاگردان سیبویه این امر راتأیید میکردند واقلا یکنفرشان یکی از آن ۴۱ نفر را نام میبرد ویا خود آنان مدعی شرکت در تدوین بودند.

سبك سیبویه چنین بود که بادقت درسخنان استادش خلیل بن احمدخود بذکر شواهد وجزئیات وگسترش مطالب میپرداخته که نتیجه‌اش چنان کتابی جامع و مفصل و بی‌نظیر گردیده دلیل دیگر براینکه خود سیبویه شخصاً کتاب را نوشته اینست که اخفش کبیر همان کسی که سیبویه ازاو لغت آموخته است میگوید: هر وقت سیبویه بابی یا موضوعی از کتابش را مینوشت آن را برمن عرضه میکرد وخیال میکرد من ازاو اعلم هستم در صورتیکه او خود اعلم بود (۱). قفطی در انباه‌الرواة ضمن ترجمه سیبویه قول ضعیفی راباکلمه «قیل» نقل میکند که سیبویه کتاب الجامع تألیف عیسی‌بن عمر را گرفته وآن رابسط داده وازسخنان خلیل و دیگران برآن حاشیه نوشته و بدان پرداخته و هنگامیکه تکمیل شده است باو منسوب گردیده است،(۲) که باید عرض کنم این قول بدون مأخذ وبدون قائل نیز ضعفش برکسی پوشیده نیست. زیرا اولا اگراینچنین کتابی بود درزمان خود عیسی‌بن عمرمشهورمیگشت ویا دیگران سخنی از آن بمیان میآوردند وثانیاً اگر سیبویه آنرا تحشیه میکرد مسلماً اصل ومتن از حاشیه مشخص و مجزا بود مانند سایرکتب وثالثاً باموقعیت و احتیاجی که درآن زمان بعلم نحو و مسائل آن بود مسلماً بزودی شهره میگشت ومورد استفاده مسلمانان قرار میگرفت.

وآن دوبیتی راکه برای تأئیداین مطلب ازقول خلیل‌بن احمد نقل میکنند:

ذهب النحو جمیعاً کله　　　غیر ما أحدث عیسی بن عمر

ذاك اکمال وهذا جامع　　　فهما للناس شمس وقمر(۳)

که در آنها اشاره به تألیفات عیسی بن عمر شده ظاهراً اکمال وجامع نام دو کتاب نبوده بلکه نام دو باب و یا دو فصل است همانطوریکه در

---

۱ - انباه‌الرواة - ج ۲ - ص ۳۵۰.

۲ - مصدرسابق - ج ۲ - ص ۳۴۷.

۳ - انباه‌الرواة - ج ۲ - ص ۳۴۷.

طبقات النحويين[1] دربيت سوم اشاره میشود: وهمابابان صار احكمة وأراحا-
من قياس ونظر ونيز میبینیم که دراین روایت ضعیف اشاره میکند که خلیل بن احمد
ازسیبویه درباره تألیفات عیسی پرسید و سیبویه جواب داد که او هفتادو چند تصنیف
و کتاب درعلم نحو دارد و بدست کسی که آنهارا جمع آوری کرده بود بسبب آفتی
همه ازبین رفته اند بجزدو کتاب الكامل والجامع[2] واین قول بسیار اغراق آمیز
است واین همه کتاب بوسیله یك مؤلف درنحو باور کردنی نیست زیرا مگرمباحث
نحوی چند بابست وچند جلد کتاب درباره اش لازمست؟! وبنظر میرسد که شاید
راجع بهر بابی جداگانه مطالبی می نوشتند همانطوریکه این طریق معمول بوده
است .

خانم دکتر الحديثي در مقدمه ابنية الصرف فی کتاب سيبويه ضمن اشاره
باینکه سیبویه ازعلوم مختلف عربیت بحث نموده میگوید :[3] **«وقد اعتمد في
هذه الموضوعات على مصادر سبقته لانه من المستبعد ان يظهر كتاب يضم كل
هذه الموضوعات من غير ان تكون هناك محاولات سبقته»** وبعد می افزاید :
**«ومهما يكن من شی فالكتاب ثمرة الجهود التی بذلت قبله والبحوث التی قام
بها العلماء والمؤلفون»** که باید عرض کنم خود گفتن عبارت مذکور مستبعد
است وبعید مینماید زیرا اگر آثار وکتبی قبل از کتاب سیبویه می بود مسلماً
باقی می ماند زیرا احتیاج شدید آن زمان باین گونه کتب، موجب بقاء آنها
می گشت وبهمین دلیل می بینیم که علم نحو از بصره آغاز شد زیرا نیاز مردم بصره
بنحو بیشتر ازسایر بلاد اسلامی بود و لذا دانشمندان بیشتری در نحو از بصره
برخاستند و گفته های آنان سندیت و اعتبار بیشتری دارد و علتش این بود که
مسلمانان غیر عرب و مخصوصاً ایرانیان بیشتر در بصره اقامت داشتند چه آنکه
عبارت : **«سواد البصرة اكثرهم العجم»** مشهوراست . وبهمین جهت ابن ندیم در

---

۱ - طبقات النحويين ص ۳۷ .
۲ - انباه الرواة ج ۲ ص ۳۴۸ .
۳ - ابنية الصرف فی کتاب سیبویه ص ۶۳ .

الفهرست میگوید(۱): بصریون را مقدم میداریم بجهت تقدم آنان در نحو. اما عبارت اخیر خانم الحدیثی (ومهمایکن من شی فالکتاب.....) درست است زیرا مسلماً علماء ودانشمندان مباحث نحوی رامطرح مینموده‌اند ولی قبل ازسیبویه کسی کتابی تألیف ننموده بوده.

«پاره‌ای ازخصوصیات کتاب سیبویه»

۱ ـ کتاب سیبویه طبق متداول ومعمول سایر کتب دارای مقدمه و خطبه افتتاحیة و خاتمه نیست و سیبویـه شخصاً نام بخصوصی مثلا اصول النحو و یا تسهیل النحو ومانند آنها برای کتابش معین نکرده وازمآخذ هم چیزی پیدانمیشود وظاهراً سیبویـه فقط موادکتاب راگردآورده بودکه شاید همان نتیجه بحثهائی بودکه در مجالس درس عنوان می‌شده است. و میخواسته است کـه بعدها با فرصت بیشتری آنها رابانظم وترتیب بنویسد که متأسفانه هرگز چنین فرصتی را پیدانکرد واجل مهلتش نداد. ولذامی‌بینیم که‌ابتداء بدون هیچ مقدمه‌ای میگوید: **«هذاباب‌علم ماالکلم‌من العربیة»** وسپس اقسام کلمه را شرح میدهد؛ واگرچه کتاب دارای همهٔ مباحث نحوی وصرفی‌است ولی بخاطرتداخل بعضی مباحث دریکدیگر مانند درج پاره‌ای ازمباحث صرفی درمـوضوع نحو وغیره نیازبه تنقیح وحذف واضافه داشته‌است، که البته‌ایرادی براو نمیتوان گرفت زیرااولین کتاب درعلم‌نحواست. وبقول استاد دکترشوقی ضیف درالمدارس النحویة(۲) **«وخاصةاذاعرفنا انه‌اول کتاب جامع فی قواعدالنحووالصرف»**

۲ ـ ازدیگر امتیازات مهم کتاب سیبویه اینستکه مطالب وموضوعات را باذکر مثالهای فـراوان ساده و معمولی دقیقاً روشن میکندکـه آوردن اینگونه مثالها خود تمریناتی جالب هستند وبنده تعجب میکنم بااینکه‌اولین کتاب نحوی باذکر اینهمه مثال نوشته شده وطبعاً بعدهاهم باید مؤلفین مثالهای متعدد جالب

---

۱ ـ الفهرست ص ۱۰۲.

۲ ـ المدارس‌النحویه ص ۶۰.

و معمولی بیاورند ولی نمیدانم چرا بالعکس علماء نحوی بعد بمثالهای تقریباً منحصری اکتفاکردند وبیشتر بمثال ضرب زیدعمرواً قناعت و اکتفاکردند و ازآوردن مثالهای دیگر که‌علم‌نحوراازخشکی وبی‌روحی‌بیرون میبردخودداری کردند بنحویکه علم نحو نزد عوام به علم ضرب‌زیدعمرواً مشهور گردیده و با یادآوری زبان عربی ونحو عربی فوراً مثال مذکوربذهن همگان متبادراست.

۳ـ سیبویه درالکتاب تاممکن بوده در استشهاد باشعار عرب اسم شاعر راگفته‌است مگر مواردی که یاازحیث شهرت نیازی نبوده ویاشاعرش مجهول بوده است درحالیکه دردیگر کتب نحوی دراینگونه موارد بیشتربعبارت (کقول الشاعر) ویا «کقوله» اکتفاشده‌است. جرمی که شرح شواهد کتاب سیبویه‌نوشته میگوید: درالکتاب یکهزاروپنجاه بیت مورداستشهاد قرارگرفته که من باسامی شعراء آنها واقف شدم مگر ۵۰ بیت(۱).

٤ـ عنوانها و اصطلاحات مباحث کتاب سیبویه باآنچه امروز متداول است خیلی فرق داردواین امر برای کتابیکه برای اولین بارنوشته میشود بدیهی است. ازباب نمونه چند عنوان را نام میبریم: سیبویه برای اسم مرة میگوید: «**هذاباب نظائر ضربته ضربة ورميته رمية**»(۲) وازاسم‌مکان‌به «**هذاباب اشتقاقك الاسماءلمواضع بنات الثلاثه التی لیست فیهازیادة من لفظها**» (۳) تعبیر میکند و عنوان باب اشتغال را میگوید: «**هذا باب مایکون فیه‌الاسم مبنیاً علی الفعل قدم‌اواخر ومایکون‌الفعل فیه مبنیاً علی الاسم**»(۴) که بنده فکر میکنم برای عنوان این مبحث نه عنوان مذکور زیاد مناسب است ونه آنچه امروز بنام‌باب اشتغال مصطلح است وشایدعنوان: «**اعمال‌الفعل فی ضمیریعودالی المتقدم**.

۱ـ ابنیةالصرف فی‌کتاب سیبویه ص۶۰.

۲ـ المدارس‌النحویه ص۶۳.

۳ـ الکتاب ج ۲ ص۲٤۶.

٤ـ الکتاب ج ۱ ص ٤۱.

المنصوب » ویا «**حذف الفعل مع القرینة فی الکلام**» خیلی مناسبتراست برای این باب.

۵ - بااینکه گفته شد که اصطلاحات صرفی ونحوی سیبویه در الکتاب غالباً با اصطلاحات متداول امروز تطبیق نمیکند اما مواردی هم وجود دارد که یاعیناً با اصطلاحات امروز یکسان هستند ویا با اصطلاحات روز بسیار مشابهت دارد. مثلا سیبویه نعت وبدل وتوکید و عطف راکه همان عطف بیان است بکار برده وازعطف نسق بکلمة «الشرکة» تعبیر میکند ، وعنوان توابع را چنین آورده است: «**هذا باب مجاری النعت علی المنعوت والشریك علی الشریك والبدل علی المبدل منه وماأشبه ذلک**»[۱] وحروف عاطفه را حروف الاشراك [۲] مینامد ، سیبویه درسخن از فعل بدون اینکه اسمی ازفعل ماضی و مضارع ومستقبل و امربرد میگوید: «**وبنیت لمامضی ولمایکون ولم یقع وماهو کائن لم ینقطع**» که تعبیری لطیف وتعریفی جامع ومانع است. [۳] وهمچنین مبتداء را تعریف میکند «**کل اسم ابتدی به لیبنی علیه کلام**» که تعریفی بسیارجالب است. سیبویه حروف جارة راحروف اضافه مینامد «**لانها تضیف الاسماء الی الافعال**»[۴] وبعضی از مثالهای سیبویه در الکتاب عیناً در سایر کتب نحوی بعدی وارد شده است ، مانند «ماانت الاسیراً» (درحذف فعل) و کل رجل وضیعته[۵] و «الناس مجزبون باعمالهم[۶]» (درحذف فعل ناقص).

۶ - کتاب سیبویه کتاب نسبتاً مشکلی است وفهم آن گاهی دشواراست ومعروفست که مبرد نحوی مشهور بهرکسی که میخواست نزداو کتاب سیبویه

---

۱ - الکتاب ج۱ ص۲۰۹ .

۲ - المدارس ص۶۱ .

۳ - اوائل الکتاب جلد اول .

٤ - الکتاب ج۱ ص۲۰۹ .

۵ - الکتاب ج۱ ص ۷۱ .

۶ - الکتاب ج ۱ ص ۱۳۰.

رابخواند میگفت «هل رکبت البحر تعظیماً واستصعاباً(۱) لمافیه» وخواندن کتاب سیبویه را درصعوبت بدریانوردی تشبیه مینمود.

استاد شوقی ضیف درالمدارس النحویة دراین زمینه میگوید: درمواردی مختلف ازکتاب سایه‌های ابهام ومشکلات مارا فرا میگیرد. همانطوریکه در جلد اول ص ۲۷۹ بقول عرب مثال میزند: «**ماأغفله عنك شيئاً**» واضافه میکند که نحاة تازمان مبرد معنائی نمی فهمیدند، تااینکه زجاج آمد وتعبیرهائی برای توضیح این عبارت بیان داشت وگفت: این عبارت تعلیقی است برکلام قبلی، گویاکسی گفته: (زیدلیس بغافل عنی) ورفیقش پاسخ میدهد «**ماأغفله عنك شيئاً**» برتقدیرانظرشیئاً وبدین تأویل وتقدیرمعنی عبارت مذکور فهمیده میشود. در حالیکه نزد نحاة قبلی مانند معمائی شده بود(۲). وهمین ابهام ودشواری کتاب باعث گردیده که عده‌ای بشرح وتفسیرآن بپردازند چنانکه قبلا گفته شد.

شایدهمین دشواری کتاب سیبویه موجب گردیده بودکه مردم اندلس همیشه ازنحویان خود می پرسیدند که آیاکتاب سیبویه را خوانده‌اند یا خیر؟ واگر خوانده بودند آنها را بزرگ میداشتند وگرنه اعتباری برایشان قائل نبودند و گوئی ملاك اصلی وبالاترین درجات علمی وتحصیلی در آن روزگار خواندن کتاب سیبویه(۳) بود ولذا بی‌جهت نیست که گفته‌های سیبویه نزد مردم کوچه و بازار وعوام چنان مستدل مینمود که وقتی مردی دربصره بشخصی که ماهی فروش بود گفت: بكم هذه السمكة؟ گفت بدرهمان پس آن مرد خندید و گفت (بدرهمین) صحیح است پس آن شخص باتندی گفت وای برتو ای آدم احمق من خودم ازسیبویه شنیدم که میگفت «ثمنهادرهمان(۴)».

ونیز بخاطر عظمت سیبویه بعدها مردم بعضی از دانشمندانی راکه، متبحر

---

۱ ـ الکتاب ج ۱ ص ۱۳.
۲ ـ مثال مذکور تحت عنوان (هذاباب من الابتداء یضمرفیه مایبنی الابتداء) است.
۳ ـ بغیة الوعاة ص ۳۱۲ ونزهة الالباء ص ٤٧.
٤ ـ معجم الادباء ج ١٦ ص ١١٥.

در نحو بودند بسیبویه ملقب میساختند، ازجمله: محمدبن موسی بن عبدالعزیز(۱) الکندی النحوی الملقب بسیبویه متوفای سال ۳۵۸ در مصر. ومحمدبن عبدالعزیز(۲) الیتیم الاصفهانی النحوی معروف بسیبویه، وعلی بن عبدالله بن ابراهیم(۳) الکوفی النحوی المغربی المروف بسیبویه.

معاویة بن بکر العلیمی میگوید: من سیبویه رادیدم که بحث ومناظره میکند در نحو ودرزبان اولکنتی بود وچون کتابش رادیدم دانستم که قلمش رساتر از زبان اوست.(۴)

اما راجع بسال تدوین کتاب استاد شوقی ضیف معتقد است (۵): که مؤکداً بعداز وفات استادش خلیل کتاب رانوشته زیراگاهی بعداز نام او جمله «رحمه الله» را نیزاضافه میکند که بنابراین بین سالهای ۱۷۰ (سال وفات خلیل بن احمد) و ۱۸۰ (سال وفات خودش) بوده‌است وشاید هم قسمتی ازآن را قبل‌از وفات خلیل نوشته باشد.

سیبویه دراواخر عمر کوتاه خود روی بعراق میرود وباهموطن ایرانیش کسائی نحوی که دردربارخلافت نفوذ فراوانی داشت بمناظره پرداخت که بداستان زنبوریه معروف است (وشاید دیگردوستان اعضاء جلسه بتفصیل جریان آن را بحث نمایند) ولی باتوطئه خصمان وشهادت دروغین اعرابی چون: ابوفقعس وابودثار و ابو ثروان که عدم فصاحت از اسمشان پیداست روبرو میشود وبادلی محزون ودردناك آهنگ زادگاهش فارس نمود وشاید شعری را که میگویند بسیار زمزمه میکرده درهمین زمان بوده:

---

۱ - بغیة الوعاة ص ۶۷.

۲ - بغیة الوعاة ص ۱۰۸.

۳ - بغیة الوعاة ص ۳۹۹.

٤ - دائرة المعارف فرید وجدی ج ۵ ص ۳۴۵ ودرکتاب مذکور: علمه ابلغ من لسانه ضبط کرده ومناسبتر همان است که درسایر مآخذآمده‌است: فقلمه ابلغ.

۵ - المدارس النحویه ص ۵۹.

اذا بل من داء به ظن انه نجاوبه الداء الذی هو قاتل(۱)

که از ناراحتی ودرد درونیش حکایت دارد .

طبق اصح روایات(۲) که ازابن درید نقل شده‌است سیبویه درسال ۱۸۰ هجری قمری در شیراز بواسطه بیماری معده که ظاهراً همان زخم معده بوده است در قریه فارس بسن چهل‌وچندسالگی درگذشت چنانکه قفطی(۳)میگوید :

واقام هناك الی ان مات غماً بالذرب .

دردم مرگش وقتیکه سرش در دامن برادرش بود وبراو میگریست قطره اشکی بصورت سیبویه افتاد برای آخرین بار چشم باز کرد ودید برادرش براو میگرید گفت :(۴)

اخیین کنا فرق الدهر بیننا الی الامد الاقصی ومن یأمن الدهر؟!

روی سنگ قبرش این اشعار را اصمعی ازسلیمان بن یزیدعدوی خوانده‌است

ذهب الاحبة بعد طول تزاور ونأی المزار فأسلموك وأقشعوا

ترکوك أوحش ماتکون بقفرة لم یؤنسوك ووحده لم یدفعوا

وقضی القضاء فصرت صاحب صفرة عنك الاحبة اعرضوا وتصدعوا

---

۱ ـ دائرة المعارف فرید وجدی ـ ج ۵ ـ ص ۳۴۵ .

۲ ـ تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۱۹۶ .

۳ ـ انباه الرواة ج ۲ ص ۳۵۹ .

٤ ـ معجم الادباء ج۱٦ ص ۱۱۷ ودربعضی روایات: وکنا جمیعاً فرق الدهر بیننا ضبط است.

«دکتر امیرمحمود انوار»
عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

گوشه‌ای از تاریخ نحو

قبل از هرچیز باید دانست که دانشمندان و ادباء بعداز گردآوردن لغت و اشعارعرب به تنظیم وتدوین صرف ونحو همت گماشتند. درواقع علمای نحوبه علم لغت وادب هم آگاهی کامل داشتند زیرا این سه علم دارای همبستگی کامل بود.

تحقیق دربارهٔ نحو وبحث و گفتگوی نحوی ازعراق سرچشمه گرفت، همانگونه که تدوین لغت وفقه به معنای مخصوص خودابتدا درعراق بوجود آمد ودرحجازوشهرهای دیگرمسائل علم‌لغت ونحوچون عراق موردبررسی قرار-نگرفته بود.

علت اینکه لغت وصرف ونحو ابتداء درعراق موردبحث واقع شداینست که ساکنان عراق بازماندگان ملت‌های قدیمی ومتمدنی بودند که زبانشان با عربان یکی نبود ودرحقیقت عراق سرزمینی عجمی بود وساکنانش برای فرا-گرفتن عربی به دانستن لغت وصرف ونحو احتیاج داشتند، علمای لغت و نحو هم بردوگونه‌بودند گروهی چون خلیل‌بن احمددرلغت ونحوبه‌قیاس می‌پرداختند وگروهی چون اصمعی، از قیاس دوری می گزیدند.

علمای قبل‌ازخلیل‌بن احمدبه قیاس روآورده‌بودندودربارهٔ ابن‌ابی‌اسحق حضری گفته‌اند: (کان‌شدیدالتجریدللقیاس)[1] درحقیقت قیاسی که خلیل‌بن احمد

---

۱ - الخصائص از ۳٦٦.

درآن ماهر ودانا بود نحورابوجودآورد وعلم‌لغت راازجهاتی چندتوسعه داد.

درسرزمین عراق هم فضل‌تقدم ابتداء برای بصریان وسپس کوفیان وبعد بغدادیان است .

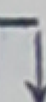
بصره اولین شهری‌است که بتدوین نحو ولغت همت گماشت وقواعدی برای علم نحو اختراع کرد وبعداز صد سال کوفه هم مکتبی خاص تشکیل داده که بمقابله ونزاع بامکتب بصره پرداخت. ابن‌ندیم درالفهرست دربارۀاقدمیت بصریان گوید «**قدمناالبصريين اولا لان‌علم العربية عنهم اخذ**» .

جدول زیر پیشوائی بصره را درنحو بر کوفه بیان میکند :

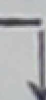
«علی بن ابی طالب علیه السلام»



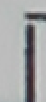
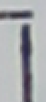
ابو الاسود الدوئلی ـ متوفی بسال ۶۷ (بصری)

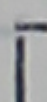
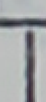
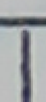
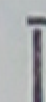
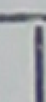
عنبسة الفیل (بصری) | نصر بن عاصم اللیثی متوفی بسال۸۹(بصری) | یحیی بن یعمر متوفی بسال۱۲۹ (بصری)

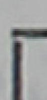
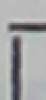
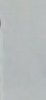
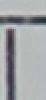
ابو عمرو بن العلاء ۷۰ ـ ۱۵۴ (بصری) | ابن أبی اسحق الحضرمی متوفی بسال ۱۱۷ (بصری)

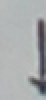
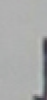
ابوزید | یونس | ابوجعفر الرؤاسی | الاخفش متوفی بسال ۱۷۷ بصری | عیسی بن الثقفی متوفی ۱۴۹ (بصری)

سیبویه ابوزید الکسائی یونس ۹۰ ـ ۱۸۲ (بصری) | سیبویه ابوزید الخلیل بن احمد ۱۰۰ ـ ۱۷۵ (بصری) | ابو جعفر الرؤاسی (کوفی)

الفراء سیبویه ابوزید الکسائی متوفی بسال ۲۱۵ (بصری) | سیبویه الکسائی متوفی ۱۸۰ (بصری) | الفراء الکسائی متوفی بسال ۱۸۹ (کوفی)

سیبویه | الفراء ۱۴۴ ـ ۲۰۷ (کوفی)

این جدول ازکتاب ضحی الاسلام ج ۲ اخذ گردیده است .

تاظهور ابوجعفر رؤاسی ، مدرسه بصره تنها مدرسهٔ نحوی عراق بود و ابوجعفر اولین نفر ازمکتب کوفه است که درعلم نحوبه تألیف همت گماشت و مکتب کوفه راتأسیس کردو بعدازاو کسائی وفراء مکتب کوفه رارونق بخشیدند.

تاریخ نحو :

احمد امین درضحی‌الاسلام گوید که :

«ابتدای تاریخ نحو دارای غموض وپوشیدگی است مثلا ناگهان کتابی بزرگ وپخته چون‌الکتاب رامی‌یابیم درحالیکه قبل‌ازآن، کتابی راکه هسته‌ای برای رسیدن الکتاب بدین پایه باشد نمی‌بینیم وبرطبق سنت طبیعی نشؤوارتقاء مبدئی مدون نمی‌یابیم که الکتاب را نتیجهٔ ارتقاء آن مبداء بدانیم ومطالبی هم که دراین باره ذکر کرده‌اند برای دریافت مبداء نحو کافی نیست.»

ولی بیشتر مورخین برآنند که سیبویه درتدوین الکتاب ازدو کتاب جامع واکمال عیسی‌بن عمرثقفی متوفی بسال ۱۴۹ هـ . استفاده کرده است واین خود برای بوجودآمدن الکتاب مبدئی کافی است ، ضمناً احمدامین خواسته با این گونه مقدمه چینی راه خودرا برای رد این عقیده‌که علی علیه‌السلام واضع علم نحو بوده است هموار کند و بگوید «گفته‌اند که ابوالاسودالدؤلی، واضع نحو بوده وبعض دیگروضع آنرابه علی‌بن‌ابی‌طالب نسبت میدهند وتمام این‌حرف‌ها خرافی‌است وطبیعت زمان علی‌وابوالاسود ازاین‌تعاریف وتقاسیم فلسفی‌بدور بوده‌است . ودانشی که در رشته‌های گوناگون ازاین گونه بما رسیده دارای تعریف وتقسیم نیست . فقط تفسیرآیه‌ای یا جمع احادیثی نامرتب است وگمان می کنم که‌نسبت وضع نحوبه علی‌بن ابی‌طالب ازطرف شیعیانی‌باشد که‌می‌خواهند هرچیز را به علی نسبت دهند وشاهدهم دراین مورد روایات متناقض فراوان است .»

ازسخنان احمدامین‌تعصب مذهبی می‌باردو برای‌بطلان گفتهٔ اوذکراقوال مورخین‌بزرگی چون ابن‌ندیم در(الفهرست)وابن‌قتیبه در(المعارف) وابن‌حجر

در (الاصابه) وابن سلام جمحی در (طبقات الشعرا) کافی است.

ابن ندیم در (مقالهٔ دوم دراخبارنحویان) از قول محمدبن اسحاق گوید که: بسیاری ازعلماء عقیده دارندکه نحو از ابوالاسود **دوئلی** فراگرفته شده وابوالاسود نیز از امیرالمومنین علی صلوات‌الله علیه فراگرفته‌است.

ابوجعفربن رستم طبری گویدنحورا ازاین جهت‌نحوخوانندکه چون علی علیه‌السلام اصول آن را به ابوالاسود می‌آموخت، اواجازه خواست که چیزی به نحوآن بسازد وازاین رو آنرا نحو خواندند.

ابوعبیده گوید که ابوالاسود نحورا از علی‌بن ابی‌طالب فراگرفت ولی آنچه راآموخته بود به‌کسی نیاموخت تااینکه (زیادبن ابیه) به وی پیغام داد که چیزی سازد تا راهنمای مردم در فهم قرآن شود. وی نپذیرفت و از این کار خودداری کرد تاوقتی شنید که شخصی قرآن را چنین می‌خواند **ان‌الله بری من‌المشرکین و رسوله** (بکسرحرف لام در رسول)

باخودگفت گمان نداشتم کارمردم باینجاکشیده شود، ازاین رو نزدزیاد رفت وگفت من حاضرم آنچه راکه خواست تواست انجام دهم.

ابن قتیبه گوید «**اول من وضع العربیة ابوالاسود**» وابن حجر گوید«**اول من نقط المصحف ووضع العربیة أبوالاسود**» وابن سلام جمحی درطبقات‌الشعرا گوید «**وکان لاهل البصرة فی العربیة قدمة بالنحو، وبلغات العرب والغریب عنایة، وکان اول من اسس العربیة وفتح بابها، وأنهج سبیلها، ووضع قیاسها، ابا الاسود الدؤلی وکان رجل البصرة وکان علوی الرای.... وانما قال ذلک حین اضطرب کلام العرب فغلبت السلیقة، فکان سراة الناس یلحنون، فوضع باب الفاعل والمفعول والمضاف وحروف الجر والرفع والنصب والجزم**»

ظاهراً باید گفت که‌بعد ازعلی علیه‌السلام‌اولین گام رادروضع وتدوین‌نحو ابوالاسود نهاده است وسپس کار اوموجب برانگیختن بحث وتحقیق در بارهٔ رفع وجروتنوین گشته وبعدامثال نصربن‌عاصم ویحیی بن یعمر، مسائلی متفرق درباب نحوبیان کرده‌اند.

در اینجا لازم است بدین موضوع اشاره شود که گروه دیگری را واضع نحو دانسته‌اند. ابن ندیم در الفهرست گوید «دیگران نصر بن عاصم دوئلی و بقولی لیثی را پایه گذار نحو دانند و بخط ابو عبیدالله بن مقله خواندم که، ثعلب گوید ابن لهیعه از ابو نصر نقل نمود که عبدالرحمن بن هرمز اول کسی است که پایه گذار عربیت بود.»

نا گفته نماند که بعد از علی (علیه السلام) و ابوالاسود، موالی هم به تدوین و بحث‌های نحوی توجه داشتند و اینان گروهی پارسی یا هندی و یا سریانی بودند.

استعمال قیاس در نحو

اولین بار نحاة بصره در نحو به استعمال قیاس پرداختند و بدان مسائل نحوی را توسعه دادند. عبدالحمید حسن در کتاب القواعد النحویة در بیان قیاس گوید که انسان فطرة به پدیده‌ها و مناظر و ممیزات متشابه در جنبه‌های مختلف حسی و معنوی توجه دارد و از این موازنه‌ها به احکامی عمومی دست می‌یابد و در این کار از قوه فکر و موهبت منطقی که خدا بدو داده استفاده می کند و در خلال کار علل اشیاء را تحقیق می نماید تا به اسباب آنها پی برد و این اسباب را به نتایج آنها مربوط سازد و حال اندیشه و عقل انسانی در مسائل گوناگون چنین است که کلیات را از راه جزئیات دریابد. عرب‌ها درباره لغت و خصایص آن به قیاس می پرداخته‌اند و مدتی قبل از اینکه لغت را تدوین کنند بدین کار مشغول بودند و چون قوم عرب با عجم در آمیخت و عربان فصیح بادیه در شهرها مسکن گزیدند و در اکناف و اطراف دور از عربیت صافی و پاك شدند، علما ناچار گردیدند آنچه را که عرب خالص و قح با سلیقه یا حکایت از دیگری درك می کند تدوین نمایند. از اینرو قواعد نحوی را برای راه‌یابی آموزندگان و کسانیکه عرب نبودند تدوین کردند تا زبان عربی که زبان قرآن و دین اسلام است حفظ شود و لغت صحیح بجا ماند.

استعمال قیاس و تعلیل در نحو از نحاة طبقهٔ دوم شروع شد و اولین کسی که به قیاس نحوی پرداخت عبدالله الحضر می بود.

ترکیبهای لغوی در قیاس، راهنمای نحویان بود و آنان بحثهای خود را

ادامه دادند تانحو رابصورت قواعد و اصول ومسائل متشعب بوجود آوردند.

باید گفت که عنایت مسلمانان درصدر اسلام به تحقیق وبحث دردین واصول آن وقرآن کریم وتوجه به فهم قرآن ومیراث منظوم ومنثور عرب نحاة رادر کارشان یاری نمود. گرچه اولین کسی که به قیاس نحوی پرداخت عبدالله الحضرمی است لیک گمان نمی رود که او مطالب زیاد ووسیعی ازنحوی که درزمان سیبویه معمول وشناخته بوده است میدانسته. گویند از یونس در بارهٔ اسحق سؤال شد واوچنین گفت «اگر درمیان مردم امروز کسی چیزی جز دانش ابواسحق داند، مورد نیشخند ومسخره واقع می‌شود.»

گام دوم درتدوین نحو جمع مسائل معروف نحوی در کتابی مخصوص بود گفته اند که عیسی بن عمر ثقفی متوفی بسال ۱۴۹ اولین کتاب رانوشت ودو کتاب تألیف کرد که یکی راجامع ودیگری راأکمال نامید. خلیل بن احمد دراین باره چنین سروده :

ذهب النحو جمیعاً کله — غیر ما احدث عیسی بن عمر
ذاك اکمال وهذا جامع — فهما للناس شمس و قمر

ابن انباری گوید که «ایندو کتاب را ندیده‌ام وکسی را هم نمی‌شناسم که آندو رادیده باشد» محمد بن یزید گفته است که «چندورق از دو کتاب عیسی بن عمر راخواندم، چیزی چون اشاره به اصول نحوی بود.» وگفته محمد بن یزید دلالت برتدوین ایندو کتاب بصورت کوششی ابتدائی درجمع نحواست.

فقط کسانیکه درتدوین نحو بیش ازهمه سهم دارند خلیل بن احمد وشاگردش سیبویه می‌باشد. خلیل بن احمد صاحب اندیشهٔ استوار ومحکم بزرگترین عالم عصرخود بود وسالها برعلم نحو معتکف گشت وبا روش نو به استنباط اصل و فرع نحو پرداخت.

بمال وثروت اندك قناعت کرد ولذت فکری رابرهر لذتی ترجیح داد، اولین کتاب لغت راتدوین کرد که بنام (کتاب العین) معروف است وعلم عروض

رااختراع نمود ودانش موسیقی عربی رابوجودآورد وانواع واصناف نغمه‌ها راجمع کرد.

او کسی است که علم نحورابدین گونه که اکنون می شناسیم موردرسیدگی قرارداد.

ظاهراً اوبلند پایه‌ترازاین بود که فقط بـه‌تدوین کتب بپردازد بلکه درعلم مبتکربود وعلمی رابوجودمی آوردوسپس آنرابه شاگردان خود میسپرد تاتدوین کنند. ازاینرو می بینیم که فکر تدوین کتاب لغت را درسر می‌پروراند وآنرابه شاگردش لیث بن نصر می‌سپارد تاتکمیل کند.

زبیدی درمختصر کتاب العین گـوید (**فهوالذی بسط النحو ومداطنابه و سبب علله ، وفتق معانیه ، وأوضح الحجاج فیه حتی بلغ اقصی حدوده . ثم لم یرض ان یؤلف فیه حرفاً اویرسم منه رسماً واکتفی فی ذلک بما أوحی الی سیبویه ذلک عنه وتقلده وألف فیه الکتاب الذی أعجزمن تقدم قبله، کما امتنع علی من تأخر بعده**)

ولی باید ایـن نکته راهم درنظرداشت که سیبویـه درکتاب خودتنها به سخنان خلیل نپرداخته بلکه مقدارفراوانی ازاقوال دانشمندان دیگرراهـم ذکر کرده است.

مولا ازیونس مطالب فراوانی نقل کرده تابدانجاکه بطورکلی ابوابی از اومی آورد ودوفصل ازباب تصغیررا ازیونس ذکرمی کند ودرایـن باره چنین می گوید «**وجمیع ماذکرت لک فی هذاالباب ماأذکره لک فی الباب الـذی یلیه قول یونس**» اقـوال ابی عمر وبن العلا راذکـرمی کند وبین سخنان او و گفته‌های خلیل ویونس بمقایسه وموازنه می‌پردازد.

خلاصه اینکه ظاهراً سیبویه در کتاب خود اقـوال متفرق دانشمندان قبل ازخودراجمع آورده‌ومبوب کرده‌است وشاهدهای شعری راکه‌علماء آورده‌اند وآنچه خود شنیده گردآورده‌است وهمه اینها بروسعت اطلاع اودلالت دارد، ازاینرو درکتاب (الکتاب) ۱۰۵۰ بیت ازاشعار عرب آمده که حدود ۱۰۰۰ بیت

رابگویندگانش نسبت داده ودرآن مقدار فراوانی ازسخنان وامثال عرب بکار رفته است.

سیبویه تنها جامع وگردآورنده نبوده بلکه در تعلیل وترجیح وآوردن عبارات نیکو دارای شخصیتی قوی بوده‌است وچه بساکه استقراء های ناقص پیشینیان خود راکامل کرده وبابکار گرفتن سماع وقیاس درنحو مسائل جدید و تازه‌ای بدان افزوده است.

استادلیتمان درسخنرانیهای خودگوید «دانشمندان اروپائی دربارهٔ منشاء واصل این علم مختلف القول می باشند، بعضی گویند که این علم ازیونان به سرزمین عرب آمده وگروهی دیگر گویند که‌اینطورنیست وهمانگونه که درخت برسرزمین خود می‌روید علم نحو هم نزد عرب روئیده ورشد کرده‌است.»

احمدامین درضحی‌الاسلام گوید مادربیان این مسئله روشی متعادل پیش گرفته‌ایم وبرآنیم که عرب درابتداء دانش نحورا بوجودآورد وکتاب سیبویه هم چیزی جزمطالبی که او وگذشتگانش اختراع کرده‌اند نیست. ولی هنگامی که عرب فلسفهٔ یونانی راازسریانیان درسرزمین عراق فراگرفت مقداری ازمسائل نحوی راهم ازآنان آموخت وآن همان نحوی‌است که ارسطوفیلسوف یونانی نوشته است. وبعضی ازتقاسیم نحوی باتقاسیم فلسفی که درکتب ارسطوآمده مطابقت میکند.

سیبویه گوید «**الکلم اسم وفعل وحرف جاء لمعنی لیس باسم ولافعل**» و فلسفهٔ یونان کلام را به‌اسم وکلمه (فعل) ورباط (ارتباط) وربط (حرف) تقسیم کرده ولی اسم وفعل وحرفی که درنحو عربی‌است اصطلاحاتی عربی وخالص می‌باشد وترجمه ازیونانی نیست. واین موضوع را باید درنظرداشت که تأثیر یونان وسریان درعصراول، دروضع نحوتأثیری ضعیف بوده‌است ولی‌هنگامیکه فلسفهٔ یونان بزبان عربی ترجمه شد وابتداء متکلمان وسپس فلاسفه بدان رو آوردند ومنطق‌را شناختند نحوازاین علوم متأثر گشت. تابدانجاکه مثلا دربارهٔ

ابوالحسن رمانی که‌ازسال۲۹۶تا۳۸۴هجری قمری میزیسته گویند که «درعلم نحو ولغت وفقه وکلام ومذهب معتزله واقف بوده وسخنانش رابا منطق می آمیخته تابدانجاکه ابوعلی فارسی دربارهٔ او گفته‌است **«ان کان النحومایقوله ابوالحسن الرمانی فلیس معنامنه شیی و ان کان النحو مانقوله فلیس معه منه شیی»** به هر حال نحوبصره به سیبویه وکتابش متوج گشت ودرکوفه هم مکتبی بوجودآمد که ابوجعفر رؤاسی وشاگردان اوکسائی وفراء دررأس آن مکتب قرار داشتند رؤاسی مکتب کوفه رابوجودآورد وکتابی درنحو نوشت که بدست مانـرسیده وگفته‌اند که خلیل بدان آگاه گشت وازآن بهره گـرفت، واز این زمان بودکه مکتب کوفه بابصره به مناظره پرداخت.

ابتداء به‌آرامی بین رؤاسی درکوفه وخلیل دربصره اختلاف بپاشد، سپس این اختلاف بین کسائی درکوفه وسیبویه در بصره شدت گـرفت وهریك مکتبی آوردند که دارای طرفدارانی گردید ، وآشکاراست که‌این تعصب علمی بین دو مکتب برپایهٔ تعصب سیاسی که بین دوشهرکوفه وبصره بود بوجودآمد.

تألیف کتب نحو از طبقهٔ دوم مدرسهٔ بصره بـه بعد شـروع شد و بتدریج بصورت شکل‌های متعدد واسالیب گوناگون درآمد واگـرهمهٔ این مؤلفات‌در دست مابود میدانستیم که پیشرفت تألیف نحوی را بوجهی دقیق بشناسیم . ولی مقداری‌زیادازآن تآلیف ازبین رفته واولین مؤلفات‌نحوی‌بیشترازتألیفات دیگر دستخوش این نابودی شده است و اولین کتاب کامل درنحوکتاب سیبویه است وسپس کتاب «المفصل» اثرجارالله زمخشری ودرفاصله زمانی بین‌این دوتألیف که بیش‌از سه قرن است کتاب‌هائی درنحو نوشته شد وازآن جمله رساله‌ای‌از کسائی دراشتباه‌عامه‌ورسالهٔ (مذکرومؤنث)ازفراء‌ورسالهٔ(المقصوروالممدود) ازابن‌ولادواعراب‌سی‌سوره‌ازابن‌خالویه و(ملحه‌الاعراب)ازحریری و(اصلاح‌ـ المنطق) ازابن سکیت و(سرالنحو) ازابی‌العباس ثعلب رابایدنام‌برد.

البته این رسائل‌دربارهٔ قسمتی ازعلم نحو نوشته شده‌اند.

کتابهای دیگری هم برشتهٔ تحریر درآمدند که بحث‌های نحوی وصرفی بهمراه مطالب دیگر ادبی دربعضی از فصول آنها آمده است واز آنجمله کتاب (الکامل) و(المقتضب) ازمبرد و(الامالی) اززجاجی و(الحضائص) و(سر الصناعت) ازابن حبی و (کتاب الاصول) ازابـن سراج و کتاب (الایضاح) و(التکمله) از ابوعلی فارسی رابابد نام برد .

بعداز کتاب زمخشری کتب ابن حاجب قرار دارد و کتاب (کافیه) درنحو و(شافیه) درعلم صرف است. شروح نیکوئی براین دو کتاب نوشته شده که برواج واهمیت آن افـزووه است واز آن جمله شرح رضی وشرح نظام وشرح جامی را باید نام برد .

بعداز کتب ابن حاجب دوالفیة ازابن معطی وابن مالك قراردارندوشروحی رسا وجالب برالفیه ابن مالك نوشته شد که تازمان حال درمکاتب ادبی وعلمی تدریس می‌شود و ازآن جمله شرح جلال‌الدین سیوطی وشرح ابـن عقیل وابن هشام واشمونی وشرح مشهور به شرح ابن‌ناظم (پسرابن مالك) را می‌توان نام برد. بعدازالفیه کتاب های ابن‌هشام وسیوطی قرار دارند که بااسالیب گوناگون قوانین وقواعدکامل نحوی راباستدلال‌های قوی وذکراختلافات وحل واظهار نظرنحاة دربردارند ومغنی اللبیب اثرابن هشام نزد ادباء وفضلاء «**اشهرمن نار علی - علـم**» است. وپخته‌ترین وعالی‌ترین کتابی است که درنحواستدلالی برشتهٔ تحریر درآمده. البته بعدازمغنی اللبیب کتاب های دیگری، درنحو وقواعد عربی تألیف گشته که ذکرهمهٔ آنها دراین مقالهٔ کوتاه نگنجد .

مراجع :

الفهرست ـ ابن ندیم

القواعدالنحویه ومادتها وطریقها ـ عبدالحمید حسن

ضحی الاسلام ـ احمد امین جلد ۲

طبقات ابن سلام   به نقل از ضحی الاسلام

مختصر کتاب العین ـ الزبیدی   « « « « «

الکتاب ـ سیبویه   « « « « «

طبقات الادباء ـ ابن الانباری   « « « « «

معجم الادباء ـ یاقوت حموی   « « « « «

نگارش : دکتر سید محمد باقر حجتی
دانشیاردانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران

بسمه‌تعالی

ازابی الاسود تا سیبویه
یا
سیری درپیدایش نحو و تطور آن تا عصر سیبویه

مقدمه

درتاریخ تطور وپیشرفت صناعت نحو، کتابی دیده می‌شود. که نخستین کتابی است درنحو که بدست ما رسیده، وبااینکه ازعمر پیدایش نحوبیش از یك قرن ونیم سپری نشده بود. این کتاب باپختگی وسازمان پیشرفتهٔ خود حس کنجکاوی مارا برمی‌انگیزد. که نحوچه دوره‌ها ومراحلی را پیموده وچه زمینه‌هائی دربه ثمررسیدن این کتاب مؤثربوده است.

کتاب مورد نظر، «الکتاب» معروف سیبویه است. اصول وقواعدی که درآن دیده میشود نظام تکامل یافته‌ای را در صناعت نحو ودستور زبان عربی ارائه میدهد، این نظام وسیستم بازدهٔ مساعی وکوشش‌های یك فرد نیست، زیرا سیبویه نخستین بنیان گذار نحو نبوده ونیز وی در تکامل یافتن این فن بتنهائی نمیتوانسته چنین اوضاع اصولی ومتقنی را بوجود آورده باشد.

دراینجا یك محقق وپژوهشگر این سؤال را مطرح می کند که چه کسی

بذراین صناعت راافشانده ومیان نخستین بذری که کاشته ودرخت گشن وباروری همچون «الکتاب سیبویه» که‌ثمرهٔ همان بذراست، چه کسانی دراین رهگذرآنرا سیراب وبارور ساختند ، وبا بذل مساعی وکوششهای مداوم خودزمینه‌ای را برای سیبویه آماده ساختند ؟

برای پاسخ به‌چنین سؤالی ناگزیرباید مسائل زیررا بررسی کرد :

الف ـ نخستین واضع نحو کیست ؟

ب ـ چه‌انگیزه‌ای موجب پیدایش نحوبوده است ؟

ج ـ چه کسانی میان نخستین بنیان گذارنحووسیبویه درفراهم آمدن زمینهٔ «الکتاب» مؤثربوده‌اند ، واساساً چه نظرهای‌تازه‌ای رابرای پیشرفت نحوارائه داده‌اند ؟

د ـ مشخصات ویژهٔ الکتاب، واهمیت کارسیبویه ، وابداعات اوچیست؟

الف ـ نخستین بنیان گذارنحو

چون شناخت نخستین واضع نحو وکیفیت کاراو ازنظرآشنائی وآگاهی به تطور وتکامل نحو ، مسئله مهمی است لذا مادر این باره ، کمی باتفصیل و گزارش بیشتری بحث را ادامه میدهیم ، تابدانیم اولین گامی که برداشته شد به چه کیفیت بوده ودرچه حدی قرارداشته که سرانجام بصورت «الکتاب» عمق و گسترش یافته‌است .

دراینکه اولین طراح نحوچه کسی بوده‌است میان محققان و نویسندگان **«طبقات»** تقریباً اختلاف نظر وجود ندارد ، بلکه همهٔ مورخان متفقاً می گویند کسی که برای باراول به مبادی ومقدمات‌این علم اشارت فرمود ورموز بنیادی آنرا بدست داد، امیرالمؤمنین علی (ع) بوده، که ابی‌الاسود دؤلی (م۶۹) را به تأسیس قواعد نحوی راهبری کرد .[۱]

---

۱ ـ اگرچه برخی نصربن عاصم‌لیثی (م۸۹) ویاعبدالرحمن بن هرمز (م۱۱۷) رانخستین واضع نحومعرفی کرده‌اند، ولی‌همانها‌نیزابی‌الاسود رااولین واضع نحوشناساندند(رك: القواعدالنحویه ص۷۷ . طبقات‌النحویین ص۲۰).

پس نخستین مؤسس نحو که رموز آنرا از علی (ع) فراگرفته، ابوالاسود دؤلی است، و هر گاه قاعده و دستوری در زبان عربی وضع می کرد آنرا به علی (ع) عرضه و ارائه می‌نمود، و آن حضرت با افزودن و یا کاستن چیزی، آنرا تأئید می‌فرمود. و حتی نوشته‌اند که ابی الاسود کتابی[1] در نحو نوشت که محتوای آنرا قواعدی تشکل میداد، و آنرا بر علی (ع) قرائت کرد تا نقائص آنرا جبران کند.[2]

علیهذا با توجه به شواهد تاریخی که ذیلا یاد می گردد می توان گفت نحو عربی و دستور زبان تازی را ابی الاسود بنیاد نهاده و حتی پیش از سال چهلم هجری علمی تدوین یافته و بالنسبه گسترده بوده است، منتها بطرز ساده و بسیطی که هر علم و فنی در آغاز پیدایش خود ناگزیر با بساطت خاصی توام است.

اسناد و مدارکی که ابی الاسود را نخستین واضع نحو معرفی می کند، و گواهی می‌نماید که او نیز با ارشاد و راهبری امیرالمؤمنین علی (ع) دست به چنین کاری زد، بی اندازه صریح و نیز فراوان است لذا ما از برخی آنها یاد می کنیم:

محمد بن سلام جمحی (م ۲۳۲) در کتاب «طبقات الشعراء»

ابن قتیبهٔ دینوری (م ۲۸۵ - یا ۲۷۶) در کتابهای «المعارف» و «الشعرو - الشعراء» که در کتاب اخیر راجع به ابی الاسود می نویسد: **«لانه اول من عمل کتاباً فی النحو بعد علی بن ابیطالب، وولی البصرة لابن عباس، ومات بها و قداسن»**[3]

ابوالعباس محمد بن یزید مبرد (م ۲۸۵) در کتاب «الکامل»

ابوالطیب عبدالواحد بن علی (م ۳۵۱) در کتاب «مراتب النحویین»

ابوسعید سیرافی (م ۳۶۸) مفسر معروف «الکتاب» سیبویه، در کتاب «اخبار- النبیین»

---

۱ - شاید منظور از کتاب، نبشته‌ای باشد نه کتاب معمولی و متعارف.

۲ - اول من وضع النحو (مقالهٔ -) ص ۶۹.

۳ - الشعر والشعراء ص ۱۷۱.

ابی بکر محمد بن حسن زبیدی (م۳۷۹) در کتاب «طبقات النحویین و اللغویین»
محمد بن اسحق «ابن الندیم» (م۳۸۵) در کتاب «الفهرست»
دیگر محققان و مورخان نیز به نقل از همین کتب همین نکته را تائید می کنند.[۱]

ب ـ چه انگیزه ای موجب پیدایش نحو بوده است؟

در لسان حدیث از عربیت = نحو و فنون دیگر «ولزوم اهتمام به آن مطالبی دیده می شود: امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «**الفقه للادیان، والطب للابدان والنحو للسان ، والنجوم لمعرفة الازمان**»[۲]

مردی از پیغمبر اسلام پرسید کدامیك از معارف و علوم قرآنی دارای شرف و فضیلت بیشتری است؟ رسول خدا در پاسخ فرمود: عربیت آن، و این جهت را در شعر جستجو کنید.[۳]

ونیز امام صادق (ع) گفت: «**تعلموا العربیة ، فانها کلام الله الذی یکلم به خلقه**»[۴]

باتوجه به امثال اینگونه روایات ونیز تاریخچه هائی که قریباً گزارش خواهد شد به یقین می توان گفت: راه و روشی که امیرالمؤمنین علی (ع) برای تأسیس

۱ـ این نکته تاریخی مورد تأیید محققانی است که در زیر از آنها یاد می شود: قفطی در انباه الرواة. ابوهلال عسکری در الاوائل ، ابن الانباری در نزهة الالباء ، کفعمی در مختصر نزهة الالباء ، ابن حجر در الاصابة ، ابوالفرج اصفهانی در الاغانی ، ابن شهر آشوب در المناقب ، یافعی در مرآت الجنان ، ازهری در تهذیب اللغة ، ابن منظور در لسان العرب ، ابن خلکان در وفیات الاعیان ، ابن فارس در فقه اللغة ، جلال الدین سیوطی در بغیه الوعاة و الوسائل و المزهر و الاشباه و النظائر ، وشیخ حسن بن ابو علی طبرسی در تحفه الابرار و مکارم الاخلاق ، ابن ابی ـ جمهور احسائی در المجلی ، امام فخر رازی در مناقب الشافعی ، مصطفی صادق رافعی در تاریخ آداب العرب ، محدث قمی در سفینة البحار ، ابو علی در منتهی المقال ، وبیش از صدها دانشمند ومحقق دیگر این موضوع تاریخی را در کتابهای خود آورده وآنرا به عنوان یك قضیهٔ مسلم تاریخی پذیرفته اند.

۲ـ سفینة البحارج ۲ ص ۵۷۱.

۳ـ مقدمتان فی علوم القرآن ص ۲۶۱.

۴ـ سفینة البحارج ۲ ص ۱۷۲

مبادی عربیت ودستور زبان تازی به ابی الاسود ارائه داد یك پدیدهٔ دفعی و رویداد ارتجالی وبدون علت وانگیزه نبوده است، بلکه مسبوق به عوامل و انگیزه‌هائی بوده که آن حضرت رامتوجهٔ فراهم آوردن زمینهٔ صناعت نحوساخت. چون علی (ع) وابی الاسود ودیگر صحابهٔ زبان‌شناس وفصیح عرب باانحراف درسخن وتعابیرغلط گروهی ازعرب ویامتعرب مواجه بودند، که بیم آن می‌رفت که زبان عربی دچاردگرگونی ناهنجار وهرج ومرج گردد.

روایات تاریخی که ذیلانگارش می‌یابدمؤیدوروشنگرمطالب فوق الذکر است:

برای طرح مخاصمه ودعوی، دونفرحضور علی(ع) رفتند یکی ازآندو مدعی گشت که نزددیگری مالی دارد، حضرت به‌مدعی علیه گفت: نظرتوچیست؟ آن مرد درپاسخ ورد مدعی مال گفت: «ماله عندی حق» او کلمهٔ «ماله» رابضم لام خواند که مفادآن این است: مال مدعی درنزد من حق است واو درست میگوید، لذا امیرالمؤمنین فرمود: بنابراین بایدآنرا به صاحب آن برگردانی، مدعی علیه بعرض رساند که هدف من ازاین جمله آن بود که وی مالی نزد من ندارد.[1] امیرالمؤمنین متوجه شد که‌این‌مرد، درتعبیرخوددچاراشتباه گشته‌است، یعنی تعبیر درست این بود که بگوید: «ماله (بفتح لام) عندی حق» لذا فرمود: سوگند به پروردگارکعبه که زبان مردم دچارانحراف وتباهی گشته است. و به ابی‌الاسودکه درآنجاحضورداشت فرمود: «**انح للناس نحوا یعتمدون علیه**» = راه وروشی برای مردم نشان ده تاباانکاء به‌آن سخن گویند» ابی‌الاسودگفت: چگونه و با چه زمینه‌ای آن راه وروش را ارائه دهم؟ حضرت فرمود بگو: «**الکلمة کله اسم وفعل وحرف**[2]**، الاسم ماانباعن المسمی، والفعل ماأنبی به،**

---

۱ چون باچنان تعبیری غلط هدف خودرا بیان‌کرد، لذا این توضیح را بعرض رساند.

۲ - دربرخی از روایات آمده‌است که علی(ع) به‌ابی‌الاسود فرمود: بنویس: **الکلام کله لایخرج عن اسم وفعل وحرف جاء لمعنی**» واین جمله همان تعبیری‌است که سیبویه درآغاز «الکتاب» خودبکار برده‌است.

والحرف ماافادمعنى ، واعلم ان الاسماء ثلثة : ظاهر و مضمر و اسم لاظاهر ولا مضمر[1] ، وانما يتفاضل الناس فيماليس بظاهر ولا مضمر»[2]

ذیل همین تاریخچه ، در برخی از روایات آمده است که امیرالمؤمنین علی (ع) به ابی الاسود فرمود: بهمین روش کارخودرا ادامه داده و آنچه به خاطر تومی رسد بدان اضافه کن . ابی الاسود گوید: آنچه به خاطرم رسید و به نحو اضافه نمودم عبارت از «**ان واخوات آن = حروف مشبه بالفعل**» بود به استثنای «**لکن**» وقتی آنرا بر علی (ع) عرضه نمودم فرمود: چرا «لکن» را بدانها نیفزودی گفتم تصور می کردم که «لکن» ازملحقات «ان» نباشد. علی (ع) گفت: «لکن» نیز ازهمان است ، لذا من «لکن» رانیز بر آنها افزودم. و من هرگاه بابی بر ابواب نحو می افزودم آنرا به علی (ع) ارائه میدادم تا آنجاکه رمزادامهٔ کار در نحورا بدست گرفتم و آنچه لازم بنظرمیرسید فراهم آوردم . علی (ع) به من فرمود : «**مااحسن هذاالنحوالذی نحوت**» = «چه خوش روش و طریقه را پیش گرفته ای»[3]

فتوحات اسلامی نیزموجب گشت که ملتهای غیرعرب باعربها درمعاشرت بسربرندکه احیاناً منجربه ازدواج مردی تازی زبان باهمسری پارسی ویا به عکس می گردید . ونتیجة نسل جدیدی درمیان عرب بوجود می آمدکه زبان خودرااز محیط خانواده ای که بادوزبان ولهجه سخن می گفتند فرا می گرفت. اینگونه معاشرتها و آمیزش باملل بیگانهٔ ازعرب و داد وستدی که درلغات ولهجه ها از آنهاناشی می شد منجر به انحراف زبان عربی ازمسیرفطری و بومی خود می گشت. لذا ازهمان آغازامر درصددبرآمدند اصول وقواعدی وضع کنندتانومسلمانان غیرعرب ونیز کودکان ونسل جدید دو رگه به طرق وروشهای تعبیرصحیح در

---

۱ - منظور از آن «اسم علم مبهم» می باشد.

۲ - اطوارالثقافة ج ۲ ص ۳۵ ، تأسیس الشیعة ص ۶۱ . نزهةالالباء ص ٤ و ٥ . نظیرچنین روایتی دراوائل کتاب «المصباح فی النحو» ابوالحسن سلامةبن عیاض شامی نحوی یادشده است

۳ - اطوارالثقافة ج ۲ ص ۳۶ . تأسیس الشیعة ص ۵۵ ، که ازروضةالعابدین نقل دارد.

زبان عربی آشنائی پیدا کنند.

تاریخچه‌های فراوانی نیزهمین موضوع راتأیید می کندکه مابه ذکریکی ازآنها مبادرت می کنیم :

نوشته‌اندکه دختر ابی‌الاسود شبی به‌آسمان می‌نگریست وبه پدرگفت : **«ما احسن‌السماء»** (بضم نون) که دراینصورت معنای جمله‌آنست : چه چیز در آسمان نیکوتروزیباتراست؟ پدردر پاسخ گفت : **«نجومها»**. ستارگان آن، دختر گفت : منظورم پرسش وسؤال نبود، بلکه میخواستم بگویم آسمان زیباست. پدر گفت : دراین صورت باید بگوئی **«ماحسن‌السماء»** (بفتح‌نون) ولبهای خودرا درتلفظ نون احسن بگشائی [وآنرا بفتح بخوانی].

بامدادان ابی‌الاسود نزد علی رفت وجریان امررا گزارش کرد. علی(ع) فرمود: من بیم آن دارم که زبان عربی باآمیزش تازیان باملل غیرتازی به‌تباهی گراید . لذا به ابی‌الاسود دستور دادکه نحو را وضع نموده واصول وقواعد آن‌را بنگارد. بهمین جهت ابوحرب‌بن ابی‌الاسود می گوید : نخستین بابی که پدرم درصناعت نحوگشود ، باب «تعجب» بوده است.[1]

باید علاقهٔ شدید بزرگان‌اسلام به تلاوت وقرائت صحیح قرآن رانیزیکی از انگیزه‌های تأسیس صناعت نحودانست. باین معنی چون مردم قرآن را ـ به علت عدم‌آشنائی کافی بزبان عربی ـ درست نمیخواندند این موضوع در کنار سایرعوامل دیگر موجب گشت تا راه وروش قرائت صحیح قرآن به‌آنها ارائه گردد.

ابن ابی جمهوراحسائی درکتاب «المجلی» خودآورده‌است : که نخستین واضع نحو ابی‌الاسود می‌باشد، چون اودیده بود شخصی آیهٔ **«ان‌الله‌بری‌من المشرکین ورسوله»** را به‌کسر لام ونادرست می‌خواند. لذاگفته بود**«نعوذبالله**

---

۱ ـ نظیرچنین تاریخچه‌ای رانیز زبیدی درکتاب خود درمورد«ماشدالحر» آورده است ، رك:طبقات‌النحویین ص ١٤ ونیز : اطوارالثقافة ج٢ ص٣٦.

من الخور بعد الکور» : (یعنی پناه می‌برم به خدا از نقصان ایمان پس از فزونی آن) سپس نزد علی (ع) رفت. علی (ع) بدو فرمود : **«انح للناس مایقومون به‌ السنتهم»** : (یعنی برای مردم روشی وضع کن تا زبانهای خویش را به راه صحیح خود استوار سازند) وسپس ابی‌الاسود را به کیفیت کار راهبری فرموده و گفت: **«الکلام کله یدور علی اسم وفعل وحرف»** ونیز وجوه اعراب را بدینگونه یادآوری فرمود: **«الرفع للفاعل ، والنصب للمفعول ، والجر للمضاف الیه»**[1]

باری، آنچه ابی‌الاسود دربارهٔ نحو می‌ساخت - چنانکه دیدیم - آنرا به امیرالمؤمنین علی (ع) بمنظور اصلاح وتکمیل آن ارائه می‌داد، بهمین جهت است که ابی‌عبیده گوید: که ابی‌الاسود بهیچوجه از آن مقداری که درمورد نحو ساخت واز علی (ع) آموخته بود تجاوز نکرد . یعنی پس از علی (ع) ابواب دیگری درنحو اضافه نکرد، تاآنکه زیادبن سمیه (زیادبن ابیه) که والی بصره بود ازابی‌الاسود درخواست کرد که بمنظور اصلاح وتکمیل خط عربی قواعد ونشانه هائی وضع کند تامردم بتوانند به‌آسانی قرآن رادرست تلاوت کنند. ابی‌الاسود از دست زدن به چنین کاری خودداری می کرد . زیاد مردی را مأمورساخت که سرراه ابی‌الاسود بنشیند و وقتی ابی‌الاسود بدو نزدیك می گردد باصدای بلند - به عمد - قرآن را غلط ونادرست بخواند. وقتی ابی‌الاسود ازکنار این مرد می گذشت ، آیهٔ **«ان الله بری من المشرکین ورسوله»**[2] رابکسرلام «رسوله» می‌خواند . این قرائت نا درست بر ابی‌الاسودگران آمد . لذا نزد زیادبن ابیه بازگشت و گفت: من هم‌اکنون آماده‌ام درخواست تورا سرانجام دهم و کار اعراب گذاری قرآن راآغاز نمایم، کاتب و نویسنده‌ای برایم فراهم‌آور. زیاد سی کاتب برای ابی‌الاسودآماده ساخت واو ازمیان آنها یکنفر را - که ازقبیلهٔ

---

۱ - نقل از تأسیس الشیعه ص ۵۷ . برای آگاهی بیشتر ازموجبات تأسیس قواعد نحووصرف درزبان عربی رجوع کنید به : طبقات النحویین ص ۱۴ تا ۱۶ . تأسیس الشیعه ص ۵۶ تا ۶۱. ابوحیان النحوی ص ۲۶۱ و ۲۷۰ وکتب دیگرطبقات .

۲ - سورهٔ توبه آیهٔ ۳.

عبدالقیس بود ـ انتخاب کرد وابی الاسود بدو گفت قرآن راباز کن، وبا رنگی متفاوت ازرنگ متن قرآن نشانه گذاری کن: وقتی لبانم رابرای تلفظ حرفی بالا بردم و گشودم نقطه‌ای روی آن (فتحه) وهرگاه پائین آوردم، نقطه‌ای درزیر آن (کسره) و بهنگامی که لبهایم را بستم، نقطه‌ای درمیان آن (ضمه) واگرشنیدی همراه‌این حرکات حرفی رابا «غنه»[1] اداکردم دونقطه روی آن بنگار (سکون)[2]

این تاریخچه کوتاه که اکثرمحققان ومورخان آنرا نقل کرده‌اند نشان میدهد که نخست به علت شهرت ابی‌الاسود درآشنائی به قواعد نحوی ودستور زبان تازی موردتوجه بوده، وثانیاً اینکه ابی‌الاسود نشانه گذاری قرآن راسالها پس ازتأسیس قواعد نحوی آغاز کرده است.

چه ابوابی راامیرالمؤمنین علی (ع) وابی‌الاسوددرنحوبنیان گذاری کردند؟

چنانکه ملاحظه شد انگیزهٔ تأسیس نحواززمان پیامبراسلام ریشه می گیرد ودرزمان امیرالمؤمنین علی (ع) بوسیلهٔ ابی‌الاسود به ثمر می‌رسد. ودرزمان سیبویه آنگونه بارورمی گرددکه دارای سازمان واصول علمی می‌شود.

اکنون باید دیدچه ابوابی درنحودرزمان ابی‌الاسود بنیادگرفت؟ باتوجه به روایات تاریخی‌ابواب نسبهٔ زیادی درنحو دراین زمان تأسیس شد که گاهی بموجب رویدادهاوحوادث‌خاصی این‌ابواب بوجودمی آمد ونامی وعنوان به‌خود می گرفت، گاهی نیزخود ابی‌الاسودبدون آنکه‌حادثه‌ای ایجاب کنددست بکار تأسیس ابواب وقواعدی درنحو می‌شد، که بی تردیدبابساطت وسادگی خاصی توأم بوده‌است ومادراین زمان، قیاس ویاتعلیلی درنحونمی‌بینیم. ترتیب تاریخی دربارهٔ موضوعات ویاابوابی که در نحو درزمان ابی‌الاسود تأسیس شد یعنی

---

۱ ـ صدای آوازی که ازکام بیرون آید.

۲ ـ البرهان ج ۱ ص ۲۵۰ و۳۵۱. مناهل العرفان ج۱ ص ۴۰۱. تاریخ القرآن ص۸۸. اول من وضع النحو (مقالهٔ ـ) ص۷۲. القواعدالنحویة ص۷۸. برخی ازمحققان نوشته‌اندکه‌ابو الاسودنقطه‌گذاری‌قرآن رابه دستورعبدالملک‌بن مروان آغازنمود(رك: الاتقان ج۲ ص ۲۹۰ تأسیس الشیعة ص۴۲).

بیان تسلسل این ابواب واینکه اولین باب چه بوده وبترتیب آخرین باب نحودر زمان ابی‌الاسودچه موضوعی راتشکیل می‌داده است، کاری‌بس دشوار وپیچیده است. اما باتوجه به قرائن تاریخی ابواب نحو بطور احتمالی بترتیب مذکور درزیر بنیاد گرفته‌اند:

تقسیم کلمه به‌اسم وفعل وحرف وتعریف آنها.[1]

باب تعجب واستفهام[2]، باب مضاف وحروف رفع ونصب وجروجزم[3]. تقسیم اسم به معرفه ونکره[4]. رفع فاعل، نصب مفعول، جرمضاف الیه[5]. حروف مشبهة بالفعل[6]، باب عطف ونعت[7]. حتی ابن الانباری گوید: ابی‌الاسود پس ازاعراب گذاری قرآن، مختصری نیز درصناعت نحو تدوین کرده‌بود.[8]

دلائل مخالفان نظریهٔ وضع نحوبه وسیلهٔ ابی‌الاسود

گروهی از محققان نوخواه درصدد برآمدند که برخی از حقایق مسلم تاریخی راموردتردید ویا انکارقرار دهند تابرای خود درتاریخ علم جائی باز کنند وخویشتن رابنمایانند. ازجمله دربارهٔ وضع وتأسیس نحوبوسیلهٔ ابی‌الاسود نظریه‌های جدیدی‌ارائه داده‌اند تااین قضیه مسلم تاریخی رادچارتردیدسازند.

احمد امین تأسیس نحورا بوسیلهٔ ابی‌الاسود «حدیث خرافة» نامیده و می‌نویسد: طبیعت زمان علی (ع) وابی‌الاسود یارای اینگونه تأسیسات علمی و

---

۱ - اکثرمدارک تاریخی ازاین‌باب یادکرده‌اند (بنگرید به همهٔ مصادری که درپاورقی ص ۳۱ همین‌مقاله ازآنها یادشده‌است).

۲ - اطوارالثقافة ج۲ص۳۶. تأسیس الشیعة ص۶۱و۴۸.

۳ - طبقات‌النحویین ص۱۳. طبقات‌الشعراء (نقل‌از اول من‌وضع‌النحو (مقالهٔ -) ص۶۹) شرح نهج البلاغهٔ ابن‌ابی الحدید (نقل‌از تأسیس‌الشیعة ص۵۴).

۴ - تأسیس الشیعة ص۵٤.

۵ - روضة‌العارفین ومحبوب‌القلوب. (نقل‌ازتأسیس الشیعة ص۵۹).

۶ - اطوارالثقافة ج۲ص۳۶. تأسیس الشیعةص۴۹و۶۱).

۷ - القواعدالنحویة ص ۷۹.

۸ - مختصرنزهةالالباء (نقل‌از تأسیس‌الشیعة ص۶۱).

تقسیمات منطقی رانداشت.[1]

بدنبال او دیگران نیز کار اورا تعقیب کردند: ابراهیم مصطفی «الکتاب» سیبویه را دستاویز خود ساخته وازآن به عنوان حربه ودلیلی برای انکار وضع نحوبوسیلهٔ ابی الاسود استفاده می کند. وی پس ازیاد کردن فصوص کتب طبقاتی که همگی متفقاً نحورا ساختهٔ ابی الاسود معرفی کرده‌اند؛ می نویسد:

«۱ ـ باید نخستین کتب نحوی راکه دردسترس مااست مورد بررسی قرار دهیم تااولین عالم نحوی راکه رأیی درصناعت نحوبدومنسوب است بازشناسیم، اولین کتب موجود درنحو «الکتاب» سیبویه می باشد ومانام دانشمندانی که آراء نحوی بدانها منسوب است باتوجه به تعداد مواردی که ازآنها یاد شده است بترتیب تاریخی در «الکتاب» سیبویه چنین می بینیم:

عبدالله بن ابی اسحق حضرمی (م۱۰۷) شش بار.

عیسی بن عمرثقفی (م۱۵۰) هیجده بار.

ابوعمروبن علاء (م۱۵٤) سی ونه بار.

خلیل بن احمد (م ۱٦۰) سیصدوهفتاد وشش بار.

یونس بن حبیب (م۱۸۳) صدوپنجاه وپنج بار.

بنابراین در «الکتاب» سیبویه، ماحتی برای یکبار نظر ورأیی درنحوکه منسوب به ابی الاسود باشد نمی یابیم. ونیزنام عده‌ای ازنحویین که دردوطبقهٔ پس ازابی الاسود قراردارند، در «الکتاب» دیده نمی‌شود یعنی ما از عبدالرحمن بن هرمز، نصربن عاصم لیثی، یحیی بن یعمر، عنبسة الفیل ومیمون اقرن که در طبقهٔ دوم نحاة قراردارند ونیزاز ابن ابی عقرب وعبدالله بن اسحق که در طبقهٔ سوم هستند رأی ونظری در «الکتاب» مشاهده نمی کنیم.

۲ ـ مادرهمان کتب طبقات، که نخستین بنیان گذار نحورا عبارت ازابی‌الاسود می‌داند می‌بینیم که ابی الاسود را نخستین کسی معرفی میکند که قرآن را

---

۱ ـ ضحی الاسلام ص ۲۸۵.

به وسیلهٔ نقطه، اعراب گذاری کرده است واین کار را ابی‌الاسود درزمان زیاد بن ابیه انجام داد، وشاگرداو نصربن عاصم بدرخواست حجاج کاراستاد خود ابی‌الاسود رابااعجام ونقطه گذاری حروف متشابه وهمانند قرآن - مانند باءِ، تاءِ، ثاءِ، یاءِ، وج ح خ وامثال آنها - تکمیل کرده و حروف هجاء را بصورت کنونی (الف ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش...) مرتب ساخت وخلیل بن احمد باتأیید کارنصربن عاصم نقطه‌های اعراب ابی‌الاسود رابه حروف کوچك معمول امروز (علامات فتحه و کسره و ضمه و سکون) برای نشان دادن حرکات مختلف و سکون حروف، مبدل ساخت، وچون خلیل به زبان وخط یونانی آشنائی داشت، این ابتکاررا ازخط یونانی اقتباس کرد.

بنابراین قواعد نحو، موضوعی متفاوت‌ازنقطهٔ اعراب قرآن‌است، ونحو نخستین بار بوسیلهٔ عبدالله‌بن ابی‌اسحق حضرمی تأسیس شد. مؤید این‌نظر، ابن‌سلام جمحی‌است که می‌نویسد: نخستین کسی که نحورا شکوفان ساخته وقیاس راگسترش داد عبدالله‌بن‌ابی اسحق است، اگرچه روایات ازاودررسائل نحوی اندك وناچیز می‌باشد.»

ابراهیم مصطفی پس‌از بیان فوق می‌نویسد:

«ازهمنجا ما به اشتباه روات ونویسندگان کتب طبقات پی می‌بریم که اعراب گذاری ابی‌الاسود واطلاع اوازعربیت را باابتکارقواعدعربی ونحو که بوسیلهٔ دیگران صورت گرفت درهم آمیختند، وتأسیس وبنیان‌گذاری نحورابدو نسبت دادند.

۳ - عامل دیگری که این اشتباه راتقویت می‌کرد آن بودکه عده‌ای از نویسندگان نمیخواستند چیزی را به زیادبن ابیه نسبت دهند بلکه خواهان آن بوده‌اند که همه چیز را به علی (ع) وپیروان او منسوب بدانند.»

رد نظریهٔ فوق

تردیدی نیست که امثال ابراهیم مصطفی وپیشگامان وی گرفتار نوعی بیماری

مخالف خوانی درمسائل تاریخی هستند، وچون هدف مادراین مقاله مبنی بر اختصاراست در ردنظریهٔ فوق‌الذکر بطور ایجاز می گوئیم:

اگرما در «الکتاب» سیبویه نامی ازابی‌الاسود ویا دانشمندان قبل ازابن ابی‌اسحق نمی‌بینیم بهیچوجه نمیتواند دلیل بر آن باشد که آنان دارای هیچگونه سوابقی دروضع وتأسیس‌قواعد نحوی - حتی بصورتی که بعنوان بذری برای انتاج این صناعت تلقی گردد - نبوده‌اند، زیرا رد همهٔ روایات تاریخی که همهٔ مورخان روی‌آن صحه گذاشته‌اند کارآسانی‌نیست بلکه بایدبامعیارها وضوابط خاصی آنهارا مورد تردید وانکار قرار داد.

علاوه براین «الکتاب» اثری است علمی وآمیخته بامقیاسهای منطقی. و کارابی‌الاسود وسایر دانشمندان پیش ازابن‌ابی اسحق درسطحی قرارنداشت که در «الکتاب» مورد استفاده قرارگیرد. واین نمیتواند دلیل‌آن باشدکه ابی الاسود ودیگران درسطح ابتدائی وابتکاربسیط مسائل نحوی بی‌سابقه بوده‌اند. گذشته ازآن عرضهٔ کارآنان رابایددرکتب قراآت یافت چون امثال‌ابی‌الاسود ویحیی‌بن یعمر وعبدالرحمن‌بن هرمز ونصربن عاصم وجزآنها ازقراء بوده‌اند. ما ازهمهٔ این دانشمندان آرائی درکتب قراآت می‌بینیم[1]. ونیز از ابی‌الاسود مناقشه‌ای نحوی دریکی ازابیات شعری نقل شده‌است که صددرصد مشابه یکی ازموارد شش‌گانه‌ای‌است که ازابن ابی اسحق در «الکتاب» دیده می‌شود.

آری عبدالله‌بن‌ابی‌اسحق نحو را شکوفان ساخت ومسائل آنرا باقیاس وتعلیل درآمیخت وازاین جهت وی برپیشینیان خودتفوق داشت نه‌آنکه پیش ازوی دیگران درتأسیس وپیشبرد صناعت نحو دخالتی نداشته‌اند.

نقطه‌گذاری قرآن بوسیلهٔ ابی‌الاسود بمنظور نشان دادن اعراب قرآن، خود مؤیدآن‌است که ابی‌الاسود در زمان زیادبن‌ابیه به اوج شهرت خود در آشنائی به دستور زبان تازی رسیده بود. ونیز چنانکه قبلا یادآورشدیم وی‌این

---

۱ - حول اول من وضع النحو (مقالهٔ -) ص ۱۳٤ - ۱۳۵.

کار راپس ازتأسیس قواعدی درنحو آغاز کرده بود.

صرف فقدان آثار کتبی از ابی الاسود ویا شاگردان وی، روایات نحوی راکه در کتب طبقات از آنها یادشده است بی ارزش نمی سازد. چه بسیار آثاری که در زمان خود، موجودبوده ولی باگذشت زمان ازمیان رفته وهم اکنون وجودندارد آنهمه کتبی که ابن الندیم درالفهرست خودیاد کرده آیاهمهٔ آنها موجوداست؟ وآیا چون اکثر آنهامفقودالاثر شده اند باید روایات ابن الندیم راتضعیف کرد؟

قرآن در زمان پیغمبر روی سنگهای ظریف وپوست وجریدهٔ خرما و استخوان شانهٔ شتر وامثال آنها نوشته می شد. علی (ع) پس از رسول خدا قرآن راجمع آوری کرد. ودرزمان ابی بکر صحیفه هائی ازقرآن فراهم آمد. ونیز در عصرعثمان قرآن بطور کامل، جمع وتدوین گردید ومصحف امام وسرمشق تمام قرآنها بوجودآمد، ولی هیچیك ازاین آثار هم اکنون موجود نیست، وچون موجودنیست آیا ماباید درروایات مربوط به جمع قرآن، تردید ویاانکار کنیم؟! ویابگوئیم قرآن دراعصار بعدی فراهم آمد؟!

باری، درفهرست ابن الندیم مابه مطلبی می رسیم که وجود سند کتبی را دربارهٔ ابی الاسود وابتکار اورا درنحو، تأیید می نماید.

ابن الندیم می نویسد: در مدینه «الحدیثه» بامردی بنام محمدبن الحسین معروف به «ابن بعره» برخوردم که به جمع آوری کتب می پرداخت، ودارای گنجینهٔ بی نظیری از کتب بود که من مانند آنرا ندیده بودم. کتابهائی بزبان عربی درنحو ولغت وادب وکتابهای قدیمی بود که من مانند آنرا نزد کسی ندیدم. من بارها نزد اورفته وبااوهمدم ومأنوس بودم واو نفرتی داشت ازاینکه گنجینهٔ خودرا بکسی نشان دهد..... وچیزهائی میان آنها دیده می شد که دلالت داشت براینکه نحو از ابی الاسود است وآن، چهار ورقی بودکه گویا ورقش چینی و برآن نوشته بود. «دراینجا کلامی است درفاعل ومفعول ازابی الاسود رحمه الله. ودر زیر این نوشته به خطی قدیم دیده می شد: این است خط علان نحوی، و در زیرآن داشت: این است خط نضربن شمیل (بضم شین وفتح میم) »پس ازوفات

این شخص، آن کتابدان وهرچه درآن بود ناپدید گردیده وخبری ازآن بدست نیامد ومن باجستجوی فراوانی که ازآن نمودم، جزهمان قرآن، نه‌چیزی ازآن دیدم ونه چیزی ازآن شنیدم.(۱)

ونیزیاقوت درشرح احوال ابراهیم بن عقیل نحوی پدراسحق قرشی معروف به «ابن مکنبری» می نویسد: ابن عساکر گفته‌است که ابواسحق یاد کرده: نزدوی تعلیقهٔ ابی الاسود وجود داشت، تعلیقه‌ای که علی بن ابیطالب(ع) براو املاء کرد. ابی اسحق بارها به یاران خود ـ بخصوص اصحاب حدیث ـ وعده می داد ولی وفا نمی کرد، تابالاخره بعضی ازشاگردان وی آنرانوشتند. این تعلیقه درامالی ابوالقاسم زجاجی ده سطرمکتوب می باشد.(۲)

باتوجه به مطالب گذشته‌این نتیجه بدست می آید که بطورقطع ومسلم، نحو پیش‌ازابن‌اسحق وضع شده‌وابی الاسودآن‌راباشارهٔ علی(ع)بنیان گذاری کرد، وپس از ابی‌الاسود راه تکامل وگسترش را پیش گرفت و بتدریج دارای نظم و سازمان منطقی گشت.

آیا معارف وفرهنگهای بیگانه درپیدایش نحو مؤثر بوده است؟

برخی ازمحققان متأخر معتقدند که ابتکارنحو عربی بوسیلهٔ خود مسلمین وعرب صورت نگرفت، بلکه عوامل بیگانه ازعرب واسلام درپیدایش آن مؤثر بوده‌است، چراکه آثار منطقی وفلسفی یونان درنحو ودستورزبان عربی دیده می‌شود، وما بخصوص در«الکتاب» سیبویه این سیستم رامی‌بینیم ومی گویند‌این آثارازراه مستقیم وارد زبان عربی نشده است، بلکه بوسیلهٔ دانشمندان زبان-

---

۱ - الفهرست ص۷۱ و ۷۲ (ترجمهٔ فارسی).

۲ - معجم‌الادباء (نقل از: حول اول من وضع‌النحو «مقالهٔ ـ» ص۱۳۸)

شناس سریانی که پیوند استواری با عربها داشتند دراین زبان راه یافته است.[1]

ولی این سؤال پیش می آید که آیا پایه گذاران نحو عربی امثال ابی الاسود ونحات پیش از خلیل با آثار یونانی آشنائی داشته اند یا نه؟ پاسخ این سؤال بسیار روشن است چون می دانیم آنانکه پایه گذاری و ابتکار نحو بدانها منسوب است، چه بطور مستقیم وچه بطور غیرمستقیم به زبان یونانی آشنائی نداشتند، وابتکار نحو حتی در دورهٔ پختگی و پیشرفت آن درعصری قرار دارد که عربها به فرهنگ وتمدن یونان وفلسفه ومنطق آنها آشنائی نداشتند. وعلم نحو درمحیط عربی وبا مایه‌ای صددرصد اسلامی میان آنها پدید آمد وراه پیشرفت خود را بدون استمداد از فرهنگ بیگانه‌ای پیش گرفت.

اگرچه میان دستور زبان تازی از یکسو، ودستو زبانهای یونانی وسریانی وعبری وفارسی ازسوی دیگر وجوه اشتراك و مشابهاتی دیده می‌شود، ولی وجوه افتراق واختلاف میان آنها نیز بسیار زیاد وجالب توجه می‌باشد.[2]

وجود چنین مشابهات میان زبان عربی وقواعد سایر زبانها نمی‌تواند نشانهٔ آن باشد که دستور زبان تازی ازقواعد نحوی دیگر زبانها اقتباس شده باشد زیرا عرب در آغاز اسلام هنوز هیچگونه پیوندی بافرهنگهای بیگانه برقرار نکرده بود، وبدانها نیز آشنائی نداشت.

ناگفته نماند که ایرانیان درپیشبرد وگسترش صناعت نحو سهم بسزائی داشتند ودانشمندان مبرز وسرشناس دراین فن، پارسی زبانانی بوده‌اند که اهتمام قابل ملاحظه‌ای درسازمان دادن مسائل نحو داشته وطرحهای جالبی را بکار بردند.

---

۱ ـ تأثیر دانشمندان سریانی درپایه گذاری صرف ونحو عربی ص ۶۹. ازاستاد دانشمند جناب آقای دکتر محمدی که مرا بداین مأخذ رهنمون ساختند بسیار سپاسگزارم.

۲ ـ برای آگاهی لازم دربارهٔ وجود اشتراك وافتراق زبان وقواعد عربی وسایر زبانهای بیگانه، رجوع کنید: القواعد النحویه ص ۲۴۸ تا ۲۵۷. ونیز مقالهٔ انیس فریحه «تأثیر دانشمندان سریانی درپایه گذاری صرف ونحو عربی» درمجلهٔ الدراسات سال دوم شماره ۱ ص ۶۹ تا ۹۵.

نحو در آغاز امر مانند سایر فنون و علوم دیگر در صدر اسلام آنچنان که شاید و باید جنبهٔ علمی و منطقی بخود نگرفته بود، و همانگونه که ابن خلدون می‌نویسد: «عرب در این زمان امر تعلیم و تألیف و تدوین را بدرستی نمی‌شناخت، و احساس نیازی هم بدانها نمی‌کرد ولی در زمان صحابه و تابعین نهضت و جنبشی در امر علوم پدید آمد و بتدریج پس از آشنائی به علم و فلسفهٔ یونان، علوم اسلامی رنگ تازه و نوینی بخود گرفت.»

«ایرانیان که همواره جویا و متتبع، و در ابتکار و سازندگی پیشتاز بودند، در لغت و زبان عربی دگرگونیهائی پدید آوردند که آنرا در مسیر گسترش و پیشرفت در آوردند. بخصوص که زبان عربی زبان میهنی آنها نبود و در صدد بودند این زبان را بدرستی بشناسند»

ابن خلدون می‌گوید: حاملان علوم و دانشوران اسلامی، غالباً عجمها و بویژه فارسی‌ها بوده‌اند زیرا خداوندگار نحو امثال سیبویه، ابوعلی فارسی، زجاج و جز آنها، عجمها و ایرانیان بوده‌اند.[1]

پس از آگاهی از مطالب فوق مابه این نتیجه میرسیم: که نحو و صرف عربی با مایه‌های اصیل عربی زاده شد و پدید آمد و تا مدتها پیش از خلیل و سیبویه با مواد عربی و از محیط ویژهٔ تازی تغذیه شد و پرورش یافت، و بتدریج پس از آشنائی عرب به فرهنگها و معارف اقوام دیگر، علم نحو در میان مسلمین با نوعی تعلیل و قیاس که همراه با ضوابط منطقی و فلسفی بود آمیخته شد. بطوری که می‌توان گفت که نحو عربی در اصول و اقسام و ابواب و بسیاری از خصوصیات خود، پرورش یافتهٔ محیط عربی و اسلامی است و هیچ عواملی دیگر در آن مؤثر نبوده است. و جنبه‌های منطقی که بعدها در نحو پدید آمد - که شامل علل و تعاریف می‌باشد - تحت تأثیر معارف بیگانه، خودنمائی کرد که معارف و فرهنگ عربی با روش علمی و فلسفی توجیه گردید. و بعبارت دیگر: علم نحو در پیدایش خود

---

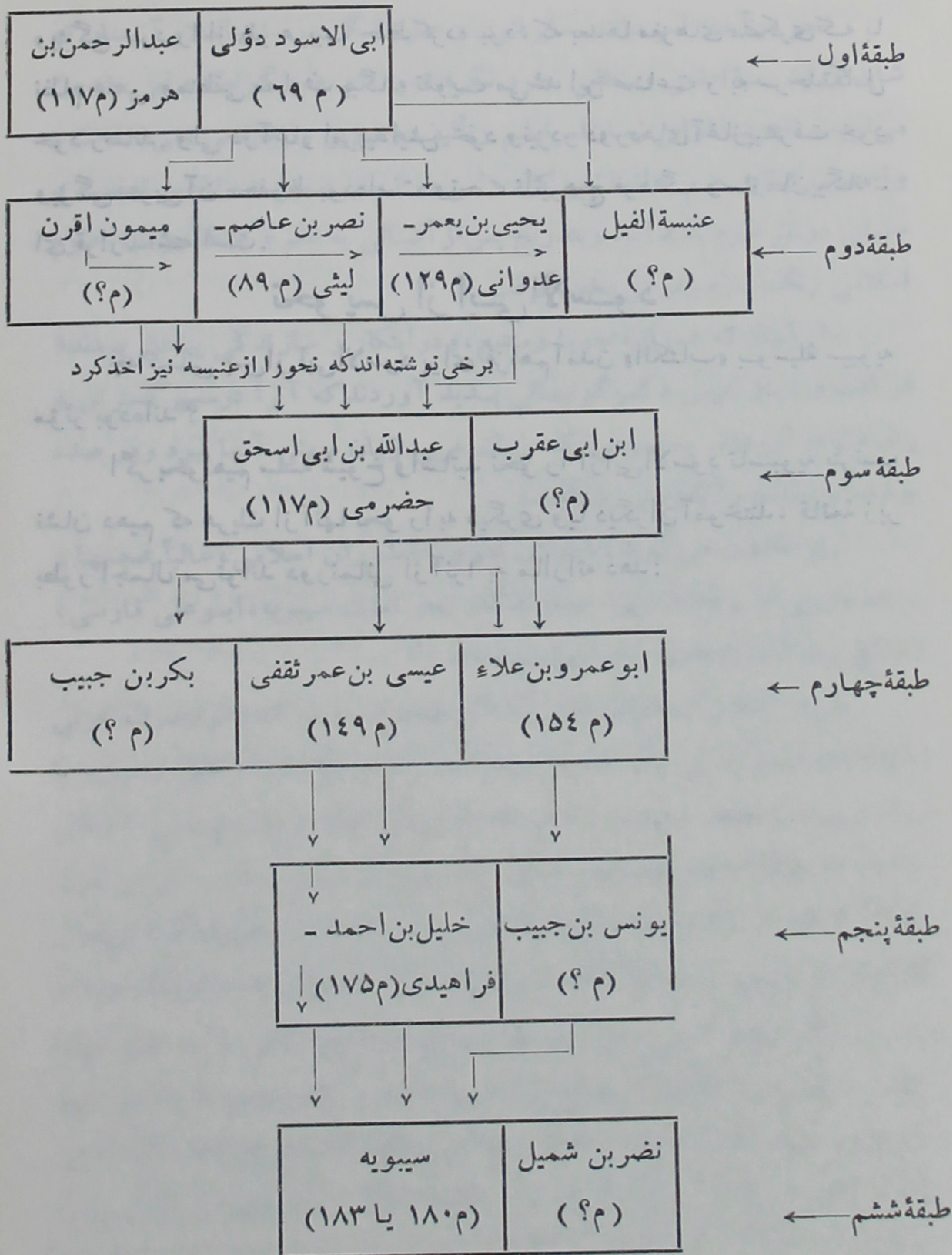
۱ - مقدمه ص ۵۴۳ - ۵۴۵ فصل ۲۵.

ویژگی خود را از نظر عربیت حفظ کرده بود، که بعدها مغزهای متفکری که با نظام علمی ومنطقی معارف بیگانه تقویت می‌شد این صناعت را به سرحد تکامل خود رساند. ولی در آغاز امر پیدایش خود ونیز در دوره‌های آغاز پیشرفت خود ویژگی عربی آن محفوظ بوده‌است. وتحت تأثیر هیچ فرهنگ وسازمان بیگانه‌ای قرار نداشته است.

نحو پس از ابی الاسود

چه کسانی پس از ابی‌الاسود برای فراهم آمدن «الکتاب» بوسیلهٔ سیبویه مؤثر بوده‌اند؟

اگر بخواهیم سلسلهٔ شیوخ واساتید نحو را از ابی‌الاسود تا سیبویه بترتیب نشان دهیم که هریك از آنها نحو را به دیگری ویا دیگران آموختند، قائمهٔ زیر بطور اجمال می‌تواند دورنمائی از آنرا به ما ارائه دهد:


طبقهٔ اول
ابی الاسود دؤلی
(م ٦٩)
عبدالرحمن بن
هرمز (م۱۱۷)
طبقهٔ دوم
عنبسة الفیل
(م؟)
یحیی بن یعمر-
عدوانی (م۱۲۹)
نصر بن عاصم-
لیثی (م ۸۹)
میمون اقرن
(م؟)
برخی نوشته اند که نحورا ازعنبسه نیز اخذکرد
طبقهٔ سوم
ابن ابی عقرب
(م؟)
عبدالله بن ابی اسحق
حضرمی (م۱۱۷)
طبقهٔ چهارم
ابوعمرو بن علاء
(م ۱۵٤)
عیسی بن عمر ثقفی
(م ۱٤۹)
بکر بن جبیب
(م ؟)
طبقهٔ پنجم
یونس بن جبیب
(م ؟)
خلیل بن احمد -
فراهیدی (م۱۷۵)
طبقهٔ ششم
نضر بن شمیل
(م؟)
سیبویه
(م۱۸۰ یا ۱۸۳)

این قائمه وطبقه بندی نحویین بـرحسب آنچه در طبقات النحویین زبیدی دیده می شود تنظیم شده وضمناً بانشانه های «←» تسلسل اساتید نحو در آن مشخص گردیده است بااین تفاوت کـه آنچه باخط عمودی مشخص گـردیده سلسله ای هستند که طولا ازابی الاسود به سیبویه منتهی میگردند . ناگفته نماندکـه دراین قائمه، نام مشاهیر دانشمندان نحووعده ای از آنها آمده والا دانشمندان دیگری نیز درطول وعرض این طبقات قراردارندکه مانامی ازآنها بمیان نیاوردیم.

اینك برای توضیح بیشترهریك از دانشمندانی که دراین قائمه ازآنها یاد شده مورد مطالعه قرار میدهیم :

طبقهٔ اول :

ابی الاسود دؤلی - ظالم بن عمروبن سفیان بن جندل بن یعمر (م۶۹) که از پیروان ویاران خاص علی(ع) بوده است، گزارش کارهای وی درصناعت نحو پیش ازاین گذشت .[۱]

عبدالرحمن بن هرمز (م۱۱۷) - زبیدی در کتاب خودضمن ترجمهٔ احوال نحویین طبقهٔ اول، ازاو یادکـرده، وطبق روایتی، وی رانخستین واضع عربیت معرفی می کند، ومی نویسد: که اوعالم ترین مردم به نحوو انساب قـریش بوده است، وگویند وی نحو را درزمان هشام تأسیس کرد .[۲]

طبقهٔ دوم :

عنبسةالفیل (م؟) - عنبسة بـن معدان مولی مهر، معروف به «فیل»[۳] کـه نحو را ازابی الاسود آموخت.[۴]

یحیی بن یعمرعدوانی شیعی (م۱۲۹) - وی یکی ازقراء بصره بوده، ونحو

۱ - ترجمه احوال اورا بنگرید از: طبقات النحویین ص۱۳-۱۹ ، تاسیس الشیعة ص ۴۰-۶۱

۲ - طبقات النحویین ص۱۹ و ۲۰.

۳ - برای آگاهی ازوجه تسمیهٔ او به «فیل» رجوع شودبه پاورقی طبقات النحویین ص۲۴.

۴ - همان مرجع وصفحه .

را ازابی‌الاسود اخذ کرد. وبه‌نحو ولغت عرب آشنائی کافی داشت. وعبدالله‌بن عباس رانیز درک کرد.[۱]

گویند: وی نخستین کسی بوده که کاراعجام ونقطه گذاری حروف متشابه قرآن راآغاز کرده، ونصربن عاصم لیثی آنرا تکمیل نمود. خالد خداء گوید: ابن سیرین، مصحف وقرآنی دراختیار داشت که بوسیلهٔ یحیی‌بن یعمر نقطه گذاری شده بود.[۲] ابن عطیه می‌نویسد: حجاج بهنگام فرمانداری بصره به حسن ویحیی بن یعمر دستور داد تا قرآن رانقطه گذاری کنند.[۳]

یحیی درسخنان خود غالباً واژه‌های غریب وپیچیده بکارمی‌برد، وآشنائی گسترده‌ای بـه لغات غـریب داشت. ابن درید می گـوید: یحیی‌بن یعمر کنیزی خراسانی ودرشت انـدام خریداری کرد، یاران ازوی راجع بـه‌آن کنیز سؤال کردند، درپاسخ گفت: «**نعـم المطخة**»[۴]

مردی با همسرخود ستیز داشت یحیی‌بن یعمر به وی گفت: «**أأن سـالتك ثمن شكرها وشبرك انشأت تطلها وتضهلها؟**»[۵]

نصربن عاصم لیثی (م۸۹) ازشاگردان ابی‌الاسود بود، ونیز گویند نحورا ازیحیی‌بن یعمر نیز آموخت. وی چنانکه گذشت بمنظور تکمیل رسم‌الخط قرآن باهمکاری یحیی، حروف متشابه قرآن رانقطه گذاری کرد واین کارپس ازاعراب گذاری قرآن بوسیلهٔ ابی‌الاسود، درزمان حجاج صورت گرفت.[۶]

خالد خداء گوید: ازنصربن عاصم سؤال کردم که آیهٔ «**قول هوالله احد،**

---

۱ - تأسیس‌الشیعة ص۶۶.

۲ - طبقات‌النحویین ص ۲۳. وفیات‌الاعیان ج ۱ ص۲۲۷. البرهان ج ۱ ص ۲۵۰.

۳ - مقدمتان ص ۲۷۶.

٤ - طبقات‌النحویین ص ۲۳. معنای جمله: ازدواج وزناشوئی خوبی بود.

۵ - طبقات‌النحویین ص۲۳. البیان‌والتبیین ج۱ ص۳۷۸. معنای جمله: آیااینکه اوازتـو درخواست مزد استمتاع می‌نماید میخواهی حق اورا ضایع وکم کنی؟.

۶ - طبقات‌النحویین ص ۲۱. وفیات‌الاعیان ج۱ ص ۱۲۵. تاریخ‌الادب: خفی ناضیف یازجی ص۷۱.

اللهالصمد» را چگونه‌قرائت می کنی؟، دیدم تنوین «احد» راحذف کرده است، بدو گفتم: عروة بن زبیر آنرا باتنوین میخواند؟ عاصم گفت او بدمیخواند.من به عبدالله‌بن ابی‌اسحق طرزخواندن نصربن عاصم را اطلاع دادم، نصرتاهنگام مرگ نیزآیه را همینگونه قرائت می کرد.[1]

میمون اقرن (م؟) - کـه ازابی‌الاسود نحورا آموخت، وبـرخی گفته‌اند آنرا از عنبسه نیز اخذکرد.[2]

طبقۀ سوم:

ابن ابی عقرب (م؟) - شعبه می گویـد: ما با ابـن ابی عقرب شد وآمد داشتیم،من‌ازوی راجع به فقه سؤال می کردم وابوعمروبن علاء دربارۀ عربیت ونحو از او می پـرسید. سپس بـرمی‌خاستیم و از مجلس بیرون می آمدیم در حالیکه نه من ونه عمرو چیزی ازسخنان ویرا بخاطر داشتیم.[3]

عبدالله بن‌ابی اسحق حضرمی (م ۱۱۷) که نحو را از یحیی‌بـن یعمر و نصربن عاصم ونیز ازمیمون اقرن آموخت.[4] که گویند: برای‌نخستین‌بار نحورا کاویده وقیاس وتعلیل را درآن راه داد.[5]

ابن سلام گوید: ازپدرم شنیدم که‌ازیونس راجع بـه ابن ابی‌اسحق ومقام علمی‌وی سؤال می کرد، یونس درپاسخ گفت: اودریائی‌بوده [یعنی درعصرخود به ذروۀ اعلای دانش رسیده بود] سپس پرسید: دانش‌او نسبت به دانش عصرما چگونه بوده است؟ گفت اگـرمردی همزمان باما جز دانش ومعارف اوچیز دیگری نداند، حقیر ومورد استهزاء خواهد بود واگر کسی درروزگار ما ذهن

---

۱ - طبقات‌النحویین ص۲۱.

۲ - طبقات‌النحویین ص۲٤.

۳ - همان مرجع ص۲۵.

٤ - پاورقی القواعدالنحویة ص۷۹.

۵ - طبقات‌الشعراء: ابن سلام (نقل‌از اول وضع‌النحو (مقالۀ -) ص۷۳) طبقات‌النحویین ص ۲۵. ضحی‌الاسلام ص۲۸۹.

وهوش ورأی ونظری صائب، چون او داشته باشد، عالمترین مردم زمان ماخواهد بود. سپس ازیونس سؤال کرد: آیا ازابن ابی اسحق چیز [تازه‌ای] شنیدی؟ گفت آری، چون ازاو پرسیدم آیا کسی میتواند بجای «السویق» بگوید: «الصویق»؟ گفت آری. عمروبن تمیم چنین میگوید: برتو لازم است بابی ازنحورا بدست آوری که مطرد وقابل قیاس باشد.[1]

وی معروف به قرائت‌های ویژه‌ای درقرآن بوده وبرخی آیات رابرخلاف مشهور میخواند.

کلمهٔ «نکذب» و«نکون» رادرآیهٔ «**یالیتنا نرد ولانکذب بآیات ربناونکون من المؤمنین**»[2] را به نصب میخواند، ونیز «**الزانیة والزانی**»[3] و«**السارق و- السارقة**»[4] رابه نصب آنها قرائت می کرد.[5]

ونیزهمواست که آیهٔ «**ان البقر تشابه علینا**»[6] رامیخواند: «**ان البقرة تشابهت علینا**» یعنی بجای «البقر» البقرة، وشین تشابه رابه تشدید قرائت می کردونیز تاء تأنیث بدان الحاق کرده بود.[7]

اگرچه گروهی ازقراء چنین قرائتهائی را مورد انتقاد قرار دادند وآنها رااز قرآآت شاذه وضعیف معرفی کرده‌اند، ولی ابوحیان نحوی قرائت اخیر را طبق قواعد نحوی توجیه کرده است.[8]

طبقهٔ چهارم:

ابوعمروبن علاء بصری (م۱۵٤) - گویند نحو را از ابن ابی اسحق اخذ

---

۱ - طبقات النحویین ص۲٦.
۲ - سورهٔ انعام آیه۲۷.
۳ - سورهٔ توبه، آیه ۲٤.
٤ - سورهٔ مائده، آیهٔ ٥.
٥ - طبقات النحویین ص ۲۷. ونیز بنگرید به: شواذالقراءات: ابن خالویه ص۳۲.
٦ - سورهٔ بقره، آیه ۷۰.
۷ - اینگونه قرآآت را قرآآت شاذه می‌نامند.
۸ - البحرالمحیط ج۱ ص۲٥٤.

کرده ، وازوی درلغت و کلام عرب احاطهٔ بیشتری داشت .[1] او ازقراءِ سبعه وشیعی بود ولی درمیان اهل سنت تقیه می کرد.[2]

اصمعی گوید: مدت ده‌سال همواره ملازم محضرابو عمروبودم، وندیدم که درمسائل‌ادبی به‌اشعاراسلامی استشهاد واحتجاج کرده‌باشد، وکلیهٔ روایات او ازعربهائی بودکه دورهٔ جاهلیت را درک کرده بودند.[3]

ونیزهموگوید : ازخلیل احمد راجع به این شعرسؤال کردم:

حتی تحاجزن عن الذواد　　تحاجزالری ولم تکادی

که چرا شاعربجای «لم‌تکادی» لم‌تکد، نگفته است؟ اصمعی گفت خلیل روزی‌تمام دورخود می گشت. [وپاسخ نمی‌داد] نزد ابوعمرو رفتم، وی باکنار زبان خود [مسئله راحل کرد] و گفت: «ولم تکادی ایتهاالابل[4]»

ابوعمرو علاقهٔ شدیدی به ضبط واژه‌ها داشت ، ودربارهٔ ریشهٔ لغات نیز به جستجو می‌پرداخت و هرگاه بـه شناخت ضبط لغت ویاریشهٔ واژه‌ها دست می‌یافت، سخت خوشحال ومسرور می گردید .

روزی ازوی سؤال کردند که کلمهٔ «خیل»ازچه ریشه‌ای‌اشتقاق یافته‌است. ابوعمرونتوانست جواب آنرا بگوید تاآنکه مردی بیابانی وبادیه نشین درحالی که محرم بوداز کنارآنها می گذشت. آن مردخواست مطلب را باآن اعرابی درمیان گذاردکه ابوعمرو پیشدستی کرد و گفت: من سؤال می کنم چون زبان اورا بهتراز تو می‌فهمم. ازاعرابی سؤال کرد. درپاسخ گفت: «اشتقاق‌الاسم ـ من‌المسمی» نام ازصاحب نام مشتق است.حاضران نفهمیدند که منظور اعرابی چه‌بوده، لذا ازابی عمروپرسیدند اوراچه منظوری بوده؟ ابوعمرو گفت: منظور او این‌است که خیل از خیلاء = عجب وتکبر «مشتق گردیده است» **الاتراهاتمشی ـ**

---

۱ ـ طبقات‌النحویین ص۲۸ .
۲ ـ تأسیس‌الشیعه ص ۳۴۶.
۳ ـ هامش : القواعدالنحویه ص۸۰ .
٤ ـ طبقات‌النحویین ص ۳۲ .

العرضنة خيلاء وتكبرا[1]»: آیا نمی‌بینی آنرا که مانند شتر مادهٔ بانشاط گام بر میدارد؟

حجاج بن یوسف اورا تهدید کرده بود لذا در اختفاء بسرمی‌برد، روزی بمنظور اینکه ردپا راگم کند میخواست ازجائی به جای دیگری منتقل گردد، در این اثنا شنید کسی این شعررا میخواند:

ربما تکره النفوس من الامر له فرجة کحل العقال[2]

دراین اثناء نیز بگوشش رسید که پیرزنی میگوید: حجاج مرده است. ابو عمرو [خودرا در برابر دو مژده یافت: یکی اطلاع بر ضبط کلمهٔ «فرجه» و دیگری مرگ حجاج] لذا گفت نمیدانم آیا به گفتار خوانندهٔ شعرخوشحال گردم [که بمن فهماند کلمهٔ «فرجه» بفتح جیم است] ویابه گفتار پیره‌زن که مرگ حجاج را اعلام کرد.[3]

عیسی بن عمر ثقفی (م۱۴۹) ـ که پنج یاشش سال پیش ازابوعمرواز دنیا رفت، نحورا ازابن ابی اسحق اخذ کرد، وی حتی ازعربهای جاهلی وشعراء و فصحاء معروف انتقادمی کرد، فی المثل می گفت: نابغه، درشعرزیر ـ چون «ناقع» را برفع خوانده است ـ دچار اشتباه گردیده بود:

فبت کأنی ساورتنی ضئیلة من الرقش فی انیابها السم ناقع[4]

---

۱ ـ همان مرجع ص۲۹.

۲ ـ شعر منسوب به امیة بن صلت است.

۳ـ چون ابوعمرو نمیدانست که «فرجة» بفتح فاء ویا بضم آنست، وباشنیدن این شعرواینکه خوانندهٔ آن، بفتح خوانده، ضبط لغت مزبور را بدست آورد. فرجة به ضم فاء بمعنی شکاف و گشودگی میان دیوار یاکوه وامثال آن است، وبفتح فا بمعنی گشایش وشکاف میان دوامر می باشد (رك: طبقات النحويين ص۲۸ و۲۹. القواعدالنحويه ص۸۱۱).

٤ ـ دیوان نابغه ص۵۱. سیبویه درالکتاب ج۱ص۲۶۱ به این بیت برای اثبات الغاء ظرف درصورت تقدم آن استشهاد کرده، و«السم» را مبتداء و«ناقع» را خبرآن دانسته و به رفع خوانده است (نقل از هامش طبقات النحويين ص ۳۵).

ومی گفت باید کلمهٔ «ناقع» را به نصب «ناقعاً» خواند.

میان عیسی بن عمرو ابو عمرو بن علاء دربارهٔ نصب کلمهٔ «الطیر» در آیهٔ: «**یاجبال اوبی معه والطیر**»[1] اختلافی پدید آمده بود. عیسی بن عمر می گفت: نصب آن بعنوان نداء است مانند «**یا زید والحارث**» ابو عمرو معتقد بود که نصب آن بعنوان نداء صحیح نیست چون در این صورت باید آنرا به رفع خواند، بلکه نصب «الطیر» بعلت اضمار و تقدیر فعل می باشد. یعنی بدینصورت: «**وسخرنا الطیر**» چنانکه بدنبال همین آیه آمده است: «**ولسلیمان الریح**» به نصب کلمهٔ «الریح» بواسطه فعل مضمر.[2]

نوشته اند که عیسی بن عمر در لغت بسیار سختگیر و باریك بین بوده و کلمات نامأنوسی در تعابیر خود بکار می برد. وقتی از حمار خود به پائین افتاد مردم کنار وی گرد آمدند. واو خطاب به آنها گفت: «**مالکم تکأکأتم علی کتکأکؤکم علی ذی جنة، افرنقعوا**»[3].

ونیز می گویند: وی حدود هفتادو اندی تألیف داشته، و برخی بدو دو تألیف را نسبت داده اند: یکی بنام «اکمال» یا «مکمل» و دیگر بنام «الجامع» که بنظر برخی از مورخان «الکتاب» سیبویه همان «الجامع» عیسی بن عمر می باشد چون میگویند وقتی سیبویه پس از افزودن مطالبی بر «الجامع» «الکتاب» را ساخت آنرا نزد خلیل برد تا بر وی قرائت کند خلیل گفت:

بطل النحو جمیعاً کله — غیرما احدث عیسی بن عمر[4]
ذاك اکمال وهذا جامع — فهما للناس شمس و قمر[5]

---

۱ ـ سورهٔ سبأ، آیه ۱۰.
۲ ـ طبقات النحویین ص ۳۶.
۳ ـ المطول ص ۱۵ چاپ ۱۲۷۳ هـ ق. تفتازانی بنقل از جاحظ می نویسد که ابوعلقمه چنین جمله‌ای گفته بود (همان مرجع ص ۱۵) القواعد النحویة ص ۸۱.
٤ ـ دربرخی روایات آمده: غیرما الف عیسی بن عمر.
٥ ـ بجای این بیت دربرخی آثار آمده است: وهما بابان صارا حکمة * وارا حامن قیاس ونظر (رك: طبقات النحویین ص ۳۷).

وخلیل با کلمهٔ «هذا» درمورد «جامع» به کتاب حاضر که همان «الکتاب» سیبویه بود اشاره کرده است(۱). بهمین دلیل است که میگویند که عیسی بن عمر نخستین کسی است که نحو از نظر نگارش، بوسیلهٔ او به منتهی رسید(۲).

بکر بن حبیب سهمی (م؟) - نحو را از ابن ابی اسحق آموخت(۳).

طبقهٔ پنجم :

یونس بن حبیب (م؟) نحو را از ابی عمرو بن علاء فراگرفت. و استاد سیبویه نیز بوده است. وجنبهٔ آشنائی او به نحو برسایر جهات علمی وی غلبه داشت .(۴)

یونس دارای روش ومقیاس ویژهٔ بخود(۵)، ودر امر تعلیم گشاده رو و بذول بوده است(۶).

وقتی سیبویه ازدنیا رفت به وی گفتند که او کتابی در هزاربرگ راجع به علم [نحو] بنقل ازخلیل نگاشت. یونس گفت: درظرف چه مدتی اینهمه مطالب را ازخلیل شنیدهٔ است؟! کتابش رابیاورید. وقتی در «الکتاب» سیبویه نگریست گفت: سیبویه ازخلیل درست نقل کرده، چنانکه در نقل ازمن نیزدرست حکایت نموده است(۷).

ابن سلام گوید: به یونس گفتم آیا [ازلحاظ دستوری] می توانیم بگوئیم: «**ایاك زیداً**» درجواب گفت: اعراب مزبوررا ابن ابی اسحق به مفضل بن عبدالرحمن اجازه داده بود که بگوید:

ایاك ایاك المراء فانه — الی الشردعاء وللشر جالب(۸)

---

۱ - انباه الرواة ج۲ ص ۳۷۵ وج ۳ ص ۳۴۷.
۲ - طبقات النحویین ص ۳۷ ، دربارهٔ شعرمزبور نامی از خلیل بمیان نیاورده است.
۳ - همان مرجع ص ٤۲.
٤ - هامش : القواعد النحویة ص۸۲.
۵ و ٦ - طبقات النحویین ص٤۸. و هامش القواعد النحویة ص۸۲.
۷ - طبقات النحویین ص٤۹. معجم الادباء ج١٦ ص١١٧.
۸ - این بیت از شواهد «الکتاب ج۱ص۱۲٤» می باشد ولی ازشاعرآن نامی نبرده است.

خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۰ یا ۱۷۵) که مردی باهوش وشاعر ومبتکر عروض وعلل نحو بوده، ومسائلی را استنباط کرد که پیش از وی سابقه نداشته است.

وی مبرزترین دانشمند نحوی است که درلغت وواژه‌شناسی کار کرده و کتاب «العین» را دربارهٔ آن فراهم آورد، وآراءِ نحوی خود را به شاگردان خود امثال سیبویه منتقل ساخت واورا درنحو تألیفی نیست ومامی‌توانیم آراءِ نحوی اورا در«الکتاب» سیبویه بیابیم چون سیبویه درسیصد وهفتاد وشش مورد ازاو یادمی کند، واکثر محققان نیز نوشته‌اند که اشارات سیبویه در«الکتاب» باعنوان «سألته»، قال. . . . راجع به خلیل است، چون خلیل بن احمد درواقع مؤسس وپایه گذارنحو علمی وسیستم یافته بوده‌است . وچون سیبویه ازشاگردان مبرز خلیل بوده اکثرآراءِ نحوی اورا در«الکتاب» منعکس نموده است . وچنانکه ملاحظه گردید درعصرخود به تصحیح قیاس واستخراج مسائل نحو وتعلیل آن پرداخت . ومااین جهات را بطورپراکنده درکتاب «العین» اومی بینیم .

نوشته‌اند که خلیل وابن المقفع شبی راتا بامدادان به گفت وشنود پرداختند، وچون ازهم جدا گشتند به خلیل گفتند: ابن المقفع راچگونه یافتی؟ درپاسخ گفت: مردی رادیدم که علم ودانش اوازعقل وخردوی فزونتراست . به ابن المقفع گفتند: خلیل راچگونه دیدی؟ گفت مردی که عقل اوازدانش وی فزونتراست.(۱)

گویند: پدرابن المقفع نیزدربارهٔ خود چنین گفته بود . وهمین امرنیزموجب هلاکت وقتل اوگردید (۲).

زبیدی می نویسد: پادشاه یونان نامه‌ای به خلیل نوشت . یکماه روی این نامه کارکرد وبه مطالعهٔ آن پرداخت تا سرانجام محتوای آنرا بازشناخت. ازخلیل سؤال کردند چرا اینهمه [دربارهٔ این نامه صرف وقت نمودی؟] خلیل گفت ناگزیر پادشاه یونان نامهٔ خویش را به نام خدا ومانند آن آغاز کرده است، لذا نخستین

۱- طبقات النحویین ص ۴۵ . هامش القواعد النحویة ص ۸۲ .

۲- طبقات النحویین ص ۴۵ .

حروف آن نامه را بـراین اساس نهادم تا برایم بصورت قیاس ومعیاری درآمد. واین موضوع اصل واساسی برای پرداختن کتاب «المعمی» خلیل گردید (۱).

طبقهٔ ششم

نضر بن شمیل (بضم شین وفتح میم) مازنی مروزی (م؟) - گویند: وقتی در بصره دچار تنگدستی و فقر گردید، لذا آهنگ خراسان نمود، قریب به سه هزار مرد او را مشایعت وبدرقه کردند و آنان: محدث، لغوی، نحوی، عروضی ویا اخباری بودند. (یعنی همه آنها اهل علم ودانش بودند) وقتی به مربد رسیدند نضر بن شمیل نشست و گفت: **یا اهل البصرة تغرعلی مفارقتکم، والله لو وجدت کل یوم کیلجة من باقلا مافارقتکم**: مردم بصره، مفـارقت از شما برمن گران است، سوگند به خدا هرگاه من برای هرروزی بقدر پیمانه ناچیز و کوچکی باقلا می یافتم ازشما جدا نمی شدم. ولی درمیان مشایعین کسی حاضر نشد این هزینهٔ ناچیز را تعهد کند، لذا بسوی خراسان رفت، ودر آنجا به اموال فراوان دست یافت (۲).

سیبویه، عمرو بن عثمان بن قنبر (م ۱۸۰ یا ۱۸۳) که دریکی ازقراء شیراز بنام «بیضاء» زاده شد، وبمنظور نگارش حدیث به بصره رفت. برخورد بامشکلات علمی، وی را به خلیل رهنمون ساخت ولذا پس از خلیل از بهترین شاگردانی بود که آراء وی را درخاطر خود حفظ کرد.

ابن نطاح گفته است مـن نزد خلیل بن احمد بودم، سیبویه واردمجلس شد، خلیل گفت: «**مرحبا بزائر لایمل**»: درود برزائری که خاطر آزرده وملول نمی گردد. ابوعمر ومخزومی که غالباً همنشین باخلیل بود گوید: نشنیدم که خلیل دربارهٔ کسی جز سیبویه چنین تجلیلی را اظهار کند (۳).

استادان سیبویه عبارتند از یونس بن حبیب، وخلیل بن احمد که عمدهٔ دانش خویش را درنحو ازخلیل فراهم آورد.

۱- طبقات النحویین ص ۴۷.

۲ و ۳ - طبقات النحویین ص ۶۶ و ۶۷ و ۶۸،

اهمیت کار سیبویه و مشخصات ویژهٔ «الکتاب» و مسائل تازهٔ آن

سیبویه بامایه‌های فراوانی درنحو که ازخلیل ودیگر استادان خود فراهم آورد، کتابی را ساخت که ازنظراحتواءِ برمسائل گوناگون صرف ونحو ولغت وعلوم بلاغی بی‌سابقه وبی‌نظیربوده است.

الکتاب علاوه برمحتوای جالب‌توجه، دارای نوعی ارزش تاریخی‌است چون‌نخستین کتابی‌است درعلم عربیت که بدست مارسیده‌است. بعبارت دیگر، نخستین کتابی‌است درنحو که ازقرن دوم دردسترس ما قراردارد. اگرچه‌برخی گفته‌اند: عیسی بن‌عمر حدود هفتاد واندی اثر داشته و الکتاب سیبویه همان کتاب «الجامع» است‌که بدومنسوب است.(۱)

باتوجه به اینکه «الکتاب» حاوی اصول کلی وجزئیات مسائل نحو ونیز اصطلاحات فنی ویژه‌ای است که پختگی وسیستم پیشرفته‌ای رامی‌نمایاند، باین نتیجه می‌رسیم: که تا زمان سیبویه نحو، عمری سپری کرده. وپس‌از زاده شدن - تا عصرسیبویه - مدت زیادی را بخود دیده تابصورت «الکتاب» کمال یافته است. این خود نشان میدهد که نحوابی‌الاسود ازسادگی وبساطت خود به نظم وپیچیدگی موجود درالکتاب تکامل یافت.

الکتاب ازهمان‌آغاز امریکی‌ازمراجع مهم نحوتلقی می‌شد وتامدتهای زیادی مأخذتحقیق دانشمندان‌نحو ودانشجویان، ومحوربحث وشرح وبالاخره مهمترین کتابهای درسی بوده‌است. این کتاب درزمان سیبویه وپس‌ازاوازشهرت عظیمی برخوردار شد. تاجائی که «الکتاب» نام ویژهٔ اثرسیبویه گردید وتاکنون نیز بهمین‌نام مشخص است. وقتی دربصره گفته می‌شد: **«قرأفلان الکتاب»** بدون تردید درآنزمان وزمانهای بعدی کتاب سیبویه مورد نظربوده‌است.

---

۱ - انباه‌الرواة ج۲ ص ۳۷۵ .

الکتاب آنچنان کسب ارزش و آبرو نمود که دانشمندان آنرا بعنوان ارمغان به امراء و وزراء پیشکش می کردند.

جاحظ می گوید: من میخواستم نزد محمد بن عبدالملك زیات وزیر معتصم روم، درصدد بودم چیزی فراهم آورم که آبرومند و گرانبها باشد و به عنوان هدیه تقدیم کنم. تنها چیزی که بنظرم پرارزش آمد الکتاب سیبویه بود. وقتی بر محمد بن عبدالملك زیات وارد شدم، گفتم: چیزی هموزن یا گرانبهاتر از الکتاب نیافتم، ومن آنرا ازمیراث فراء خریداری کردم. محمد بن عبدالملك گفت: هیچ چیزی محبوب تر ازالکتاب را نمیتوانستی به من هدیه کنی.[1]

باید این نکته را یادآور گردیم: با اینکه الکتاب ـ چنانکه گذشت ـ اهتمام دانشمندان پیشین نحو را بخود جلب کرده بود که آنرا قرائت واقراء می کردند وبعدها نیز مهمترین مرجع نحوی بوده باید گفت یکی ازمراجع مهم الکتاب نیز آراء خلیل بوده‌است. ودرهر موردی که سیبویه می نویسد: «سألته، قال» منظور خلیل است.

چنانکه ابوالطیب نیز نکتهٔ فوق را یادآور شده‌است. وی پس از آنکه سیبویه را بعداز خلیل اعلم مردم معرفی کرده، راجع به الکتاب می نویسد: «**والف کتابه الذی سماه قرآن النحو و عقد ابوابه بلفظه وبلفظ الخلیل**»[2]

حتی برخی دراین باب راه مبالغه را پیموده‌اند: ابن الندیم گوید: من به خط ابوالعباس ثعلب خواندم که برای ساختن وتألیف الکتاب سیبویه چهل ودو نفر مشارکت داشتند که سیبویه نیز ازآنان بود واصول ومسائل الکتاب نیز از آن خلیل بوده است.[3]

برفرض آنکه اصول و پایه‌های «الکتاب» سیبویه. ساخته وپرداختهٔ آراء

۱ـ نزهة الالباء ص ۳۹. وفیات الاعیان ج ۳ ص ۱۳۳. ابوحیان النحوی ص ۲۷۲. القواعد النحویة ص ۲۶.

۲ ـ مراتب النحويين ص ٦٥.

۳ ـ الفهرست ص ۸۹ (ترجمهٔ فارسی).

خلیل باشد. ودیگران راهم درفراهم آمدن «الکتاب» سهیم بدانیم معهذا نمیتوانیم شخصیت بارز سیبویه را در آن نادیده بگیریم. اگرچه سیبویه آراء خلیل ودیگر دانشمندان نحوی را در «الکتاب» نقل کرده ولی در بسیاری از موارد برخلاف آراء اساتید خود به اظهار نظر وبیان رأی ویژۀ خود می پردازد.

آنچه درالکتاب نظر ماراجلب می کند این است که سیبویه ازخلیل بن احمد باتجلیل ولحنی ستایش آمیز نام میبرد، ولی این نکته مانع از آن نبوده که رأی استاد رابدون چون وچرا بپذیرد بلکه احیاناً به مخالفت بانظر استاد برخاسته و رأی اورا تضعیف می کند. مثلامی نویسد : «**وزعم الخلیل انه یجوزان تقول هذارجل اخوزید اذا اردت ان تشبهه باخی زیدوهذا قبیح ضعیف لایجوز الافی موضع الاضطرار**». (۱)

البته ما تردیدی نداریم که سیبویه درتألیف «الکتاب» ازاساتید پیش مایه گرفته است وآراء دانشمندان پیش از خود را درآن منعکس ساخته است که میتوان آنرا نموداری ازاوضاع وشرایط پیدایش نحو وتطور آن تا عصر خود او دانست. ولی نبایدفراموش کرد که مایه‌های شخصی سیبویه وطرحهای تازۀ اوآراء پیشینیان رانظم وسازمانی بخشیده است.

الکتاب ازاین نظر نیزدارای اهمیت است که طرحهاوآراء استادان نحو را درخودگردآورده وآنهارا ازخطر اضمحلال و فراموشی حفظ کرده است. اگرچه میگویند سیبویه در تنظیم این کتاب از دو کتاب «جامع» و «اکمال» عیسی بن عمربهرۀ فراوانی برده وآراء خلیل را برآن افزوده وباآراء وطرحهای خویش درآمیخته تا «الکتاب» بشمر رسیده لکن بازیافتن آراء شخصی سیبویه از آراء پیشینیان دراین کتاب بس دشواروناهموار است زیراجزازطریق همین کتاب ما نمیتوانیم آراء اساتید پیش از سیبویه را - جز درمواردیکه ازآنها نام برده است - بازیابیم.

---

۱ - الکتاب ج۱ ص۱۸۱.

الکتاب نخستین اثر نحوی است که بدست ما رسیده و آراء سیبویه و استادان فن پیش از او در آن مبوب گشته و کهن ترین مرجع موجودی است که هر محقق برای آشنائی به آراء نحوی متقدمان ناگزیر از مراجعهٔ به آن است .

سیبویه در اثر خود با مقدمهٔ کوتاهی کار خود را آغاز می کند . ما در این مقدمه می بینیم که در این مسائل و مواضیع سخن گفته است :

اقسام کلمه ، حرکات اعراب و بناء یا احکام اواخر کلمات ؛ و نیز از مسندالیه ذکری بمیان آورده است .

مسئلهٔ اسناد و مسندالیه را ما برای اولین بار در «الکتاب» می بینیم و نحات پیش از سیبویه بیان صریحی در این باب نداشته‌اند و نیز دانشمندان نحوی پس از او نیز به این گونه اصطلاحات تصریحی ندارند .

در مقدمهٔ الکتاب بحثهائی راجع به اختلاف در لفظ و اتفاق در معنی ، یا اتفاق در لفظ و اختلاف در معنی ، و نیز اختلاف در لفظ و معنی ؛ می بینیم . و نیز راجع به عوارض لفظ از قبیل اسباب ذکر و حذف و آنچه به معنی لفظ مربوط است مانند زشتی و زیبائی ، کوتاه سخنی دیده میشود . سیبویه این مقدمه را با بحث از ضرورت های مربوط به شعر خاتمه میدهد و با سخن دربارهٔ «فاعل» اصل کتاب خود را آغاز می نماید .

حاجی خلیفه می نویسد : در «الکتاب» خطبه و خاتمه و ترتیبی وجود ندارد[1] و آنانکه «الکتاب» را معرفی کرده‌اند یادآور شده‌اند که «الکتاب» بدون مقدمه و خاتمه است .

باری «الکتاب» به دو بخش تقسیم شده است : در بخش اول از مباحث نحو و در بخش دوم از مباحث صرف سخن گفته است . نحو را با بحث از فاعل آغاز می کند . و در بخش مربوط به صرف راجع به ابنیهٔ اسماء و افعال و مصادر و جمع-های مکسر و لواحق صرف از قبیل : اماله ، همزهٔ وصل ، التقاء ساکنین ، وقف ، اعلال ؛

۱- کشف الظنون ج۲ ص ۱٤۲۶ .

ابدال، ادغام و امثال آنها گفتگو کرده است.

ولی باید دانست مسائل دیگری راجع به بلاغت و مواد لغوی که با بحث در قرآآت و لهجات مربوط است در این کتاب دیده می شود. چون سیبویه و معاصران وی اینگونه مسائل را از مبانی عربیت و مطالب مربوط به صرف و نحو بشمار می آورده اند.

وقتی سیبویه - فی المثل - درباره یکی از مسائل نحوی آغاز سخن می کند، آراء مختلف را ضمن آن نقل کرده و سپس میان آنها سنجش و مقایسه ای می نماید، و یکی از آن آراء را - با بیان علت - ترجیح میدهد: مثلا می نویسد: راجع به «القاضی» در موردیکه منادی واقع شود سؤال کردم خلیل گفت: باید گفت «یاقاضی» (بدون تنوین و با ذکر یاء) چنانکه باید گفت «یاالقاضی» اما یونس گفته است باید «یا قاض» گفت. و قول یونس اقوی است زیرا در کلام عرب در مورد غیر نداء باید یاء را حذف نمود. و در مورد نداء حذف آن اولی و سزاوارتر است چون نداء مورد و جای حذف می باشد و حتی تنوین را هم حذف می نمایند؛ چنانکه گویند یاحار [بجای یا حارث] و «یاصاح» [بجای یاصاحب] و «یاغلام اقبل»[1] [بجای یاغلامی اقبل].

موضوعات مختلف «الکتاب» مقرون به شواهد و امثلهٔ توضیحی است که غالباً بدانها آغاز شده و در خلال پاره ای از آن موضوعات این امثله در حالیکه با شواهدی نیز توأم است دیده می شود.

در «الکتاب» بیش از هزار شاهد از اشعار جاهلی دیده میشود که با امثلهٔ آن، میان دانشمندان نحو رائج گشته و یکی پس از دیگری این شواهد و امثله را در کتابهای خود بکار برده اند.

سیبویه تمام مسائل و مباحث نحو را در «الکتاب» بررسی کرده است. مهذا نمیتوان آنرا کار نهائی در نحو دانست زیرا او آنچنانکه ابواب نحو در کتب متأخران از وی، دارای تقسیمات و طبقه بندیهای خاصی گردید، مباحث آنرا تقسیم نکرده-

---

۱- الکتاب ج۲ ص۲۸۹.

است. وعلاوه براینکه مادر «الکتاب» تقسیمات دانشمندان متأخر از سیبویه را نمی‌بینیم عناوین واصطلاحاتی درآن مشاهده می کنیم که درکتب دانشمندان چون‌ابن حاجب وابن‌هشام‌نمی‌بینیم: این‌اصطلاحات درالکتاب با تعابیرخاصی بیان شده‌است که ما نمونه‌هائی ازآن را می آوریم:

دربارهٔ فعل لازم‌گوید: «**الفاعل‌الذی لم‌یتعد فعله‌الی مفعول**»

ودربارهٔ مبنی‌للمجهول: «**المفعول الذی تعداه فعله الی مفعول**» و «**المفعول الذی یتعداه فعله الی مفعولین ولیس‌لك ان‌تقتصرعلی واحد منهمادون الاخر**».

وراجع به اسماء افعال: «**باب من‌الفعل سمی‌الفعل باسماء لم تواخذ من‌امثلة‌الفعل الحادث وموضعها من‌الکلام الامر والنهی مثل روید زیداً و حیهل‌الثرید**»[1]

الکتاب درزمان خود ودوران پس‌از سیبویه نظرمعاصران ومتأخران را به خود جلب کرده واز عنایت واهتمام‌آنان برخوردار بوده است که به مطالعه وقرائت وشرح وتحشیهٔ آن می‌پرداختند. وازاین جهت میتوان گفت که کتابی بی‌نظیر بوده‌است سلمه ازاخفش نقل کرده که گفت: دربصره کسائی نزد ما آمد، وازمن خواست تا «الکتاب» سیبویه را براو بخوانم ویااو برمن بخواند. من خواهش اورا برآوردم، واو بمنظور تقدیرازکار من پنجاه دینار وجبه‌ای بمن هدیه کرد.[2]

جاحظ نیز گفته بود: الکتاب اثری بی‌نظیراست ودرنحو کتابی بی‌مانند می‌باشد وتمام کتب نحوی جیره‌خوار وهزینه‌بر وبهره ورازآن می‌باشند.[3]

شروح «الکتاب»

پیشینیان عنایت واهتمام زیادی به شرح «الکتاب» داشتند و معتقد بودند

---

۱ - بنگرید به‌الکتاب ج۱ ص۱۳ و ۱۹ و ۲۰ و۱۳۲ و . . . صفحات دیگر.
۲ - انباه‌الرواة ج۲ ص۳۷ و ۲۷۳.
۳ - همان مرجع ج۲ ص۳۵۱.

که این اثر بعلت وجود ایجاز در برخی از موارد آن، به شرح و توضیح نیاز دارد و همین ایجاز احیاناً با نوعی غموض و پیچیدگی آمیخته بود. ابن کیسان می گوید: ما در الکتاب نگریستیم دیدیم مباحث آن بجا و بمورد است. اما می دیدیم که تعابیر کتاب به توضیح و گزارش احتیاج دارد زیرا این اثر در عصری تألیف شد که فقط مردم آن عصر با اینگونه تعابیر و اصطلاحات مأنوس بوده اند.[1]

و ما عده ای از شروح الکتاب را که ساختهٔ دانشمندان زیر است یاد می کنیم:

۱- ابی عثمان بکر بن محمد مازنی (م۲۴۸) - که تفسیری برای الکتاب نگاشت.[2]

۲- اخفش، ابوالحسن علی بن سلیمان (م۳۱۵)[3]

۳- ابی بکر محمد بن سری سراج (م۳۱۶).[4]

۴- ابی بکر محمد بن علی مبرمان عسکری (م۳۴۵) - که شرح الکتاب را تمام نکرده بود. وی شواهد الکتاب را نیز شرح کرده.[5]

۵ - ابوسعید حسن بن عبدالله سیرافی (م۳۶۸) - که علاوه بر این شرح، کتاب و شرح دیگری بنام «المدخل الی کتاب سیبویه» نیز نگاشت.[6]

۶ - ابوالحسن علی بن عیسی رمانی (م۳۸۴) - که کتابهای زیادی در شرح الکتاب ساخته بود.

۷ - ابی نصر هارون بن موسی (م۴۰۱).

۸ - یوسف بن سلیمان شنتمری (م۴۷۶).

---

۱ - خزانةالادب: بغدادی ج۱ ص۲۷۹.
۲ - کشف الظنون ج۲ ص۱۴۲۸.
۳ - بغیةالوعاة ص۲۳۸.
٤ - همان مرجع ص٤٤.
۵ - کشف الظنون ج۲ ص ۱۴۲۸.
۶ - بغیةالوعاة ص ۲۲۲.

۹ - جارالله زمخشری (م۵۳۸).

۱۰ - ابوالفتح قاسم‌بن علی بطلیوسی صفار (م پس‌از ۶۳۰).

۱۱ - ابوحیان توحیدی اندلسی (م ۷۴۵). (۱)

خلاصهٔ سخن:

آنکه ابی‌الاسود بدستور امیرالمؤمنین علی (ع) کاری را آغاز کرد که برای صیانت زبان عربی وتلاوت صحیح قرآن عمل جالب‌توجه بشمارمی‌رفت. وی علاوه براینکه دست‌اندرکارتأسیس دستورزبان تازی درسطح ساده‌وبسیطی گشت ومطابق روح زمان قواعدی درنحو بنیان‌گذاری نمود براساس همین دستور وقواعد وروایات مربوط به قرائت قرآن، بانقطه‌های ویژه‌ای قرآن را نشانه‌گذاری کردتاحرکات وسکون حروف وکلمات قرآن‌برای مردم مشخص باشد. ونیزدونفرازشاگردان‌وی یحیی‌بن‌یعمرونصربن عاصم‌حروف متشابه‌قرآن رابرای بازیافتن حروف همانند، نقطه‌گذاری کردند. بوسیلهٔ‌امیرالمؤمنین (ع). وابی‌الاسود ابواب وموضوعات ساده‌ای درنحوازقبیل اقسام‌کلمه، ابواب حروف‌مشبهة بالفعل، استفهام وتعجب، لغت، فاعل ومفعول، وامثال آنها وضع گردید.

دانشمندان پس‌ازابی‌الاسودکار استاد را گسترش دادند. تااینکه ابن‌ابی-اسحق دامنهٔ نحو را وسعت بیشتری بخشیده وقیاس وتعلیل را به نحوراه داد. و دانشمندانی چون ابوعمروبن علاء وعیسی‌بن عمر درایجادنظم وعلمی ساختن نحوبسیارمؤثربوده‌اند. آنان علاوه برتعلیل وقیاس بیش‌ازپیش به تتبع نصوص و شواهد می‌پرداختند. یعنی درطبقه‌های بعدی، نحویین براساس استقراء وتتبع لغات، شواهد وامثله‌ای می‌یافتند که احیاناً برخلاف استعمال رائج بوده‌است. بااینکه نحودر سه دوره وطبقهٔ اول خود، دورهٔ تکوین خودرا می‌دید و

---

۱ - راجع به‌آنها بنگریدبه: ابوحیان‌النحوی ۲۷۳. ابنیة‌الصرف‌فی کتاب سیبویه ص۷۲-۷۹.

مراحل بدوی خود را طی می کرد معهذا برای سازمان یافتن این صناعت؛ پی وبنیادی جالب بوده‌است.

درعصر خلیل به‌ابنیهٔ کلمات واشتقاق آنها درجنب مباحث نحوی توجهی می‌شد. بهمین جهت دانشمندان کوفه درتأسیس قواعد صرفی بربصریها مقدم بوده‌اند.

دراین دوره قیاس وتعلیل درنحو، دورهٔ رشد خودرا آغاز کرد وخلیل به تصحیح آنها واستخراج بسیاری ازمسائل نحوپرداخت که کارهای اودراین زمینه درکتاب «العین» خود او ونیز «الکتاب» سیبویه منعکس است.

کوششهای ثمربخش پیشینیان، ازابی الاسود تاخلیل برای بوجودآمدن «الکتاب» بتمام معنی مؤثر بوده است که ما می‌توانیم سلسله کارهای متقدمان درنحو راعلاوه برمایه‌های علمی ویژهٔ سیبویه درالکتاب بدست آوریم.

* * * * * * * *

درتدوین این دفتر منابع زیرمارا مدد کرد:

ابنیة‌الصرف فی کتاب سیبویه ....: دکترخدیجهٔ حدیثی.

ابوحیان‌النحوی ....: » » »

الاتقان فی علوم‌القرآن ....: جلال‌الدین سیوطی.

اطوارالثقافة‌والفکرفی ظلال‌العروبة‌والاسلام ....: علی جندی، محمد ـ صالح سمك، ومحمدابوالفضل ابراهیم.

انباه‌الرواة ....: قفطی.

اول من وضع‌النحو (مقالة ـ) ....: ابراهیم مصطفی (مقاله‌ایست درمجلة‌الادب مجلد ۱۰ جزء۲).

البحرالمحیط ....: ابوحیان نحوی اندلسی.

البرهان فی علوم القرآن ....: زرکشی.

بغية الوعاة ....: جلال الدين سيوطى.
البيان والتبيين ....: جاحظ .
تأثير دانشمندان سريانى در پايه گذارى صرف و نحو عربى (مقالهٔ ـ) ....: دكتر انيس فريحه (مجلهٔ اندراسات سال دو شماره ۱).
تاريخ الادب ....: خفى ناصيف يازجى.
تاريخ القرآن ....: ابوعبدالله زنجانى.
تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام ....: سيد حسن صدر.
حول بحث اول من وضع النحو (مقالهٔ ـ) ....: عبدالوهاب حموده. (مجلة كلية الاداب مجلد ۱۳ جزء ۱).
خزانة الادب ....: بغدادى .
سفينة البحار ....: محدث قمى (حاج شيخ عباس).
الشعر والشعراء ....: ابن قتيبهٔ دينورى .
ضحى الاسلام ....: احمد امين .
طبقات الشعراء ....: ابن سلام جمحى.
طبقات النحويين ....: زبيدى .
الفهرست ....: ابن النديم. (ترجمهٔ فارسى تجدد) ومتن عربى.
القواعد النحوية (مادتها وطريقها) ....: عبدالحميد حسن.
الكتاب ....: سيبويه .
كشف الظنون ....: حاجى خليفه .
مراتب النحويين ....: ابوالطيب عبدالواحد بن على.
المطول ....: تفتازانى .
معجم الادباء ....: ياقوت حموى.
مقدمتان فى علوم القرآن ....: ابن عطيه و دانشمندى گمنام .
مقدمة العبر ....: ابن خلدون .

مناهل العرفان فی علوم القرآن ....: عبدالعظیم زرقانی.
منتهی المقال فی احوال الرجال ....: ابو علی (محمد بن اسماعیل).
نزهة الالباء فی طبقات الادباء ....: ابن الانباری.
وفیات الاعیان ....: ابن خلکان .

برای آگاهی بیشتر از محتوای این دفتر به مآخذ مذکور در صفحه ۳۰ و پاورقی صفحه ۳۱ نیز مراجعه شود.

متن سخنرانی دانشمند محترم
جناب آقـای علی اصغر حکمت
رئیس مـدرسهٔ عالـی ادبیات و
زبانهای خارجی

« سیبویـه امام النحو و ادبـه »

۱۹۵ – ۱ = ۱۹۴

امسال که سال ۱۳۹۴ هـ . ق (۱۳۵۳ ش) میباشد مصادف است با هزارو دویستمین سالگرد وفات یکی ازائمه ادب وازاستادان نحوعرب یعنی **ابـوبشر عمروبن عثمان ملقب بسیبویه** . بمناسبت اینکه دانشگاه پهلوی درشیراز بیادبود آن عالم بزرگ پارسی مجلس بزرگداشتی برپاداشته ، بنده رابعدازتصفح احوال وتجسس اخبار او بخاطر گذشت که چنانکه مرسوم اهل ادب است ماده تاریخی برای فوت او بیابم بعدازاندیشه وتفکر بسیار ایـن کلمه رایافتم **«امام النحو وادبه»** که بحساب جمل عدد ۱۹۵ استخراج میشود. گرچه مرحوم حسن فسائی در کتاب کبیر تاریخی خـود فارسنامه سال وفات اورا ۱۹۵ ذکـرکرده (فارسنامه جلد اول ص ۱۲ طبع تهران) وبنابراین حساب آن کلمه بدرستی مطابق باهمان سال او میشود ولی باصح اقوال فوت او در ۱۹۴ هـ . ق واقع شده که چون یکی ازجمع بیرون شود باهمان کلمه بحساب جمل مطابق ۱۹۴ میشود .

چون ازالهام این کلمه بفکرمن که دلالت برشأن ومقام علمی او مینماید درخاطرشوقی حاصل شد بنظررسید که آنرا بصورت قطعه‌ای بنظم آورده بآستان ادباء ودانشمندان تقدیم کند . پس این قطعه که متضمن خطوط اصلیه حیات آن

امام نحوی وادیب معروف نیزهست منظوم گردید:

بود چون سیب عمرو بن عثمان | لاجـــرم سیبویـــه یافت لقب
ده و دو قـرن بوده از این پیش | قـرن او شد قرین بقرن ذهب
زادگاهش بفارس در بیضـــا | که ز ایران برد نـــژاد و نسب
شهر بصره ز یمن تـــربیتش | مکتب علم شد،زهـــی مکتب
الکتابش کـــه هست گنج ادب | یافت بنیان ازآن لسان عـــرب
اوستادش خلیل بـــن احمد | بستودش اگـــر مـــدار عجب
هر دو اخفش ز کوچك و زبزرگ | ایستادنـــد نـــزد او بادب
گـــو کسائی بخاك درگاهش | بادب بـــوسه زن بساید لب
همچو شاخ گل است گفته او | گفته دیگران چو خار و خشب
بچهل سال عمر شـــد طالع | در سپهر ادب چنو کـــوکب
حجرالاسودی است در شیراز | مرقدش گر کنی چو کعبه طلب
بهر تاریخ مـــرگ او روزی | خواستم مـن مدد ز حضرت رب
یکی آمد برون زجمع ومـــرا | گفت بشمر «**امام نحو و ادب**»
نـــود و چار بوده و یکصد | بـــودت سال فوتش ار مطلب
پـــی تعظیم قدر او حکمت | گفت این قطعه به ز قند و رطب

چون نکاتی که دراین قطعه آمده است محتاج به توضیحات چند میباشد ازاینرو بطور حاشیه درطی این مقال بآن نکات اشاره میشود.

- ۱ -

درباره نام فارسی امام سیبویه اغلب ارباب سیر وتواریخ این کلمه رابه «رائحة‌التفاح» تفسیر کرده یا اینکه گفته‌اند که دورخساره او ازغایت جمال به سیب مشابهت داشته است. (نظر کنید به مقدمه الکتاب طبع بیروت۱۳۸۷ وشدـ الازار ص۹۶ طبع تهران ۱۳۲۸ش. وفیات‌الاعیان ابن خلکان)

اما بزعم‌این‌بنده کلمه سیب بتنهائی نام‌او بوده‌است وچون بلهجه (گویش)

اهل فارس وجنوب ایران اعلام را عموماً بااشباع ضمه بصورت واو تلفظ میکنند اورا در ولایت خود او «سیبو» میگفته‌اند واز طرف دیگر اینگونه اسامی اعلام چون بعربی درآمده دوحرف «ی ه» بآن الحاق کرده وواو را فتحه داده‌اند و این نام گذاری عربی نه‌تنها در اسامی فارسی معمول شده بلکه (ویه) حتی در عالم عرب نیز معمول بوده است مانند قولویه ونفطویه وخالویه وغیره که همه از اسامی معروف است.

ازهمین قبیل دراعلام فارسی هم امروز در جنوب ایران الحاق «ویه» معمول وموجود است که همه بگویش فارسی بصورت اشباع ضمه تلفظ میشود که درلغت دارج اهل محل بدون الحاق آن پساوند تلفظ میشود ودردفاتر قدیم با«ویه»ثبت کرده‌اندمانند ناحیه کوه گیلو که معروف‌است ومعرب آن کوهکیلویه وقریه مهارلو که معرب آن در دفاتر قدیم بصورت مهارلویه ضبط شده است وآن قریه‌ایست در چهل کیلومتری مشرق شیراز وبندر عسلویه که یکی از بنادر خلیج فارس است اهل محل آنجا را عسلومیگویند ولی دردفاتر رسمی ازقدیم عسلویه نوشته‌اند ولقب امیرعلاءالدوله دیلمی بفارسی کاکو یعنی دائی و بعربی کاکویه گفته میشود.

نام سلسله معروف تاریخی شاهان دیالمه که‌آنها راسلسله «بویه» گوینددر فارسی‌بسکون واو ودرعربی بفتح واو است.

- ۲ -

چنانکه گفتیم تولد وحیات عمروبن‌عثمان (سیبویه) مقارن‌قرن دوم‌هجری است که تمام عمرش دراین قرن سپری شده. این قرن مبارك درتاریخ اسلامی ایران دیباچه غلبه وبرتری ایرانیان برفاتحین عرب میباشد. اگر در قرن اول با طلوع آفتاب اسلام، نژاد سامی عرب بقوت شمشیر برقوم آریائی ایران تفوق یافت وعرب کشورعجم را فتح کرد درقرن‌دوم، ایرانیان به نیروی هوش فطری واصالت فرهنگ خود عرب رامغلوب ساخته ودرتمام رشته‌ها از حکمرانی

وسیاست و تدبیر حکومت وشعر و ادبیات و معماری و موسیقی پیشوائی مردم خاور-
میانه را بدست گرفتند تنها دین گرامی اسلام آن هم باتغییر صورت بآیین تشیع در
ایران باقی ماند وزبان معمول آن ملت مخلوطی از عربی اهل حجاز با فارسی
پهلوی بوجود آمده است چنانکه دراین قرن امیری مقتدر درخراسان ظهور کرد
(ابومسلم مروزی مقتول ۱۳۷ هـ - ق) وبه خلافت غاصبانه امویان خاتمه داد و
خلافت طویل المدة عباسیان را پایه گذاری کرد (سنه ۱۳۲ قتل مروان حمار اموی).

وهم دراین قرن است که سرداری چون طاهر ذوالیمینین که گویند از احفاد
بهرام چوبینه بود وذوالیمینین لقب یافت بر محمدامین پسر هارون الرشید غلبه واو
رابقتل رسانید وبرادراو مأمون راکه مادرش ایرانی بود بر مسند خلافت نشانید و
اولین سلسله شاهان محلی ایرانی رابنام طاهریان درخراسان وماوراءالنهر بوجود
آورد (وفات ۲۰۷ هـ . ق درمرو) وهم دراین قرن بودکه وزراء ایرانی نژاد بنام
خلیفه بغداد درعرصه پهناور ممالک اسلام مملکت مدار بودند مانند یحیی وجعفرو
فضل برمکی (قتل فضل ۱۹۳ هـ . ق) وسپس فضل بن ربیع سرخسی (متوفی بطوس
سال ۲۰۸ هـ . ق) وهم دراین قرن است که دانشمندان بزرگ مانند عبدالله بن مقفع
مترجم کلیله ودمنه (ازپهلوی بعربی ومؤلف کتابها وآثار دیگر) مقتول دربصره
(۱۴۳ هـ . ق) آثاری عظیم به وجود آوردند . وهم دراین قرن است که شعراء
نامدار مانند بشار بن برد (متوفی ۱۶۷ هـ . ق) وابونواس شاعر معروف عصر
هارون الرشید (متوفی ۱۹۸ هـ . ق) ومسلم بن ولید (متوفی ۲۰۸ هـ . ق در گرگان)
همه در دار الخلافه بغداد اشعار و قصائد سرائیدند و باب جدیدی درادبیات گشودند
که در روزگاران باقی مانده است .

وسرانجام درقرن دوم هجری است که ادیب ونحوی موضوع سخن ما یعنی
سیبویه بظهور رسیده است پس اگر این قرن را عصر طلائی (قرن ذهبی) بخوانیم
الحق گزاف نگفته ایم .

- ۳ -

زادگاه سیبویه باجماع مورخین واهل ادب درناحیه بیضا درولایت فارس

بوده است که این ناحیه در شمال غربی شیراز بمسافت ۴۲ کیلومتر قرار دارد مرکز این ناحیه هم اکنون «تل بیضا» نام دارد (رجوع شود بفارسنامه ناصری جلد دوم) وبظن قوی سیبویه درهمین قریهٔ مرکزی متولـد شده است ونژاد و نسب اوبکلی ایرانی است وجداعلای او قنبر-ظاهراً کلمه فارسی است-نام داشته ودرهمین قصبه است که بسیاری ازعلما وبزرگان قدم بعرصه وجود نهاده‌اند که ازآنجمله در متقدمین حسین بن منصورحلاج است (مقتول ۳۰۶ هـ . ق) که ازبزرگان عالم تصوف وعرفان وداستان اومعروف است وازآنجاست قاضی ناصرالدین ابوسعید معروف بقاضی بیضاوی (متوفی در ۶۹۵ هـ . ق درتبریز) که ازمشاهیرادب و فقه وکلام ومفسرقرآن شریف میباشد وآثاردیگر مانندنظام التواریخ درفن تاریخ ازاوباقی است . بیفایده نیست که بگوئیم محل قریه تل بیضاء کنونی وقریه مجاور آن موسوم به (ملیان) محل شهرعتیق باستانی (أنشان) یا أنزان) میباشد که در اواخرهزارهٔ دوم واواسط هزارهٔ اول قبل ازمیلاد شهرعظیمی بوده‌است ومرکز استان پارسوا (فارس) بوده قبل ازسلطنت هخامنشیان درعهد عیلامی‌ها که در جنوب ایران دارای تمدن وخط وزبانی بوده‌اندوسراسرجنوب عراق وایران را درتصرف خود داشته‌اند ومعاصربا سلاطین آشورمیباشند.

بعدازآنکه کوروش کبیرسلطنت آنهـا را برانداخت وپایتخت خود را در پازارگاد بنیاد نهادشهرأنشان ازاهمیت افتادوازخاطره‌ها فراموش شدوتدریجاً بصورت قریه کوچکی درآمد اخیراً درحدود سال ۱۹۷۲م باستان‌شناس آمریکائی دکترسیمنر W. Sumner درویرانه ملیان وتل بیضاء کاوشها وتحقیقـات بسیاری نموده وبکشف آثارعتیق درآنجـا موفق گشته است وشهرباستانی أنشان دوباره معروف ومعلوم گردید .

عجب نیست اگرسکنه آن ناحیه که وارث تمدن قـدیم عیلامی هستند دررشد فکری وتکامل قوای عقلانی بحدی رسیده باشند که مانندسیبویه وحلاج وقاضی بیضاوی ازاخلاف آنها بوجود آید .

بعدازطلوع اسلام که اعراب مسلمان سلطنت ساسانی را پایان دادند و کشورایران را به حیطه تصرف درآوردند وخیل اعراب ازاطراف جزیرةالعرب بصورت غازیان مسلمان درسراسر ایران وتوران تاختند آنها اردوگاه خودرا دردومرکز مستقرساختند.

یکی درشمال عراق بنام کوفه ودیگری درجنوب باسم بصره آن دومرکز جنگی وسیاسی سرانجام بتدریج صورت مرکز علمی وادبی عرب بخودگرفت ازمرکز کوفه برولایات شمال ایران ازماوراءالنهر تاارمنستان حکومت میکردند وازمرکز بصره برولایات جنوبی وشرقی تاسند وهندوستان فرمانروائی داشتند همینکه درقرن دوم سکون وآرامش حاصل شدواهل علم وادب بظهوررسیدند دومکتب کوفی وبصری ازعلماء عرب وعجم بوجودآمد راویان حدیث وطلاب علم ازهرسو بآن دو شهر روآوردند. درفنون ادب مانند لغت وصرف ونحو و شعر وعلم فقه وکلام دانشمندانی جامع وذوفنون پدیدآمدند.

درآن میان دانشمندی بظهوررسید بنام خلیل‌بن احمد که دربصره ساکن بود ودرعلم لغت وادب وموسیقی معروف آفاق گردید ودربصره سنه ۱۷۰ وفات یافت خلیل که واضع علم عروض است درفنون ادب ازنحووصرف واشتقاق تبحربسیارحاصل کرد واستاد مسلم شناخته شد سیبویه طفلی‌پارسی‌نژادکه همراه پدرش ازفارس به بصره آمده بود نخست برشته حدیث واخباروفقه توجه نمود وسپس فن نحورا طلب کرد ودرنزد خلیل‌بن احمد به‌تحصیل لغت ونحوپرداخت تاآنکه باوجود خردی‌سن ونوجوانی مرتبه‌کمال حاصل کرد وبغایت قصوای فضیلت ودانش رسید درهمان اوان دانش‌آموزی خلیل اورا ستوده وچون به محضر خلیل رفت استاد اورا استقبال کرد وگفت: **«مرحباً بزائر الذی لایمل»** وگویند که خلیل هیچکس رابقدر سیبویه نستوده است وچنین کلامی رادر بارهٔ احدی نگفته. علاوه بر خلیل سیبویه از استادان دیگری مانند اخفش کبیر

(عبدالحمیدبن عبدالمجید بصری متوفی ۱۷۷) که عربیت راازعربهای بادیه‌اخذ کرده‌بودند نیزاستفاده کردوشاگردانی جوان چون اخفش‌اوسط (سعیدبن مسعده متوفی ۲۱۵) واخفش اصغر (علی‌بن کیان که در۳۱۵ وفات‌یافت) ازاو صناعت نحورا فراگرفتند.

- ۵ -

اثربزرگ سیبویه کتابی است که بطورمطلق به «**الکتاب**» موسوم‌شده‌است ودرفضیلت آن کتاب درطول‌تاریخ‌اسلام‌سخن‌ها گفته‌اندوهنوزآن رامأخذعظیم و منبع‌معتبرعلم نحومیدانند براین کتاب دانشمندان وفضلا شرح‌هاکرده وحواشی مفصل نگاشته‌اندازآن جمله‌ابوسعید سیرافی (۳۶۸) ومعاصرش‌ابوعلی‌فارسی‌دو شرح مفصل برآن کتاب بقلم‌آورده‌اند(نظرکنید به‌معجم‌الادباء یاقوت حموی).

الکتاب بنیان وشالوده گرامر عرب راگذاشته است ودرپاریس وبرلن و کلکته وقاهره وبیروت بطبع رسیده. گرچه گفته میشودکه سیبویه اصول ومبانی کتاب خودرا ازخلیل‌وفروع وحواشی را از عیسی‌بن عمرویونس بن حبیب و دیگرعلماء بصره فراهم‌آورده ومطالب پراکنده آنهارا مدون ساخته واز این جهت بنام او معروف شده‌است.

بهرصورت کتابی است که آنرا بدریا تشبیه کرده‌اند.

- ٦ -

درآن زمان که دستگاه خلافت دربغداد رونقی بسیارحاصل کرد ووزواء برمکی درآن شهر مقصد وملجاء خاص و عام شدندآن دانشمند جوان نیز از بصره بقصد درك خدمت یحیای برمکی به بغداد رهسپارشد ودرآن شهرشهرت ومکانت بسیارحاصل کرد، درآنجاکسائی (ابوالحسن علی‌بن‌حمزة‌الکوفی)یکی ازقراء سبعه معلم هرون وپسرش محمد امین (متوفی سنه ۱۸۹ق) که پیرومکتب کوفیون ودربغداد استادی مسلم‌وسرشناس بودبرشهرت وکمال وآوازهٔ دانش این نوجوان پارسی حسد برد واوراتخطئه کرد، درمیان آنها اختلاف واقع شد

چنانکه یحیی برمکی درمحضرخود مجلسی ترتیب دادهٔ وآنهابمناظره و مباحثه آغاز کردند ومسئله‌ای که درعلم ادب به (مسئله زنبوریـه) معروف است مطرح گردید تفصیل‌این مناظره ومباحثه درکتب‌ادب ونحو مذکوراست وازآن جمله درکتاب مغنی‌اللبیب عن کتب الاعاریب تألیف (ابن‌هشام جمال‌الدین عبداله‌بن یوسف متوفی۷۶۱ هـ . ق) بتفصیل آمده است چون کسائی معلم محمد امین بود ونزد اومحبوبیت داشت امین علیه سیبویه درروز مناظره توطئه کرده وجماعتی ازاعراب بادیه راآوردکه بتصویب یاتکذیب آن دوشهادت دهندوآنها راتعلیم دادنـد کـه بگویند «**الصواب قـول الکسائی**» (نظر کنید بـه وفیات‌الاعیان ـ والفهرست) وآن‌جوان‌دانشمند پارسی‌راکه‌قلم‌اوبه جزالت وسلاست موصوف ولی درزبان‌اندك‌لکنتی داشت باین ترتیب مغلوب ساختند.یحیی‌بن خالدبرمکی که مجلس مناظره را درمحضرخودترتیب داده بود ازسیبویه دلجوئی کرده و ده هزاردرهم باوعطاء فرمود واوازبغدادبه بصره مراجعت وباخاطری‌آزرده عزم کردکه‌نزد طلحة‌بن طاهرامیرخراسان برود چون به ساوه رسیدبیمارشد وناچار روی‌ازسفرخراسان برتافته وعازم وطن‌اصلی خودشیرازگردید ودرآنجابقولی در۳۲سالگی وبقولی درچهل سالگی وفات یافت ودرقبرستان (باهلیه) مدفون گردید ولوح سنگ سیاهی برقبر او نصب کردند ایـن قبرستان اکنون ازمیان رفته وجزقبور بعضی از مشایخ چیزی باقـی نمانده و بجای‌آن کوچه‌ایست که بهمان‌اسم‌باهلیه موسوم‌است واین‌محل که‌مقبره سیبویه درآن‌قراردارد بمناسبت آن سنگ به محله سنگ سیاه معروف ومشهوراست. (نظرکنید به شدالازارفی محط‌الاوزار عن زوارالمزار طبع تهران ص ۹۵ ـ وفیات‌الاعیان لابـن خلکان والفهرست لابن‌الندیم طبع تهران ص۵۷وفارسنامه ناصری جلددوم‌تألیف حسن فسائی وآثارالعجم تألیف فرصت شیرازی.)

ـ ۷ ـ

اگرچه درباره او ارباب سیروتواریخ‌اختلاف دارند وبعضی اورامدفون

درساوه وبعضی دربیضاءِ یعنی محل ولادت او دانسته‌اند ولی بقول اصح مقبره اودرشیرازاست این نگارنده قبراورا برأی‌العین مشاهده کردم که درمحله سنگ سیاه واقع‌است وآن سنگ مربعی‌است که ۹۶ × ۹۶طول وعرض دارد صاحب‌ـ شدالازار گفته است که محل قبر درباهلیه است ومحل آنرا بدرستی ندانسته ولی پسراوعیسی‌بن جنید کتاب پدرش را بفارسی ترجمه کرد وهـزارمزارنامید خود قبررا درمحل باهلیه پیداکرده وتاکنون نزد عامه اهل شیراز معروف و مشهور است .

این‌سنگ قبلا دارای‌کتیبه ونقوشی بوده وبعضی اشعار راروی آن نقش کرده بودندولی بمرور ایام‌آن خطوط محوشد وسنگ دارای لمعان وشفافیت شده است (نظرکنید بآثارالعجم فرصت‌الدولـه شیرازی طبع یمانی تألیف سال ۱۳۱۰ﻫ .ص۴۶۵) علت لمعان وشفافی‌آن سنگ درکتاب مزارات سابق‌الذکر تألیف عیسی‌بن جنید چنین‌آمده‌که درشیراز نزد طلاب علم مشهوربوده است‌که هرکس سینه خود را برسنگ مزار سیبویه بمالد ازفیض باطن اوبدرجات عالیه کمال وفضیلت خواهد رسید. این عقیده بعدها درنزد عوام شیرازباقی مانده ـ است وهمه سنگ‌آن قبر رادارای فیض وبرکت‌آسمانی میدانند وتااین اواخر اطفالی‌که بمرض سیاه سرفه مبتلا میشده‌اند برآن سنگ‌آورده‌گلو وسینه‌آنهارا بآن میسائیدند واین عمل بطول مدت اعوام وقرون خطوط منقوش بر لوحه را بکلی محوساخته وسنگ براق وشفاف شده.

ـ ۸ ـ

چنانکه در صدر این مقال‌گفتیم تاریخ وفات سیبویه بـروایت اصح سال ۱۹۴ است‌گرچه فسائی درفارسنامه ص۱۲ وفات رادر۱۹۵ثبت‌کرده درهرحال بنظرمیرسدکه وفات او قطعاً در ۱۹۴بوده است زیرا اولا حافظ ابوبکرخطیب بغدادی احمدبن علی متوفی ۴۶۳. ق درتاریخ بغداد فوت اورا همین سال۱۹۴ وعمر اورا ۳۲سال ذکرکرده وبنابراین سال تولدش درسنه۱۶۲. ق واقع‌شده‌ـ

است وخطیب چنانکه میدانیم ازثقاة مورخین ومعتمد اهل تاریخ وادب است و
نیز قاضی جمال‌الدین مصری (وفات او شیراز ۶۵۳.ق) همین معنی را تأیید نموده
است (نظر کنید شدالازار حاشیه ص۹۸) ابن درید ادیب ولغوی مشهور (متوفی
سنه ۳۲۴) همین معنی را ذکر نموده است وخطیب در تاریخ خود مطالب خود را
از او اخذ کرده است واین مآخذ ومنابع موثق شکی برای ما باقی نمیگذارد که
سیبویه درسال ۱۹۴ در شیراز فوت کرده است، ثانیاً یك مطالعه ومحاسبه تحقیقی
در تاریخ مناظره مابین سیبویه وکسائی برما معلوم میدارد که محمد امین که در
کار توطئه علیه سیبویه وحمایت از کسائی دست داشته در سنی بوده‌است که قطعاً
بحد رشد وبلوغ رسیده واستعداد عقلانی برای این قبیل امور داشته است و
تاریخ تولد اورا سنه ۱۷۴ گفته‌اند با این حساب این مناظره درسال ۱۹۰ روی
داده که بعد از آن تا مدت چهارپنج سال سیبویه از بغداد بساوه وبفارس رفته و
پس ازآن وفات یافته است.

بنابراین قول کسانیکه سال فوت اورا قبل از ۱۹۴.ق ذکر کرده‌اند بهمین
حساب مردود بنظرمیآید.

- ۹ -

اکنون که سال (۱۳۹۴ . ق ۱۳۵۳ ش) وهزارو دویستمین سالگرد وفات
سیبویه میباشد انجمن آثار ملی درتهران که متجاوز ازپنجاه سال است درحفظ
آثاربزرگان ازتعمیر ومرمت وبنای مقابر وبقاع مشاهیر وهمچنین طبع و نشر
کتب و رسائل عدیده کوشش‌های گرانبها و مجاهدات بلیغ نموده است،
در صدد است که برای مرقد آن امام پارسی در شیراز بقعه و بنائی متناسب
بنا کند واز آن مکان که مسلماً در مقبره باهلیه بوده واکنون مسکن مردم سنگ
سیاه شده است خانه‌های اطراف قبر را خریداری ومقدمات بناء آرامگاه اورا
فراهم آورند البته انجمن کانون دانش فارس درشیراز نیز باین نیت خیر مساعدت
ومعاونت میکند شهرداری شیراز بنوبت خود برای تسطیح معابر وخیابانهای

اطراف آن کوشش می‌نماید که همه‌این مساعی برای‌احیای نام عالمی بزرگوار
چون سیبویه نزد خدا وخلق مستحسن ومقبول وموجب اجرجزیل و ثواب جمیل
میباشد ازخداوند توفیقات ایشان را مسألت داریم .

استاد محمد خلیل رجائی
شیراز

ابـو بشیر عمرو بن عثمان بن قنبر ملقب به (سیبویه)

وی یکی از اساطین علم ادب عربی و اعلم علمای متقدم و متأخر در علم نحو است مولدش بقول مشهور (بیضاءِ) از توابع شیراز میباشد تولدش در اوائل قرن دوم هجری است وی ابتدا از موالی (بندگان و خدمتگزاران) قبیله بنی الحارث بـن کعب بود سپس درسلك موالی آل ربیع بن زیاد درآمد کلمه (سیبویه) مرکب از (سیب) که فارسی است و (ویه) که اسم صوت است که پس آونـد بعضی از اسماء واقع میشود مانند (خالویه ـ عمرویه ـ مسکویه ـ نفطویه) وغیره و درتسمیه آن بدین لقب برخی گفته اند که چون همیشه بوی خوش مانند بوی سیب از او استشمام میشد، بعضی گفته اند بخاطر اینکه دو گونه او سرخ و سفید مانند سیب بود، صاحب معجم الادباء یاقوت حموی گوید ابن خالویه نحوی را عقیده آن است که کلمه (سیبویه) مرکب است از دو جزء فارسی یکی (سی) بمعنی ثلثین و دیگر (بوی بفتح باء و واو) که معرب (بوی) بمعنی رایحة است و هاء بدان الحاق شده است و اورا از این جهت (سیبویه) گفتند که گویا سی بوی خوش از او استشمام میشد، سپس گوید این قول را از هیچکس غیر از او نشنیدم. سیبویه از فارس به بصره رفت و در آنجا به کسب علم و ادب پرداخت، علم نحو و ادب را از خلیل بن احمد نحوی واضع علم عروض وعیسی بن عمر و یونس بن حبیب و دیگر اساتید آن عصر بحد کافی و در غایت کمال بیاموخت، علم لغت و سایر علوم عربیة را از ابن خطاب معروف به (اخفش اکبر)

فراگرفت. سیبویه بیشتر در ملازمت و مصاحبت خلیل بن احمد بسرمیبرد و از مبرزترین شاگردان او محسوب میشد و استاد او را در فضل و ادب بر دیگران ترجیح میداد. (ابن نطاح) که از محصلین و دانشمندان آن عصر است گوید من در خدمت خلیل بن احمد بودم، سیبویه وارد شد، خلیل گفت: «مرحبا بزائر لا یمل» یعنی خوش آمد آنکه هیچوقت از کسب علم خسته نمیشود. و هم او گوید من هرگز از خلیل نشنیدم که این سخن را درباره احدی جز سیبویه بگوید. بالاخره پس از چندی سیبویه در علوم عربیت مخصوصاً علم نحو سرآمد جمیع اقران خود گردید و همچنین از علمای بعد از او تاکنون کسی در اشتهار بمهارت و حذاقت بزبان عرب و علم نحو بمرتبه او نرسیده است. سیبویه کتابی در علم نحو (نحو بمعنی اعم که شامل علم اعراب و علم تصریف هردو میشود) تصنیف کرده موسوم به (کتاب سیبویه) و این کتاب به شهادت جمیع علمای عربیت متقدم و متأخر بی نظیر است و از لحاظ جامعیت و تقریر مسائل و تفصیل قواعد و تحکیم ضوابط علم نحو مانند ندارد و آن در حقیقت راهنمای همگی علمای خلف در تألیف نحو گردیده و سر رشته جمیع مطالب این فن را بدست آنان داده است و همگی بر مزیت و رجحان آن بر سایر کتبی که در این فن نگارش یافته اعتراف کرده‌اند. صاعد بن احمد جیانی اندلسی در کتابیکه در تراجم مشاهیر دانشمندان و رجال عمده علم و ادب تألیف کرده چنین مینویسد: «من ندیدم نه در متقدم و نه در متأخر کتابی در علمی تصنیف شده باشد که محیط بجمیع اجزاء آن علم و مشتمل بر جمیع مسائل و مقاصد آن علم باشد مگر سه کتاب یکی (المجسطی) از بطلمیوس در علم هیأت و افلاك دیگر کتاب (**ارسطاطالیس**) در منطق سوم کتاب **سیبویه** در علم نحو که نیست مطلبی که متعلق به یکی از این سه علم باشد و در کتاب مربوط به آن ذکر نشده و خارج افتاده باشد.» (مبرد) عالم نحوی و لغوی گوید حل و عقد مسائل هر علمی بالضرورة احتیاج به مراجعة به کتاب دیگر دارد ولی کتاب سیبویه احتیاج به هیچ کتاب دیگر ندارد. و این کتاب تقریباً پانصد و هفتاد باب است که در هر باب بحث را

نسبت به موضوع آن باب بحد اشباع رسانیده و از کوچکترین نکته و دقیقه‌ای که متعلق بدان موضوع باشد نگذشته و همه را مشروحاً بیان کرده و برای اثبات مطالب مندرجه در کتاب قریب به هزار و پنجاه شاهد از قرآن مجید و اشعار عرب آورده است. شروح و تعلیقاتیکه از علماء بر این کتاب نوشته شده بسیار است از آنجمله :

- شرح **ابو سعید حسن سیرافی** متوفی ۳۶۸ .
- تعلیقه **ابوعلی فارسی** متوفی ۳۷۷ .
- شرح **ابن النحاس نحوی** متوفی ۳۳۸ .
- شرح **ابوالعباس مبرد نحوی** متوفی ۲۸۵ .
- شرح **احمد بن ابان لغوی اندلسی** متوفی ۳۸۲ .
- شرح **علی بن سلیمان معروف باخفش اصغر** متوفی ۳۱۵ .
- شرح **ابن حاجب نحوی** متوفی ۳۴۶ .
- شرح **جارالله محمود بن عمر زمخشری** متوفی ۵۳۸ .
- شرح **ابن خروف نحوی** متوفی ۶۹۰ و غیر از اینها .

سیبویه در علم نحو همان مقامی را داراست که ابوعلی بن سینا در فلسفه همانطور که نظریات و عقاید فلسفی ابن سینا متبع و مورد قبول اغلب از فلاسفه مشاء بعد از او میباشد، همانطور آراء و اقوال سیبویه در نحو مقبول اکثر از اعاظم نحویین متأخر بوده و همواره از اقوال او در مسائل نحو پیروی نموده‌اند حتی در پاره‌ای از مطالب هم احیاناً قول سیبویه را محل اعتراض دیده‌اند، مع ذلك مسامحة از آن صرف نظر نموده از وی اقتفا کرده‌اند ، از آن جمله موضوع (ای موصوله) است که چهار حالت دارد:

۱ ـ آنکه اضافه شود و مضاف الیه و صدر صله آن که ضمیر رفع است هر دو مذکور باشد.

۲ ـ آنکه اضافه نشود و صدر صله آن محذوف باشد .

۳ ـ آنکه مضاف الیه آن محذوف وصدر صله مذکور باشد .
٤ ـ آنکه مضاف الیه مذکـور وصدر صله محذوف باشد .

مذهب سیبویه این است که (ای) درحالت چهارم مبنی بر ضم ودر باقی حالات معرب است. (زجاج) عالم نحوی گوید من درهیچ جاندیدم که سیبویه اشتباه کرده باشد مگر دردو مورد و اینجایکی از آن دو مورد است. اشکال این است که اگر موجب بناء (ای) درحالت چهارم چنانکه گفته اند این است که چون (ای) دراین حالت بحسب معنی ازحیث احتیاج به شیئی محذوف که صدر صله باشد شباهت بحروف پیدا میکند یعنی شباهت افتقاری و همین موجب مبنی بـودنش میگردد این احتیاج که درحالت دوم وسوم هم که محقق بلکه درحالت دوم قویتراست زیرا دراین حالت دواحتیاج است یکی احتیاج به مضاف الیه ودیگراحتیاج به صدرصله پس چگونه در آن دوحالت معرب میگردد ودراینجا مبنی، باتمام ایـن احوال قول سیبویه درمبنی بودن (ای) درحالت چهارم مقبول افتاده وحتی ابن مالك که از اجله علمای نحو است ازهمین عقیده پیروی کرده چنانکه گوید :

ای کما و اعربت مالم تضف　　　و صدر و صلها ضمر انحذف

وقرائت مشهورهم دراین آیه : **ثم لننزعن من کل شیعة ایهم اشدعلی الرحمن عتیا** موافق رأی سیبویه یعنی بناء ای برضم قرارگرفته است .

داستان مناظره سیبویه با (کسائی) که ازعلمای عالیقدر ومشهورعرب و ازجمله قراء سبعة است ازداستانهای شایع ومشهورمیباشد. و آن این است کـه وقتی سیبویه به بغداد رفت وبریحیی بن خالد برمکی واردشدوازوی درخواست کرد که وسیله‌ای فراهم سازد تاباکسائی محاضره ومناظره کند، یحیی اورا از این عمل منع کردو گفت کسائی دارای مقامی عالی ومنزلتی رفیع است، چه آنکه اوشیخ مدینة السلام(بغداد) وهم معلم (امین) فرزندخلیفه(هرون الرشید) میباشد، گمان نمیرودکه تورا یارای مناظره بااو باشد. سیبویه نپذیرفت وبرخواهش خود افزودتااینکه خبربه سمع خلیفه رسیدخلیفه دستورداد که هردورا درمجلسی برای

مناظره حاضر کنند، یحیی به امر خلیفه مجلسی برای این کار منعقد ساخت و هردو را بحضور دعوت کرد. سیبویه قبلا حاضر شد درحالیکه (کسائی) هنوز نیامده بود (فراء و خلف) دو نفر از اتباع و یاران کسائـی حضور داشتند. نخست خلف پیش آمد و مسئله‌ای از سیبویه پرسید سیبویه جواب داد. پس از آن چندین مسألـه دیگر پرسید، سیبویه همه را جواب داد. هرجوابی که میداد خلف بدون تأمل و درنگ او را به‌غلط و خطا نسبت میداد. سیبویه برآشفت و گفت اینکه نفهمیده و بدون دقت مرا به خطا منسوب میداری از بی‌ادبی است. آنگاه فراء پیش آمد و عذرخواست که این مرد عادة تند و عجول است. او نیز مسأله‌ای سؤال کرد سیبویه جواب داد فراء گفت فکر کن و دوباره بگو. مشعر باینکه غلط جواب دادی. سیبویه دریافت که قصد ایشان غرض‌ورزی و مغلطه کاری و تحقیر وی است. گفت مَن باشما تکلم نمیکنم تا شیخ و بزرگتر شما بیاید. سپس (کسائی) باجمعی از اصحاب و پیروان خود باجاه و جلال فرا رسید و بـه مجلس حضور یافت. کسائی در آغاز مناظره رو کرد به سیبویه گفت مِیپرسی یا بپرسم؟ سیبویه گفت هرچه خواهی بپرس گفت این جمله **(خرجت فاذا زیدقائم)** را چگونـه میخوانی سیبویـه گفت میخوانم **(خرجت فاذازید قائم)** برفع (قائم) کسائی گفت (قائماً) به‌نصب هم جایز است سیبویه گفت جایز نیست زیرا (قائم) خبر (زیـد) میباشد کـه بعداز **(اذا)** فجائیه مبتداست کسائی گفت پس چه میگوئی دراین مثل که عرب گوید:

(کنت اظن ان العقرب اشدلسعة من الزنبور فاذاهوهی یـا اینکـه **فاذاهوایاها)** (یعنی من گمان میکردم که عقرب نیشش گزنده‌تر و درد آورنده‌تر از زنبور است اتفاقاً دیدم زنبور هم مانند عقرب است و کم از عقرب نیست) که به هردوصورت هم به ضمیر رفع هم به ضمیر نصب جایـز است و عرب بهردووجه تکلم میکند سیبویه گفت صحیح **(فاذا هـوهی)** است **(فاذا هوایاها)** به ضمیر نصب صحیح نیست و عرب به ضمیر نصب تکلم نمیکند دراینجا رشته بحث وجدال کشیده شد تااینکه به پیشنهاد یحیی و جعفربن یحیی باتوافق یکدیگر مقرر گردید کـه اعراب

بادیه نشین که درنزدیکی بغداد اقامت دارند وفصیح وبلیغند بیایند و تصدیق کنند که کدامیك از این دوقول صحیح و کدام باطل است.

کسائی چون بگفته خوداطمینان کامل نداشت ومتزلزل بود وازطرف دیگر در اعراب نفوذ داشت قبلا شخصی را بدستیاری (امین) فرزند خلیفه فرستاد و دستورداد که به شیوخ اعراب بگوید وقتی که آمدند بهردوصورت تکلم کنند چون فرستاده پیغام کسائی را بدانها رسانید گفتند تلفظ ماهمان **(فاذا هـوهی)** میباشد وماهنگام سخن گفتن بـرخلاف طبع ولهجه فطری خـود نمیتوانیم تکلم کنیم فقط ازما سؤال کنند مامیگوئیم حق باکسائی است.

فرستاده قبلا آمد وکسائی را ازماجـرا واقف ساخت هنگامیکه اعراب حاضرشدند کسائی دستورداد که دورأی طرفین را اعلام کنند چون اعلام کردند رؤسای قبیله وسایر افراد همه باصدای بلند گفتند **(الحق مع کسائی)** سیبویـه در میان قیل وقال وهیاهوی مردم بـه یحیی وجعفر میگفت بگوئید تکلم کنند کسی بحرفش گوش نمیداد بالاخره مجلس بهم خورد ومنقضی گـردید سیبویـه ازاین وضع آزرده خاطر گردید ولی یحیی بن خالد عطائی وافرازدینار یاازدرهم باو بخشید. سیبویه ازآن پس بفارس مهاجرت کـرد ودیگر بعراق نـرفت تا وفات یافت درتاریخ وفات او اختلاف است ولی بیشترازصاحبان تـذکره وموزخین صدوهشتاد یا صدونود واند هجری گفته‌اند ولی محل فوتش را شیراز نوشته‌اند ودرسنین عمراو نیزاختلاف است بقول اصح بیش‌ازچهل‌سال واندی نبوده‌است اصمعی گوید این ابیات راکه از سلیمان بن یزید عدوی است برقبراودر شیراز خواندم:

ذهـب الا حبـة بعـد طول تـــزاور

ونای المـــزارفـــاسلموك واقشعوا

تـــرکـــوك اوحش ماتگون بقفرة

لـــم یؤنسوك و کـــربة لم‌ید فعوا

و قضى القضاء فصرت صاحب حفـــرة
عنك الاحبة اعرضوا و تصد عـــوا

یعنی دوستان بعداز آنکه مدتی مدید بملاقات وديدن تومیآمدند تـرارها کردند ورفتندومزارتوازایشان دورافتاد - تراگذاشتنددروحشتناکترین بیغوله‌ای نه باتومأنوس شدندنه زیان ومشقتی ازتو دفع کردند - آری بحکم مشیت وقضاء الهی توتنها درمصاحبت مغاکی قـرارگرفتی ویاران همه ازتـو روبرگردانیده متفرق شدند ورفتند .

جعفر زاهدی
دانشگاه مشهد

بسم الله الرحمن الرحیم

سیبویه امام النحاة

ابوبشر و ابوالحسن عمروبن عثمان بن قنبر فارسی بیضاوی ملقب به سیبویه مولی بنی الحارث بن کعب عم مولی آل الربیع بن زیاد الحارثی، رئیس البصریین وامام النحویین، استاد علوم العربیة، معلم فنون الاعرابیة، سرآمد زمان، افتخار ایران، مشهور جهان، نادره دوران، مصنف الکتاب فی فن النحو والاعراب شمع هدایت طلاب میباشد، زمخشری در تعریف او گوید:

الا صلی الاله صلاة صدق   علی عمروبن عثمان بن قنبر
فان کتابه لم یغن عنه   بنو قلم ولا ابناء منبر

مولد سیبویه: وی در بیضای شیراز وبقولی در بصره بعصر اول عباسی تولد یافته، وبه طور مسلم در بصره نشو ونما وتحصیل کمالات کرده، در آغاز بدرس ابوزید انصاری، وعیسی بن عمر که بسال ۱۴۹ هجری درگذشته حاضر میشده و بدون واسطه از آنان روایت کرده، کتاب الجامع عیسی بن عمر را با بیانات استاد بزرگوارش خلیل بن احمد بهم آمیخته و آنرا پس از تکمیل الکتاب نامیده است ومردم آنرا قرآن النحو خوانده اند.

وجه تسمیه سیبویه: در وجه تسمیه وی چند گفتار بما رسیده است.

۱ ـ مادرش در کودکی وی را میر قصانید وباین نام ترنم مینمود: سیبویه،

سیبویه ، سیبویهم .

۲ ـ سیب را دوست داشت وپیوسته آنـرا می بوئید، وهمراه داشت.

۳ ـ پیوسته بوی سیب ازوی استشمام می گردید .

٤ ـ سه بوی خوش ازاو بمشام می رسید (دائرةالمعارف فرید وجدی).

دوگونـه‌اش مانند سیب سرخ وخوش بـوی بود (ابن خلکان از ابراهیم حربی روایت کرده).

٦ ـ معجم الادباء وانباه الرواة ازابن خالویه روایت کرده‌اند که ابوعبدالله بن طاهر عسکری گـوید: سیبویه از دو کلمه (سی) و (بـوی) یعنی ثلاثون رائحه ترکیب یافته - زیرا وی دارای سی نوع ازبویهای خوب بود .

میگوئیم: سیبویه مرکب است ازدو کلمه (سیب) و (ویه) مانند شاهویه، ماهویه، شاذویه، حمویه، حمدویه ،راهویه، حیویه ، سلویه ، حکویـه، نفطویه، خالویه، درستویه، قولویه، رنجویه ، بابـویه ، بطویه، بـویه، مرزویه، زویه، زیلویه، ......

اساتید سیبویه : ابوسعید سمعانی ازحافظ ابوعبدالله محمدبن عبدالعزیز شیرازی روایت کرده که سیبویه علم لغت راازابوالخطاب اخفش اکبر، وابوزید انصاری، وحدیث را ازحمادبن سلمه، وعلم نحو را ازخلیل بن احمد عروضی و یونس بن حبیب بصری، وعیسی بن عمرثقفی فراگرفت ، آنگاه دربغداد باکسائی وفراء واحمر مناظره کرده‌است .

اینك شرح حال مختصر برخی ازاساتید سیبویه را بیان می‌نمائیم:

۱ ـ ابوزید انصاری سعیدبن اوس خزرجی صاحب تصانیف لغویه وادبیه تلمیذ ابوعمرو بن العلاء رؤبة بن العجاج ، و عمروبن عبید ، واستاد دانشمندان زمانش بوده .

سیرافی روایت کرده که ابوزید انصاری گوید: سیبویه جوانی بود مؤدب ونظیف وخوش لباس درنهایت زیبائی چنانکه گوئی دوگونه وی دوسیب سرخ

خوشبوی بود، دو گیسویش بردوش ریخته به جلسه درس من حاضر می گردید، هرجا سیبویه بگوید: این لغت یا این عبارت را از کسی شنیدم که به عربیت وی وثوق دارم مرا اراده کرده ومن باو گفته‌ام.

اصمعی گوید: عمروبن کرکره اعرابی تمام لغات عرب رامیدانست، وابوزید انصاری دوثلث آنرا وخلیل بن احمد نصف لغات عرب راومن خود یک ثلث لغات عرب رامیدانم.

اصمعی خود بدرس ابوزید انصاری حاضر میشد واستاد را بسیار گرامی میداشت.

۲- ابوالخطاب عبدالحمید ثعلبی ملقب به اخفش اکبر تلمیذ ابوعمرو-بن العلاء هجری احسائی است که ازاعاظم ادباء ونحویان وپیشوای اهل تقوی وپرهیزگاران، استاد وامام بصریان بوده، وی اول کسی است که تفسیر هر بیت شعری را درذیل همان شعر بیان کرده واو استاد یونس بن حبیب وکسائی وسیبویه وابو-عبیده میباشند.

۳- عیسی بن عمر ثقفی (متوفای ۱۴۹) نخستین کسی است از بصریان که در علم نحو کتاب ساخته وبه لغات وحشیه غریبه آشنائی کامل داشته است.

اگرچه بیشتر تألیفات وی نابود شده چنانکه سیرافی گوید: نقل شده که عیسی بن عمر هفتاد وچند کتاب داشته، ولی بما نرسیده وکسی هم نگوید که ما آنها رادیده‌ایم لکن دو کتاب ازاو بنام اکمال، وجامع باقی مانده است، وسیبویه کتاب جامع اورا اساس کار قرارداده وآنچه از استادش خلیل بن احمد، یا یونس بن-حبیب، یا اخفش شنیده، به آن ممزوج ساخته تا کتاب جامع وکاملی بنام الکتاب (قرآن النحو) به جامعه ادبیت عطا کرده است.

یکی از شاگردان خلیل بن احمد گوید: روزی سیبویه درمحضر خلیل از کتابهای عیسی بن عمر نام برده گفت: بیشتر آثار عیسی بن عمر ازدست رفته ولی مطالب آنها در دو کتاب فراهم آمده یکی اکمال که اکنون در بصره نیست ودیگر

جامع که او را مطالعه کرده و مشکلات آنرا به بیانات استاد حل ساخته‌ام، خلیل‌بن احمد سر بزیر افکند، پس از لحظه‌ای سر بر آورده گفت:

بطل النحو جمیعاً کله	**غیر ما احدث عیسى بن عمر**
ذاك اكمال و هذا جامع	**فهما للناس شمس و قمر**

٤ ـ حماد بن سلمة بن دینار مولی ربیعة بن مالك شیخ اهل البصرة و امام الحدیث والعربیة. از یونس بن حبیب پرسیدند: تو بزرگتری درسال یا حماد بن سلمة؟ یونس گفت: حماد از نظر سال از من بزرگتر است، و من علم عربیت را از وی فرا گرفته‌ام. جرمی گوید: فصیح‌تر از حماد کسی را ندیده‌ام، و او خود گوید: هر کس حدیثی را با اعراب غلط از من نقل کند و روایت نماید دروغ گفته است.

٥ ـ یونس بن حبیب الضبی البصری که تلمیذ اخفش اکبر و ابو عمرو بن العلاء بوده و پس از فوت سیبویه هنوز حیات داشته، چنانکه ابو عبیده گوید: پس از فوت سیبویه یونس بن حبیب را گفتند: همانا سیبویه کتابی در علم نحو و بیانات خلیل بن درهزار ورق ترتیب داده، یونس از روی تعجب گفت: وی درچه وقت آن همه قواعد و احکام را شنیده؟ آن کتاب را آوردند و مقداری از آن را خواندند یونس گفت: هرچه از خلیل حکایت کرده باید درست باشد، زیرا آنچه از من روایت نموده راست و درست میباشد.

٦ ـ ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد بن تمیم فراهیدی (فرهودی) بصری عروضی نحوی، تلمیذ ایوب بطلیوسی و عاصم احول، و از اعاظم دانشمندان عصر اول عباسی بوده، وی نخستین کسی است که علم عروض را در لغت عرب استخراج نموده، و کتاب (العین) را برای ضبط لغت عرب ترتیب داد، تمام عمر را به گوشه‌نشینی و عبادت بسر برد.

گویند: والی اهواز سلیمان بن علی وی را برای تعلیم و تربیت فرزندانش نامزد کرد، قاصدی را برای احضار او به بصره فرستاد، خلیل پس از مطالعه نامه قرص نان خشکیده‌ای برآورد و به قاصد گفت: تا هنگامیکه دسترس بدین نان

باشدم نیازی به سلیمان نباشدم قاصد گفت: پاسخ استاندار اهواز راچه بگویم؟ خلیل گفت:

ابلغ سلیمان انی عنك فی سعة	**وفی غنا غیر انی لست ذامال**
حتی بنفسی انی لاری احدا	**یموت هزلاولایبقی علی حال**

وی استاد سیبویه واصمعی ونضر بن شمیل و علی بن نصر، ومؤرج سدوسی وسایر نحویان این طبقه بصریان بوده است، آنچه سیبویه در کتابش باین عبارت (پرسیدمش، گفت) نوشته، بدون آنکه مخاطب و گوینده راتعیین کند خلیل را اراده کرده است. وآنچه رااز یونس یادیگران آورده گوینده را صریحاً تعیین کرده است.

ابو عمرو بن النطاح مخزومی گوید: روزی درحضور استاد خلیل بن احمد عروضی بودم، تحقیقات ادبی ولغوی وی را میشنودم، ناگاه ابوبشر سیبویه که جوانی نظیف وخوش لباس، زیبا روی وخوشبوی بود واردشد خلیل بن احمد برای تجلیل وی گفت: **مرحبا بزائر لایمل**، باآنکه وی هرگز این جملات رابرزبان نراندی وکسی رااین نوع تجلیل واکرام نکردی.

ابوحاتم سجستانی گوید: سیبویه جوانی بسیار زیبا وگویا دوگونه صورتش دوسیب سرخ خوشبوی بود، کثیر المطالعه، مؤدب، خلیل بن احمد با وی زیاد مجالست مینمود، درزبانش لکنت وگرفتگی بود، ازاین نظر قلم و تحریرش بهتر از گفتار وتقریرش میباشد.

ابوحاتم سجستانی: سهل بن محمد بن عثمان النحوی اللغوی المقری خود ازاکابر ومشاهیر علم وادب بوده، شاگردان مبرزی مانند ابوبکر بن درید وابوالعباس مبرد داشته، تألیفات ارزنده اورا ابن خلکان تاسی کتاب شمرده است، وی درمدح تلمیذ خود ابوالعباس مبرد گفته است:

ابرزوا وجهه الجمیل ولاموا من افتتن

لواراد و اعفافنا ستروا وجهه الحسن

مازنی روایت کرده که اخفش گوید: روزی نزد یونس بن حبیب بودم که گفتند سیبویه آمد، یونس گفت: **اعوذ بالله منه**، سیبویه پس از ورود و تحیت گفت: چگونه میگوئی، : **مررت به المسکین** ؟ یونس گفت: جائز است که آنرا مجرور بخوانیم تا بدل از ضمیر باشد، وی گفت: خوبست برفع بخوانیم چه در معنای اینست: المسکین مررت به، یونس گفت: این اشتباه است چه ضمیر قبل از اسم ظاهر است سیبویه گفت: استاد خلیل این را جائز دانسته، و به ابیاتی برای صحت آن استشهاد نموده است، یونس باز گفت: جائز نیست، وی پرسید به نصب چگونه است؟ یونس گفت: بنا برحال بودن جائز است، سیبویه گفت مگر شما نگفته اید حال الف ولام نمیگیرد؟ یونس گفت: چرا، استادت در این باب چه گفته است؟ سیبویه گفت: منصوب است بنا بر ترحم، مدح، ، ذم، یونس گفت: بسیار خوب منصوب است بنا بر ترحم ودیگر سخن نگفت ولی اندوهناك شد که چرا نصب المسکین را بنا برحالیت گرفته است.

عبدالملك تاریخی آورده که محمد بن سلام روایت کرده که ابن اعلم گوید: روزی سیبویه در حلقه درس نشسته واز قتاده حدیث غریبی نقل شد، سیبویه گفت: این حدیث را روایت نکرده مگر سعید بن ابی العروبه، برخی از فرزندان جعفر از روی استنکار گفتند: این زیادتی (ال) چیست؟ سیبویه گفت: عروبه اسم جمع و علم منقول است: پس هر کس بدون (ال) تلفظ کند و عروبه بگوید خطا کرده است، محمد بن سلام گوید: داستان را نزد یونس بن حبیب بیان کردم گفت: خدایتعالی سیبویه را یاری کند، وجزای خیر دهد وی درست گفته است.

عبدالملك تاریخی روایت کرده که ابن عایشه گوید: با سیبویه که جوانی نظیف و خوش لباس وزیبا منظر بود درمسجد بصره نشسته بودیم ناگهان باد شدیدی برخاست و کاغذ هارا ازمجلس ربود سیبویه به برخی از حضار گفت: ببینید کدام باد است میوزد؟ (صورت اسبی برمناره مسجد بود) وی باز گشت و گفت: اسب برچیزی نمانده است، سیبویه گفت: دراین هنگام عرب می گوید:

(**تذأبت الريح ، تذائبت الريح**) يعني باد، كار گرگ راانجام داده واسب را ربوده‌است چنانکه گوئی: گرگهای فراوانی روآورده وچهارپایان راربوده‌اند.

خطیب بغدادی گوید: سیبویه درآغاز برای کسب حدیث به درس علامة حمادبن سلمة بن دینار مولی ربیعه بن مالك که شیخ اهل بصره وامام‌الحدیث والغربیة بود گروید، آن استاد ارجمند و درس گرانمایه را پسندید، با اشتیاق وافی وسعی کافی بتحصیل وتکمیل پرداخت، تا روزی استاددراثناء درس گفت: **قال رسول‌الله صلی الله علیه وسلم: ماأحد من اصحابی الاوقداخذت علیه لیس ابا الدرداء.** سیبویه گفت: **لیس ابو الدرداء** حماد گفت: ای سیبویه خطا رفتی واشتباه تلفظ کردی، سیبویه گفت: بناچار فرا می گیرم علمی راکه ازاین به بعد هرگز اشتباه نخوانم، وپس‌از این ملازمت اخفش اکبروعیسی بن عمر، واستاد خلیل‌بن احمد عروضی را اختیار کرد، تاشهرهٔ آفاق گردید.

تلامیذ ومعاصران سیبویه: علامه جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی شرح حال برخی ازشاگردان سیبویه را در بغیة‌الوعاة آورده است که اکنون ازنظر خوانندگان میگذرانیم:

۱ - اخفش اوسط: ابوالحسن سعیدبن‌مسعدة نحوی بلخی‌ازمشاهیرنحویان بصره واز پیشوایان اهل لغت وادب، واضع بحر خبب درعروض، واز تلامیذ سیبویه بوده‌گوید: پس ازمناظره باکسائی ومراجعت وی به بصره داستان مناظره را برایم حکایت کرد آنگاه مرا وداع نموده بسوی اهواز رهسپارشد، من به بغداد مسافرت کردم وبه مسجدکسائی درآمدم ونمازصبح را به‌او اقتدا نمودم، چون از فریضه ونافله فارغ شد، روی بما آورد هنگامیکه فراء دیلمی احمرنحوی وابن سعد وبرخی دیگردربرابرش نشسته بودندمن پیش رفته سلام کردم وبتدریج صد مسأله ازوی پرسیدم هریك راکه جواب گفت تخطئه کردم، یاران وی برمن شوریدند وقصدآزارم را داشتند، کسائی آنان را منع نمود من به‌ایشان توجه نکرده، سخنانم را ادامه دادم تا آنگاه که کسائی گفت ترا

بخدا قسم میدهم آیا تو ابو الحسن سعید بن مسعدة میباشی؟ گفتم: آری. از جای جست و بامن معانقه کرد و مرا به کنار خویش نشانیده گفت: فرزندانی دارم و میخواهم آنان را تربیت نمائی، و پیوسته بامن باشی، هرگز از من مفارقت نکنی، من پیشنهاد وی را پذیرفتم و به تربیت اولادش پرداختم.

کسائی پس از مدتی ازمن خواست که دربیان معانی قرآن کتابی تألیف کنم، من آن کتاب را تألیف و ترتیب دادم، وی آن کتاب راپیوسته مطالعه مینمود سپس او خود کتابی و فراء کتاب دیگری دراین باب تألیف نمودند، و کتاب فراء از دو کتاب دیگر مبسوط تر گردید.

محمد عبدالملك تاریخی از احمد بن یحیی ملقب به ثعلب واو از محمد بن سلام روایت کرده که اخفش گوید: من درخلوت کتاب سیبویه را بر کسائی میخواندم، روز جمعه‌ای بود که الکتاب رابروی قرائت میکردم، چند نوبت کسائی گفت: این حرف رانشنیده بودم، این جملات واحکام راتاکنون نشنیده‌ام اینها را برایم بنویس، همانروز هفتاد دینار بمن جائزه داد.

۲ـ قطرب، : ابو علی محمد بن مستنیر بن احمد بصری ادیب لغوی، واریب نحوی ندیم ومعلم ابودلف عجلی، درفن لغت وتفسیر ونحو توانا بود، فنون ادبیه وعلوم عربیة رااز سیبویه وسایر اکابر بصره آموخته، بامدادان پیش ازهمه به محضر سیبویه حاضر می گردید، تا آنکه روزی سیبویه به او گفت: همانا قطرب میباشی واین لقب برایش باقی ماند، باری کتابهای ارزنده‌ای از خود بیادگار گذارده هارون ابن المنجم درکتاب البارع این اشعار را به او نسبت داده است:

ان کنت لست معی فالذکر منك معی ... یراك قلبی اذا ما غبت عن نظری

والعین تبصر من تهوی و تفقده ... وباطن قلبی لایخلو من النظر

قاضی ابن خلکان گوید: قطرب نخستین کسی است که درلغت عرب مثلث را آورده، پس ازوی چندتن ازادباء مثلثات دیگری ترتیب دادند.

۳ ـ ابو فید مؤرج بن عمرو بن حرث سدوسی نحوی بصری، علوم عربیة

و فنون ادبیه راازابوزید انصاری وسیبویه واستادش خلیل بن احمد فراگرفته، ازابوعمروبن العلاء وشعبةبن حجاج روایت کرده، بهمراهی مأمون الرشید از عراق به خراسان مسافرت نموده، مدتی درنیشابور ومرو اقامت گزیده، مجلس درس داشته، دانشمندان خراسان از وی بهره‌مند شده واز وی روایت کرده‌اند کتابهای شریف واشعاری لطیف ازاو بیادگار مانده است. وی درسال ۱۹۵ هجری وفات یافته است.

٤ ـ ابوالحسن نضربن شمیل‌بن خرشه مروی مازنی، نحوی بصری، از اصحاب خلیل‌بن احمد وازپیشوایان اهل شعر وادبیت، وازراویان حدیث و فقه، واز مورخان معروف ایام عرب بوده بعهد هارون‌الرشید دربصره تدریس مینموده است.

ابو عبیده درکتاب مثالب اهل بصره گوید: وضع مادی و راه زندگی دربصره برنضربن شمیل بطوری دشوارومشکل افتادکه بناچارعازم سفرخراسان شد، هنگام خروج وی از بصره سه هزارنفر ازمحدثان، نحویان، عروضیان، لغویان، اخباریان اورا مشایعت کردند، چون به مربد رسید آنجا توقف نموده گفت: ای اهل بصره همانا فراق ودوری شمابرمن سخت سنگین است بخدا قسم اگرهرروز یك کیل وپیمانه باقلا برای قوت وغذا می‌یافتم، ازشما روی نمی‌تافتم، هیچیك ازبدرقه کنندگان این مقدار غذا وطعام را برای او تهیه و تکفل نکردند، پس‌ایشان را وداع نموده وبسوی خراسان رهسپار شد تا بمرو رسید، درنیشابور ومرو مدتی اقامت گزید، آنگاه‌مأمون‌الرشیدراملاقات کردو مال فراوانی بدست آورد، چنانکه دریکی ازشب‌نشینی‌ها بواسطه ذکر حدیثی ازرسول خدا وتلفظ کردن بعضی‌ازکلمات، مأمون پنجاه هزاردرهم، وفضل‌بن سهل (ذوالریاستین) سی‌هزار درهم به او جائزه دادند. باری مشارالیه درآخر ذیحجه ۲۰٤ درزادگاه خویش (مرو) ازدنیا رفت وهمانجا بخاك سپرده شد.

الکتاب و سیبویه

اصل و اساس الکتاب سیبویه همان کتاب الجامع عیسی بن عمر است ؛ باضافه آنچه که سیبویه از اساتیدش شنیده وبدان افزوده است. بااین تفاوت که آراء و گفته‌های خلیل بن احمد را بطور مسلم وبدون معرفی گوینده آورده است مگر هنگامیکه درمقام رد وانکار گفته‌وی بوده، ولی سخنان و گفتار یونس بن حبیب یاابوالخطاب اخفش اکبر وابوزید انصاری ودیگران را بامعرفی گوینده نگاشته است.

این کتاب درنظر ادباء ونحویان چنان باعظمت خاص وشکوه مخصوصی جلوه کرد که بواسطه اشتمال فراوان آن به آیات قرآن، وقواعد مشهور نحویان، واشعار فصحا ومعروفان عرب زبان آنرا قرآن النحو نامیدند ، و محور تعلیم نحو وعربیت ومعیار علم وفضیلت قرار دادند، وتاکنون چند نوبت درمصر و بیروت و کلکته وپاریس چاپ شده ،وبه آلمانی وفرانسه ترجمه نموده‌اند.

صاعد بن احمد جیانی اندلسی گوید: هرگز کتابی راکه مشتمل برتمام جزئیات مسائل فن خود باشد ندیده‌ام مگر سه کتاب مجسطی بطلمیوس ، درهأت، کتاب ارسطو (معلم اول) درمنطق، کتاب سیبویه درنحو. جاحظ ابوعثمان عمرو بن بحر گوید: درعلم نحو هیچ کتابی مانند کتاب سیبویه تحریر نیافته‌است. و هر کسی درنحو چیزی بنویسد عیال او میباشد.

سید بحرالعلوم وبعضی از اهل بصیرت گویند: هریك از پیشینیان وباز-پسینیان که درعلم نحو سخنی گفته، یاکتابی نوشته‌اند از سیبویه بهره‌ای یافته‌اند.

ابوالعباس مبرد گوید: هان ای کسانیکه خواندن وفراگرفتن کتاب سیبویه را اراده دارید، بدانید که بدریائی بیکران (وپرجواهر) رسیده‌اید.

ابوعثمان بکر بن محمد بقیة بصری (مازنی) استاد مبرد وفضل بن محمد یزیدی گوید: هر کس خواهد پس از سیبویه کتاب بزرگی درعلم نحو تألیف نماید،

باید که شرم داشته باشد وخودداری کند.

ابوبکر محمدبن عبدالملک تاریخی از محمدبن سلمه مروزی روایت کرده که ابوعثمان عمروبن بحر (جاحظ) گوید: هنگامیکه اراده کردم بسوی محمدبن عبدالملک زیات (وزیر معتصم ومتوکل عباسی) رهسپارشوم، با خود اندیشیدم که تحفه‌ای شایسته برای وزیر هدیه ببرم هیچ چیز راگرامی‌تر از کتاب سیبویه نیافتم، لذا کتابی را که از بازماندگان فراء دیلمی خریده بودم باخود بردم، چون بدربار وزیر حضور یافتم مطلب را عرضه داشتم وقصه را بیان نمودم، ابن زیات گفت: آیاگمان کردی که در خزانهٔ ما از آن کتاب شریف نباشد؟ گفتم: میدانستم که از آن کتاب درخزانه وزیر هست ولی این کتاب با خط فراء ومقابله کسائی وتهذیب عمروبن بحر(خودم = جاحظ) آراسته شده است.

محمدبن عبدالملک (ابن زیات) گفت: بیاورش والله هیچ چیز نزدمن از این کتاب عزیزتر نیست.

گروهی ازمشاهیر دانشمندان عرب وعجم بیشتر به کتاب سیبویه توجه نموده وبرآن شرح یاحاشیه نگاشته‌اند، اینک ماچهل تن از ایشان رانام میبریم.

۱ - کسائی فارسی: ابوالحسن و ابوعبدالله علی‌بن حمزه بن عبدالله بن بهمن‌بن فیروز عجمی اسدی‌نحوی‌لغوی فن نحو را ازمعاذبن مسلم هراء و یونس‌بن حبیب، وخلیل‌بن‌احمد عروضی، وقرائت راازحمزه بن حبیب وزیات واعمش وعبدالرحمن بن ابی‌لیلی فراگرفته، وی از قراء سبعه واستاد یحیی‌بن زیاد دیلمی فراء، وعلی‌بن حسن احمر، وابوعبیده قاسم بن سلام ومعلم امین فرزند هارون‌الرشید واز مشاهیرنحوو‌ادبیت بوده، پس‌ازمرگ سیبویه الکتاب را بااخفش اوسط مباحثه و بافراء مقابله کرده وبسال ۱۸۹ ه درگذشته‌است.

۲ - فراء دیلمی: ابوزکریا یحیی‌بن زیاد بن عبدالله کوفی شاگرد کسائی وقیس‌ابن ربیع ومندل بن علی ومعلم‌فرزندان مأمون‌الرشیدواستاد نحووادبیت

بصره وبغداد وخراسان بوده کتاب سیبویه را بادست خود استنساخ ودرحضور کسائی مقابله کرده ودرسال ۲۰۷ درمکه وفات یافته است .

۳ ـ اخفش اوسط : ابوالحسن سعیدبن مسعده بلخی ازشاگردان سیبویه و از پیشوایان اهل ادب وعربیت وواضع بحرخبب درعروض میباشد، وتألیفات نفیسی دارد پس ازمرگ سیبویه به بغدادرفت وباکسائی مناظره کرد سپس الکتاب رابرای کسائی قرائت مینموده وفرزندانش راتعلیم وتربیت کرده است بسال ۲۱۵ هجری فوت نموده است .

۴ ـ مازنی نحوی : ابوعثمان بکربن محمد بصری شاگردابوزید انصاری واصمعی وابوعبیده قاسم بن سلام واستاد مبردوفضل بن محمدیزیدی، چندنوبت بااخفش مناظره کرده واورا مغلوب نموده، وی برالکتاب شرح نگاشته واحترام الکتاب ومصنف آنراداشته میگفت : هرکس پس ازسیبویه بخواهدکتاب بزرگی درعلم نحوبنویسد بایدشرم کند وازنوشتن خودداری نماید. ف ۲۴۸ هـ .

۵ ـ ابواسحاق زیادی : ابراهیم بن سفیان بن سلیمان، الکتاب رانزد سیبویه خوانده وازابوعبیدة واصمعی روایت میکرده، درفن نحوولغت ومعرفة الشعرمشهور بوده، وی یك ثلث الکتاب ونکت آنراشرح کرده است. ف ۲۴۹ هـ.

۶ ـ ابوالعباس مبرد : محمدبن یزیدبن عبدالاکبرازدی بصری، تلمیذمازنی وابوحاتم سجستانی استاداسماعیل صفاروصولی ونفطویه، وافضل اهل زمانش بوده شواهد الکتاب راشرح نموده ودرمواردی بر سیبویه رد نموده، تاآنکه کتابی بررد سیبویه نگاشته است وی درسال ۲۱۶ تولد، ودرسال ۲۸۵ وفات یافته است .

۷ ـ ابواسحاق زجاج : ابراهیم بن اسدبن سهل شاگرد مبرد وصاحب تصانیف ارزنده ودارای دین وتقوی بوده، ابیات کتاب سیبویه را شرح کرده است ودرجمادی الاخر ۳۱۰ فوت نموده.

۸ ـ اخفش اصغر : ابوالحسن علی بن سلیمان بن فضل تلمیذ مبردو ثعلب

وابوالعنیاء واستاد مرزبانی ابن الفرج معافی وجریری بوده، یاقوت حموی برای اوتألیفاتی شمرده، وی الکتاب راشرح وتفسیر نموده است، اودر بغداد بسال ۳۱۵ هجری وفات کرده است.

۹ ـ ابن السراج بغدادی: ابوبکرمحمدبن السری بن السراج شاگرد مبردو زجاج واستاد سیرافی ورمانی وابوعلی فارسی وابوالقاسم زجاجی بوده، فن موسیقی راخوب میدانسته، تألیفات فراوانی داشته، الکتاب راتماماً شرح کرده گویند: علم نحورا ابن السراج به‌نظم وترتیب آورده است. وی بسال ۳۱۶ درجوانی فوت کرده است.

۱۰ ـ ابن النجاس: ابوجعفر احمدبن محمدبن اسماعیل مصری تلمیذاخفش اصغرو مبرد ونفطویه و زجاج، صاحب تصانیف کثیره وعبارات لطیفه، شواهد وابیات الکتاب راشرح کرده است وی رادرسال ۳۳۸ به نیل افکندند.

۱۱ ـ مبرمان رامهرمزی: ابوبکرمحمدبن علی بن اسماعیل شاگرد مبرد، واستاد سیرافی، وابوعلی فارسی، او بسیاربخیل بود، هرگاه الکتاب را برای کسی میگفت صددینار اجرت میگرفت، وی کتاب اخفش وشواهد الکتاب را جداگانه والکتاب راشرح کرده، ولی شرح الکتاب ناتمام مانده ودرسال ۳۴۵ وفات یافته است.

۱۲ ـ ابوبکرمراغی: محمدبن علی بن عبدالله تلمیذزجاجی واستادنحویان موصل، صاحب کتاب المختصر درنحو، شواهد الکتاب راشرح کرده، وسالیان دراز درموصل اقامت گزیده ودرسال ۳۵۰ هـ. وفات یافته است.

۱۳ ـ سیرافی القاضی: ابوسعید حسن بن عبدالله بن مرزبان فارسی شاگرد ابن درید وابن السراج وشیخ الشیوخ وقاضی بغداد بودو بمذهب ابوحنیفه فتوی میداد، وی کتاب سیبویه را شرح کرد بطوری که ابوعلی فارسی براو حسادت ورزید، ونیز شرحی برشواهد الکتاب ومقدمه‌ای برالکتاب بنام المدخل الی کتاب سیبویه نوشت وچند کتاب دیگر ازخود بیادگار گذارد، مشارالیه درروز

دوشنبه دوم رجب سال ۳۶۸ وفات یافت.

۱۴ - ابوعلی فارسی: حسن بن احمدبن عبدالغفار شیرازی تلمیذ زجاج و ابن السراج ومبرمان واستاد بیشتری ازفضلاء زمان ومعاصر سیرافی بوده، چند کتاب ازخود بیادگار گذارده وتعلیقه‌ای بر کتاب سیبویه نگاشته‌است ودر سال ۳۷۷ه دربغداد وفات یافته است.

۱۵ - ابوبکر زبیدی: محمدبن حسن بن اشبیلی شاگرد ابوعلی قالی وابو عبدالله ریاحی معلم فرزندان مستنصربالله عباسی و قاضی بلاد قرطبه بوده کتاب العین خلیل راخلاصه و ابنیه کتاب سیبویه را شرح کرده وبرابن مسرة و پیروانش ردی نگاشته، درغره جمادی‌الاخرسال ۳۷۹ه. فوت نموده‌است.

۱۶ - صاحب الشرطة: احمدبن ابان بن سیداندلسی تلمیذابوعلی قالی وسایر اکابرزمان واستاد اقلیلی وبرخی ازمشاهیر دوران بوده، کتاب اخفش والکتاب سیبویه را شرح نموده وکتاب العالم را درفن لغت درصد مجلد تألیف نموده، درسال ۳۸۲ه. وفات نموده‌است.

۱۷ - رمانی اخشیدی: ابوالحسن علی بن عیسی بن عبدالله وراق شاگرد زجاج وابن السراج وابن درید وسرآمد زمانش بوده، علم نحورا به فن منطق آمیخته، کتاب سیبویه واصول ابن السراج وکتاب الف و لام مازنی ومختصر جرمی راشرح نموده، کتاب مهمی درتفسیرقرآن و شرح دیگری برالکتاب و شرح صفات ومعانی حروف را ازخودبیادگار گذارده، درسال ۳۸۴ه. فوت کرده است.

۱۸ - سیرافی: ابومحمدیوسف بن حسن بن عبدالله بن السیرافی پیشوای ادباء ولغویان بوده ابیات الکتاب سیبویه وابیات اصلاح المنطق وابیات الغریب خودرا شرح کرده ودرربیع الاول سال ۳۸۵ فوت نموده‌است.

۱۹ - قرطبی: ابونصرهارون بن موسی بن صالح قیسی تلمیذابوعلی قالی واستاد طلاب زمانش بوده، عیون (عیوب) الکتاب را شرح کرده ودرذیقعده

۴۰۱ هـ. درقرطبه وفات یافته‌است.

۲۰ ـ اسکافی: ابوعبدالله محمدبن عبدالله خطیب ادیب اصفهانی، معاصرو جلیس صاحب بن عبادطالقانی وابـوعلی مرزوقی (حائك) وابـومنصور حلاج بـوده، اغلاط کتاب العین را استخراج وشـواهد الکتاب را شرح کرده، کتاب درة التنزیل وغرة التأویل را در آیات متشابهات تألیف نموده، ودرسال ۴۲۱ هـ. وفات یافته است.

۲۱ ـ ابوالعلاء معری: احمدبن عبدالله بن سلیمان بن داود تنوخی شامی از مشاهیرزمان ونوابغ دوران ومعاصرسیدمرتضی (علم الهدی) وقاضی ابوالقاسم تنوخی ومحمدبن عبدالله بن سعدحلبی بوده اشعارمتنبی وابوتمام وبحتری ومقداری ازالکتاب راشرح کرده، تألیفات ارزنده‌ای مانند: سقطالزند، ضوءالسقط، لزوم مالایلزم، شـرح شواهـدالجمل ازظهیرالعضدی درنحو، مثقال النظم درعـروض داشته، شب جمعه دوازدهم ربیع الاول سال۴۴۹هـ. درمعرة النعمان دمشق از دنیا رفته است.

۲۲ ـ الاعلم: یوسف بن سلیمان بن عیسی شاگرد ابراهیم اقلیلی، عالمی خوش حافظه وادیبی خوش سلیقه، بمعانی اشعاربصیر وبقواعدنحو خبیر بوده، شواهـد الکتاب راشرح نموده، درسال۴۷۶فوت کرده است.

۲۳ ـ ابن باذش: ابوالحسن علی بن احمدبن خلف بن محمدانصاری، یگانه زمان و مشهور دوران تألیفات نفیسی داشته مانند: شـرح کتاب سیبویـه، شرح ایضاح ابوعلی فارسی، شرح اصول ابن السراج شرح الجمل، شرح کافی نحاس المقتضب، در۱۳محرم سال۵۲۸هـ. درغرناطه وفات یافته است.

۲۴ ـ زمخشری: ابوالقاسم محمودبن عمربن احمد ملقب به جارالله شاگرد ابوالحسن علی بن مظفر نیشابوری وابومضر اصفهانی، وابومنصور حارثی، علامه مشهور وفهامـه معروف، شواهدوابیات الکتاب راشرح کرده تصانیف ارزنده‌ای: تفسیر کشاف، المفصل فی النحو، الفائق فی غریب الحدیث، ربیع الابرار، القسطاس

فی العروض، الانموزج فی النحو، المستقصی فی الامثال و چند کتاب نگاشته، در روز عرفه سال ۵۳۹ درگذشته است.

۲۵ ـ جیانی اندلسی: ابوبکر محمد بن مسعود خشنی شاگرد ابوالحسین بن سراج و ابوالعافیه و استاد نحویان غرناطه تمام الکتاب سیبویه را شرح کرده و همان شرح را تدریس مینموده، در ربیع الاول ۵۴۴ هـ. وفات یافته است.

۲۶ ـ ابن هشام: ابوعبدالله محمد بن احمد بن هشام لخمی نحوی، ادیب زمان، نحوی و لغوی دوران، مشار بالبنان چند کتاب مفید تألیف نموده است: کتاب الفصول، المجمل فی شرح ابیات الجمل، نکت علی شرح اعلم بر ابیات سیبویه، شرح مقصورة ابن درید، شرح فصیح، محن العامه، وی در سال ۵۷۰ هـ. وفات یافته است.

۲۷ ـ ابن خروف: ابوالحسن علی بن محمد بن علی حضری اشبیلی اندلسی تلمیذ ابن طاهر الخدب بوده و با سهیلی مناظره‌ها نموده تنقیح الالباب فی شرح غوامض الکتاب سیبویه نگاشته و کتاب الجمل را شرح کرده، کتابی در فرائض ترتیب داده، در سال ۶۰۹ هـ. وفات یافته است.

۲۸ ـ ابوالبقاء عکبری: عبدالله بن حسین بن عبدالله بغدادی شاگرد ابن خشاب و علی بن یحیی بن نجاح و ابوزرعة مقدسی و ابوالحسن بطائحی و قاضی ابویعلی بوده، مذهب احمد بن حنبل را میستوده، دو شرح بر کتاب سیبویه بنام: لباب الکتاب و شرح ابیات الکتاب نگاشته، تألیفات ارزنده دیگری نیز داشته مانند: اعراب القرآن، اعراب الحدیث، اعراب الشواذ، شرح ایضاح و تکمله ـ اللباب فی علل البناء و الاعراب، و پانزده کتاب دیگر، مشارالیه در سال ۵۳۸ هـ. تولد و در سال ۶۱۶ به بغداد وفات یافته است.

۲۹ ـ صفار بطلیوسی: ابوالفضل قاسم بن علی بن سلیمان انصاری، شاگرد شلوبین کبیر و ابن عصفور شرحی بر کتاب سیبویه نگاشته که از تمام شروح گوی سبقت ربوده و در موارد بسیاری بر شلوبین اعتراضاتی وارد آورده و آراء سیبویه

را تأیید کرده، وی درسال ۶۳۰ هـ. وفات یافته است.

۳۰ - شلوبینی: ابوعلی عمربن محمدبن عمراشبیلی، اعلم اهل زمان در فن نحو، استادابن ابی الاحوص وابن فرتون، وگروهی از ادباء اندلس بوده، حواشی وتعلیقاتی برالکتاب نوشته، دوشرح برجزولیه وکتاب التوطئه درعلم نحو داشته، گویند درماه صفر سال۶۴۵هجری روزی کنارنهر نشسته مطالعه مینمود، ناگهان به نهرافتاده غرق شد.

۳۱ - ابن حاجب: ابوعمروعثمان بن عمربن ابی بکراسنائی تلمیذ شاطبی وابن البناء، استادمنذری ودمیاطی ویونس دبوسی ومعاصرقاضی بن خلکان بوده کتابهای مفید وجالبی تألیف نموده: شرح المفصل فی النحو، الامالی فی النحو، کافیه فی النحو، وافیه فی النحو، شافیه فی الصرف وکتابهای دیگری که در بیشتر مطالب آنها به الکتاب نظرداشته واز آن استفاده کرده، وی درسال ۶۴۶ هـ. درگذشته است.

۳۲ - ابن الحاج: ابوالعباس احمدبن محمدبن احمداشبیلی شاگردشلوبینی وامثال وی بوده، حواشی وتعلیقاتی برالکتاب داشته ومشکلات آن راحل کرده، وکتابهای دیگری ازخود بیادگار گذارده درفن عروض بهره‌ای بسزا داشته، در سال ۶۵۲ هـ. وفات یافته‌است.

۳۳ - شلوبین الصغیر: ابوعبدالله محمدبن علی بن محمد انصاری مالقی شاگرد ابن عصفوروعبدالله بن ابی صالح وبسیارپرهیزگاربوده، شرح مفیدی بر ابیات کتاب سیبویه نگاشته، شرح ابن عصفور برجزولیه راتکمیل نموده مردم بسیاری ازوی بهره برده واستفاده کرده‌اند، اودرحدود ۶۶۰هـ. ازدنیارفته‌است.

۳۴ - حفاف مالقی: ابوبکربن یحیی بن عبدالله جذامی تلمیذ شلوبین صغیر واستادنحویان قاهره بوده ازتألیفات اوست: شرح کتاب سیبویه، شرح ایضاح ابوعلی فارسی، شرح لمع ابن جنی، دوم رمضان ۶۵۷ فوت کرده.

۳۵ - ابن ضائع: ابوالحسن علی بن حمدبن علی بن یوسف کتامی اشبیلی

شاگرد شلوبین صغیر، اعلم زمانش بوده، کتاب سیبویه را شرح کرده، شرح سیرافی وابن خروف را باهم جمع واختصار نموده، اعتراضات ابوعلی فارسی بر الکتاب واعتراضات بطلیوسی برزجاجی رارد کرده، در ربیع الاخر ۶۸۰ هجری فوت نموده است.

۳۶ ـ ابوالحسین اشبیلی: عبدالله بن احمد بن عبیدالله عثمانی شاگرد شلوبین ودیاج ومحمد بن ابی هارون واستاد محمد بن عبیدالله وابواسحاق ابراهیم غافقی وابوحیان بوده، از تألیفات اوست: شرح ایضاح، ملخص القوانین، شرح الجمل درده جلد، شرح کتاب سیبویه، درسال ۶۸۸هـ. وفات یافته است.

۳۷ـ ابوجعفر غرناطی: احمد بن ابراهیم بن زبیر بن محمد ثقفی جیانی شاگرد ابوالخطاب بن خلیل وعبدالرحمن بن عرس وابن فرتون واستاد ابوحیان و گروهی از نحویان اندلس بوده، کتاب سیبویه راتدریس مینموده وتعلیقاتی بر آن نگاشته، ذیل صله ابن بشکوال رافراهم ساخته ودرسال ۷۰۸هـ. وفات یافته است.

۳۸ ـ ابن فخار مالقی: محمد بن علی بن محمد بن فخار جذامی ارکشی شریشی تلمیذ ابوالحسن علی بن ابراهیم سکونی وابوالحسین بن ابی ربیع وابن صائغ، امام مسجد جامع ومفتی زمان بوده، تألیفات ارزنده‌ای داشته مانند: شرح قوانین جزولیه، شرح مختصر الاصول، شرح مشکلات کتاب سیبویه وچند کتاب دیگر. وی درسال ۷۲۳هـ. بمالقه درگذشت.

۳۹ ـ ابوحیان اندلسی: اثیرالدین محمد بن یوسف بن علی غرناطی شاگرد ابوالحسن آبذی وابوجعفر بن زبیر وابن ابی الاحوص وابن الضایع وابن نحاس و استاد تقی الدین سبکی وجمال اسنوی وگروهی از دانشمندان زمان بوده، پیمان بسته بود که پیوسته الکتاب سیبویه وکتاب تسهیل ومؤلفات خودش راتدریس نماید وجز به کتب ادب وحدیث به چیز دیگری توجه نکند، درحدود چهل کتاب ورساله تألیف نموده، از آنهاست: الاسغار فی تلخیص شرح صغار بر کتاب سیبویه، ـ التجرید الاحکام کتاب سیبویه، التذکرة فی العربیة الابیات الوافیة فی علم القافیة،

وی آخر صفر درسال ۷۴۵ هـ. وفات یافته است.

۴۰ - ابوالعباس عتابی: شهاب‌الدین احمدبن محمدبن اصبحی، شاگرد ابوحیان اندلسی وسرآمد اهل زمانش در ادبیات عرب بوده ومدتی درشام تدریس مینموده، شهرت بسزائی کسب کرده، بفقه شافعی فتوی میداده، شرح بر کتاب سیبویه وتسهیل را درعلم نحو ازخود بیادگار گذارده، روز بیست و نهم محرم سال ۷۷۰ بدمشق ازدنیا رفته‌است.

باری پیوسته کتاب سیبویه مورد نظر وعلاقه دانشمندان وادباء بوده و اعاظم آنرا تدریس مینموده‌اند شروح وحواشی وتعلیقات ارزنده‌ای که معرفی شدشاهد صدق این گفتاراست.

امتیازات الکتاب: باآنکه کتاب سیبویه ریشه واساس تمام کتب نحو، بلکه پایه واصل جمیع کتب ادب وفصاحت‌است - چه هرنویسنده‌ای که خواسته کتابی درفنون‌عربیت‌ترتیب دهدبه‌آن مراجعه داشته وازآن‌استفاده نموده‌است - ولی عناوین الکتاب باسایرکتب ادب مانند مضامین آن ازنظرنام‌گذاری واز لحاظ اجمال وتفصیل تفاوتهائی دارد.

آنچه ازتتبع‌اقوال واستقصاء الکتاب حاصل میشودابنستکه سیبویه کتاب جامع استادش عیسی‌بن عمررا اصل قرارداده وهرچه از اساتیدومحققان زمان مانند: ابوعبدالرحمن خلیل‌بن احمد عروضی ویونس‌بن حبیب وابوالخطاب اخفش فراگرفته، بدان افزوده ومسائل‌کتاب راازحشو وزوائد برهنه ساخته مطالب را باابنیه وبرهان تحریر نموده، درموارد لزوم به‌آیات قرآن و اشعار جاهلی واشعار فصحای نامی وادبای معروف‌استدلال واستشهادکرده تاکتابی ازهرجهت آراسته وپرمطلب به جویندگان دانش تقدیم داشته است.

کتاب سیبویه بطور کلی مشتمل است بر مسائل نحو، صرف، فصلی چند دربیان‌ابنیه واحکام اسماء وافعال وحروف، مانند باب مشابهت‌افعال به‌اسماء وجه تسمیه فعل مضارع، ثقل وخفت‌کلمات.

باب: انواع الفاظ ومعانی مختلف (ذهب وجلس) - الفاظ مختلف ومعنا واحد (ذهب وانطلق) - الفاظ متفق ومعنا واحد (وجدت: یافتم، وجدت: بفرح آوردم)

باب: حرفی از کلمه‌ای حذف شود (لم‌یك، لاادر) - حرفی بحرفی تعویض شود (زنادقه وزنادیق، فرزانة وفرازین، یاالله واللهم) - حرفی بااعرابی مبادله شود (اسطاع یسطیع) اطاع یطیع (سین عوض ازحرکت ع است)

باب: کلمه‌ای حذف یاترك شود مانند ماضی یدع، یذر

باب: نکره ازمعرفه خفیف‌تر است، مذکر ازمؤنث اخف است، اسم ازفعل خفیف‌تراست اسم واحد ازتثنیة وجمع اخف‌است، فعل ماضی‌ازمضارع واستفهام سبکتر است.

ازاینجاست که اسم به منصرف وغیرمنصرف تقسیم میشود.

درباب وقوع اسماء ظروفاً وتصحیح اللفظ علی‌المعنی از یونس روایت کرده‌که عرب ظرف با (ال) مثل السحررا متصرف وبدون (ال) راغیرمتمکن میدانند، مگردرلغت خثعم که بدون (ال) رانیز متمکن شمرده‌اند، چنانکه شاعر خثعمی گفته است:

عزمت علی اقامة ذی صباح　　　لشیی ما یسود من یسود

باب‌الامروالنهی: مانند زیداً اضربه، وعمرواًلاتضربه، امازیداً اضربه، واما عمرواًلاتضربه، الهلال والله فانظراليه (دخول فاء بمعنای جزاء است)مثل هذازید فحسن جمیل ومانند: الذین‌ینفقون‌اموالهم باللیل‌والنهارسراً وعلانیة‌فلهم اجرهم‌عندربهم‌ولاخوف‌علیهم‌ولاهم‌یحزنون(فاء بمعنای‌جزابرلهم‌درآمده‌است)

سیبویه درموارد بسیاری‌آراء اساتید ومعاصران رابه زعم واشتباه نسبت داده است، چنانکه درباب اختصاص راجع به نصب سبحانك دراین جمله: بك - الله نرجواالفضل وسبحانك‌الله‌العظیم، وقولك: انامعشرالصعالیك‌لاقوة بنا علی - المرؤة، ونصب شاعراً درقول صلتان عبدی:

ایا شاعراً لاشاعر الیوم مثله جریر ولکن فی کلیب تواضع

رأی خلیل ویونس را نپسندیده وخطا شمرده‌است.

باب تحقیر کل حرف فیه بدل فانك تحذف البدل و ترد الذی هو الاصل، کما تفعل ذلك اذا کسرته للجمع: لفظ نبی را بعضی ازعربها مشتق ازنباء دانسته درتصغیر نبیء ودر جمع نبئاء مانند کریم و کرماء خوانده‌اند، چنانکه عباس بن مرداس گوید:

یا خاتم النبئاء انك مرسل بالحق کل هدی السبیل هداکا

ولی بیشتر تازیان آن را مشتق ازنبی دانسته ودرتصغیر آن نبی و درجمع آن انبیاء گفته‌اند چنانکه درقرآن آمده‌است: **اذکروا نعمة الله علیکم اذجعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوکا. کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین.**

مناظرات سیبویه: هنگامیکه سیبویه به بغداد بریحیی بن خالد برمکی و پسرانش فضل و جعفر وارد شد گفت: میخواهم درحضورخلیفه و بزرگان باکسائی مناظره نمایم، یحیی گفت: کسائی معلم فرزندان خلیفه، و مردی دانشمند، استاد افاضل زمان، شیخ قبیله، ودرنزد ما محترم میباشد وی ازمناظره امتناع ندارد، ولی شایسته نیست بااو مناظره کنی.

سیبویه درپیشنهاد خودمقاومت کرد، وبرای تشکیل مجلس مناظره اصرار نمود، تاآنکه مطلب رابه کسائی گفتند، وی پذیرفت وشاگران واصحاب خودرا آگاه ساخت.

در منزل یحیی بن خالد برمکی مجلسی آراستند، اعاظم علم وادب رابه حضورخواستند، سه نفر از شاگردان کسائی: ابوزکریا فراء دیلمی، ابوعبیده قاسم بن سلام، علی بن مبارك ملقب به احمر، پیش از کسائی و سیبویه به جلسه حاضرشدند، چون سیبویه وارد شد احمرمسأله‌ای را عنوان کرد، سیبویه وی را پاسخ گفت، احمر شتابزده گفت: اشتباه کردی، ابوعبیده مسألهٔ دیگری پرسید، چون جواب شنید گفت: خطا واشتباه کردی، ازروش گفتار وزشتی رفتار آنان

سیبویه خشمناك شد، فراء در مقام عذرخواهی برآمده گفت: احمر شتابزده سخن میگوید، اکنون بگو چه کسانی در جمع اب میگویند: **هولاء ابون ، رایت ابین ، مررت بابین** چنانکه شاعر گفته‌است:

وکان بنو فزارة شرعم و کنت لهم کشر بنی الاخینا

سیبویه جوابی گفت، فراء درمقام معارضه برآمده درمیان سخنش وارد شد، وی جوابی دیگر گفت، فراء بازمعارضه نموده حجت دیگری آورد، سیبویه غضبناك شده گفت: دیگر باشما سخن نگویم مگر استاد شما به مجلس درآید، ناگاه کسائی رسید، ودرنزدیك سیبویه نشست یحیی برمکی ومردم همگی به احترام کسائی خاموش شدند، پس ازتعارفات رسمی کسائی گفت: ای سیبویه تو ازمن میپرسی یا ازتوبپرسم؟ سیبویه گفت: شما بپرسید، کسائی گفت: چگونه میگوئی: **خرجت فاذا عبدالله قائم**؟ سیبویه گفت: برفع (قائم) میخوانم، کسائی گفت: جائزمیدانی که (قائماً) به نصب خوانده شود؟ سیبویه گفت: خیرنصب روا نیست.

کسائی گفت چگونه میگوئی: **ظننت ان العقرب اشدلسعة من الزنبورفاذاً انا بالزنبور ایاها بعینها**؟ سیبویه گفت: دراینجاهم نصب جائز نیست بلکه میگوئیم: **فاذاً بالزنبور هوهی**.

کسائی گفت: رفع ونصب هردوجائز میباشند.

سیبویه گفت: رفع درست است ونصب اشتباه میباشد.

دود گفتگو ومجادله مجلس را تیره ساخت، آتش مناظره بالاگرفت.

یحیی گفت: شما دودانشمند بزرگی هستید که مافوق ندارید، تااوراحکم قرارداده مسأله را از وی سؤال کنیم، پس چگونه نزاع ختم میشود؟

کسائی گفت: عربهای فصیح دردربارامیرالمؤمنین سکنی ومأوی دارند، مافصاحت وسخنگوئی ایشان رامی پسندیم، چنانچه به احضار آنان دستور فرمائید.

یحیی بن خالد دستورداد تاچندتن ازتازیان صحرانشین را حاضرسازند،

چیزی نگذشت گروهی را آوردند که از آنها بودابوفقعس، ابودماد، ابوالجراح، ابوثروان.

یحیی بن خالد از ایشان مطلب رااستعلام نمود، گروهی از آنان (قائم را) برفع، وبرخی به نصب خواندند بعضی که درراه بامحمد امین ملاقات کرده و قصه رامیدانستند گفتند: آنکه کسائی قرائت میکند درست است، سیبویه از قضیه آگاه شده سربزیر انداخت.

چون مجلس مناظره پایان یافت کسائی به یحیی بن خالد گفت: این مرد به امیدی روی به بغداد ومناظره استادآورده همانا ازنعمت وزیر طمع داروبکرم امیرالمؤمنین امیدوار است، یحیی ده هزاردرهم به سیبویه جائزه داد، وی پس ازچند روز بطرف بصره وسپس ازراه اهواز بسوی شیراز روانه شد.

وفات سیبویه: ابن قانع گوید: سیبویه در سال ۱۶۱ه به بصره در گذشت.

ابوبکرعبدی گوید: سیبویه پس‌ازمناظره بسوی خراسان رهسپارشد، ودر ساوه بیمار گردید ودرسال ۱۹۴هجری وفات یافت.

قاضی ابن خلکان گوید: سیبویه پس‌از مراجعت به فارس در بیضاء شیراز بسال ۱۸۰ ه فوت کرده است.

جرجی زیدان درآداب اللغة گوید: سیبویه درسال ۱۸۳ ه بشیرازدر گذشته است.

امام مرزبانی گوید: سیبویه درشیراز بسال ۱۸۰هجری وفات یافته است.

ابوالفرج ابن جوزی گوید: سیبویه درسال ۱۹۴ه ازدنیا رفته‌است.

احمدبن یحیی ملقب به ثعلب درکتاب امالی خودگوید: سیبویه درسی- وچندسالگی به‌ایام رشیدواردبغداد شد، وباکسائی مناظره نمود، ودرچهل وچند سالگی بشیرازدرگذشت واین ابیات راکه سلیمان‌بن یزید عدوی درمرثیه وی ساخته، برسنگ مزارش نگاشته‌اند:

ذهب الاحبة بعد طول تزاور / ونأى المزار فاسلموك واقشعوا
تركوك اوحش ماتكون بقفرة / لم يؤنسوك وكربة لم يدفعوا
قضى القضاء وصرت صاحب حفرة / عنك الاحبة اعرضوا وتصدعوا

گويند: درروزهای آخر عمر هنگاميكه دربسترمرض افتاده بود، اين رباعی را انشاء كرد:

يؤمل دنيا لتبقى له / فمات المؤمل قبل الامل
حثيثا يروى اصول النخيل / فعاش الفسيل و مات الرجل

واين بيت رادرهمان ايام بسيار قرائت مينمود:

اذابل من داء به ظن انه / نجاوبه الداء الذی هو قاتله

هنگاميكه سرش دركنار برادرش بود و بيهوش افتاده، چون برادرش گريست واشك چشمش بررخسارسيبويه ريخت، چشم گشوده اين بيت راقرائت نمود:

وكنا جميعاً فرق الدهر بيننا / الى الامد الاقصى فمن يأمن الدهرا

منابع و مدارک

۱ - آداب اللغة جرجی زیدان.

۲ - انباه الرواة علی انباء النحاة قفطی.

۳ - اخبار النحاة.

۴ - اخبار النحویین البصریین.

۵ - بغیة الوعاة فی طبقات النحاة سیوطی.

۶ - تاریخ بغداد (مدینة السلام) خطیب ابوبکر.

۷ - تهذیب اللغة ازهری.

۸ - دائرة المعارف محمد فرید وجدی.

۹ - دائرة المعارف پطرس بستانی.

۱۰ - دائرة المعارف الاسلامیة.

۱۱ - روضات الجنات اصفهانی.

۱۲ - ریحانة الادب خیابانی تبریزی.

۱۳ - سر الفصاحة ابومحمد عبدالله بن محمد خفاجی حلبی.

۱۴ - سیبویه امام النحاة: علی نجدی.

۱۵ - شذرات الذهب.

۱۶ - طبقات النحاة زبیدی.

۱۷ - طبقات الادباء.

۱۸ - مراتب النحویین: ابوالطب عبدالواحد بن علی لغوی حلبی.

۱۹ - معجم الادباء: یاقوت حموی.

۲۰ - وفیات الاعیان قاضی احمد ابن خلکان برمکی.

علی سامی
ازشیراز

مساعی دانشمندان ایرانی درسازندگی فرهنگ اسلامی درزمان سیبویه

انتقال خلافت ازخاندان بنی‌امیه به بنی عباس سبب شدکه مرکز خلافت ومقرخلیفه هم ازدمشق به بین‌النهرین منتقل گردد، پیش ازتأسیس دولت امویان مرکزخلافت درشهرمدینه بود، دمشق دردوران خلافت امویان یکی ازشهرهای زیبا ومعمور زمان بودکه باساختمانهای باشکوه ازمرمر وآبشارها وفواره‌ها وخانه‌های پرشکوه مزین گردیده بود. کاخ خلیفه بنام **(قصرالخضراء)** درزمان خلافت معاویه بنیانگذاری شد وبدینجهت آنرا **(الخضراء)** میگفته‌اندکه کلیه تزئینات آن برنگ سبز بوده‌است.

ابومنصوردومین خلیفه عباسی شخصاً اهل دانش وکمال بود. اودانشمندان ایرانی رابسوی دربارجلب کرد ومناصب ومشاغل مهم درباری رابدانها سپرد وتوسط همین شخصیت‌های عالیمقام ایرانی سنگ بنای حکمت و پزشکی و فلسفه وعلوم عقلی درفرهنگ اسلامی گذارده شد.

بعدازمنصور بین خلفای عباسی، زمان هارون‌الرشید (۱۷۰-۱۹۳ه. ق) و فرزندش مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ ه. ق) عصر طلائی ودرخشان تمدن اسلامی است، دربارین دومجمع ارباب دانش وکمال‌ازهرملت ومذهبی بود، ازایران مصر، یونان دانشمندان وهنرمندانی ببغداد جلب ودرآنجاگردآمده بودند.

کارترجمه کتابهای پهلوی ویونانی بزبان تازی در این دوره بالا گرفت وبوسیله دانشمندان ایرانی بسیاری از کتابهای مربوط بعلوم ریاضی وطبیعی و منطق وفلسفه وحکمت بزبان عربی برگردانیده شد ، ودرمدارس تدریس میشد بویژه درعهد مأمون این جنبش فرهنگی پایه و اساس محکمتری پیدا کرد و کتابخانه‌های عمومی ومدارس ومجامع زیادی تشکیل شد که کارگردانان آنها اکثراً ایرانی بودند .

خاندان برمك که ایرانی وهمه کاره دربار خلفا بودندسهم فراوان وبسزائی در این نهضت داشته‌اند سالی بیست ملیون دینار درآمد املاك وعلاقه این خاندان صرف پیشرفت امورفرهنگی وترجمه وتألیف کتاب وتنظیم وایجاد کتابخانه میگردید.

ابوالفرج اصفهانی از گفته‌های مأمون این عبارات را که نمودار دانشخواهی ودانش پژوهی اوست ضبط کرده است : «دانشمندان از جمله بندگان خاص درگاه احدیتند که برای تکمیل مراتب فهم وادراك انسانی فرستاده شده‌اند وایشان در عالم بمنزله مشعلهای فروزان ورهبران افرادنوع انسانی شمرده میشوند واگر نبودند آنها هرآینه عالم بتوحش اولیه خودبرمیگشت.» معروف است که او برای جلب یکی ازریاضی‌دانان معروف زمان بدولت روم‌شرقی اعلان جنگ داد تا اومجبورشود ودانشمند نامبرده را بمرکزخلافت اعزام دارد .

ایران وروم بیش‌ازسایر کشورهای تابعه اسلام بادب ودانشهای اسلامی سود رسانیدند ودرحقیقت پایه واساس وارکان فرهنگ اسلامی را آنها بنیان گذاردند زیرااین دو کشوردارای تمدنی وسیع وبزرگ بودند که‌سده‌ها بردنیای باستان چیره شده بود . بین این‌دو کشور بازایران درتمام شئون تمدن اسلامی پراثرتربود ودانشمندان وهنروران ایرانی با فراگرفتن زبان‌عربی نقش‌عمده و اساسی رادرتشکیل فرهنگ عظیم اسلامی ایفاد کردند.

«زیاداعجم» که اصلاایرانی واصفهانی وعمری رادرخراسان گذرانیده بود (صاحب اغانی اورا بدینجهت الاعجم گفته که‌زبانش بخوبی نمیتوانست عربی

را حرف زند وحروف را ازمخرج ادا نماید)[1] و «اسرة‌بن یسارنسائی» و «اسمعیل‌بن یسار» و «محمدبن ابراهیم» وچند شاعردیگرکه بزبان تازی شعر گفتند[2] همه ایرانی بوده‌اند.

تازیان پس‌ازبرخورد بااین فرهنگ بسیاری ازواژه‌های زبان پارسی را که خودشان نداشتند ازاین زبان گرفتند مانندواژه‌های کوزه، طشت، طبق، خز، دیباج، یاقوت، فیروزه، بلور، فالوزج، لوزینه، فلفل، زنجبیل، نرجس، عنبر، کافور، صندل، قرنفل، ارجون، جوز، دولاب، زنبق، ابریق، خوان، قصعه، سندس، نسرین، سوسن، مشك، بستان ، ارجوان، قرمز، استبرق، تنور، طیلسان، مقنطیس، صولجان، فرسخ، بند، درفش، زمرد، آجر، جوهر، سکر، طنبور، و هزاران واژه دیگر، زیرا زندگی بدوی وعصرجاهلیت عرب فاقد این واژه‌ها بود وپس‌از توسعه اسلام وتسلط اسلام برایران وروم ومصر وجانشینی عظمت شکوه دیرین این دوامپراطوری بهرضرورتی که برخورد میکردند، ناگزیر از اقتباس واژه‌هائی یامضامینی از زبان پارسی بودندکه آنها رامعرب نموده‌اند.

بسیاری ازدانشمندان ایرانی‌که زبان تازی رایادگرفتند در دستگاه خلفا وارد شدندوبازبان فصیح عربی‌اشعارروان ومحکمی سروده ودرنتیجه‌فرهنگ ملی‌ونژادی خودرابوسیله همان‌اشعارونوشته‌های‌عربی دردسترس مردم گذاردند وگاهی خودستائی وتعصب ملی نسبت بمیهن خود ایران و مذهب قدیم خود وهمچنین خصومت‌به تازیان وانتقام کشی‌ازآنهادراشعارشان منعکس میگردید که‌گاهی منجربکشتن آنها میشد.

فرزندان یسارنسائی «اسمعیل، محمد، ابراهیم» پارسی‌نژاد ومتعصب در ملیت بودند، اسمعیل یساراشعاری داردکه فخرایرانی رابرعرب نمودارمیسازد

---

۱ – الاغانی جلد چهارم.

۲ – «عیون‌الاخبار والشعروالشعرای» ابن قتیبه دینوری – الاغانی ابوالفرج اصفهانی – معجم‌الادباء یاقوت.

همین خودستائی و تفاخر بایرانی بودن و تبارممتاز خود موجب شد که اسمعیل رابفرمان هشام دربرکه‌ای افکندند.

نخستین دانشمندی که ازطرف منصور دومین خلیفه عباسی درزمان او مأمور نقل آثارعلمی هندی وتهیه کتابی درباره علم نجوم بعربی شد ابراهیم‌ابن حبیب فزاری اهل ایران (متوفی۱۶۱ه.ق برابربا۷۷۷م) بودویکی ازدانشمندان ومنجمان معروف هند درزمان این خلیفه ببغدادآمد و کتاب برهمه سپوتسیر - هانتا[1] راتلخیص و بزبان عربی برگردانید وخلیفه فزاری را مأمورساخت که کتابی درهمین زمینه تهیه وتدوین نماید وهم اونخستین کسی است که نوعی اسطرلاب راکه سکستان[2] امروزتکمیل‌شده آنست ساخت. فزاری بدستورخلیفه رصدخانه‌ای دربغدادویکی‌هم درنزدیکی «تدمر» برپاداشت. ازفزاری چند کتاب باقی مانده مانند القصیده فی‌النجوم وکتاب القیاس للزوال و کتاب العمل - بالاسطرلاب المسطح و کتاب العمل بالاسطرلاب ذات‌الحلق[3].

احمدبن عبدالله حبش حاسب مروزی (متوفی حدود۲۲۰ه.ق) اهل مرو کسی است که ازروی ارتفاع خورشید اندازه‌گیری کرد وجدولی برای ظل (تانژانت) زوایا ترتیب داد وکتابهائی نیز در علم هیئت دارد مانندکتاب عمل-

---

۱ - Brahmaspatvtasi, Ddhan - Ta نوشته سانسکسریت نام کتابی است درمتن سبات فلکه که درسال ششم یاهفتم هجری (برابر۶۲۸میلادی) منجم وریاضی‌دان معروف هند برهم گوپت Brahmagupta برای پادشاه فیاگهرمکاVyagharmmukha تألیف کرد. این نام را دانشمندان اسلامی مختصرکرده «سدهانتا» بعداً «سندهند» و معنای آنرا «دهرالداهر» گفته‌اند. (ص ۱) گاهنامه‌تألیف‌سیدجلال‌الدین‌تهرانی‌چاپ سال ۳۱۰ (تهران).

۲ - Sextant اسبابی‌است مرکب ازیک‌قوس شصت درجه‌ای که برای‌تعین‌ارتفاع کواکب بکار میرود.

۳-اسطرلاب‌مسطح که‌نمایش‌تسطیع کره سماوی راباحفظ خطوط ودوائرمرسومه مینمایاند و اسطرلاب‌ذات‌الحلق که‌درکتاب‌المجسطی بطلمیوس وکتاب‌پرکلس Prukols (ازدانشمندان ریاضی‌دان سده پنجم میلادی) نام‌برده‌است اسطرلابی‌است مشتمل بر۷حلقه‌معدنی که‌بعضی‌از آنهانسبت به بعض دیگرمقایسه میشوند. این‌اسطرلاب همان‌کره نمایش دوائرفلکی است‌که بفرانسه Sphere Armillaire گویند.

الاسطراب، کتاب الرخائم، الدوائر، عمل السطوح، ابعادالاجرام و کتاب زیج، این دو کتاب آخری موجوددردست میباشد.

حسن ابن حضیب ایرانی دانشمندومنجم نیمه آخرسده دوم هجری صاحب کتاب (المدخل الی علم الهیئت) وکتاب تحویل سنی العالم وکتاب الموالید وکتاب تحویل سنی الموالید والنکث وکتاب (المنشور) که برای یحیی ابن خالدترتیب داده بود.

احمدبن محمد نهاوندی معاصریحیی ابن خالد برمکی که درگندیشاپور مشغول رصد ستارگان بوده‌است. اودارای زیجی بوده بنام «زیج مشتمل» که خلاصه ارصاد خودش رادرآن ثبت کرده‌است. مرگ اوراحدود سال ۱۷۰ ه.ق نوشته‌اند.

کوششهای دانشمندان ایرانی درتدوین ووضع صرف ونحوعربی وخدمت برجسته سیبویه

تازیان سرمست بکشورگشائیهای خود، پژوهشهای علمی و کسب علم و مجاهدت درراه دانش‌اندوزی رابادیده تحقیرمی‌نگریستندوازهمین جهت‌است که صرف ونحو ولغت عرب وتفسیرقرآن وفقه و احادیث واخبار وهمچنین فلسفه وحکمت وپزشکی ونجوم وبررسیهای تاریخی وادبی، توسط عناصر غیر عرب ودانشمندان کشورهای گشوده شده‌بعمل آمد.

جاحظ درکتاب (البیان‌والتبین) اینطورنقل کرده: «کسی که خون خالص عرب درعروق وشرائینش جاری است میگوید زیبنده قریش نیست که درهیچ مبحثی جزمبحث تاریخ قدیم عرب وارد شود. روزی یکی ازاهل قبیله قریش طفل عربی رادیدکه الکتاب سیبویه رامطالعه میکند، نتوانست ازگفتن این الفاظ خودداری کند. «اف برتو، این علم ازآن مکتب داران است. این علم مایه فخر

فقرا ومساکین است » زیرا مدرسینی که هریك ازمواد نحو یاعروض یا علم حساب یافقه راباطفال خردسال میآموختند، شصت درهم حق‌التعلیم داشتندواین مطلب را ازراه شوخی ومزاح یادرمقام تمسخر واستهزاء اظهارمینمودند.»

ابن خلدون مینویسد: «علوم مانندصنایع‌است وصنایع‌مخصوص متمدنین وشهرنشینان میباشد. اعراب بدوی بوده وایرانیان وموالی متمدن بودند، بدین سبب دانش وهنرازخصائص آنها شده بود.. سیبویه‌که بعلم نحواشتهارداشت فارسی بود.ابوعلی وزجاج وکسان دیگرهمه ایرانی بودندکه زبان عرب را خوب آموخته برای‌آن قواعد واصولی وضع کردند و همچنین راویان حدیث اغلب ایرانی یاتربیت شده بدست ایرانیان بودند. علماء علم اصول وعلم کلام واغلب مفسران ایرانی بودند. هیچکس‌بحفظ علم وجمع وتدوین وتألیف مانند ایرانیان اهتمام‌نکرده ومصداق حدیث «اگرعلم‌درپروین باشد دست پارسیان بدان خواهد رسید» کاملا تطبیق شده‌است.(۱)

زبان عرب که برای فهم قرآن وانجام فرائض مذهبی وهمچنین تماس و دستیابی بدستگاههای خلافت ودیوانی، مورد نیازمردم کشورهای تابعه اسلام گردیده بود، دراثر اختلاط بازبانهای فارسی وسریانی ودیگرزبانها بتدریج از زبان اصلی عرب که نمونه فصیح آن قرآن بود فاصله میگرفت. بنابراین لازم بودکه ترتیب دستور وقواعدی برای این زبان داده شود.

درباره وضع قواعد وصرف ونحوزبان عرب نوشته‌اندکه حضرت علی علیه‌السلام روزی‌بیکی‌ازصحابه خودابوالاسوددؤلی (متوفی۴۸ه.ق برابر۶۶۸م) فرمودکه بعضی‌ازمردم این شهردراثراختلاط باسایراقوام لغات راغلط صحبت مینمایند. روی برگ کاغذ چند قاعده بطورنمونه مرقوم و بابوالاسود دادند و فرمودند بهمین نحو پیش برود تااز روی‌آن به تنظیم دستوروقواعد زبان عربی مبادرت‌نماید. عنوان «نحو»ازهمین جاآغاز میگردد. ابوالاسود پس‌ازشهادت

---

۱ - کتاب پرتواسلام ترجمه عباس خلیلی صفحه ۲۲۵.

حضرت علی علیه السلام از کوفه بشهر خود که بصره بود رفت و در کار نحو موفقیت چندانی حاصل نکرد و بعضی نوشته‌اند که او فقط نقطه گذاری قرآن و حرکت نهادن روی حروف را انجام داد.

دومین شخص پس از حضرت علی و ابو الاسود دؤلی بر حسب گفته ابن الندیم عبدالرحمن بن هرمز ایرانی نیز از دانشمندان ایران بوده وی از داناترین مردم بانساب قریش و اخبار آنها و یکی از قراء معروف بوده است و دیگری خلیل بن احمد که او هم از دانشمندان بصره بود (متوفی ۱۷۰ ه. ق برابر ۷۸۶م) او نخستین کسی بود که لغت نامه عربی[1] بنام (کتاب العین) فراهم کرد. شاگرد برجسته او سیبویه شیرازی (متوفی ۱۹۴ یا ۱۹۵) نخستین دانشمندی است که کتاب مشروح و منظمی در نحو بنام (الکتاب) نوشت که پایه و مایه نحو زبان عربی شد و تا بامروز مورد استفاده همه کسانی میباشد که بزبان عربی آشنائی دارند و موفقیت و اهمیت خود را نگاه داشته است.

غیر از اشخاص نامبرده نام یحیی بن یعمر عدوانی و نصر ابن عاصم لیثی هم در تواریخ مسطور است و در الکتاب سیبویه هم بعبداله بن ابو اسحاق و ابو عمرو بن علاء و عیسی بن عمر و یونس ابن حبیب اشاره شده است.

ابو بشر عمرو بن عثمان بن قنبر فارسی بیضاوی از استادان بنام صرف و نحو عربی و کتاب او (الکتاب) جامعترین و معروفترین دستور زبان عربی میباشد که بزبانهای گوناگون نیز ترجمه و چاپ گردیده است. مرگ این دانشمند بزرگ نحوی را (۱۹۴ه. ق یا ۱۹۵ه. ق) بسن چهل سالگی نوشته‌اند.

درباره وجه تسمیه او به سیبویه (بروزن شیرویه) تعبیراتی شده از آنجمله اینکه همیشه بوهای خوش مثل بوی سیب از او استشمام میشده و مادرش از سرخی گونه‌هایش اورا سیبو خطاب میکرد و یا آنکه او عادت به بوئیدن سیب داشته است.

۱ـ کتاب تاریخ عرب جلد اول تالیف فیلیپ. ك. جی

در معجم المطبوعات جلد دوم ستون ۱۰۷۰ نوشته شده «**سیبویه لقب فارسی معناه بالعربیه رائحة التفاح وقیل کان یشم منه رائحة الطیب بذالك سمی و قیل کان یعتاد شم التفاح**»

در برهان قاطع مینویسد که «چون هر دو رخسار او برنگ وشفافی مانند دو سیب بوده بنابراین باین نام نامیده شد، این نام را عربها بکسر واو گفته‌اند و بهمین تلفظ در زبان فارسی هم رایج گردیده است والا صحیح آن همان سیبویه بروزن شیرویه میباشد. در پاورقی همین کتاب نوشته شده که F. Kernkof کرنکف این تعبیر راقبول ندارد و گوید: هرگز این باب نشد و تلفظ نکرده‌اند وسبب مشابهت این نام باعده بسیاری از نامهای ایرانی قدیم بجای آخر کلمه باید ه باشد بنابراین باحتمال قوی میتوان گفت که تلفظ واژه SÊBôÊ است و آن اصطلاحی محبت آمیز بود بمعنی سیب کوچك.

بر کتاب سیبویه اکثر از استادان فن ودانشمندان شروح وحواشی نوشته‌اند که همه نمودار براهمیت کتاب نامبرده میباشد.

صاعد ابن احمد جیانی مینویسد: کتابی سراغ ندارم که حاوی تمام جزئیات فن خود باشد جز کتاب المجسطی بطلمیوس در هیئت و کتاب ارسطو در منطق و کتاب سیبویه در نحو که هر کدام از این سه کتاب حاوی تمام اصول وجزئیات فن خود میباشد. وابو العباس مبرد بکسی که اراده خواندن آن کتاب راداشته گفتی که داخل دریا شده‌ای.

مناظره او با کسائی معلم امین ومأمون پسران هارون الرشید معروف میباشد.

سایر دانشمندان وپژوهندگان ادب ولغات وصرف ونحو عرب درسده دوم هجری بشرح زیر خلاصه میگردد:

۱ ـ آنانی که هم خود را مصروف گردآوری واژه‌ها واصطلاحات وامثال واشعار واخبار عرب نمودند، از این دسته جزیکی دونفر بقیه ایرانی وایرانی الاصل بوده‌اند مانند قتادة بن دعامه (متوفای ۱۱۷ ه.ق) ابو عمرو بن العلاء (متوفی ۱۵۴ ه.ق)

ابوعبیده معمربن مثنی ایرانی (۱۱٤ تـا ۲۱۰ ه . ق) واو نخستین کسی است که غریب‌الحدیث راتألیف کرده. مادرش ایرانی و پدرش ازیهودیان بـوده است. اصمعی (متوفی ۲۱٤ ه . ق) یونس‌بن حبیب‌ایرانی (متوفی۱۸۳- ه . ق) صاحب مفاخرالعجم وی ازاهل جبال وباعث افتخار ایرانیان بوده‌است و گفته‌اند که: داناترین مردم بتعاریف‌نحواوبوده وازکهنترین علماءِ نحوبعد ازابوالاسوددؤلی است. کتاب معانی‌القرآن وکتاب‌اللغات ازتألیفات‌اوست. معاذحراءِ (متوفی ۱۸۷ه . ق) کسائی‌فارسی (متوفی۱۸۹ه . ق) یابقول ابن‌الندیم‌متوفی۱۹۷ه.ق) فراءِ (متوفی۲۰۷ ه.ق) اخفش بلخی خراسانی یاخوارزمی (متوفی۲۲۱ه. ق)

۲ ـ دانشمندانی که درفن لغت وضبط انواع معانی لغات‌تبحرداشته‌اند:

خلیل‌ابن‌احمد فراهیدی (۱۰۰ تا ۱۷۰ه . ق)ایرانی وازاعقاب اشخاصی بوده که درزمان انـوشیروان بیمن فـرستاده شدند. ایـن اشخاص را الاحرار (فرزندان‌آزادگان) مینامیدند. قطرب فارسی (متوفی ۲۰٦ ه . ق).

۳ ـ رواة شعـر و اشخاصی کـه بجمع و حفظ روایت و اشعار عـرب میپرداختند مانند حمادبن شاپوردیلمی (متوفی ۱۵٦ه) امـویان از این دانشمند اخبار وتاریخ واشعاروانساب رااستفاده مینمودند وبمنزله وزیردردستگاه‌آنان بوده است. مفضل ایـرانی (متوفی ۱٦۸ ه. ق) خلف‌الاحمرخـراسانی فرغانی (متوفی ۱۸۰ ه. ق) ابوعمرشیبانی ایـرانی (متوفی ۲۰٦ه . ق) چون بـه تربیت فرزندان‌آل شیبان اشتغال داشته بـه شیبانی منتسب گردید.

محمد حسین ساکت :
از بجنورد

نـاکامی هـای سیبویـه

نگاهی کوتاه به زندگی‌نامه وشخصیت سیبویه
از دیدگاه روانشناسی وسیاست

درسراسر تاریخ فرهنگ وتمدن اسلامی، هیچ تازی‌دان برجسته‌ای، مانند سیبویـه، دستخوش بازیچه‌ی بازیگران دانشمند یا، بـه سخن دیگر، دانشمندان دست‌پرورده‌ی فرمانروایان قرارنگرفته‌است. نگاهی به‌این سخن که حتی‌زندگی نامه‌ی او درلابلای نشانه‌های نکوهیده‌ی سیاسی گم شده‌است، واگراندکی‌هم به جای مانده‌است، رنگ باخته‌است، نشانه این حقیقت تلخ تاریخی‌است.

بازگشت سیبویه ازدانش «فقه» و «حدیث» به‌نحو وزبان، خود بـه‌تنهائی می‌تواند بیانگر کوششمندی ونوآفرینی اوباشد. کوششی که «الکتاب» راپدید آورد ونام «قرآن نحو»[1] را به خودویژگی داد وبررسی و کوشش دانشمندان تازی‌دان هم روزگاراووسده‌های واپسین رابدین‌امید که نام‌آنان، با«الکتاب» بلندآوازه‌گردد، بدنبال‌آورد.[2]

سیبویه، دوران کودکی رادرشیرازگذراند وپدرش اورابه بصره برد.

درآغاززندگی دانشی‌خودخواهان فقه وحدیث بود ونزد «حمادبن‌سلمه»

---

۱ ـ دکترشوقی ضیف : المدارس‌النحویه ، ص۵۹، دارالمعارف بمصر.

۲ ـ محمد حسین ساکت (ترجمه): الکتاب‌ازدکترمهدی مخزومی‌مجله‌ی وحید، سال‌ششم ص ۱۰۶۵ ، شماره‌ی ۱۲، آذرماه ۱۳۴۸.

به فراگیری حدیث پرداخت و «حمادبن سلمه» حدیث دانی نحوی بشمار می آمد.

پس از چندی، روح پویشگرانه‌ی سیبویه اورا به انجمن های درسی که در مسجدجامع بصره به پا می شد، کشانید. افقهای تازه‌ای از فرهنگ همگانی اسلام برابر دیدگان پویای او، باز شد، تا آنجا که این گستاخی رابدو بخشید تا روزی ازاستادش «حمادبن سلمه» خرده گیرد.

روزی «حمادبن سلمه» یکی ازحدیثها را بر سیبویه می نویساند - به حدیث و سخن پیامبر (ص) رسید - تا آنجا که: «...لیس اباالدرداء ...». سیبویه «لیس ابوالدرداء» خواند؛ به این گمان که «ابوالدرداء» اسم «لیس» است. حماد گفت: سیبویه! نادرست گفتی، کورخواندی، «لیس» دراینجا استثناء است.

دیگرروز سیبویه پیش حماد آمد و چنین گفت: «آیا هشام بن عروة ازپدرش درباره‌ی مردی که به هنگام نماز ازبینی اوخون آمد، به توچیزی گفته است؟. [رعف (بروزن ضرب) رابه ضم عین خواند]. حماد پاسخ داد: اشتباه کردی! زیرا «رعف» به فتح عین است نه ضم». آنچه ازاین بازگویی برمی آید اینست که «برتری طلبی» سیبویه اورا رویاروی استادش قرار می دهد ودرنخستین ناکامی کوچك ولی پند آموز، درمی یابد که حدیث نمی تواند تشنگی جاه طلبی ونام آوری اوراپاسخگو باشد.

این برداشت باآنچه شنیده‌ایم ویا خوانده‌ایم وشاید پیوسته ناتوانی اورا درفراگیری حدیث وفقه نمایشگر است، به راستی، دوگانه می نماید.

حقیقتی که رخ می نماید اینست که یك «جهش» اورابه راهی دیگرراهگشاست وهم این تصور که بازگشت سیبویه ازفقه وحدیث، به دانش نحو، به انگیزه‌ی مدون نبودن فقه چهره بسته‌است نادرست است؛ چراکه دانش فقه تاآنجاکه تاریخ حقوق اسلامی بازگو می کند پیش ازنحو درقالبهای اساسی ریخته شده بود. «ابویوسف» هم روزگارسیبویه، شاگرد ابوحنیفه وازحقوقدانان نامی بود. گسترش «قیاس» درفقه اسلامی وکاربرد نخستین آن به دست «ابوحنیفه» اوج

اندیشمندی فقه وحدیث رانشان می‌دهد. گذشته از آن، کارکرد سیبویه درنحو نمی‌تواند کمتراز هررشته‌ی دیگر دانشهای اسلامی - دانشهای پیوسته به قرآن مجید - به شمار آید، ازاینرو سیبویه می‌توانست درفقه وحدیث هم برجسته و پیشوا گردد.

این «جهش» اورا به‌نوآوری واداشت ونخستین ناکامی اودرانجمن درس «حمادبن سلمه» انگیزه راستین این «جهش» به شمارمی آید.

سیبویه‌از«حمادبن سلمه» روی‌برمی‌تابد وبه خلیل - تازی‌دان شاعرمنش - می گراید. گرمی انجمن درس «خلیل احمدفراهیدی» یا«فراهودی» که دانشمندان دسته دسته، گرد اومی آمدند، سیبویه راشیفته‌ی دانش‌نحووزبان تازی‌ساخت، همانگونه که پس‌ازچندی سیبویه دردل‌خلیل جایگاهی‌بلند، برای خود، پرداخت واین، آغازشکوفایی سیبویه بود در آفرینش الکتاب، چراکه ازمیان آنهمه دانش پژوه، سیبویه بیش ازهرکس دیگری اطمینان خلیل را بدست آورد. نشانه‌های بیشماراین اطمینان درالکتاب، به روشنی، پیداست.

این کوشش و پژوهش را دنبال می کنیم تا به هنگام نگارش «الکتاب» میرسیم. ازتاریخ آغاز وانجام نگارش الکتاب هیچگونه آگاهی درستی در دست نیست، ولی نامورترین بازگویی‌ها نشان میدهدکه انجام الکتاب کمی پیش ازمرگ سیبویه بوده است.

آنچه‌این سخن رااستواری‌می بخشد آنست که‌سیبویه‌پیش‌ازخواندن کتابش برمردم ونیز پیش‌ازآنکه مردم درپیشگاه نویسنده، «الکتاب» را بخوانند مرده است، چراکه این کاری بود رایج.

تاآنجاکه پیداست سیبویه خرسندی کاملی‌ازپرداخت خود دراین کتاب - الکتاب - به واژگونه‌ی گستردگی دید وتازگی موضوع وبلند مرتبگی اونزد دانشمندان، نداشته است. چند دلیل گواه این سخن است: نخست: آنکه الکتاب از دیباچه وبیان نشانه‌های نگارش آن، تهی است. دوم: نداشتن پایان بخش

وانجامی است که نظریات اوراکوتاه کند وبهره‌هایی راکه برگرفته‌است ترسیم کند. سوم: غفلت درپیوند دادن برخی ازگواه‌ها ونظریه‌ها، درحالیکه آزمندی فراوانی درپیوند دادن دسته‌ای دیگرنشان داده است. چهارم: آمیختگی ودرهم بودن ترتیب ابواب. پنجم: بودن آنچه به‌تکرار ودوباره‌گویی همانند است، برای نمونه درباب سوم ازجلد نخست، به هنگام گفتگواز«مسند» و «مسندالیه» ازمبتدا وخبروآنچه بدان می‌پیوندد سخن می گوید ومجموعه‌ای از نمونه‌ها (امثال) وگواه‌ها (شواهد) برآن می آورد.

اینك به‌بابهای دیگر گام می‌نهیم، به باب ۱۳۲ میرسیم درهمان جلد، به‌بابی به نام «مبتدا»، سیبویه دراینجا آنچه پیرامون مبتدا وخبراست و هرچه بدان می‌پیوندد می آورد و گویی ازیادبرده است که آنچه را درباب سوم گفته‌است ویژه‌ی مبتدا وخبربوده است. مهمتراینکه این بررسی‌ها راسیبویه به صورت نوشته به‌جای گذاشت، بی آنکه بدان عنوانی بدهد یانامی برآن نهد.[1]

نخستین کسی که‌الکتاب را ازبصره باخود برد ابوالحسن سعیدبن مسعدة اخفش است وآن تنها دستنویسی بودکه پیش سیبویه نوشته بود. چون سیبویه درگذشت هیچکس الکتاب رانخوانده‌بود. یاران سیبویه ترسیدندکه مبادا این دستنویس ازمیان برود ویا «اخفش» آنرا به‌نام خودبخواند واین اثر ارزنده را درپوششی بنهدونام سیبویه راپنهان سازد، ازاینرو «ابوعثمان مازنی» و«ابوعمر جرمی» که ازنام‌آورترین و نزدیکترین دوستان سیبویه بودند اخفش را فریفتند والکتاب راازچنگ اوبیرون آوردند وآنرا میان مردم پراکنده ساختند.[2] نام الکتاب را اخفش برنوشته‌های به‌جا مانده‌ی سیبویه گذاشت تاازدیگرنوشته‌ها وکتابها جدانماید.

---

۱ ـ دکترحسن عون: اول کتاب فی‌نحوالعربیة سخنرانی استادی، مجلةکلیة الاداب، المجلدالحادی عشر، ۱۹۵۷، مطبعة جامعةالاسکندریه، ۱۹۵۸.

۲ ـ الکتاب، همان مصدر پیشین.

پس از چندی «مازنی» و «جرمی» الکتاب راخواندند وبرخودنویساندند، بدینگونه به سه دستنویس افزونی یافت و این گنجینه ارزشمند ازچنگ اخفش بیرون افتاد. این، نخستین هنگام خواندن الکتاب بود.

اخفش الکتاب راباخود به بغداد برد وگزاره‌ها برآنندکه «کسائی» آنرا پیش او خواند وپنجاه یاهفتاد دینار بـه اوتقدیم داشت. «فراء» الکتاب را با دست خودنوشت وبه کسائی پیش کش داد. این همان دستنویسی است که به «جاحظ» رسید واوبه نام ارزشمندترین هدیه بـه وزیر «محمدبن عبدالملك زیات» تقدیم کردکه اورا بس خوش آمد.[1]

این بود، به کوتاهی، گردآمدن الکتاب. سیبویه، برابر آنچه گذشت، خود به درس دادن ونویساندن - کاری که در روزگاراو فخرفروشی دانشی شمرده می‌شد - کامیاب نگردیدواین، دومین ناکامی سیبویه درزندگی چهل واندسالگی او بـود، چراکه در برابـر خرده گیری‌های هم روزگاران، گـواه نامبرداری وبزرگداشت علمی خود نشد.

درالکتاب ۸۵۸ نظریه ازپیشوایان گذشته مانند: «خلیل بن احمد»، «یونس بن حبیب»، «ابوالخطاب اخفش»، «ابوعمروبن علاء»، «علی‌بن عمرثقفی» و «ابوزید انصاری» هست که چنین ثروت علمی درهیچ کتابی نمی‌بینیم.

پس ازگذشت یك سده‌ازروزگارمرگ سیبویه، بیش ازبیست کتاب نـوشته شدکه همگی به کتاب سیبویه پرداخته گردید.

به سخن دیگردرمیانه‌ی ۱۰۰ سال پس ازکتاب سیبویه درآسمان فـرهنگ اسلامی بـه میانگین تنها هرپنج سال کتابی بزرگ بـه رشته‌ی نگارش درمی‌آمد که گوشه‌ای ازگوشه‌های آنرا موردگفتگو وبررسی قرار میداد.[2]

گستردگی وژرفای الکتاب بدان اندازه است که سیبویه ازتهمت هایی بی جا

---

۱ - همان مقاله ونیز «تاریخ التربیة الاسلامیه» (رساله‌ی دکترای دکتر شلبی)، ص ۱۲۳، الطبعة الاولی، بیروت، ۱۹۵٤.

۲ - دکتر حسن عون: اول کتاب فی نحو العربی.

ودشمنانه برخوردار گردید تا آنجا که نه تنها الکتاب را تنها کار او ندانستند، بلکه سهم اورا درنگارش آن، کمتر از دیگر همکاران برشمرده‌اند.

سرچشمه‌های این تصورات «ثعلب» وشاگردان اویند، بویژه «ابوبکرانباری» که به سیبویه و «مبرد» وهرکس دیگر ازمردم بصره تعصب سختی می‌ورزید[1] واین خودیکی ازبهره‌های نابخردانه دوگانگی و دشمنانه میان دومکتب بصره وکوفه است. مانند این تهمتهارا انباری، برپایه‌ی گفته‌ی ثعلب، به خلیل احمد هم بسته است!.[2]

سرگذشت روزگار کودکی سیبویه دردست نیست تابتوان بررسی و پژوهشی روانی پیرامون اوانجام داد، ولی آنچه روشن است اینست که روح نا آرام اوبرای به دست آوردن شهرت ونامآوری - بانگرش به اینکه زبانش می گرفت[3] - شاید نشانگر رنجهایی است که درزندگی دیده است ویاکوچك شماری‌هایی که احساس می کرده است.

اکنون به نشست مناظره‌ی سیبویه وکسائی میرویم. دانشمندان نحو کوفه: «اخفش میانه» (سعید)، «فراء» و «احمر» - دودوست کسائی - حضوردارند.[4]

آنچه درمناظره‌ی «زنبوریه» گفته آمده‌است چیزی جزدوباره گویی نیست. دراینجا به بررسی انگیزه‌ی این مناظره می‌پردازیم.

نخست اینکه اصولا این مناظره، یك خیمه شب‌بازی سیاسی بودوبیشتریك

---

۱ - الکتاب (ترجمه‌ی گفتار دکترمهدی مخزومی به دست نگارنده) بخش دوم مجله‌ی وحید، سال هفتم، بهمن۱۳۴۸، ص۱۸۵.

۲ - نگاه کنیدبه همان گفتار بالا.

۳- حافظ جلال الدین عبدالرحمن السیوطی: بغیة الوعاة والنحاة، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، الجزءالثانی، الطبعةالاولی، ص۲۲۹، مصر ۱۳۸۴ه، ۱۹۶۵م. خیرالدین الزرکلی: الاعلام، الجزءالخامس، الطبعةالثانیة، ص۲۵۲.

٤ - الوزیرجمال‌الدین ابی الحسن علی بن یوسف القفطی، انباه الرواة علی انباه النحاة، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، الجزءالثانی، ص ۳٤۸، القاهرة، ۱۳۶۹ه، ۱۹۵۰م.

کشمکش و دو گانگی میان دو شهر بصره و کوفه رامینمود،[1] تا آنجاکه به دشمنی آشکاری انجامید ولی دیری نپایید که فراموشی گرفت. سرچشمه‌ی این دشمنی، یادوگانگی سیاسی، به رویداد «جمل» پیوند می گیرد. بررسی وضع اجتماعی و سیاسی دو شهر کوفه و بصره می تواند موضوع گسترده‌ی جامعه‌شناسی قرار گیرد، تا ما را درچگونگی به پاشدن این مناظره و ناکامی سیبویه یاری دهد، ولی به کوتاهی میتوان چنین گفت:

بصره را دریافرا گرفته بود و کشتی‌ها از خلیج فارس به آنجا می‌رسید و تازگی‌های خاورزمین و سوداگری آنرا به‌همراه‌می آورد و زندگی مردم آنجا به این محیط بازرگانی شهرنشینی پیوستگی داشت، ولی کوفه رادروازه‌های بیابان درآغوش کشیده بود. زندگی مردم کوفه ساده و تازی‌سره بود. بدینگونه، بصره پربود ازسوداگران دریائی وبازرگانانی که ازهندیان، ایرانیان، یهودیان، یونانیان، سریانیان ودیگران بدان سرزمین آمده بودند. دانشمندان و اندیشمندانی که دردانشگاه جندی‌شاپور و دیگر کانون‌های فرهنگی کهن، فرهنگ‌خاورزمین را فرا گرفته بودند درمیان مهاجران دیده‌می شدند. مانند همین بیگانگان در کوفه‌بودند، ولی نه‌بدان اندازه که‌دربصره. به سخن دیگرزندگی دربصره باآمیختگی بسیاری ازتازی وغیرتازی، همراه‌بود، ولی درکوفه عربی‌سره بود. یکی‌ازبهره‌های این دوگونگی این‌بود که شکافهای طبقاتی یاشکاف درلایه‌های اجتماعی، دربصره، ازمیان رفت ویاداشت ازمیان‌میرفت، ولی درکوفه، لایه‌های اجتماعی، مهتری آشکارخود را ادامه میدادند. این دوگونگیهایی که یادشد هرکدام درزندگی اندیشمندی‌وفرهنگی شهرخود مؤثر افتادند. غیرتازیان، بسیاری ازآگاهمندیها ودانستنی‌ها و آیین‌ها وسرشتهای‌خود را به‌بصره‌آوردند، ازاینرو عناصرفرهنگ

---

۱ - احمد امین: ضحی‌الاسلام، الجزءالثانی، الطبعةالسابعة، ص ۲۹۴، مکتبةالنهضیة - المصریه، مصر ۱۹٦٤م. ونیز: الشیخ محمدالطنطاوی: نشأةالنحو وتاریخ اشهرالنحاة، الطبعةالرابعة، ص ٤۱، مصر، مطبعة وادی‌الملوك، ۱۳۷٤هـ - ۱۹٥٤م. وجرجی زیدان: تاریخ آداب‌اللغةالعربیه، الجزءالثانی، ص ۱۳۰ (به‌تحقیق‌دکترشوقی‌ضیف) دارالهلال، بمصر.

یونانی در این شهر پیدا شد و «ابن مقفع» منطق ارسطو را ترجمه کرد.

بصره و کوفه، از منطق ارسطو، قیاس را می گیرند، ولی بصره قیاس را در آموزشها و بررسی های دانش نحو به کار می گیرد و حقوقدانان و فقهای کوفه آنرا در احکام دین به کار می برند. «عبدالله بن ابی اسحاق حضرمی» - مرده به سال ۱۱۷ هـ - قیاس را در احکام نحو گسترش داد و «ابوحنیفه‌ی» ایرانی و شاگردان و همارادان او آنچه در نص (قرآن و حدیث) نمی یافتند قیاس می کردند.

بصره پیوسته با عنصر بیگانه، پیوند داشت و به ویژه از دانشهای دانشگاه - جندی شاپور که دانشوران ایرانی، یونانی و سریانی در آنجا بودند سیراب می گردید، ولی کوفه از جندی شاپور به دور بود.[۱]

در کنار این انگیزه‌ها - همانگونه که یادآور شدیم - انگیزه‌ی سیاسی، پس از کشته شدن «عثمان» در کشمکش میان دو شهر بصره که به هوادار عثمان (عثمانیه) و کوفه به دوستدار علی (علویه) شناخته شدند، بس مؤثر بوده است.

در سده‌ی سوم هجری اختلاف میان شاگردان کسائی و فراء، به ویژه ابوالعباس یحیی ثعلب و میان برجستگان مکتب بصره و به ویژه محمد بن یزید مبرد - مرده به سال ۲۸۵ هـ - شدت گرفت، ولی پس از درگذشت دو راهبر مکتبهای بصره و کوفه یعنی ثعلب و مبرد جز سایه‌هایی از این کشمکش به جای نماند.[۲]

شاید نخستین اثر شوم این کشمکش: مناظره‌ی سیبویه و کسائی بود. کسائی هرچند ایرانی بود ولی خود را به دستگاه فرمانروایی کوفه فروخته بود. چنانکه نامور است امین - فرزند هارون الرشید - در به پاساختن این مناظره دست داشت. یحیی برمکی وزیر هوشمند ایرانی هم در مناظره حضور داشت. موضوع اختلاف میان سیبویه و کسائی را به داوری بادیه نشینانی که پیشتر فراهم آمده بودند، کشاندند

---

۱ - و ۲ - مصطفی السقاء: نشأة الخلاف فی نحو بین البصریین والکوفیین، مجلة مجمع اللغة العربیه، ۱۹۵۸.

دراینجا کسائی با بهره‌وری از تغافل سیبویه[1] وسفارش به‌امین و یحیای برمکی و دادن رشوه به بادیه‌نشینان - که‌ز بانشان بر تلفظ تحمیلی کسائی نمی گردید- براو چیرگی یافت.[2] درمناظره‌ی دیگری که سیوطی در کتاب «الطبقات الکبری» خود، به‌درازا، آورده است کسایی بـه‌همین شیوه‌ی نـا جوانمردانـه وسیاست مآبانه بر «یزیدی» چیرگی مییابد.[3]

سیبویه مردی زیرك بود و بردبارهم، چراکه اگرجزاین بود زنـدگی خود رابیهوده، درکوفه ازدست می‌داد ودیگرنمیتوانست بـه زادگاه خود- شیراز - باز گردد.

وارستگی سیبویه بادریافت ده هزاردرهم ازدست یحیای برمکی[4] تزلزل پذیـر نیست ، چراکـه با چنان دشمنانی سرسخت و شیاد بـه جایگاه خاطـرات روزگارکودکی خود نمیرسید، آنجاکه مادرش اورا باسیب بازی میداد واین بار، دربارستمباره‌ی مأمون اورا به بازی گرفت واواز انـدوه چیرگـی مشتی یاوه‌گو و کاسه‌لیس آنان‌ازدانش وخردانسانی، درجوانی، -چهل واندسالگی-[5] درگذشت.

شرمندگی ظاهری‌اودرمناظره‌ی یادشده، شرمندگی همیشگی دانشمندان دانش نحورابه هنگام دست یازیدن‌به نگارش کتابی پیرامون دستورزبان تازی به همراه آورد.[6]

از آنچه گفته‌آمد به خوبی‌پیداست که سیبویه تاچه‌اندازه حساس و باریك بین ودوستداردانش‌بود. دربصره دودانشمندتازی‌دان‌ایرانی‌هم بودندهم روزگار

---

۳ - مقاله‌ی سیبویه در:,Encyclopedie Del , Islam, Tomeik , Paris,1936

٤ - گسترده‌ی‌این مناظره درتاریخ بغداد ، انباه‌الرواة ، مغنی‌اللبیب، فهرست ابن‌الندیم و طبقات زبیدی آمده است .

۵ و ٦ - السیوطی : بغیةالوعاة فی طبقات‌اللغویین والنحاة ، ص ۲۲۹ به بعد.

۷ - لغتنامه‌ی دهخدا زیر کلمه‌ی سیبویه.

۸ - سخن مازنی که گفته‌است: هر کس‌بخواهدپس‌ازسیبویه کتابی بنویسد شرمنده خواهدشد.

سیبویه، ولی هیچکدام نامبردار نشدند. یکی «شکست نحوی» و دیگری «ابوحمزه‌ی خارجی».[1] شکست نحوی در سال ۱۳۰ه/۷۴۸م - در مدینه مرده است.

بزرگی و نامبرداری سیبویه همین بس که درمیانه‌ی تاریخ فرهنگ اسلامی برجسته‌ترین و پاکترین دانشمندان نحو را بدین نام نامیدند یا، خود، بدان می بالیدند که نامبردار به این نام باشند.[2]

---

۱ - کارل بروکلمان: تاریخ الادب العربی، الجزء الثانی (ترجمة عبدالحلیم النجار)، دار المعارف بمصر، ۱۹۶۱، ص ۱۳۵ (پانویس).

۲ - دکتر خدیجة الحدیثی: ابنیة الصرف فی کتاب سیبویه، ص ۴۳، مکتبة النهضة، بغداد، ۱۹۶۵م - ۱۳۸۵ ه.

دکتر ضیاءالدین سجادی

ذکر سیبویه درمتون فارسی، واشاره به دو تن مشهور به سیبویه ثانی

سیبویه (عمروبن عثمان) بعنوان بزرگترین دانشمند نحوولغت عرب آنگونه شهرت یافته که درهرجا به اومثل زده‌اند، و بهمین عنوان درنظم ونثر فارسی آمده وقدیم‌ترین متن فارسی، دیوان منوچهری است که درقصیده‌ای که ممدوح آن ذکرنشده وظاهراً سهل‌بن زوزنی است به مطلع:

نوروز برنگاشت به صحرا به مشك و می
تمثالهای عزه وتصویرهای می

دربارهٔ ممدوح می گوید:

با نظم ابن رومی وبا نثراصمعی
با شرح ابن جنی و با نحوسیبوی

که دراین جا «سیبوی» بفتح واو خوانده می‌شود و سیبویه را عالم نحو خوانده ودرردیف ابن رومی (ابوالحسن علی‌بن الیاس متوفی۲۸۳) واصمعی - (ابوسعید عبدالملك‌بن قریب متوفی۲۱۴یا۲۱۶) وابن‌جنی (ابوالفتح عثمان‌بن جنی موصلی متوفی۳۹۲ه. ق) قرارداده است. (می (میه)، درمصراع دوم مطلع معشوق ذی‌الرمة شاعراست)

بعدازمنوچهری خاقانی شروانی دردیوانش اینگونه‌ازسیبویه یادمی کند:

سیبوی گفت من به معنی نحو — یك خطا درخطاب نشنیدم
من به معنی صدق می گویم — که ز یك کس صواب نشنیدم

ودر مثنوی تحفة العراقین درستایش پسر عمش وحید الدین عثمان وبیان مراتب دانش وفضل اومی گوید:

برقطب و زحل محل حلمش — ازشرم منجمان ورشك علمش
رخ سرخ چو سیب سیبوی را — خون تیره چو مشك، مسکوی را

واین گفته با معنی لغت سیبویه مناسب است که نوشته‌اند: «رخ اومانند سیب سرخ بود» (فرهنك آنندراج)

ومولانا جلال الدین درمثنوی ازسیبویه اینطورنام برده است، دردفترسوم ضمن داستان فریفتن روستائی شهری را وبه دعوت ولابه خواندن اومیگوید:

گفت حق‌است این ولی‌ای سیبویه — اتق من شرمن احسنت الیه

که اشاره به گفتهٔ مولای متقیان است: «اتق شرمن احسنت الیه» که جزء امثال نیز آمده است.

ودردفترچهارم مثنوی ضمن داستان شاعروشاهی که‌مرتباً اورا صله میداد چنین آمده است:

درگهی را کازموده در کرم — حاجت نورا به آن جانب برم
معنی «الله» گفت آن سیبویه — یولهون فی‌الحوائج، هم‌لدیه
گفت الهنا فی حوائجنا الیك — والتمسناها وجدناها لدیك

که دراین جا به‌قول سیبویه دربارهٔ کلمهٔ «الله» اشاره داردکه درتفاسیرنیز آمده وبه‌آن اشاره خواهیم کرد.

ومولانا درکتاب «فیه مافیه» چنین نوشته است: «ابایزیدرا پدرش درعهد طفلی به مدرسه‌بردکه فقه آموزد، چون پیش مدرسش بردگفت: «**هذا فقه‌الله!**» گفتند: «هذافقه‌ابی حنیفه» گفت: «انااریدفقه‌الله» چون برنحویش بردگفت: «هذا نحوالله؟» گفت: «هذانحوسیبویه» گفت: «مااريد» هم‌چنین هرجاش که می‌بردچنین گفت...»

درکتاب النقض عبدالجلیل قزوینی ضمن نام ائمهٔ لغت نوشته است:

«... وابن السکیت صاحب اصلاح المنطق، وسیبویه وعثمان جنی ...»

در ترجمهٔ آخر تاریخ یمینی جائی که از ابوالحسن بغوی سخن می گوید و او را هجو می کند، فرزند او را می ستاید و چنین می گوید: «در مهد طفولیت عاشق ادب شد... وخلیل احمد به نسبت علم لغت ونحو وعروض با او عامی بود وسیبویه به نحو با او در میدان مجارات کندرو وعبدالحمید کاتب از عبارات او مقتبس ...»

ودرجایی که از بی عقیدتی همین ابوالحسن سخن میگوید و ترک فرائض وسنت ها را به او نسبت می دهد، حکایت می کند که غلامی از آن ابوالحسن خودرا درمعرض فروش قرارداده بود وچون علت اینکاررا سؤال کردند گفت: «سبب فروخت خواستن من آنست که خواجه‌ای که مالك رقاب من است چون مملوکان وخدمتکاران را دشنام دهد وما را به سخن موحش وفحش مذموم برنجاند به عبارت تازی، لزوم اعراب ووضع نحو از کتاب سیبویه فرض محض داند واز آن تجاوز نکند ودر قراآت قرآن عنان لحن وخطا سست کند...» واین ترجمه از ابواسماعیل اصفهانی است.

ودرمرثیهٔ امیرنصربن ناصرالدین می نویسد: «واز حکم ومعارف وی در مجالس فضل وفضایل چندان کلمات شکرین والفاظ موشح به لطایف متین مقبول سخن سنجان روزگار ومطبوع حکیمان آموزگار درکأس الفت ندما وکاسهٔ صحبت ادبا کردی... وهمانا بر ذکر آن آداب استاد خلیل بن احمد محشور آمده وسیبویه شاگرد وی برنشر آن فضایل منشور گشته...» واین ترجمه از حبیب الدین جرفادقانی است.

درتفسیر ابوالفتوح رازی نام سیبویه بسیار آمده واز او فراوان نقل قول شده است از جمله در تفسیر «الحمد» می نویسد: «این لام تعریف جنس است وسیبویه گفت: علامت تعریف لام است بس والف برای وصل است...»

وذیل آیهٔ نخست ازسورهٔ النساء: «... واتقوا الله الذی تسائلون به والارحام ان الله... الخ آیه» درمورد عطف «الارحام» بکلمه «به» بجر، عطفاً علی الضمیر المجرور

می نویسد که بعضی کلمه را به جر خواندند و باقی قراء به نصب زیرا عرب عطف نکنند اسم ظاهر را بر ضمیر مجرور الا آنکه حرف جر باز آرند، یقولون: «مررت به و بزید»، و پس از این بحث و نقل چند بیت عربی که اسم ظاهر به ضمیر عطف شده و حرف جر نیامده می نویسد: «سیبویه گفت این در ضرورت شعر روا باشد، **اما فی الکلام والقرآن واسباغ الکلام فلایجوز . . .»**

و در بحث مربوط به کلمهٔ «الله» دو قول از سیبویه نقل می کند که یکی از «اله» آمده «لام تفخیم در او بردند الاله گشت، اجتماع دو همزه در یك کلمهٔ مستقل آمد همزهٔ فاء الفعل بیفکندند تا لام عین الفعل و لام که در او برده بودند تلاقی شدند پس ادغام کردند لام را در لام «الله» گشت» و قول دیگر او این است که اصل کلمهٔ «الله»، «لاه» بوده «لام که در دگر اسماء لام تعریف است در او بردند و ادغام کردند فصار «الله» اکنون به کثرت استعمال این لام لازم شد که پنداری از اصل کلمه است»

وظاهراً این دو قول سیبویـه دربارهٔ کلمهٔ «الله» معروف شده و بسیاری از موارد به آن استناد و اشاره کرده اند و اشارهٔ مولوی هم در ابیاتی که نقل شد به یك قول سیبویه است.

در کتاب المعجم شمس قیس رازی در مبحث «عدول از جادهٔ صواب در شعر در باب شعر عرب و شاعران آن زبان» می نویسد:

«و با آنکه سیبویه رحمه الله می گوید: «هرچه شعراء عرب در مواضع ضرورت و مواقع اضطرار از جنس حذوف و زیـادات و تبدیـل حـروف و تغییر حرکات به اشعار خویش در آورده اند و استعمال آن جایز شمـرده هریك را وجهـی درست دانسته اند و در وجوه تعاریف لغت آنرا محملی راست تصور کرده به اجماع ائمهٔ این علم احداث مستعربه و متأخران شعرا راجز در آپخ صحیح اللفظ ظاهر الجواز باشد تقیل ایشان نشاید کرد و به وجوه بعید ایشان تمسك نباید نمود . . .»

در تاریخ گزیده ذیل نام و ذکر اهل التفسیر والفقه والحدیث والحمکة والنجوم والطب در حرف «س» : می نویسد

« سیبویه وهو عمرو بن عثمان بن قنبر ابو الحسن النحوی الفارسی »

در تاریخ حبیب السیر ضمن حوادث سال ۱۶۱ نوشته است که : « به عقیدهٔ زمره‌ای از ارباب اخبار در همین سال ابو بشر عمرو بن عثمان المعروف به سیبویه که مقتداء نحویان است از جهان گذران به عالم جاودان منتقل شد، در تاریخ امام یافعی از ابراهیم حزبی منقول است که گفت : دو رخسارهٔ سیبویه در رنگ و صفا مانند دو سیب بود بنابر آن به این لقب ملقب گشت، و بعضی دیگر از اهل خبر گفته‌اند که **هو لقب فارسی معناه بالعربی « رایحة التفاح »**، مدت عمر سیبویه به روایت جوزی سی و دو سال بود . » البته می دانیم که در سال وفات سیبویه اختلاف است و از ۱۶۱ تا ۱۹٤ نوشته‌اند .

در کتاب روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کربلائی که در قرن دهم تألیف شده نوشته است : « بعد از طاهر بن حسین ملقب به ذو الیمینین ، طلحه بن ـ طاهر والی شد و او به غایت ادیب و فاضل بوده چنانچه سیبویه استاد نحویان از بصره هوای خراسان کرده خواست از او مستفید شود ، در آن اثنا در بلدهٔ سامره فوت شد » و در تعلیقات این کتاب راجع به محل مدفن او و سال فوتش بحثی شده است .

میرزا مهدیخان استرابادی در دیباچهٔ درهٔ نادره هنگامی که از کسادی بازار ادب و خریداری جهل مرکب در زمان خود سخن می گوید اضافه می کند که : « هر ادیب اریبی که در بیان افانین ادب سیوطی را به سیاط تقریع تأدیب نماید و أخفش را از خف اخف شمارد . . . وچون در استکشاف آداب ادب ، ادبا را به مأدبهٔ تحقیق خواند ابن السکیت را سکتهٔ سکوت گیرد ، نمری به روبهی گراید و ثعلبی سوراخ به سوراخ گریزد و سیبویه از شاخی به شاخی برشود . . . »

و قائم مقام فراهانی در رسالهٔ عروضیه‌اش خطاب به ولیعهد می نویسد : « فدایت شوم غافل از اینکه قول حق همه جامایهٔ طعن و دق خواهد شد و این غلام ، ثالث سیبویه و جامی در مجلس یحیی برمکی و مدرس ملای مکتبی خواهد بود » و اشاره‌اش به اعتراضی است که نسبت به او کرده و قول حاج میرزا آقاسی را

بر قول او در تقطیع شعر، ترجیح داده‌اند، مانند ترجیح قول کسایی بر سیبویه در محضر یحیی بن خالد برمکی که معروف است که در مغنی اللبیب آمده و قصیدهٔ زنبوریه در این باره گفته شده است. نایب الصدر شیرازی (محمد معصوم) در کتاب طرائق ـ الحقایق ضمن شرح بیضاء فارس و شرح حال قاضی بیضاوی می نویسد: «و در تل بیضاء که محل جلوس ضباط است قبر سیبویه نحوی و قاضی را نشان می دهند، یا دیگری است العلم عندالله...»

و در جایی دیگر می نویسد: «مثلاً مسئلهٔ طب را باید به طبیب رجوع نمود و قانون بوعلی و تشریح قرشی و مسئلهٔ نحو را به نحوی و کتاب سیبویه و هکذا جمیع فنون را نزد اهلش باید بخوانند و بخواهند که **خذوا العلم من افواه الرجال**» و همین مطلب را در مورد دیگر اینطور بیان داشته: «راقم گوید اولا باید دانست که هر قومی را اصطلاحی است و هر فنی را اهلی، از خواندن کتاب سیبویه ابن بابویه نمی توان بود و از شرح حاجبی و عضدی گفتن، شفا و اشارات را فهم نتوان نمود...»

اما در میان دانشمندان و اهل علم و ادب به دوتن برمی خوریم که به «سیبویه ـ ثانی» معروف و مشهور شده‌اند، یکی از آنان صلاح الدین ملطی است که از نزدیکان اصحاب مولانا جلال الدین و مرد بسیار دانشمندی بوده، مخصوصاً در زبان تازی به اندازه‌ای تسلط داشته که افلاکی او را سیبویه ثانی نامیده و او آموزگار چلبی حسام الدین بوده است، و در رساله فریدون سپهسالار از کسی به نام صلاح الدین فقیه نام برده شده که سعید نفیسی در تعلیقات آن کتاب احتمال داده که این شخص همان صلاح الدین ملطی است.

بهر حال در مجموعهٔ مکتوبات مولانا، دو نامه به عنوان صلاح الدین ملطی هست که یکی اینطور آغاز می شود:

«الله یجمع بیننا و یرفع البعد عن بیننا فهو مفتح الابواب و مسبب الاسباب،
ایام و اوقات فرزند عزیز مخلص روشن دل ذوفنون روحانی واسع الصدر رفیع القدر افتخار العلماء و العارفین صلاح الحق و الدین ادام الله علوه...»

ونامهٔ دیگر اینگونه آغاز می شود:

«به خدائی که فیض رحمت او   درهمه آسمان نمی گنجد
که زهجران و آرزومندی   سخنم در دهان نمی گنجد»

پس از یك سطر نوشته است: «سید الصدور محقق مدقق معز الائمه تاج اهل الصفه، صاحب الدولتین صلاح الحق والدین ادام الله علوه...»

وصلاح الدین از بزرگان اصحاب مولانا بوده که به قول افلاکی «سیبویه ثانی» نامیده شده و معلم جلال الدین عارف چلبی بوده است فرزند سلطان ولدو این جلال الدین فریدون آنست که هنگام تولدش مولانا غزلی به این مطلع گفت:

مبارك باد بر ما این فریدون   که گردد پادشاه دین فریدون

وافلاکی مناقب المعارفین را به امر او در ۷۱۸ هجری قمری تألیف کرده است.

دومین کسی که به سیبویه ثانی معروف شده، ابراهیم شبستری است ملقب به برهان الدین از فضلا و علمای آغاز قرن دهم و از سلسلهٔ نقشبندیه، که قصیده‌ای به قافیهٔ حرف تا در نحو عرب ساخته و «نهایة البهجة» نام دارد و از کتب مشهور این فن است، حاجی خلیفه دربارهٔ این منظومه نوشته است: «**تائیة فی النحو للشیخ ابراهیم الشبستری، نظم فیها الکافیه وزاد علیها وسماها نهایة البهجة ثم شرحها شرحاً لطیفاً ممزوجاوکان فریدا فی الصناعة والنظم یقال له سیبویه الثانی وله التائیه فی نظم ایساغوجی سماها موزون المیزان ثم شرحها ایضاً وکلتاهمافی غایة البلاغة**» ومحمد علی تربیت در دانشمندان آذربایجان پس از نقل این شرح می نویسد که نسخه‌ای از نهایة البهجة را در کتابخانهٔ ملی پاریس و نسخه‌ای از شرح آن را در کتابخانهٔ حمیدیهٔ اسلامبول دیده و منظومه‌ای هم به نام انبیانامه به او نسبت داده است.

ابراهیم شبستری و پسرش در سفر مکه در سال ۹۱۷ ه.ق مقتول شده‌اند، حاجی خلیفه فوت او را بسال ۹۱۹ ومؤلف شذرات الذهب در ۹۱۵ نوشته است و تفسیری از آغاز قرآن تا سورهٔ یوسف و مصنفاتی در تصوف به او نسبت داده آغاز نهایة البهجة

شبستری این بیت است:

تیمنت باسم الله مبدی البریه مفیض الجدی معطی العطایا السنیه

وبیت پایانش این است:

فرغت و قد ابدی المحرم عشرة لتسمأة من هجرة نبویه

مآخذ:

۱ - احادیث مثنوی فروزانفر

۲ - امثال وحکم دهخدا

۳ - تاریخ حبیب السیر خواندمیر

٤ - تاریخ گزیده حمدالله مستوفی تصحیح دکتر نوائی

۵ - تحفة العراقین خاقانی تصحیح دکتر یحیی قریب

٦ - ترجمۀ تاریخ یمینی ناصر بن ظفر جرفادقانی » دکتر جعفر شعار

۷ - تفسیر ابوالفتوح رازی تصحیح الهی قمشه‌ای

۸ - دایرة المعارف فارسی به سرپرستی غلامحسین مصاحب

۹ - دانشمندان آذربایجان محمدعلی تربیت

۱۰ - درۀ نادره میرزا مهدیخان استرآبادی تصحیح دکتر شهیدی

۱۱ - دیوان خاقانی شروانی تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی

۱۲ - دیوان منوچهری دامغانی تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی

۱۳ - رساله در تحقیق احوال مولانا فروزانفر

۱٤ - رسالۀ فریدون سپهسالار تصحیح سعید نفیسی

۱۵ - روضات الجنان وجنات الجنان حافظ حسین کربلائی تصحیح جعفر سلطان القرائی

۱٦ - طرائق الحقایق نایب الصدر شیرازی تصحیح محمدجعفر محجوب

۱۷ - فرهنگ آنندراج محمد پادشاه

۱۸ - فرهنگ لغات مثنوی دکتر گوهرین

۱۹ ـ فیه مافیه مولوی تصحیح فروزانفر

۲۰ ـ کتاب النقض عبدالجلیل قزوینی ـ تصحیح سید جلال الدین محدث

۲۱ ـ لغت نامه دهخدا

۲۲ ـ مثنوی مولوی چاپ بروخیم ـ چاپ علاءالدوله

۲۳ـ المعجم فی معائیر اشعار العجم شمس قیس رازی ـ تصحیح مدرس رضوی

۲٤ ـ مغنی اللبیب ابن هشام

۲۵ـ مکتوبات مولانا جلال الدین تصحیح جمشیدی پور و غلامحسین امین

۲٦ ـ منشآت قائم مقام چاپ کتابفروشی علمیهٔ اسلامیه

عبدالامیر سلیم
دانشگاه تبریز

أعلام مختوم به «ویه»

علاقه‌ای که شادروان محمد قزوینی به گردآوری اسمهای مختوم به «ویه» دریادداشتهای خود (ج ۷ ص ۲۸۸) ابراز کرده بود از سویی و مژده تشکیل کنگره بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت سیبویه در دانشگاه پهلوی شیراز از سوی دیگر مرا براین واداشت تا استقرا گونه‌ای دراعلام مختوم به «ویه» انجام دهم.
مبنای این تحقیق استفاده از موارد استقراء است نه نقل قول از دیگران، گرچه نمیتوان کلا آنها را نادیده گرفت واصولا در کتب تراجم و لغات همچنین در مقدمات فرهنگهای فارسی ودرضمن کتب دستوری اشاراتی راجع به این پسوند یافت می شود که گردآوری همهٔ آنها جز افزایش حجم این نوشته و تکرار مکررات نتیجه دیگری ندارد. دربرخی ازموارد «ویه» درحقیقت جزئی از واژه ویا پسوند جوش خورده‌ای است که باپسوند aka وبصورت Σag Σa e درآمده است. مثال: آذربویه و آذربو، آزادرویه، ابرقویه، ابرویه، اسکویه، بادرنگ بویه، بارویه، باکویه، ببویه، بندویه، بوبویه (شانه‌سر)، بویه (امید و آرزو)، پویه، تراکویه، تویه، . . . مویه، نویه.
درموارد دیگر مختوم به پسوند Σòg Σòy ùy است مثل جهان بانویه، شهربانویه، جادویه . . . که «ه» مکتوب برآن افزوده شده است ودراغلب موارد پسوند óy / úy برای استفاده معنای اتصاف ویانسبت به آخر کلمه آمده است. آیا تلفظ دقیق این پسوند رامی توان تعیین کرد؟ میدانیم اعراب این قسمت از واژه را «ویه»

بفتح واو وسکون یاء تلفظ می کردند ولی آیا از چه وقت این کار را شروع کردند درست نمیدانیم تنها در مواردی (مثل نفطویه و ابرقویه) شواهدی داریم. البته در اینکه آل بویه را اعراب بویه بضم باء و فتح واو و سکون یاء تلفظ می کردند اشکالی نداریم ولی میدانیم با تمام کوششی که برای قانونی جلوه دادن تعریب کرده ایم غالباً تعریب بی قاعده است و یا استثناءپذیر.

از اینکه مقداری برحجم این مقاله - بانوشتن مطالبی که در بادی امر زاید بنظر میرسد - افزوده ام پوزش میخواهم ولی اگر بادقت بررسی شود همین مطالب بنحوی زمان یا مکان و یا علت تسمیه را بیان می کند که هریك از این نکات می تواند محقق را یاری دهد تا موارد مشابه و یا مشکوك را بررسی کند. آنچه درباره این پسوند گفته اند بطور خلاصه درذیل واژه سیبویه آمده است.

آزادرویه - ختکین (کامل ابن اثیر - چاپ دار صادر بیروت ج ۸ ص ۶۳۵)

آذرویة - آذرویه مجوسی (تاریخ سیستان به تصحیح ملك الشعراء بهار ص ۱۴۲)

آذینویه - احمدبن حسن بن آذینویه اصفهانی نزیل نصیبین (اخبار اصبهان ابونعیم چاپ افست ج ۱ ص ۱۳۰)

آمویه - یاقوت گوید: آمل را آموو آمویه نیز نامند و در جای دیگر آورده: آموو هی آمل الشط و در جای دیگر گفته: آمویه و هی آمل الشط (پورداود - اناهیتا ص ۷۱)

به آموی و راه بیابان مرو زمین بود یکسر چو پر تذرو

(شاهنامه فردوسی چاپ مسکو ج ۸ ص ۱۸۴)

ابرقویه - ابرقو که در کامل ابن اثیر (ج ۹ ص ۵۶۳) ابرقویه و در همان مأخذ (ص ۵۲۰) ابرقوه آمده بنقل یاقوت (معجم البلدان) ابوسعد آنرا ابرقوه ضبط کرده است ولی گوید که برخی آنرا ابرقویه می نویسند.

ابرویه - عبدالله بن ابراهیم واضح مدینی معروف به ابوبکر بن ابرویه در گذشته سال ۳۴۵ (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۸۷)

اردویه ـ حسین بن احمد بن محمد بن دینار بن موسی بن دینار ابن بیان اردویه بن ـ ذادنوش بن بهرام، مولای عمر بن خطاب، درگذشتهٔ سال ۳۷۹ (تاریخ بغداد خطیب بغدادی چاپ ج۸ ص۱۰)

ارنبویه ـ نك . رنبویه

ارویه ـ سعدارویه (جامع الخیرات ـ انتشارات فرهنگ ایران زمین ۱۳۴۱ ص۱۵) وحاجی بن محمودارویه (همان مأخذ ص۱۷)

اسکو ـ اسکو واسکویه قصبهٔ معروف ازبلوکات توابع تبریز (دانشمندان آذربایجان، محمدعلی تربیت پاورقی ص۳۰۳) وقریه اسکویه (روضات الجنان کربلائی حسین تبریزی بکوشش جعفرسلطان القراء ج۱ ص۲۵) . همچنین درهمین مأخذ ـ تعلیقات ـ بنقل از نزهة القلوب اسکویه ضبط شده است (ص۵۴۲) .

اشتاذویه ـ یکی ازمتقدمان گوید: بریکی ازدروازه‌های اصفهان این نوشته راخوانده است : **یقول اشتاذویه الموکل بالقیاسین والبنائین انه ارتفع فی ثمن ادم العملة لسورهذه المدینة ستمائة الف درهم** (اخبار اصبهان ج۱ ص۱۵). بعید بنظرم میرسد که این واژه را بتوان صورت دیگری ازاستاذ یاهشتاد دانست وتا پیداشدن دلیلی قاطع بهترمی دانم که آنرا ازاشتات نام ایزدموکل برروز بیست و ششم هرماه ایرانی مأخوذ بدانم .

امیلویه ـ ابوسعدسمعانی گفت... ابوزید صعلوك بن امیلویه برای ماخواند... (معجم الادباء یاقوت حموی چاپ مصر ج ٤ ص۲۳۹)

انکلویه ـ (تاریخ طبری چاپ افست III ص۱۷۷۹) وابن انکلویه (همان مأخذ III ص ۱۹۹۹)

بابویه ـ خاندان بابویه درجهان تشیع شهرت فراوانی دارد ومشهورترین ایشان محمد بن علی بن حسین بن بابویهٔ قمی درگذشتهٔ سال ۳۸۱ مؤلف کتاب من ـ لایحضره الفقیه ومدفون درشهرری است .

بابویه ـ دراین مورد ـ با همان تلفظ عربی همچنان باقی مانده گرچه در موارد دیگربه بابوی وبابوتغییریافته ویا ازتعریب پیروی نکرده است . مقایسهٔ

شاهنامه و ترجمهٔ آن از بنداری نمایانگر این حقیقت است که افزودن «ه» و تغییر تلفظ پدیدهٔ عربی نویسان بوده است.

چو بشنید با بوی گرد ارمنی — که سالار ناپاک کرد آن منی

(شاهنامه فردوسی ج۹ ص۶۱)

فوثب بابویة الارمنی وسل سیفه (شاهنامهٔ بنداری ج۲ ص۷۰۳). و بدانکه پدر شیخ ما ابوسعید ابوالخیر بودست واو را درمیهنه بابو بوالخیر گفتندی و او عطار بودست (اسرارالتوحید ص۱۳) ولابد واو باب ـ و واو تصغیر یعنی تصغیر ترحیم و استعطاف است مثل یارو و عمو و خالو (وسیبویه و نظائره) که در فارسی بابو می گفته اند و وقتی که بعربی میرفته بابویه شده است. (یادداشتهای قزوینی ج۴ ص۶-۵).

باچویه ـ الشیخ ابوالوجه المشهور بین الانام الشیخ باچویه (از استارا تا استارآباد، منوچهر ستوده ج۲ ص۱۶۲)

بادویه ـ علی بن احمد بن محمد ابوالحسن قزوینی معروف به بادویه (تاریخ بغداد ج۱۱ ص۳۲۲). نك. فادویه فاذویه وفدویه و نیز با «پادو» مقایسه شود.

بارویه ـ رستم بن بارویه (تاریخ طبری III ۱۲۷۳) و نیز «جویث بارویه» نام بارویی است (تاریخ طبری III۱۹۹۴) قس. بارو و باره.

باکویه ـ مرکز جمهوری آذربایجان در اتحاد جماهیر شوروی. نام این شهر درمجمل التواریخ باکوه و درمعجم البلدان باکویه یاد گردیده است (پورداود ـ اناهیتا ص۴۱۵). پورداود درصدد ارتباط این نام باواژه «بغ» بر آمده است ولی من ارتباط این واژه را با پاگویه و پاگوه بیشتر میدانم.

ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن باکویه صوفی شیرازی و مقایسه با باباکوهی (یادداشتهای قزوینی ج۲ ص۳ تا ۹).

بالویه ـ محمد بن بالویه ابوعلی نیشابوری درگذشتهٔ سال ۳۷۴ (تاریخ بغداد ج۱ ص۲۸۲) درشاهنامه بصورت بالوی آمده است:

دگر روز قیصر به بالویه گفت — که امروز با اندیان باش جفت

(شاهنامه ج۹ ص۷۶) که درشاهنامهٔ بنداری ج۲ ص۲۰۷ بالویه آمده و دربرهان

قاطع بالـوبـرادری راگویند که ازیك مـادرویك پـدرباشد . بستان احمد بالـو (جامع الخیرات. ازانتشارات فرهنگ ایران زمین ۱۳۴۱ ص ۴۵) ارسلان بالو- الحاجب (تاریخ یمینی ج ۳۲۲/۱) ابـومنصور الب ارسلان البالوی معین الدوله (الاثار الباقیه ص ۱۳۴)

بامدویـه - علی بن احمد بن محمد معروف به بامدویه درگذشتهٔ سال ۳۵۷ (اخبار اصبهان ج۲ ص ۲۰)

بانویه - نام کاتب باذان عامل کسری بریمن که بهمراهی خرخسك نامی به رسالت به مدینه آمد (شیخ عباس قمی - سفینة البحار چاپ نجف ج۲ ص ۵۰۸ ذیل واژه «لحی»).

ببرویه - ببرویه بن علی بن محمد بن مالك ابوغسان بصری که بسال ۳۵۳ به اصفهان آمد (اخبار اصبهان ج۱ ص ۲۳۸)

ببزویه - نصر بن ببزویه بن جوانویه، ابوالقاسم شیرازی (تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۲۹۶).

ببویـه - موسی بن ابراهیم بن ببویه صوفی (اخبار اصبهان ج۲ ص ۳۱۳).

بحرویه - محمد بن یحیی بن بحرویه، ابوعبدالله شروطی (مأخذ فوق ص ۲۸۴)

بختویه - احمد بـن بختویه (تاریخ بغداد ج۱ ص ۳۳۸ و ج۴ ص ۵۶) وبختو بنقل صاحب برهان «هرچیز غرنده باشد عموماً ورعد را گویند خصوصاً».

برزویه - برزویه طبیب کـه درمتون ادبی بصورت بـرزوی نیزبکاررفته - احمد بن یعقوب بن یوسف معروف بـه برزویه اصفهانی معروف به برزویه غلام نفطویه درگذشتهٔ سال ۳۵۴ (تاریخ بغداد ج۵ ص و ج ۱۱ ص ۱۶۴). حصن برزویه (تاریخ ابن اثیر ج۸ ص ۶۸۲) که بنقل یاقوت عامهٔ مردم آنرا برزیه میگویند.

برقویه - نام جامی است در شاهنامه بنداری ج۲ ص ۹ و در شاهنامه ج۷ ص ۳۷۲ آمده:

زجزوز برقوه مردم دو بهر
برفتند بازرگانان شهر

بشرویه - محمد بن احمد بن بشر، ابوعبدالله نیشابوری معروف به ابن بشرویه

(تاریخ بغداد ج۱ص۲۸۱)

بکرویه ـ احمد بن بکرویه البالسی (اخبار اصبهان ج۱ ص۲۸۹) و محمد بن عمر... معروف به صاحب بکرویه در گذشتهٔ سال ۳۹۶ (تاریخ بغداد ج۳ص۳۶)

بکویه ـ قاضی ابوالعلاء بکویه «روضات الجنان» تعلیقات از جعفر سلطان القرائی ج۲ص۶۳۴

بلعدویه ـ عمرو بن عبید بن باب، ابوعثمان و باب بن سبی فارس مولی لال عرادة، قدم بن بلعدویه بن حنظلة غیم (تاریخ بغداد ج۱۲ص۱۶۶)

بلویه ـ ابوالقاسم بن شعیب بن بلویه مکرانی (شدالازار معین الدین شیرازی ص۱۰۸) و حسین بن بلویه الضریر (حاشیهٔ شدالازار ص۲۴۲)

بنبویه ـ تاریخ طبری IIIص۱۵۵۲. نك: نیتوی

بندویه ـ در متون عربی بصورتهای بندویه (کامل ابن اثیر ج۱ ص۴۷۳ و تاریخ طبری I ص۲۱۶۹) و بندی (کامل ابن اثیر ج۱ ص۴۷۰ و تاریخ طبری I ص۳۹۳) آمده است و در متون فارسی بندوی نیز بکار رفته است:

از آن پس به بندوی و گستهم گفت　　که ما با غم و رنج گشتیم جفت شاهنامه ج۱ص۱۶

بویه ـ بویه [بوئی] سیاخلوك از دهکده های اشکور (از استارا تا استراباد ص۴۶). از محلهای زیر آثار زیر خاکی فراوان بدست آورده اند: شیرخاك ـ مربو دیارجان ـ بویه [= بویی] شامجان (مأخذ فوق ص۳۷۸). بختیار عم خویش حسن بوی را آگاه کرد (زین الاخبار گردیزی ص۸۸) و وحشتها که میان بوئیان و سامانیان بود برداشتند (همان مأخذ ص۱۶۴) بویه و بوئیان (همان مأخذ ص۱۶۶).

علاوه بر خاندان بویه اشخاص دیگری نیز همین نام را دارند از قبیل: حسین بن حسن بن علی بن بندار بن بادبن بویه ابوعبدالله انماطی در گذشته بسال ۳۴۹ (تاریخ بغداد ج۸ص۱۵). نك: سیاستنامه ص۱۹۸: و از بوئیان که پادشاه دیلمان بودند.

بیهویه ـ ابراهیم بن بیهویه بن منصور بن موسی الفارسی در گذشته در اواخر قرن ۳ (تاریخ بغداد ج۶ ص۴۸)

تراکویه ـ تراکویهٔ زنجانی که نام یالقب یاتخلص شاعری است که درشرح المضنون به‌علی غیر[اهله ظ] گویانام او بایکی دو بیت از او مذکور است آیاهمان بدیعی تراکوئی سیستانی مذکور درمجمع الفصحا درباب باء نیست تحقیق شود (یادداشتهای قزوینی ج۲ ص۴۵). ترکوئی از توابع چاه بهار (فرهنگ آبادیهای ایران دکتر منخم بایان)

تیرویه ـ نهر تیری. در یکی از کتابهای ایران باستان یافتم : اردشیر بهمن بن‌ـ اسفندیار که نزدیك به‌زمان داود میزیست نهرهائی حفر کرد ... از جمله نهر تیری که آنـرا به تیری از فرزنـدان گـودرز وزیر بخشید و به نام او نامیده شد (یاقوت معجم البلدان)

این نام در متون عربی تیرویه (کامل ابن اثیر ج۲ ص۴۳۶ ، و تاریخ طبری I ۸۷۸) و تیری (کامل ابن اثیر ، تیری بن اشك ج۱ ، ص۲۹۷ و سابور بن تیری ج۱ ، ص۳۸۰) آمده است .

جاذویه ـ یکی از سرداران سپاه ایران درجنگ باتازیان شهربراز جاذویه (اخبار اصبهان ج۱ ، ص۲۵)

بهمن جادویه (کامل ابن اثیر ج۲ ص۲۶۲) ، هرمز جادویه (کامل ج۲ ، ص۴۱۵). ابان جاذویه (تاریخ طبری I ۲۶۸۱) . کلمهٔ جاذویه بمعنی شفیع و واسطه است از پهلوی gatakgò (یادداشتهای قزوینی ج۲ ص۱۳۱)

جبرویه ـ احمد بن علی ابن عبدالجبار ابوسهل کلوذانی معروف با بن جبرویه (تاریخ بغداد ج٤ ص۳۱۲) گرچه «جبرویه» دراین مورد تصغیری از جبار ، نام نیای این شخص است ولی اصولا میتوان آنرا با کبروی (ظ . گبروی) سنجید

همین مه که با میوه و بوی بـود ... و را پهلـوی نـام کبروی بـود
(شاهنامه ، ج۷ ص۳۲۲)

جبغویه ـ دلف بن جبغویه ، بروایتی نام ابوبکر شبلی صوفی است (تاریخ بغداد ، ج١٤ ، ص۳۸۹) ، هارون بن جبغویه (تاریخ طبری III ۱۰٤۲) و (پاورقی

برهان قاطع تصحیح شادروان محمد معین ص ۴۴۴)

جبویه ـ وعمر بن جمیل را بفرستاد تا جبویه را از فرغانه بیرون کرد (زین‌الاخبار گردیزی ص ۱۲۹) . استاد عبدالحی حبیبی در پاورقی آورده است که این کلمه یبغو و یبخویه و جبو و جبغویه ضبط شده است .

ایلمالمس جبویه (مأخذفوق ص ۲۵۷) . در پاورقی بنقل از مینورسکی آمده : جبوی (=جبویه) که بقول کاشغری لقبی بود کمتر از خاقان.

جعدویه ـ جعدویه (اخبار اصبهان ج ۲، ص ۲۳۹)

جعفرویه ـ جعفرویه (تاریخ طبری III ۱۹۳۴)

جلویه ـ فخرج الیهم (الی المسلمین) منها (الفابزان) زهاء ستة الاف رجل شاکی السلاح وعلیهم اخوة ثلاثة متعاضدون : آذرجشنس ومهرابان وجلویه (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۲۸) . سنج : (شاهنامه ج ۵ ص ۴۱۵)

گـردی زره وانك از وی بزاد   نژادی کـه هرگز مباد آن نـژاد

جکویه ـ موصك بن جکویه، امیر کرد (کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۱۳۶)

جنویه ـ نام یکی از امراء (شاهنامهٔ بنداری ج ۲ ص ۲۲۵)

جورویه ـ محمد بن عبدالله بن جورویه ، ابوبکر رازی (تاریخ بغداد، ج ۵ ص ۴۳۷) .

جهان بانویه ـ (ری باستان سلسله انتشارات انجمن آثار ملی دکتر کریمان ص ۴۰۸) .

جوانویه ـ نصر بن بیزویه بن جوانویه (تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۲۹۶)

جـوانـوی بیـدار بـا او بهـم   کـه نزدیك او بـد شمـار درم

شاهنامه ج ۷ ص ۳۰۸

جهرویه ـ ابراهیم بن جهرویه (تاریخ طبری III ۱۱۸۲)

جیرکویه ـ آستانهٔ سید حبیبه معروف به خانم خانمها در جیرکویهٔ رانکوه (از استارا تا استرآباد ص ۳۱۶)

جیلویه ـ محمدبن الحسن بن جیلویه الکردی (تاریخ طبری III ۱۵۵۴)، حسن بن جیلویه (تاریخ سیستان ص۲۳۷)، آل جیلویه(مسالك وممالك اصطخری، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ص۱۲۶)، رم جیلویه (معجم البلدان یاقوت)، وجیل جیلویه=کوه گیلویه .

حربویه ـ علی بن حسین بن حرب بن عیسی، ابوعبید معروف به ابن حربویه، قاضی مصر، درگذشته به سال ۳۱۹ (تاریخ بغداد ج ۱۱، ص۳۹۵)

حسکویه ـ عبدالله بن ابی عمرو بن احمد بن حسکویه، ابوبکر نیشابوری درگذشته بسال ۴۵۳ (تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۱۴۶) علی بن حسکویه بن ابراهیم ـ ابوالحسن مراغی (دانشمندان آذربایجان ص۲۷۸)

حسنکویه ـ محمد بن حسن بن عبدالله بن حسنکویه فقیه (اخبار اصبهان ج۲ ص۳۰۳)

حسنویه ـ بدر بن حسنویهٔ کرد صاحب الجبل درگذشته سال ۴۰۵ (الجماهر بیرونی ص۷۲) ومحمد بن احمد بن محمد بن حسنویه ابوسهل نیشابوری معروف به حسنویه درگذشتهٔ سال ۳۷۵ (تاریخ بغداد ج۱ ص ۳۴۵)

حعضویه ـ عبدالعزیز بن محمد بن یوسف بن مسلم ابوالحسین بن حعضویه مؤدب (اخبار اصبهان ج۲ ص۱۲۶)

حمدویه ـ محمد بن احمد بن محمد بن حمدویه، ابوبکر طوسی که پس از ۴۰۵ درگذشت (تاریخ بغداد ج۱، ۳۵۱) . در تاریخ بیهقی مکرراً بصورت بوسهل حمدوی بکار رفته است .

حمکویه ـ محمد بن جعفر بن حمکویه، ابوالعباس رازی . (تاریخ بغداد، ج۲ ص۱۳۷)

از جنس علکویه، یعنی تصغیر تصغیر حم که آن خود مرخم محمد است: محمد =حم=حمك=حمکویه (علی=علك=علکویه) یادداشتهای قزوینی ج ۳ص ۱۰۴

حمویه ـ احمد بن اسحاق بن ابراهیم جوهری معروف به حمویه ثقفی درگذشتهٔ سال ۳۰۰ (اخبار اصبهان، ج۱، ۱۱۵)

حیویه - محمدبن عباس بن محمدبن حیویه، وکیل دعلج (اخبار اصبهان ج ۱، ص ۲۳، تاریخ بغداد ج ۳ ص ۳۸۲ و ج ۵، ص ۲۳۳)

خالویه - حسین بن محمدبن خالویه (الفهرست ص ۹۲)

خراسویه - خراسویه دختر جستان بن وهسودان پادشاه دیلم وزوجهٔ محمد بن مسافر مؤسس خاندان آل مسافر (تاریخ جهانگشای جوینی ج ۳ - حواشی ص ۴۴۲)

خضرویه - احمدبن خضرویه در گذشتهٔ سال ۵-۸۵۴ میلادی (تاریخ ادبی ایران براون ترجمه علی پاشا صالح ص ۶۲۲)

خمارویه - ابوالجیش خمارویه بن احمد بن طولون (کامل ابن اثیر ج ۷، ص ۴۰۹)، خمارویه غلام قریش الدندالی (تاریخ طبری III ۹۲۳)

خمیرویه - ابوالفضل بن خمیرویه (تاریخ بغداد ج ۱۴، ص ۳۸۲) و محمدبن عبدالله بن خمیرویه (همان مأخذ ص ۴۶۹)

داذبویه - الفرخان اصبهبذ خراسان (هوالفرخان بن داذبویه بن کیلبنده) (تاریخ بغداد I ۲۶۵۹ و ص ۴۴۶ از ج ۱۴ یعنی اعلام)

دادویه - دادویه بقولی نام جد اعلای طاهر ذوالیمینین بوده (تاریخ سیستان ص ۱۷۲ پاورقی ازمرحوم ملك الشعراء بهار) ونام قائل اسود عنسی کاهن معاصر پیغمبر ص (روضات الجنان ج ۲ ص ۴۹۷)

داذویه - داذویه (کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۳۳۷) داذویه استخری (تاریخ طبری I ۱۷۹۸). بغداد اسم فارسی معرب من باغ داذویه لان بعض رقعة مدینة المنصور کان باغاً لرجل من الفرس داذویه (معجم البلدان یاقوت)

دانویه - احمدبن عبدالرحمان بن دانویه دائی ابوالحسین بن رزقویه (تاریخ بغداد ج ۴، ص ۲۴۹)

درستویه - عبدالله بن جعفر بن درستویه بن المرزبان، ابومحمد فارسی، در گذشتهٔ سال ۳۴۷ (تاریخ بغداد ج ۹، ص ۳۲۸)

درمویه - درمویهٔ زنجی (کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۰۴ و تاریخ طبری III ۲۰۹۵)

دستنبویه ـ دستنبویـه ام ولـد معتضد عباسی (تاریخ طبـری اضافات و ملحقات ص۴۰۳۷)

دغدویه ـ نام مادرزرتشت که بصورت دغدوی هم دربرهان آمده (ری ـ باستان ص٦٢)

دلویه ـ زیادبن ایوب بن زیاد ، ابـوهاشم طوسی الاصل معروف به دلویه درگذشته بسال۲۵۲ (تاریخ بغداد ج۸ ص۴۷۹)

دهویه ـ نك شعشویه

دیکویه ـ دیکویه (تاریخ طبری III ـ ۱۵۸۹)

دیلویه ـ دردیلویه ونسخه بدل آن دزدیلویة (کامل ابـن اثیر ج۹ ص۵۳۱) . نسخه بدل دیگرش دردلویه است (همان مأخذص۵۳۳)

ذکرویه ـ ذکرویه بن مهرویه (مروج الذهب مسعودی ـ چاپ دارالاندلس بیروت ج٤ص١٩١). نك: زکرویه

راسویه ـ علی بـن محمدبـن بهلول معروف بابن راسویـه (تاریخ بغـداد ج١٢ص٦٤)

راهویه ـ اسحاق بن ابراهیم بن مخلد بن ابراهیم مروزی معروف بابن راهویه درگذشته بسال۲۳۸ (اخبار اصبهان ج۱، ص۲۴۷ وتاریخ بغداد ج٦ص١٦٩)

رحمویه ـ وهمواره وی را (یعقوب کندی) جماعتی بودند از شاگردان ...مثل حسنویه ونفطویه وسلمویه ورحمویه (ترجمۀ تاریخ الحکما قفطی ص۵۰۸)

رزقویه ـ محمدبن احمدبن محمدبن احمدبن رزق ابوالحسن بزازمعروف بابن رزقویه نخستین استاد خطیب بغدادی درحدیث درگذشته سال ٤١٢ (تاریخ بغداد، ج۱، ص۳۵۱ و کامل ابن اثیر ج۹ ص۳۲۵)

دستویه ـ جائی درنزدیکی چین (حدودالعالم ص۳۷۰) که مینورسکی آنرا دستویه ضبط کرده.

دنبویه ـ یکی ازقراء ری ومدفن کسائی (رقیب سیبویه درمسألة زنبوریه)

ومحمد بن حسن شیبانی در گذشتگان سال ۱۸۲ (تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۴۱۳). یاقوت گوید: ارنبویه بفتح اول وثانی وسکون نون وضم باوسکون واو ویای مفتوح وهای مضموم درحالت رفع. این اسم چون نفطویه وسیبویه نیست وآنرا رنبویه نیز گویند.

روزویه - احمد بن ابراهیم بن احمد بن روزویه، ابوبکر کرانی (اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۱۶۴)

زادویه - هارون بن محمد بن کثیر بن زادویه القریشی (اخبار اصبهان ج ۲، ص ۳۳۷)، زادویه بن شاهویه، درمقدمهٔ ترجمه تاریخ طبری ماهوی ودرمقدمه شاهنامه زادوی بن شاهوی نقل کرده است (یادداشتهای قزوینی ج ۵ ص ۴۷)

زنبیلویه - محمد بن همیان بن محمد، ابوالحسین معروف به زنبیلویه درگذشتهٔ سال ۳۴۱ (تاریخ بغداد ج ۳ ص ۳۷۱)

زکرویه - زکریا بن یحیی بن اسد، ابویحیی مروزی، معروف به زکرویه (تاریخ بغداد ج ۸، ص ۴۶۰) زکرویه بن مهرویه قرمطی (کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۴۷) واحمد بن زکرویه قرمطی (همان مأخذ ص ۵۲۳) وحسین زکرویه صاحب الشامة (تاریخ طبری III-۲۲۱۹)

زحمویه - زکریا بن یحیی بن زحمویه (اخبار اصبهان ج ۱، ص ۳)

زنجویه - زنجویه بن محمد نیشابوری (اخبار اصبهان ج ۱، ص ۷۷) احمد بن زنجویه بن موسی ابوعباس قطان درگذشتهٔ سال ۳۰۴ (تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۶۴) علی بن بری بن زنجویه بن ماهان، ابوالحسن دینوری (تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۳۵۴)

ازآن کس که اویار بندوی بود   بنزدیك گستهم وزنگوی بود (شاهنامه ج ۹ ص ۱۹۶)

زیدویه - ابراهیم بن زیدویه (کامل ابن اثیر ج ۸ ص ۷) ابن زیدویه طبیب (کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۳۰۵)

سارویه - نام محلی درجی اصفهان که شاهان ایرانی درآن ساختمان برپا کردند وآثار علمی را درآن به امانت نهادند. برای مزید فایده عیناً ازاخبار

اصبهان ج۱ص۸-۳۷نقل می شود:

فجاؤوا الی قهندزهـوفی داخل المدینة (مدینة جی) حتی بنـی بناء عجیب محکم وثیق فاودعوه علومهم وقدبقی الی زماننا (زمان ابی معشر) هذاوهویسمی سارویه ولقدتهدمت من هذه المصنعة قبل زماننابسنین کثیرة ناحیة فوجدوافی ازج معقود مـن طین الشیفتق کتبا کثیرة من کتب الاوائـل کلها فـی لحاء التوز مـودعة اصناف العلوم من علوم الاوائل بالکتابة الفارسیة القدیمة. والفهرست ابن الندیم ص۳۰۱

ساسویه - یحیی بن ساسویه المروزی (تاریخ بغداد ج۱۱، ص۲۲۶)

سحتویه - محمد بن یحیی بن ابراهیم بن محمد بن یحیی بن سحتویه بن عبدالله ابوبکرمزکی نیشابوری که دراواسط قرن ۵ هنوززنده بوده است (تاریخ بغداد ج۳ ص۴۳۵). اگرنتوان این واژه رادراین موردتصحیف «سختویه» دانست درمورد دیگراین احتمال قوت بیشتری دارد: عبدالله بن علی بن حمشادبن سحتویه بن نصرویه بن مهرویه نیشابوری (تاریخ بغداد ج۱۰ص۱۲)

سختویه - محمد بن علی بن سختویـه ابوسهل مـروزی (تاریخ بغداد ج۳ ص۷۴) وابراهیم بن محمد بن یحیی بن سختویه نیشابوری [نك. سحتویـه] (تاریخ بغداد ج۶ص۱۶۸) وحسن بـن سهل بن سختویه ابـوعلی مقری (تاریخ بغداد ج۷ ص۳۲۳)

سرجویه - ابن سرجویه (تاریخ طبری III-۱۵۳۶)

سرویه - احمد بن مصعب بن سرویه (تاریخ بغدادج۵ص۱۷۵)

سسویه - احمد بن حسن بن ابی عبدالله بن سسویه(اخبار اصبهان، ج۱، ص۱۴۶ سنج: سیس واستاذسیس (یاداشتهای قزوینی ج۵ ص۱۷۹)

سکویه - اسحاق معروف به سکویه فابزانی (اخباراصبهان ج۲ص۸۸)

سلمویه - نك: رحمویـه وسلمویـه بن بنان (الفهرست ابـن الندیـم چاپ ایران ص۳۵۴)

سعدویه - سعید بن سلیمان سعدویه (تاریخ بغداد ج۱۱ ص۳۷۵)، سعید بن

یحیی بن الطویل معروف به سعدویه اصفهانی (اخبار اصبهان ج۱ ص۳۲۵).

سفرویه - ابن سفرویه (شرف الدین سفروه) (لباب الالباب عوفی ص ۶۴۰)

سمویه - اسماعیل بن عبدالله سمویه (اخبار اصبهان ج۲ ص ۱۸۰) و اسماعیل بن یوسف بن محمد زاهد معروف به سمویه (اخبار اصبهان، ج۱، ص ۲۱۰).

احتمالا تصغیری از اسماعیل است گرچه با نامهای دیگر نیز دیده شده (نك: تاریخ اصبهان ج۱ ص۱۹۵ و۱۶۳ و تاریخ بغداد ج۳ ص۵۳)

سنبویه - ... فکر آزدای اراده را معبدالجهنی (تاریخ وفات ۶۹۹م) به تقلید ازیك ایرانی موسوم به سنبویه درپایان قرن هفتم مسیحی دردمشق ترویج میکرد (تاریخ ادبی ایران براون ج اول ترجمهٔ علی پاشا صالح ص ۴۱۴)

سندویه - احمد بن نصر بن سندویه البندار معروف به حبشون در گذشتهٔ سال ۳۲۱ (تاریخ بغداد ج۵ ص۱۸۲) و علی بن عبدالعزیز بن مردك بن احمد بن سندویه بن مهران بن احمد ابوالحسن برذعی (تاریخ بغداد ج۱۲ ص۳۰)

سهلویه - طاهر بن محمد بن سهلویه نیشابوری در گذشتهٔ سال ۳۷۹ (تاریخ بغداد ج۸ ص۳۵۷)

سیبویه - عمرو بن عثمان بن قنبر ابوبشر معروف به سیبویه نحوی. تاریخ بغداد (ج ۱۲ ص ۱۹۵) از نخستین کسانی است که می نویسد: **و تفسیر سیبویه بالفارسیة رائحة التفاح.. سمی سیبویه لان وجنتیه کانتا کانهما تفاحة.. وسیبویه لقب وتفسیره ریح التفاح لان سیب التفاح وویه الویح (!) و کانت والدته ترقصه وهو صغیر بذلك**. این مطلب رائجترین توجیه منقول در کتب تراجم ولغات عربی است ازقبیل الفهرست ابن الندیم و تاریخ ابن خلکان ومعجم الادباء یاقوت که ظاهراً ازروی هم رونویسی کرده ودراختیار آیندگان قرارداده‌اند. برخی از اینان متوجه شده‌اند که دراین صورت می‌بایست سیب بویه می‌شد و یا حرف ب بصورت مشدد درمی آمد ازاینرو مثل صاحب تاج العروس آنرا سی بویه وثلثون رائحه دانسته‌اند. بعضی نیز قدم فراتر نهاده وپنداشته‌اند اگرفقه اللغة دورازذهنی

برای این واژه پیشنهاد شود بهترمینماید از اینرو سیبویه را از «سبخت» گرفته‌اند. همینهاچون نتوانسته‌اند پیشنهاد قابل قبولی عرضه کنند درمورد نفطویه سخنی گفته ودرباره جاذویه آنرا از Jàdanóy پنداشته‌اند. کریستنسن گوید (نقل از تاریخ ساسانیان ترجمهٔ یاسمی ص ۳۵۰) نامهای مصغر را باشکال مختلفه ترکیب می کردند وغالباً جزء آخراسم را قطع کرده وبجای آن ویه می گذاشتند مانند ماهویه (که از ماه ویك جزء مجهولی ترکیب یافته)، جوانویه (بضم اول بمعنی جوان ودلیری) ولی این دومثال بهیچوجه مقطوع‌الاخر نیست بلکه همان ماه وجوان است که پسوندی راپذیرفته است.

نکته قابل توجه اینست که درجمع اسامی مختوم به ویه دوتلفظ ـ بزعم اعراب ـ جایزاست: ویه (بفتح واو) و ویه (بضم واو) (یادداشتهای قزوینی ج۷ ص۲۸۶ بنقل‌ازنووی۲: ۲۵۸) وبهترین نظرهمان است که زمخشری فارسی زبان واستاد صرف ونحووادب عرب ابرازداشته (همان مأخذ ص۲۸۷) وآنرا علامت اتصاف گرفته. حالا این اتصاف درمواردی نسبت است ودرموارد دیگر تصغیر است ویا افادهٔ مفهوم خاصی رامی کند بستگی بخودآن مورد دارد.

نکتهٔ دیگر اعلام اماکن مختوم به «ویه» درزمان حاضراست. باآنکه بسیاری ازاین واژه‌ها بصورت (اوی) ویا (او) و (آی) تغییریافته ولی میتوان موارد جالبی هم پیدا کرد ازقبیل کهکیلویه وامثال آن. ظاهراً نخستین فرهنگ جامع رادائره جغرافیائی ستادارتش باانتشارفرهنگ جغرافیائی ایران انجام داد ولی نویسندگان متعدد وسلیقه‌های گوناگون وتوجه به نامگذاریهای مستوفیان مالیاتی وعدم توجه کافی به تلفظ مردم ـ دراین مورد ـ این اثرارزنده راازیك دستی بیرون آورد. فرهنگ آبادیهای ایران تألیف دکترمفخم پایان وانتشارات عظیم مرکز آمارایران نیزظاهراً درنامهای شهرها وروستاها همان روش کتاب نخستین را دنبال کردند وبسیاری ازموارد را (وئیه) ضبط نموده‌اند. بهرصورت اگر کویر را مرکزمطالعات فرض کنیم این قبیل ازاعلام دوگوشه جنوب شرقی (سیستان

وبلوچستان و کرمان و یزد) وسپس در جنوب کویـر بیشتر از جاهای دیگر است.
چون در بسیاری از نقاط تحـول زبان سریعتر بـوده است و بصورت «او» و «ای» تغییر یافته.

سیدویه ـ چنین نامی نیافتم. شاید شکل فرضی این نام باشد. و کان (ابوالحسین بن جعفر بن الفضل بن الفرات) ملقب بسیدوك (معجم الادباء ج۷ ص۱٦٤)

شادلـویه ـ واسلم المعروف بابـن شادلویه وقد کان تملك علی اعمال ابن ابی الساج من بلاد آذربیجان واران والبیلقان وارمینیه (مروج الذهب ج۳ ص۱۰۰)

شاذویه ـ غسان بن زادان بن شاذویه بن ماه بنداد بن مابنداد فرخ برادر سلمان فارسی (اخبار اصبهان ج۱ ص۵۲) ظاهراً تصغیری از شادو یا شادان است چون در همین مأخذ (ج۱، ص۲۵٦) چنین آمده است: الحسن بن عطاء بن یـزید بن سعید شاذویه وقیل شاذان وقیل شاذه. جعفر بن شاذان معروف به شاذویه (تاریخ بغداد ج۷ ص۱۸۱)

شاهویه ـ ابوبکر بن شاهویه نایب قرمطیان در بغداد (کامل ابن اثیر ج۹ ص۴۲) ابوبکر محمد بن الخضر بن شاهویه الخرغـانکثی در گذشتهٔ سال ۳۵۷ (معجم البلدان یاقوت زیر خرغانکث)

چنین گفت شاهوی بیدار دل   که‌ای پیر دانای وبسیار دل (شاهنامه ج۸ ص۲۱۷)

نك: زادویه.

شبویه ـ ابوعبدالله محمد بن احمد بن شبویه (اخبار اصبهان ج۲ ص۲۹۴) احمد بن شبویه ابوالعباس موصلی (تاریخ بغداد ج٤ ص۱۹٤) عبدالله بن احمد بن شبویه المروزی الراوی (تاریخ طبری I ۳۱۰).

ششویه ـ قال: کیف تصنع بدهویه (ششویه قال اکتب عشر آو نصف عشر؟ (الفهرست ابن الندیم چاپ مصر ص۳۳۸)

شعبویه ـ شعیب بن سهل بن کثیر ابو صالح رازی معروف به شعبویه در گذشتهٔ سال ۲٤٦ (تاریخ بغداد ج۹، ص۲٤۳)

شنبویه ـ محمد بن علی بن محمد بن شنبویه الغزال (اخبار اصبهان ج۲ ص۳۰۰)

ومحمدبن ابراهیم همدانی معروف به شنبویه (همان مأخذ ص۱۹۹)

شهراکویه ـ زیاربن شهراکویه فرمانده سپاه صمصام‌الدوله (کامل ابن اثیر ج۹ ص۳۸)

شهربانویه ـ که بصورتهای شهربانو و شهربانوی آمده (تاریخ ری ص۴۰۸)

شهرویه ـ شهرویه موبد (شاهنامه بنداری ج۲ ص۶۳)

نشست او و شهروی برپای خاست   بماهوی گفت این دلیری چراست

(شاهنامه ج۹ ص۳۵۶)

شهروبن سرخاب (حدودالعالم ص۱۹۹)

طشویه ـ ابوعثمان تاجر متوفی درمصر به سال ۲۷۰ (تاریخ بغداد ج۱۲ـ ص۲۲۳)

عباسویه ـ عباس بن یزیدبن بحرانی معروف به عباسویه بصری (اخبار اصبهان ج۲ ص۱۴۰)

عبدکویه ـ ابراهیم بن عبدالعزیز... معروف به شاذه‌بن عبدکویه (اخبار اصبهان ج۱ص۱۷۶) و محمدبن عبدکویه‌الخانی‌الاصبهانی (معجم‌البلدان زیر مادهٔ خان)

عبدویه ـ سهل بن عبدویه‌السندی‌الرازی (اخبار اصبهان ج۱ ص۱۱۹) واحمدبن محمدبن سلام‌بن عبدویه درگذشتهٔ سال۳۰۲ (تاریخ بغداد ج۵ ص۲۵)

عبویه ـ نام بازرگانی است (تاریخ بیهقی به تصحیح دکترغنی و فیاض ص۲۶۰ چاپ ۱۳۲۶)

عجلویه ـ احمدبن عجلویه‌بن عبدالله ابوالعباس کرخی (تاریخ بغداد ج۴ ص ۳۳۷)

عصمویه ـ احمدبن عصمویه (تاریخ طبری III ص۱۵۲۲)

علکویه ـ ابوبکربن علکویه تاجر (اخبار اصبهان ج۱ص۳۱۶) ومحمدبن عمربن علکویه تاجر درگذشتهٔ سال ۳۸۰ (اخبار اصبهان ج۲ ص۳۰۸). قزوینی دریادداشتهای خود (ج۳ص۱۰۲) آورده‌است:

علکان و علکویه - و یعرف بمقبرة علك لان الشیخ علك القزوینی مدفون فیها علك: در اسامی آباء کسی (ابن الاثیر ۸۳/۱۰ س۲) از طراز ممك (= محمدك) وحسكا (= حسنكا) استطراداً سبکی ۳: ۱۱۳.

علویه - نافع بن محمد بن حسن بن علویه ابوسعید ابیوردی (تاریخ بغداد ج۱۳ ص۳۲۳) با علوية اشتباه نشود چون ابن علوية نیز داریم.

عمرویه - عمرو بن سعید، جمال در گذشتهٔ سال ۲۶۹ (اخبار اصبهان ج۲ ص۳۱) و محمد بن عمرو بن الحکم معروف با بن عمرویه ابوعبدالله هروی (تاریخ بغداد ج۳ ص۱۲۷)

عمویه - علان بن حسن بن عمویه (تاریخ بغداد ج۱۲ ص۳۱۸) و محمد بن عبدالله سهروردی معروف به ابن عمویه (روضات الجنان ج۲ ص۳۰۸)

عنویه - محمد بن سفیان بن عنویه، ابوالعباس حنائی معروف به حبشون (تاریخ بغداد ج۵ ص۳۴۷)

عینویه - ابوعلی بن عینویه الکاتب (معجم الادباء ج۳ ص۹٤)

فادویه - عبدالله بن احمد بن فادویه ابومحمد تاجر در گذشتهٔ سال ۳۷۰ (اخبار اصبهان ج۲ ص۹۵) قس: پادوك (از دهستان بویراحمد کهکیلویه)

فاذویه - احمد بن فاذویه بن عزرة ابوبکر طحان (تاریخ بغداد ج٤ ص۳٤۸)

فدویه - محمد بن اسحاق بن محمد بن فدویه کوفی در گذشتهٔ سال ٤٤٦ (تاریخ بغداد ج۱ ص۲٦۳)

فسویه - عبدالله بن ابی عمرو بن مهیار بناء معروف بن عبدالله بن فسویه (اخبار اصبهان ج۲ ص۷۵)

فشابویه - کوره‌ای در نواحی ری که کلین از قرای آن است (روضات الجنان ج۲ ص۵۷٦)

فورویه - ابراهیم بن ناصح بن معلی بن حماد اصفهانی و لقب ناصح فورویه بود (اخبار اصبهان ج۱ ص۱۷۸)

فهرویه ـ محمدبن سلیمان بن بابویه بن فهرویه درگذشتهٔ سال ۳۰۷ (تاریخ بغداد ج ۵ ص ۳۰۰) و (ج ۱ ص ۳۶۳)

قرعویه ـ بدر غلام قرعویه (کامل ابن اثیر ج ۸ ص ۵۶۶)

قرمطویه ـ محمد (پسر اسماعیل بن جعفر الصادق) را غلامی بود حجازی نام او مبارک، خط باریك نبشتی که آنرا مقرمط خوانند وبدین سبب اورا قرمطویه گفتندی و بدین لقب معروف شد. (سیاست نامه خواجه نظام الملك ازانتشارات مؤسسه مطبوعاتی فراهانی سال ۱۳۴۶)

قماشویه ـ عبدالعزیز بن محمد بن عبدالله بن اسحاق بن سهل ابو الطیب لؤلؤی معروف به ابن قماشویه (تاریخ بغداد ج ۱ ص ۴۵۶)

قولویه ـ جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی صاحب کتاب کامل الزیارة واستاد شیخ مفید درگذشتهٔ سال ۳۶۸ (سفینة البحار شیخ عباس قمی ج ۱ ص ۱۶۳ چاپ نجف) واسحاق بن احمد بن علی بن ابراهیم بن قولویه (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۲۳۱)

کاکویه ـ ابو جعفر بن کاکویه (کامل ابن الاثیر ج ۹ ص ۲۰۷) وابو کالیجار گرشاسف بن علاءالدوله بن کاکویه (همان مأخذ ص ۳۸۲) ودیگر افراد این خانواده ـ درشاهنامه بنداری کاکوی نام نوادهٔ ضحاك است. چون پدر امیر علاءالدوله خال مجدالدوله دیلمی بود علاءالدوله را ابن کاکویه گفته اند (پاورقی برهان قاطع ص ۱۵۷۳) پس کاکو بمعنی برادر است چنانکه درفارس وغیره برادر را کاکو گویند.

کاجویه ـ محمد بن بکر بن الیاس بن بنان خوارزمی معروف به محمد بن ابی علی بن اخی کاجویه (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۲۳۵)

کدبانویه ـ ترجمه تاریخ الحکماء قفطی چاپ دانشگاه ص ۵۶۲ و نسخهٔ بدل آن، کدبابویه

کربویه ـ ابن کربویه رازی وقصیدهٔ او (تاریخ ری ص ۱۸۴)

کردویه ـ اسفار بن کردویه مقدم سپاه عضد الدولهٔ دیلمی (کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۲۱)

قس: کردوی بن اشرنیده (تاریخ طبری I ص ۱۷۸۰). نك: کردویه (شاهنامهٔ بنداری ج۲ص۱۹۹)

کرخویه - محمدبن یزیدابوبکرواسطی معروف به‌اخو کرخویه درگذشتهٔ سال۲۴۸ (تاریخ بغداد ج۳ص۳۷۴)

کرکویه - درکرکویه برراه خراسان (مسالك وممالك اصطخری - بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص۱۹۳) درتاریخ سیستان مکرربصورتهای کرکوی و کرکویه آمده‌است: قس آتش کرکوی. کرکویی (محمدبن عمرشروانشاه) (لباب ص۷۵)

کوسویه - مهدی حاکم کوسویه (روضات الجنان تعلیقات ج۲ص۵۶۰)

کهنه کویه - آستانهٔسوختهٔ کیش بالای کهنهٔ کویهٔ‌رانکوه (ازاستارا... ص۳۰۳)

لیثویه - احمدبن لیثویـه (تاریخ طبری III ص۱۹۰۸) وعبدالله‌بن لیثویـه (همان مأخذ ص۱۹۳۲)

ماجیلویه - نام یکی ازاعاظم محدثان شیعه

ماسرجویه - (عیون‌الاخبار ابن قتیبه ج۲ص۱۰۲ المؤسسة‌المصریـة‌العامة - للتألیف والترجمة والطباعة والنشر)

ماسویه - یحیی بن ماسویه طبیب (کامل ابن اثیرج۶ص۵۹)

مامویه - عبدالله‌بن یوسف‌بن احمدبن بابویه - وبقولی مامویه - اصبهانی ساکن نیشابورکه‌سالهاپس‌ازسال ۴۰۰هجری درگذشت (تاریخ‌بغدادج۱۰ص۱۹۸)

ماندویه - ماندویه یهودی خیبری (تاریخ طبریIIIص۱۷۶۱)

ماهویه - ماهویه‌بن مافناه‌بن فیدابوبرازمرزبان (دهقان) مرو (تاریخ‌طبری I ص۲۸۷۳) وبرازبن ماهویه مرزبان مرو (کامل ابن اثیرج۳ص۱۲۱)، بقولی نام سلمان فارسی ماهویه وبقولی مابه است (اخباراصبهان ج۱ص۴۸)

متویه - ابراهیم‌بن محمدبن حسن... ابواسحاق‌امام معروف‌به ابن متویه درگذشتهٔ سال۳۰۱ (اخباراصبهان ج۱ص۱۸۹) وپدرش محمدبن حسن معروف به متویه (اخباراصبهان ج۲ ص۱۹۴)

محمویه - محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن محمویه (تاریخ بغداد ج ۲ ص ۲۱۶) واحمد بن محمویه بن ابی سلمة المدائنی (همان مأخذ ج ۵ ص ۱۶۲)

مردویه - موسی بن مردویه بن فورك در گذشتهٔ سال ۳۵۴ (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۳۱۴) واحمد بن موسی بن مردویه حافظ در گذشتهٔ سال ۴۱۰ (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۶۸) وعبدالصمد بن یزید معروف بن مردویه در گذشتهٔ سال ۲۳۵ (تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۴۰)

کجا باغبان بود مردوی نام | شد از دیدنش باربد شادکام...
سبك باربد نزد مردوی شد | هم آنروز با مرد هم بوی شد

(شاهنامه ج ۹ ص ۲۲۷)

مرزویه - مهیار بن مرزویه ابوالحسن کاتب پارسی، مجوسی بود و به اسلام گروید و بسال ۴۲۸ در گذشت تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۲۷۶)

مسکویه - ابوعلی حمد بن محمد بن علی خازن رازی.

مشکویه - از مضافات ری، شهرکی است که تاری درراه ساوه دومنزل فاصله دارد (معجم البلدان) که بصورت مشکوی نیز بکار رفته و میان قسطانه ومشکوی حرب کرد (حدودالعالم ص ۷۱)

ممویه - محمد بن ابراهیم بن حسن ولقب محمد ممویه بن رسته اصبهانی (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۲۰۷) وعلی بن احمد بن ممویه حلوانی مؤدب (تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۶۶). درج دهم ص ۱۳۰ معجم الادباء یاقوت چنین ضبط شده است: ابن ممویه، شاید مخفف یامصغر ممك باشد که آن نیز مصغر محمد است

منجویه - عبدالله بن محمد بن مرزبان بن منجویه در گذشتهٔ سال ۴۱۳ (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۹۸)

مندویه - محمد بن مندویه غزال ومحمد بن مندویه دراز (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۲۳۸)

منویه - محمود بن محمد بن منویه ابوعبدالله واسطی (تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۹۴)

مهرویه - علی بن مهرویه قزوینی (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۱۶۷ وتاریخ بغداد

ج۱۲ص۶۹) ومحمدبن عباس بن مهرویهٔ صوفی (تاریخ بغداد ج۳ص۱۱۶)

از آن پس بفرمود مهروی را — کـه باشد نگهدار بندوی را

(شاهنامه ج۹ص۶۶)

ناهویه ـ ابن ناهویه ارجانی مفسر مقالهٔ دهم ازمقالات اقلیدس (الفهرست ابن الندیم ص۳۲۵)

نصرویه ـ نصرویه مدینی (اخبار اصبهان ج۲ص۳۳۲) ونصربن محمدبن نصر معروف بابن نصرویه (همان مأخذ ص۳۳۱) وعلی بن ابراهیم بن نصرویه بن سختام ... العربی السمرقندی (!) (تاریخ بغداد ج۱۱ ص۳۴۲) و، نک: الجماهر بیرونی ص۱۶۲ ببعد

نفطویه ـ ابراهیم بن محمدبن عرفه معروف به نفطویه نحوی (کامل ابن اثیر ج۸ص۳۱۳). درو جه تسمیه این شخص شاعر به طنز گوید:

اخـرقـه الله بنصف اسمـه — وجعـل الباقـی صراخـاً علیـه

(معجم الادباء یاقوت)

ویجویه ـ نام محله‌ای در تبریز

هیشویه ـ نک: شاهنامهٔ بنداری ج۲ص۳۱۱ وص۳۱۵،

یکی پیرسر بـود هیشوی نـام — جوانمرد وبیدار وبارای وکام

(شاهنامه ج۴ص۱۶)

یبنویه ـ یبنویه عیار (کامل ابن اثیر ج۷ص۱۴۴)

یزدویه ـ یزدویه بن ماهویه نام یکی ازاشراف زادگان کاشان که به اسارت عرب درآمد (اخبار اصبهان ج۱ص۲۷)

ینتویه ـ تاریخ طبری III ص۱۵۵۲و۱۵۸۶و۱۵۸۸

دکتر محمد ـ علوی مقدم
از : دانشگاه مشهد

بنام خدا

قرن دوم هجری و صرف و نحو عربی و نقش سیبویه در تدوین قواعد زبان عربی

موضوع سخن بنده، صرف و نحو عربی درقرن دوم هجری و نقش سیبویه است درتدوین قواعد زبان عربی. این موضوع را از آن جهت برگزیدم که پس از بررسی ومطالعه، مشاهده شد که درقرن دوم هجری دوشیوهٔ خاص و دومکتب مختلف درنحو عربی، ایجاد شده‌است. یعنی مکتب نحو بصره که دراستناد به اشعارولغات عربی، گفتهٔ عرب بدوی فصیح راکه ساکن بادیه باشد واز تحضر بدور، می‌پذیرد ومکتب نحو کوفه که درمورد سماع وروایت اشعارونقل لغات بعنوان شاهد، سعهٔ صدردارد واز تمام قبایل خواه عرب فصیح بدوی وخواه عرب غیرفصیح حضری روایت وشعرولغت، نقل میکند وبه تمام آنها درتدوین قواعد نحو، استناد میکند.[1]

مکتب نحوبصره به قول عرب نجد وحجازوتهامه وقبایل قیس وتمیم و اسدوهذیل وبعضی ازقبائل کنانه وطی که فصیح هستند استشهاد میکند درصورتی که مکتب نحو کوفه علاوه براین که ازقبایل فصیح نقل روایت ولغت میکنند، سخن عرب غیرفصیح رانیز می‌پذیرد وبه گفتاراعراب حطمیه **(قریة علی فرسخ من بغداد من الجانب الشرقی)** نیز استشهاد می‌جوید[2] و روی همین اصل است که

---

۱ ـ رك: المزهر، سیوطی، ۲۱۱/۱، طبعةالحلبی.
۲ ـ رك: ج۱۸۱/۱۳ معجم الادباء، یاقوت «کان الکسائی یاخذاللغة من اعراب الحطمیه... کسائی درمناظرهٔ باسیبویه نیز به لغت‌آنان استنادکرد.

یاقوت دربارهٔ کسائی پیشوای مکتب نحو کوفه میگوید: کسائی در بصره از عیسی وخلیل نحو فراگرفت وسپس به بغداد رفت وپس از برخورد با اعراب حطمیه وراه یافتن فساد وتباهی وخطا ولحن در زبانش آنچه که در بصره نیز فراگرفته بود، تباه شد وبه همین جهت یاقوت در باب فساد نحو بوسیلهٔ کسائی شعری را از قول الیزیدی دربارهٔ کسائی نقل میکند: [۱]

افسد النحو الکسائی و تمنی ابن غزاله

درمسألهٔ زنبوریه[۲] نیز کسائی پیشوای مکتب نحو کوفه بـه گفتهٔ عرب غیر فصیح قبیلهٔ حطمیهٔ ساکن بغداد توسل جست درصورتی که سیبویه باقیاس به آیات قرآنی، عبارت را مرفوع خواند وگفت: **«قدکنت اظن ان العقرب اشدلسعة من الزنبور فاذا هوهی»** همچون آیهٔ: [۳] **«ونزع یده فاذاهی بیضاء للناظرین»** ویا آیهٔ **«فانماهی زجرة واحدة فأذاهم ینظرون»**[۴]

مفهوم این مطلب نه اینست که بگوییم: پیشوایان مکتب نحو کوفه درتدوین قواعد نحو واستدلال مطالب نحوی، از عرب فصیح نقل روایت نکرده‌اند وبه میان قبایل عرب فصیح مسافرت نکرده‌اند، [۵] بلکه میخواهیم بگوئیم کـه اینان

---

۱ - رك: معجم الادباء ۱۸۱/۳

۲ - مسألهٔ زنبوریه یعنی بحث درعبارت «قدکنت اظن ان العقرب اشدلسعة من الزنبور فاذا هوهی» که سیبویه گفت نصب درین مورد جایز نیست وکسائی گفت میتوان خواند «فاذا هوایاها» سرانجام میان آن دو بحث درمیگیرد وعرب غیر فصیح ساکن در بغداد قراءت کسائی راتأیید میکند وحق سیبویه تباه میشود وسیبویـه آزرده خاطر میشود واز اقامت در بغداد خوشش نمی آید وبه وطن بازمیگردد ودرشیراز یاهمدان ویاساوه بنابه اصح اقوال درسال ۱۸۰ه فوت میشود.

۳ - آیهٔ ۱۰۸ سورهٔ اعراف (۷) یعنی: وبیرون کشید دست خودرا که ناگهان برای نگرندگان نورانی نمود. رك: ج۲ ص ۶۲۴ قرآن رهنما.

٤ آیهٔ ۱۹ سوره صافات (۳۷)

۵ - کسائی به نجد وتهامه وحجاز سفرکرده وعلاوه براین که مطالبی را ازعرب بادیه شنیده وحفظ کرده، مطالبی هم ثبت کـرده وبقول قفطی «قدانفذ خمس عشرة قنینه حبر فی الکتابة عن العرب سوی ماحفظ» رك: انباه الرواة، قفطی، تحقیق استاد ابوالفضل، مطبعة دار الکتب ص ۲۵۸ ج ۲.

علاوه براینکه ازعرب فصیح نقل روایت وشعرمیکنند ازعرب غیر فصیح ساکن درعراق هم نقل روایت میکنند وبه گفتار آنان نیزاستناد می جویند درحالیکه پیشوایان مکتب نحوبصره نه تنها ازعرب غیرفصیح ساکن درعراق نقل روایت نمیکنند بلکه از عرب غیرفصیح ساکن دربادیه هم مثل قبیلهٔ ثعلب بعلت اختلاط زبان آنان، روایتی نقل نکرده وبه گفته شان استنادنجسته اند[1] درمسألهٔ قیاس[2] نیز مکتب بصره فقط به گفتار فصحاء استنادمیکندوهر قول شاذ راملاك و مستندنمیداند، درصورتی که پیشوایان مکتب نحو کوفه درقیاس به اقوال واشعارشعرای متحضر استناد میکنند همانطور که به قول فصحاء استنادمیکنندو به قواعدشاذو قلیل و نادر هم استناد میکنندو روی همین اصل است که درباره آنان گفته اند: **«عادة الکوفیین اذا سمعوا لفظاً فی شعرا ونادر کلام جعلوه باباً اوفصلا»** و شاید علت اینکه میبینیم مکتب نحو بصره، اهمیت بیشتری دارد و پیشرو سایر مکاتب نحوی دوره های بعدشده، اینست که قواعداین مکتب برپایه های استواری بناشده وعلاوه براینکه برسخن فصحای عرب مستنداست، درقیاس هم به گفتهٔ شاذنادراکتفا نمیکنند وبه اطراد وشمول توجه داردنه همچون کسائی پیشوای مکتب نحو کوفه که یاقوت ازعبدالله دربارهٔ اومیگوید: [3] **«ان الکسائی کان یسمع الشاذ الذی لایجوز من الخطاواللحن وشعر غیراهل الفصاحة والضرورات، فیجعل ذلك اصلاو یقیس علیه حتی افسد النحو»**

---

۱ ـ رك: المزهر، سیوطی ۲۱۲/۱

۲ ـ قیاس بنابه تعریف سیدشریف جرجانی (= علی بن محمدبن علی السید) در کتاب التعریفات ص۱۵۹ مطبعة الحلبی سنه ۱۹۳۸ «عبارة عن ردالشیی الی نظیره» ویا بقول ابن انباری درلمع الادله ص۹۳ مطبعة الجامعة الوریة «الحاق الفرع بالاصل بجامع» به نقل ازص۹۱ القرآن الکریم واثره فی الدرسات النحویه، عبدالعال سائم مکرم. مصر.

قیاس: عبارت است ازالحاق موضوعی به موضوع دیگر درحکم به علت اشتراك آن دو درعلت حکم. مانند: الحاق مسکرغیرخمر به خمر درحرمت به علت اسکار. دراین صورت خمر، اصل است ومسکرغیرخمر، فرع.

حرمت: حکم

اسکار: علت وجامع نامیده میشود.

رك: مقالهٔ آقای ابوالقاسم گرجی، سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی ج۱ص ۵۰۴ - ۵۶۶.

۳ ـ رك: معجم الادباء یاقوت ۱۸۳/۱۳.

اختلاف این دومکتب تنها درمسائل کلی اساسی نیست بلکه دربسیاری از موارد این دومکتب درمسائل نحوی بایکدیگر اختلاف دارند وهریك مستقلا دارای آراءِ ویژه‌ای هستندو ازقدیم الایام به مواردِ اختلاف این دومکتب درمسائل فرعی اشاره شده‌است ومثلاابوالبرکات عبدالرحمن بن محمدالانباری ۱۲۱ مورد اختلاف برای آنان برشمرده است. مثلا مکتب نحوبصره، مصدررا اصل وفعل را مشتق ازمصدرمیداند، درصورتی که مکتب کوفه مصدررا مشتق ازفعل میداند ودرین باره مکتب بصره استدلال میکند ومیگوید: اگرمصدر اصل نباشد وفعل اصل باشد ومصدرازفعل گرفته شده‌باشد، لازم میآید که برای هرمصدری فعلی باشدوحال آنکه می بینیم که درزبان‌عرب مصادری وجوددارد که ازافعالی نیست مثل رجولیت، عبودیة، نبوة ونیزمصادری هست که‌ازالفاظ خودنیامده‌است (اسم مصدر) مانند: کرامه، عطاءِ. پس‌معلوم میشود که‌افعال، اصل مصادرنیستند، زیرا مصادری بدون فعل وجود دارد ونتیجه‌آن که: مصادراصل هستند که ازبرخی مصادرفعل مشتق میشود وازبرخی، فعلی مشتق نمیشود.

درتقسیم فعل نیزمیان این دومکتب، اختلاف نظروجود دارد. مکتب نحو بصره، فعل رابه ماضی ومضارع وامرتقسیم کرده وحال آنکه فراءِ وبه پیروی‌از اودیگرنحاة‌کوفه، فعل رابه ماضی ومضارع ودائم تقسیم کرده ومنظورشان از (دائم) فعل‌امرنیست‌بلکه منظورازدائم، اسم‌فاعل است که **«یعمل‌عمل‌الفعل»**[1]

تفاوت‌های عمده واساسی فراوان میان دومکتب وجوددارد که درکتب ثبت وضبط‌است. برای پیدایش این دومکتب درقرن دوم هجری که سرانجام به ظهورسیبویه وتدوین‌الکتاب منجرشد، نیازبه مقدماتی داریم. اینك بیان مطلب: یکی ازویژه‌گیهای زبان عربی اینست‌که، درك معنی ومطالب بستگی به‌اعراب کلمات دارد یعنی‌اگرفتحه‌ای راکسره ویاضمه بخوانیم ویابالعکس، بکلی‌معنی دگرگون میشود وکمترزبانی‌است‌که باندازهٔ عربی‌فهم معنای کلمات آن تااین

۱-رك: معانی‌القرآن، فراءِ. تحقیق احمدیوسف‌نجاتی ومحمدعلی‌النجار، مطبعةدارالکتب ج۱ ص۱۶۵

اندازه به‌اعراب بستگی داشته باشد وچنانچه‌این مسأله در کلام‌الله نباشد واعراب کلمات نادرست اداشود، بنای کفروایمان رابهم میزند ودگرگونی عجیبی در معنی بوجود میآید.

عرب اصیل به علت داشتن ذوق سلیم و وجود ملکهٔ ذاتی فصاحت که در نهادش بود، قبل‌از اختلاط باملت‌های دیگر، وجودهمان ملکهٔ ذاتی اوراازخطا درزبان حفظ میکرد ونیازی به تدوین قواعدی جهت درست خواندن کلمات نداشت ولی همینکه اسلام انتشاریافت وعربها باملل دیگروبیگانگان روابطی یافتندو آمیزش کردند، عوامل فساد درزبان عربی راه‌یافت وباصطلاح درزبان عربی (لحن)[1] راه‌یافت برای جلوگیری ازلحن، اعجام[2] ونقطه گذاری یاباصطلاح امروز اعراب گذاری بوجودآمد.

بهرحال، عقلای قوم ودوراندیشان باین فکرافتادندکه ازراه یافتن غلط ولحن بزبان عرب وبویژه کلام‌الله مجید که اساس دین ونگهبان اسلام بود، جلوگیری کنند وقواعدی تدوین کنندکه **«یعرف بهاخطأالکلام عن صوابه»** بحث دربارهٔ واضع اولیهٔ علم‌نحوومؤسس ومدون‌نخستین‌این قواعد وعلل انگیزه‌هائی که سبب وضع این قواعد شده، بسیارمفصل‌است وسخن رابدرازا میکشاند.[3]

---

۱ - (لحن) بفتح‌لام‌وسکون حاء یعنی: تلفظ‌کلمه راکم‌وزیادکنیم وبه همین معنی درآیهٔ ۳۰ سورهٔ محمد(۴۷) آمده‌است **«ولونشاءلارینا کم فلعرفتهم بسیماهم ولتعرفنهم فی لحن القول والله یعلم اعمالکم»**. مفسران لحن‌القول راسخن‌نادرست وناصواب معنی کرده‌اند.

۲ - اعجام مصدرباب افعال‌است ویکی ازمعانی باب افعال، سلب‌است، مثلاوقتی‌میگوئیم: اشکیته: ازلت‌شکایته وشکوت‌الیه فاشکانی.ای: ازال شکوای یعنی‌من باو شکایت‌کردم واو شکایت مرا برطرف‌کرد واعجمت‌الکلام یعنی ازکلام رفع ابهام‌کردم وچون‌نقطه گذاری بر حروف (بشیوهٔ‌آن روز) رفع ابهام میکندآن‌را اعجام‌نامیده‌اند. رك: تاریخ قرآن، ابوعبدالله زنجانی.

۳ - برای‌آگاهی بیشتررك: نزهةالالباء فی طبقات‌الادباء، عبدالرحمن محمدالانباری طبع سنه ۱۲۹۴هـ. ص۷-۴ ونیزرك: لغت‌نامهٔ دهخداذیل کلمهٔ ابوالاسود ص۳۷۲.

ولی برای روشن شدن مطلب ونتیجه گیری، بطور خلاصه میگویم که:

بسیاری از مورخان ورواة واضع علم نحو عربی را ابوالاسود دوئلی[1] دانسته وابن الندیم هم آنرا تأیید کرده است ومیگوید: «**زعم اکثر العلماء، النحو اخذ عن ابی الاسود الدئلی وان اباالاسود اخذ ذلك عن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وقال آخر: رسم النحو نصر بن عاصم الدئلی ویقال لیثی**»

وابن الندیم هم برای اثبات گفتهٔ خویش، که واضع علم نحو ابوالاسود است، میافزاید: «درشهر حدیثه نزد کسی بنام: محمد بن حسین که کتاب جمع آوری میکرد و کتابهای قدیمی زیادی درلغت ونحو داشت، بودم ونزد او نوشته هائی دیدم که دلالت میکرد، براینکه واضع علم نحو، ابوالاسود دوئلی است ودر روی ورق چینی، نوشته شده بود، در اینجا کلامی است، در فاعل ومفعول از ابوالاسود، رحمه الله، بخط یحیی بن یعمر... الخ»[2]

اختلاف نظر دربارهٔ واضع علم نحو ونیز روشن نبودن زمان وضع علم نحو[3] واینکه اصطلاحات نحوی پس از روزگار ابوالاسود وضع شده ونخستین بار این اصلاحات درالکتاب سیبویه باز گوشده ودرالکتاب هم سخنی که حاکی از وضع اصطلاحات نحوی بوسیلهٔ ابوالاسود باشد، وجود ندارد وهمچنین نبودن عقیده‌ای از عقاید ابوالاسود در کتب اولیهٔ نحو عربی ونیز ناآشنا بودن ابوالاسود به

---

۱ - درنامش اختلاف است ولی کنیه‌اش ابوالاسود است ازقبیله دول یا دئل (درنسبت برای احتراز ازتوالی کسرات، فتحه داده‌اند) قبیله ایست ازکنانه. رك: لغت‌نامه، دهخدا ذیل کلمهٔ ابوالاسود ص ۳۷۲.

۲ - رك: الفهرست ص ۶۱ چاپ رحمانیه، مصر. ط ۱۳۴۸ هـ.

۳ - برخی ابوالاسود وبعضی هم عبدالرحمن بن هرمز وعده‌ای هم نصر بن عاصم راواضع نحو میدانند ودرزمان وضع علم نحو هم اختلاف است بعضی روزگار خلافت عمر بن الخطاب و عده‌ای روزگار خلافت علی بن ابی طالب وبرخی هم زمان امارت زیاد بن ابیه رادوران وضع علم نحو میدانند.

اصطلاحات نحوی که رفع و نصب را نمیدانسته و به کاتب(۱) گفته است «قرآن را بدست گیر و برای علامت گذاری رنگی بجز رنگ متن قرآن، انتخاب کن و چون دیدی که دهانم را بر حرفی گشودم، یك نقطه روی آن حرف بگذار (=فتحه) و چون دیدی که دهانم را بستم، یك نقطه کنار آن بگذار (= ضمه) و اگر در تلفظ، لب خود راشکستم و پایین آوردم، نقطه‌ای در زیر کلمه بگذار»

تماماً مطالبی است که دانشمندان را به شك انداخته و گفته‌اند که: واضع علم نحو عربی، ابوالاسود نیست بلکه علم نحو عربی به شیوۀ نحو سریانی است و اقسام کلمه و کلام در عربی همان است که در زبان سریانی هست و چون سریانیان در اواسط قرن پنجم میلادی علم نحو خود را تدوین کرده بودند و یعقوب الرهاوی (فوت ٤٦٠م) نخستین کسی است که در نحو سریانی کتابی تألیف کرده، پس سریانیان در تدوین نحو عربی مؤثر بوده‌اند، زیرا ظاهراً عربها در عراق و بویژه در بصره که در آن زمان مرکز تمدن و محل برخورد عقاید و آراء بوده با سریانیان نزدیك میشوند و بر قواعد زبان آنان آگاهی مییابند و به وضع و تدوین علم نحو همت می گمارند. (۲)

ولی آنچه مسلم است و رواة همگی اتفاق دارند، آنست که: اعراب گذاری قرآن و ضبط مصحف به شیوۀ کتابت قرن اول هجری؛ بوسیلۀ ابوالاسود انجام شده است. (۳)

گفتیم که اختلاط عرب با دیگر ملت‌ها و راه‌یافتن لحن در کلام عرب، عرب را بر آن داشت که برای حفظ زبان خود چاره‌ای بیندیشد و نیز همین مطلب که ابوالاسود به کاتب قبیلۀ عبدالقیس گفت: «در کلمات نقطه‌هائی بگذار...» مردم

---

۱ - میگویند: زیادبن ابیه ازقبیله عبدالقیس نویسنده‌ای برای ابوالاسود فرستادکه‌اورادر نقطه‌گذاری واعجام کمك کند.

۲ - رك : ج۱ص۲۵۵ تاریخ آداب اللغة العربیه ، جرجی زیدان ، مطبعة الهلال سنه ۱۹۱۱

۳ - رك : ص ٥٤ القرآن الکریم واثره فی الدراسات النحویه ، عبدالعال سائم مکرم. دارالمعارف بمصر.

را به تفکر واداشت و فهمیدند که کلمات در جمله های مختلف اعراب مختلف میگیرد، مثل اینکه، اسمی اگر در آغاز سخن بیاید باید مرفوع شود و چون ان و دیگر حروف مشبهة بفعل پیش از آن اسم در آید، آن اسم منصوب میشود و هرگاه پیش از آن اسم، فعل در آید، آن اسم مرفوع میگردد بنابر فاعلیت و منصوب میشود بنابر مفعولیت. تمام این مطالب سبب شده برای بحث در بارۀ مباحث گوناگون، در شهر بصره که مردمی از تمدنهای مختلف بآن شهر آمدوشد داشتند، بصره که در آن روزگار مرکز برخورد آراء و عقاید بود، بصره که سوق مربد در آن بود و اهمیت سوق عکاظ دورۀ جاهلی را یافته بود، [1] بصره که بنا بقول ابن ندیم [2] در برافراشتن پرچم دانش نحو پیشقدم بوده است.

ابوالاسود دوئلی به کسانی که میخواستند و تمایل داشتند، علم نحو را یاد میداد و عنبسة بن معدان المهری یکی از شاگردان ابوالاسود است که به عده ای نحو آموخته است بدون اینکه در بارۀ علت اعراب کلمات بحثی کند ولی اولین کس که تعلیل را در نحو عربی وارد کرد [3]، عبدالله بن ابی اسحاق الحضرمی (م. ۱۱۷ ه) است که از قراء بوده است و ذهن وقادی داشته و برای قراءت هر کلمه از آیات قرآنی استدلال میکرده و به اصطلاح به تعلیل می پرداخته است.

عیسی بن عمر (م. ۱۴۹ ه) که ابن الندیم دو کتاب بنامهای: الجامع و الاکمال برایش میشمارد [4] و خلیل هم نام آن دو کتاب را در شعر آورده است.

بطل النحو جميعاً كله	غير ما احدث عيسى بن عمر
ذاك اكمال وهذا جامع	فهما للناس شمس و قمر

---

۱ - رك : ۲۱۶/۱ تاریخ آداب اللغة العربية ، جرجی زیدان.

۲ - رك: ۱۰۲ الفهرست که ابن الندیم میگوید: «انما قدمنا البصريين اولا لان علم العربية منهم اخذ.»

۳ - البته باید گفت که تعلیل حقیقی در نحو عربی، پس از نقل کتب یونانی به زبان عربی در عصر عباسی بوده است.

٤ - رك: الفهرست ص ۶۸ و ۶۹

اولین کسی است که درنحو تألیف کرده‌است.[1] عیسی بن عمرو ابوعمرو بن العلاء ازشاگردان عبدالله بن ابی اسحاق بوده‌اند وخلیل بن احمد و یونس بن حبیب شاگردان عیسی بن عمر راهم بایدازشاگردان بالواسطهٔ عبدالله بن ابی اسحاق دانست.[2] عیسی بن عمر، درعلم نحوعقایدی بیان کرده ودرتلفظ کلمات آیات قرآنی استدلال کرده وازین راه به تکمیل نحوعربی کمک کرده‌است.

ابوعمرو بن العلاء (۷۰-۱۵۴هـ) که درمکه متولدشده ودربصره زیسته‌است، دراعراب آیات قرآنی عقایدی داردکه درتدوین علم نحومؤثربوده واظهارات اوسبب شده که دیگرعلماء نیزاظهارعقیده کنند.

سرانجام نوبت به خلیل بن احمد (۱۰۰-۱۷۵) استادبزرگ سیبویه میرسد که چون برنغم وموسیقی اطلاع داشت - کتاب النغم رادر موسیقی نوشت - توانست علم عروض راپایه گذاری کندوباتنظیم قواعد آن علم، وسیلهٔ سنجش شعرعرب رابوجود آورد. خلیل درلغت هم کتاب العین رانوشت.[3] خلیل درعلم نحونیزعقایدی ابراز داشت وبرای اودرعلم نحو، همین افتخاربس که شاگردی همچون سیبویه تربیت کرد. سیبویه هرجاکه در(الکتاب میگوید: «**وسألته**»ویا «**قال**» بدون اینکه از گوینده اسم ببرد منظورسیبویه استادش خلیل میباشد. این سؤال پیش میآید که چرا خلیل درنحو تألیفی ندارد همانطورکه در لغت و عروض دارد سیوطی میگوید:[4] «خلیل نه‌پسندید که‌تألیفی رادست یازدکه دیگران پیش‌ازاوشروع کرده‌اند»[5]

---

۱ - رك: ۱۱۴/۲: تاریخ آداب اللغة العربیه.

۲- نصر بن عاصم ویحیی بن یعمرو عبدالرحمن بن هرمز راکه قسمت عمدهٔ دوران زندگیشان در قرن اول هجری بوده‌است ومعاصرابوالاسود دوئلی، ازنحاة اولیه شمرده‌اند.

۳- رك: لغت نامهٔ دهخدا، ذیل کلمه خلیل ص۷۱۸.

٤- رك: المزهر ۱/۸۰و۸۱ ط. الثانیه مطبعة الحلبی.

٥ - پیش ازخلیل درعلم نحوتالیفاتی شده بود ومتأسفانه فعلا دردست نیست.

خلیل درنحو بهمین اندازه اکتفا کرد که افکار و نظریات خود را به شاگردش سیبویه بیاموزد و درنتیجه سیبویه هم تألیفی بنام (الکتاب) فراهم آورد که نه پیش از او سابقه دارد و نه پس از او کسی توانست نظیرش را بیاورد.(۱)

خلیل بن احمد به دقائق زبان عرب آگاه بوده است بطوریکه هیچ یك از معاصرانش بپایهٔ او نمیرسیده اند و سیبویه بارها از خلیل عبارت: **«ان هذه العبارة اوهذه الظاهرة تکرهها العرب»** را نقل میکند که حاکی از تسلط او بر رموز زبان عرب است که عبارتی را نادرست و تلفظی را غلط میدانسته است.

خلیل بن احمد درنحو عربی، بنای کار خود را بر سماع و تعلیل و قیاس گذاشت. سماع یعنی آنچه از قراء درقراءت قرآن می شنید، زیرا خلیل می گفت: قرآن کریم به لغت قریش برپیامبر نازل شده و قریش هم بقول ابونصر فارابی(۲) **«کانت اجود العرب انتقاء للافصح من الالفاظ و اسهلها على اللسان عند النطق»**

دراینجا باید افزود و گفت که خلیل درسماع، علاوه بر آنچه از قراء قرآن شنیده بود، ازسخنان عرب بادیه که به فصاحت آنان اعتماد داشت، استدلال میکرد و به گفتهٔ آنان، درتدوین قواعد توجه داشت وسرانجام در همین قرن دوم هجری، ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر ملقب به سیبویه که بقول ابن خلکان (۳) **(اعلم المتقدمین والمتأخرین بالنحو)** است، ظهور کرد. سیبویه که به لقب شهرت دارد(۴) نه به کنیه و اسم، پس از فوت استادش خلیل، الکتاب را تصنیف کرد، زیرا هرجا درالکتاب از استاد اسم میبرد پس از اسم او (رحمه الله) را می آورد. کتابی

۱- رك: ص ۸٤ القرآن الکریم و اثره فی الدراسات النحویه

۲- رك: المزهر ج: ص ۱۲۸ مطبعة السعادة

۳- رك: ۱۳۳/۳ وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان ابن خلکان، به تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر.

٤- درتاریخ کسانی را می شناسیم که دارای دو نام فارسی و عربی و یا عربی و ترکی بوده اند و یکی بر دیگری غلبه دارد مثلا سیبویه نحوی معروف که لقبی ایرانی دارد و دلالت میکند بر اینکه ←

که دردنیای ادب آن روزگاران مشهور شد وهر کس میخواست ازصرف ونحو عربی آگاهی یابد، کافی بود که ازالکتاب سیبویه استفاده کند، بطوریکه ابوعثمان مازنی گفت(۱): «**من اراد ان یعمل کتاباً کبیراً فی النحو بعد کتاب سیبویه - فلیستحی**» کتابی که بزرگان ادب بعنوان بزرگترین ارمغان بیکدیگر اهداء میکرده‌اند، کتابی که هرگاه کسی میخواسته‌است نزدابوالعباس مبرد، آنرابخواند ابوالعباس باومیگفته است: «**هل رکبت البحر**» **تعظیماً للکتاب واستصعاباً لمافیه**

سیبویه بنابه‌نقل زرکلی درسال ۱۴۸ه دریکی ازقراء شیرازبدنیاآمده‌است وسپس به‌بصره رفته وازملازمان حلقهٔ درس خلیل‌بن‌احمد شده ودرآنجاکتاب مشهورخودرادرنحوتصنیف کرده‌است.

آنگاه به بغداد رفته وپس‌ازمناظرهٔ ناراحت کنندهٔ باکسائی به‌اهوازرفته وبه سال ۱۸۰ه درآنجا درگذشته‌است.(۲)

نژاد واصل‌اوازایران است وبه‌لقبش‌مشهورشده‌است، ونیزعضدالدوله فناخسرودیلمی که‌لقبش بسیارشهرت‌دارد ودرتواریخ به‌لقب معروف‌است ویامتنبی‌شاعربزرگ که‌نامش‌احمدبن‌الحسین است وبه‌لقب‌اشتهاریافته‌است. برخی‌نیزدونام‌ترکی وعربی داشته‌اند مانند سنجربن ملکشاه که‌نام عربی اواحمدبوده ونام عربی‌پدرش ملکشاه‌نیزسهل‌بوده‌است ولی ماآن دورابنامهای سنجروملکشاه می‌شناسیم. اخفش وفراء وزجاج ازنحویان مشهور، به القاب خود معروفند بایزید بسطامی (طیفوربن‌عیسی) وابوالحسن خرقانی (علی‌بن جعفرخرقانی) وابوسعید ابی‌الخیر (فضل‌الله‌بن ابی‌الخیر) ابوعلی (حسین‌بن‌عبدالله‌بن‌سینا) به‌کنیه‌اشتهاردارندنه به‌اسم. رك: ص۲۵٤ پاورقی سخن وسخنوران، فروزانفر، چاپ شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

۱- بنقل‌ازپاورقی لغت‌نامهٔ دهخداذیل کلمه ابوالاسود ص۳۷۲

۲- رك: الاعلام، زرکلی ج ۷۳٦/۲

ابن خلکان وفات سیبویه رانیزدرسال ۱۸۰ه مینویسد درقریه بیضاء شیرازوسن‌اورا چهل و اندی میداندونقل میکندکه خطیب درتاریخ‌بغداد ازابن دریدنقل‌میکندکه «**مات‌سیبویه بشیرازوقبره بها، والله‌اعلم. وقیل: ان‌ولادته کانت‌بالبیضاء المذکورة لاوفاته...**» رك: ۱۳۳/۳ وفیات‌الاعیان.

سیبویه لقب فارسی معناه‌بالعربیة: رائحةالتفاح والعجم یقولون «سیبویه» لانهم‌یکرهون ان‌یقع من آخرالکلمه (ویه) لانهاللندبة. رك: وفیات‌الاعیان ۱۳۵/۳

درست است که پیش از سیبویه دانایانی در علم نحو همچون: عبدالله بن ابی اسحاق، ابو عمرو بن العلاء، عیسی بن عمر الثقفی و یونس بن حبیب و خلیل بن احمد (استاد سیبویه) وجود داشته‌اند و دربارهٔ علم نحو عقایدی اظهار کرده‌اند ولی تکوین مکتب نحو بصره، بوسیله سیبویه بوده‌است، زیرا تخمی که آنان پاشیدند، بوسیله سیبویه در الکتاب، به نتیجه رسید.

سیبویه برای نخستین بار در الکتاب مسائل مربوط به نحو عربی را طرح کرد و دیگران حتی علمای نحو کوفه نیز از چشمهٔ زلال او در الکتاب آب نوشیدند. (۱)

کتابی که سیبویه در نحو زبان عربی تدوین کرد، کتابی است که نه پیش از او کسی نوشته و نه پس از او کسی خواهد نوشت. کتابی است که همگان از سر چشمهٔ زلال آن آب نوشیده‌اند و تشنگی علمی خود را فرونشانده‌اند. کتابی است که از مسائل اصولی آن، مسائل فرعی دیگر بوجود آمده است.

کتابی است که نه تنها مکتب نحو بصره و کوفه و بغداد از آن بهره‌مند شده‌اند بلکه علمای مکتب نحو اندلس و مصر و شام را نیز متمتع کرده‌است. (۲)

بهر حال در قرنهای مختلف و در کشورهای مختلف اسلامی، الکتاب سیبویه دارای اهمیت بوده است و منشاء و اصلی بوده است برای مکتب نحو بصره در مباحث نحوی و صرفی و حتی علمای مکتب نحو کوفه نیز از الکتاب سیبویه و علمای نحو بصره بهره‌مند شده‌اند.

۱- کسائی و فراء که از پیشوایان مکتب نحو کوفه هستند، در حلقهٔ درس یونس بن حبیب بصری درس میخواندند.

۲- ابوعلی احمد بن جعفر دینوری (م. ۲۸۹ﻫ) در بغداد نزد ابوالعباس مبرد کتاب سیبویه را خوانده‌است. رك: طبقات النحويين واللغويين ص۲۳۴ ط اولی سنه ۱۹۵٤م.
و نیز ابوالحسین محمد بن الولید بن ولاد التمیمی (م. ۲۹۸ﻫ) هشت سال در عراق کتاب سیبویه را میخوانده‌است.
رك: ص۲۳٦ طبقات النحويين واللغويين.

معاذالهراء (م. ۱۸۷ه) وابوجعفرالرؤاسی برادرزادهٔ معادکه اول کس از علمای نحو کوفه است که کتابی درنحو نوشته وابی بکرمحمد بن الحسن الزبیدی در صفحه ۱۳۵ کتاب طبقات النحویین واللغویین مینویسد: **«وله کتاب فی الجمع والافراد»** ومتأسفانه کتابش ازمیان رفته، ازعلمای بصره، نحوفراگرفته اند(۱)

زمخشری هم بهاهمیت الکتاب سیبویه آگاه بوده که دربحث ازآیهٔ ۱۳۲ سورهٔ اعراف (۷) ازسیبویه وکتابش بهبزرگی یادمیکند (۲)

الکتاب سیبویه دردوجلداست وبه شیوهٔامروزی نیست که مطالب مربوط بهتصریف ازمطالب نحوی، جداباشد. سیبویه درتدوین (الکتاب) به سماع ازعرب فصیح توجه داشته است وهمچون استادش خلیل به نجد وتهامه وديگربوادی عربستان که عرب فصیح درآن بوادی سکونت داشته، مسافرت کرده واز گفته های آنان درتدوین قواعد الکتاب استفاده کرده است، زیرا درالکتاب عباراتی از قبیل **(سمعنابعض العرب)** یا **(سمعنا العرب تنشدهذا الشعر)** ویا**(سمعنامن العرب)** ویا **(کثیرفی جمیع لغات العرب)**ویاعبارت **(وقد سمعناهم)** ویاعبارت **(سمعنا من العرب من یوثق بعربیته)** وجود دارد که تمام حاکی ازتوجه سیبویه است به سماع ازعرب

۱- برای آگاهی بیشتردرباره معاذالهراءرك: طبقات النحویین ص ۱۳۶ ووفیات الاعیان ۹۹/۲ و ۱۰۰ وبرای آگاهی بیشترازابوجعفرالرواسی رك: پاورقی طبقات النحویین واللغویین ص ۱۳۵ و نیزرك: ۱۳۲/۲ تاریخ آداب اللغة العربیةجرجی زیدان

۲- رك: ج۸۵/۲ کشاف. ط. اولی. سنه ۱۳۵٤ه.

زمخشری درتفسیرآیه ۱۳۲ سوره اعراف یعنی آیهٔ **«وقالوا مهما تأتنابه من آیة لتسحرنا بهافمانحن لك بمؤمنین»** میگوید

(فان قلت) مامحل مهما (قلت): الرفع بمعنی ایماشیی فاتنابه او النصب بمعنی ایماشیی تحضرنا فاتنابه ومن آیه تبین لمهماوالضمیران فی به وبهاراجعان الی مهماالاان احدهماذکرعلی اللفظ والثانی انث علی المعنی لانه فی معنی آیة... وهذا وامثاله ممایوجب الجثوبین یدی الناظر فی کتاب سیبویه.

فصیح.(۱)

مکتب نحو کوفه

میدانیم که مکتب نحوبصره درنقطه گذاری واعجام آیات قرآنی ونیز در بیان مسائل صرفی ونحوی پیشقدم بوده است وآن زمان که ابن ابی اسحاق و دیگرعلمای نحوبصره درمسائل نحوی بحث میکردند و نظریاتی مبتنی برقیاس وسماع درمسائل نحوی ابراز میداشتند، مکتب کوفه به مسائل فقهی وقراءت قرآن توجه داشت(۲)وبه علم نحوومسائل مربوط بآن کمترمیرسید.

معمولا ابی جعفرالرؤاسی(۳)ومعاذالهراء(۴) راازنحاة اولیه کوفه میدانند ومیگویند:

ابی جعفرالرؤاسی از عیسی بن عمرو ابی عمروبن العلاء نحوفراگرفت و بکوفه بازگشت وکسائی نزداونحو آموخت.

ابوجعفرالرؤاسی درنحو آراء باارزش واهمیتی ندارد که بآنها بتوان استناد کرد و فقط الزبیدی ـ ابی بکر محمدبن الحسن ـ متوفی بسال۳۷۹ھ درص۱۳۵ طبقات النحویین مینویسد: «**وله کتاب فی الجمع والافراد**»

معاذالهراء نیزهمچون ابوجعفرالرؤاسی بانحاة بصره آمدوشد داشته واز

۱ـ برای آگاهی بیشتردربارهٔ سیبویه ومحل تولد او ومسأله زنبوریه ووجه تسمیه سیبویه وسن۳۳سال اورك: ازص۶۶تاص۷۴طبقات النحویین واللغویین ابی بکرمحمدبن الحسن الزبیدی المتوفی سنه۳۷۹ھ. به تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم ط.اولی سنه۱۳۷۳ھ ۱۹۵۴م مصر.

۲ـ سه تن ازقراء هفتگانه که قراءةآنان درعالم اسلام رواج یافته بود ومورد قبول همگان واقع شده یعنی: عاصم،حمزه وکسائی اهل کوفه بوده‌اند. رك: مراتب النحویین، ابی الطیب اللغوی مطبعة نهضة مصر بالفجاله ص۷۴ به نقل ازص۱۵۳مدارس النحویه.

۳ـ ابوجعفر محمدبن الحسن ابی سارة ، لقب الرؤاسی لعظم راسه...رك: ص ۱۳۵ پاورقی طبقات النحویین واللغویین،الزبیدی.

۴ـ **هومعاذبن سلمة الهراء، وکان یبیع الهروی (من الثیاب)** رك: ۱۳۵ طبقات النحویین

آنان علم آموخته وسپس بکوفه بازگشته ومیگویند که برخی از مسائل تصریف ازوست(۱)

باید گفت که پیدایش مکتب نحو کوفه، در حقیقت با حضور کسائی و شاگردش، فراء بوده است و آن دو بوده اند که اساس مکتب نحو کوفه راپایه‌گذاری کردند ونظریاتی ابراز داشتند که بامکتب نحو بصره متفاوت بود ودرواقع موجودیت مکتب کوفه اعلام شد.

کسائی:

ابوالحسن علی بن حمزهٔ کسائی کوفی، اهل قریهٔ باحمشاء(۲) است که در ۱۱۹ هـ متولد شد ودر کوفه نشو ونما یافت وازابوجعفر الرؤاسی ادب فراگرفت.

ابتدا درحوزه‌های قراء قرآن حاضر میشد وچون آدم تیزهوش باذکاوتی بود، درك کرد که قراءت قرآن به آگاهی ازاعراب قرآن نیازدارد، این بود که به حوزهٔ درس ابی جعفر الرؤاسی رفت واز کتاب (الفیصل) او بهره برد وفهمید که آنچه میخواهد بآن نخواهد رسید مگراینکه به بادیه سفر کند، این بود که به بوادی رفت وسپس بکوفه برگشت وبرای تکمیل اطلاعات خود به بصره رفت واز حوزهٔ درس بزرگان(۳) نحو بصره، ادب آموخت.

پس ازمسافرت به بادیه ودرك محضر استادان نحو بصره، آوازهٔ شهرتش به گوش مهدی خلیفهٔ عباسی رسید واورا برای آموزگاری فرزندش هارون الرشید به بغداد احضار کرد وچون هارون خلیفه شد اورا به معلمی دو پسرش امین ومأمون گمارد وازاو بسیار تجلیل کرد.

کسائی درنقل لغت وشعر ازاعراب حطمیه که عرب غیر فصیح بود ودربغداد سکونت گزیده بود، پروائی نداشت، درصورتی که نحاة بصره ازاین قبیل اعراب

۱- رك: طبقات النحویین واللغویین ص ۱۳۵

۲- باحمشاء بسکون المیم: قریة بین أوانا والخطیره رك: پاورقی طبقات اللغویین ص ۱۳۸

۳- همچون: عیسی بن عمر وابی عمرو بن العلاء ویونس بن حبیب وخلیل بن احمد.

لغت وشعرو روایت نقل نمیکردند ومیگفتند که اینان عرب متحضرهستند نه عرب بدوی وامکان دارد که بزبان آنان فساد راه یافته باشد. کسائی درقیاس نیزعلاوه براینکه به گفتارعرب بدوی فصیح استنادمیکرد بگفتارعرب متحضرغیرفصیح نیز که بعلت اختلاط، لحن درگفتارشان راه یافته بود، استناد میکرد.

کسائی معتقد باین مسئله بوده است که پایه‌های نحوبرقیاس مبتنی است ومی گفته است:

انما النحو قیاس یتبع و به فی کل امر ینتفع

ابوحاتم که مدافع وطرفدار مکتب نحو بصره است دربارهٔ کسائی میگوید: «نزدیک بودن کسائی بدستگاه خلافت سبب شهرت اوشده ودانش او بیشترنقل روایت وشعراست ازعرب غیرفصیح.»

کسائی بنابه اختلاف روایات درسال ۱۹۳ﻫ ویا ۱۸۹ﻫ فوت شد. (۱) برخی کسائی راجامع علوم ادبی زمان خود دانسته‌اند وگفته‌اند که: کسائی از قراء است وشاگردانی همچون: ابوعبیدالقاسم بن سلام تربیت کرده است ولغوی است زیراعده‌ای ازولغت وشعرفراگرفته‌اند همچون: علی بن المبارک الاحمر که قصائد وابیات فراوانی راحفظ کرده ونحوی نیزهست ومحمدبن سعدان ضریرنزداو نحوآموخته است. کسائی درعلم نحو کتاب مختصری نیز تألیف کرده است. (۲)

۱- زبیدی درص ۱۴۲ طبقات النحویین مینویسد: کسائی درشهرری فوت شدبه سال ۱۹۳ﻫ وگویند: درهمان روزمحمدبن الحسن الشیبانی فقیه نیزفوت شدوهردوی آنان را دریک روز دفن کردند وهارون الرشیدگفت: **«دفنا الفقه واللغة فی الری فی یوم واحد»** ولی در ص ۱۷۵ کتاب مدارس النحویه تاریخ فوت کسائی سال ۱۸۹ هجری است. نویسنده میافزاید که کسائی باهارون به خراسان رفت وبیمارشد ودرقریه رنبویه نزدیک ری فوت شد و اضافه میکندکه: فقیه مشهورمحمدبن الحسن الشیبانی نیزبااوفوت شد وهارون ازمرگ آن دواندوهگین شد وگفت: **«دفنا الفقه والنحوبالری»**

۲- رک: المدارس النحویه ص ۱۸۶.

دکترمحمد غفرانی
از: دانشکده‌الهیات ومعارف اسلامی
دانشگاه تهران

نقش ابن المقفع در احیای فرهنگ وتمدن ایران باستان در زبان عربی

- ۱ -

دانشگاه پهلوی چون دیگر دانشگاههای ایران بمنظور تجدید افتخارات ملی وبه پیروی از اهداف عالیه انقلاب آموزشی به تجلیل از بزرگان ادب و شخصیتهای فرهنگی این مرزوبوم که خدمات ارزنده وپرارج آنان بگونهٔ مشعلی فروزان فراراه کاروانهای تمدن بشری قرار گرفته همت گماشته است واین کنگره برای بزرگداشت یکی از شخصیتهای برجسته ایرانی نژاد درفرهنگ وزبان عرب بنام سیبویه برپاشده‌است باشد که ازاین رهگذرمردم ایران بویژه جوانان وفرهنگیان این آب وخاك باهمیت نقش نیاکان خود دربنیانگذاری وپی ریزی کاخ باعظمت فرهنگ اسلامی بیش ازپیش آشنا شوند.

راقم سطور ابتدا درصدد بر آمد که بابضاعت مزجات درهمین زمینه مطالبی تهیه نموده وبعرض حضارمحترم ودانشمندان گرامی برساند ولی پس ازاطلاع ازمفاد دعوتنامهٔ دانشگاه پهلوی بر آن شد که ازاین فرصت استفاده نموده و سخنرانی خودرا به بزرگداشت نام یکی دیگرازفرزندان نیك‌نهاد ایران زمین که درپهنهٔ گیتی شهرتی بسزا ومنزلتی والا دارد اختصاص دهد. این شخصیت مورد نظرعبدالله فرزند المقفع یاداذبه فرزند داذگشنسب است که خود ازمردم خطه فارس مهد فرهنگ ایران باستان بشمارمی آید بنابراین بسیاربجاوشایستهٔ

است که دراین محفل باشکوه نام این رادمرد ایرانی رانیز گرامی بداریم واز خدمات گرانبهای این مردبزرگ سخنی بمیان آوریم.

دراواخرقرن نخست هجری درشهر گورفارس که امروز آنرا فیروزآباد نامند(۱)کودکی درخانوادۀ محتشم واصیل پابعرصه گیتی نهادگوئی که دست سرنوشت بایداورابرای‌انجام وظیفۀ سترگ ورسالتی خطیرومقدس پرورش دهد ونامش رادرجریده أیام جاودانه ثبت گرداند آری ابن‌المقفع بحق‌یك شخصیت علمی جهانی‌است که امروز کمترفرهنگ وزبانی می‌توان یافت که بانام‌او آشنا نباشد وبرای‌شهرت اوهمان‌بس که کتاب کلیله ودمنه‌به بیش‌از۵۲زبان زنده دنیا ازاصل تازی که اثر خامۀ توانای‌نویسندۀ عالیقدرما است‌نقل وترجمه شده‌است وازاین حیث پس‌ازکتاب مقدس انجیل مرتبت دوم را درجهان حائزمی‌باشد.

---

۱ ــ عبدالقدوس جهشیاری‌که خود ازنویسندگان عالیمقام ایرانی‌نژاد است درکتاب «الوزراء والکتاب» ص۱۰۹زادگاه‌ابن‌المقفع را «جور» باراء مهمله که همان معرب «گور» است ضبط نموده‌است وبرخی دیگرازمورخان مانندابن‌خلکان (وفیات‌الاعیان ج۱ص۱۸۷) اوراازمردم فارس شمرده‌بدون‌آنکه‌اززادگاهش صریحاًنامی‌ببرند و اما درکتاب «الفهرست» چاپ قاهره (ص۱۷۸) * نام زادگاه ابن‌المقفع «حوز»باحاء مهمله وزاء معجمه ضبط‌گردیده ودرچاپ فلوگل وچاپ طهران‌تحقیق‌آقای رضای‌تجدد (ص۱۳۲)باخاء معجمه یعنی «خوز» آمده‌است وبدون شك هردوضبط ناشی‌ازتحریف وتصحیف ناسخان ومصححان می‌باشد زیرا ابن‌الندیم زادگاه ابن‌المقفع را صریحاً ازتوابع استان فارس میخواند وحال‌آنکه درهیچ یك ازمنابع موثق تاریخی وجغرافیائی شهری بنام «حوز» یا «خوز» به خطۀ فارس نسبت داده نشده است وعجب‌آنکه برخی ازمحققان وادبای معاصرعرب ازقبیل مرحوم دکترطه حسین ومرحوم دکترخلیل مردم دچار لغزش‌گردیده وکلمۀ نادرست «خوز» رامخفف خوزستان دانسته ومعتقدند که ابن‌المقفع‌ازمردم سرزمین‌خوزستان‌است (المجمل‌فی‌تاریخ‌الادب‌العربی ص۱۴۳ چاپ قاهره وابن‌المقفع چاپ‌دمشق ص۲۸) ولی‌همانگونه‌که میدانیم‌همۀ مورخان تصریح کرده‌اندکه ابن‌المقفع ازمردم سرزمین فارس است بهرحال جالب‌آنکه هم‌اکنون از دودمان ابن‌المقفع خانوادۀ به شهرت حاجیانی دردشتی ماندستان ازتوابع استان فارس اقامت دارد (روزنامه اطلاعات/۱۲شهریور/۱۳۳۷).

- ۲ -

تعلق ابن المقفع به فرهنگ و معارف ایران باستان:

بنا به گفتهٔ مورخان ابن المقفع در محضر عیسی بن علی عم ابوجعفر منصور دومین فرمانروای خاندان عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ) به کیش اسلام گردن نهاد[1] ولی از آنجاکه به آیین و فرهنگ سرزمین نیاکان خود عشق می‌ورزید در مظان اتهام به زندقه و شعوبی گری قرار گرفت و عده‌ای کوته بین و بداندیش این دلبستگی و گرایش به فرهنگ ایران باستان را علیه نویسنده عالیقدر و دانشمند بزرگ ایرانی - نژاد دست آویز نموده و قصد جان او کردند و بالاخره نقشه پلید خود را عملی ساخته و پیکر این رادمرد بزرگ را با وضعی فجیع طعمه آتش ساختند و هر گاه به صفحات تاریخ سیاسی قرنهای نخستین اسلام بنگریم باین حقیقت پی خواهیم برد که اصولا تهمت زندقه قبل از هر چیز بعنوان یك حربه سیاسی بکار می رفته است لذا باید با حزم و احتیاط دربارهٔ افرادی که باین بهتان جان خود را از دست داده‌اند داوری نمائیم و چون بحث پیرامون این موضوع از حوصلهٔ گفتار ما خارج است لذا از بررسی عوامل اتهام ابن المقفع به زندقه خودداری مینمائیم و علاقمندان را به فصل سوم از باب دوم کتاب خود بنام «عبدالله بن المقفع چاپ قاهره» که به تجزیه و تحلیل این امر مهم اختصاص یافته احاله میدهیم و در اینجا فقط به این نکته اشاره می نمائیم که ابن المقفع با اطلاعی که از شخصیت و ویژگیهای اخلاقی او داریم و تاریخ گواه بر آنست اسلام را از دریچه فهم و منطق عقل شناخته و آنرا بعنوان دینی بحق و برتر از همهٔ ادیان پذیرفته است و تنها سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که چنانچه ابن المقفع به حقیقت اسلام آورده پس چگونه اینهمه علاقه به آئین و آداب ایران باستان از خود نشان می‌داده که درمعرض سوءظن قرار گیرد باین سؤال از دو جنبه می‌توان پاسخ داد:

---

۱ - تاریخ طبرستان بهاءالدین محمد بن اسفندیار- ج ۱ ص ۱۱ تهران. وفیات الاعیان ابن خلکان ج ۱ ص ۱۸۷ بولاق.

الف ـ مقتضیات سیاسی عصر ابن المقفع ایجاب میکرد با هر گونه افکاری که بزیان دستگاه خلافت تلقی می شده است شدیداً مبارزه نمایند و بآن رنگ معارضهٔ با دین اسلام بدهند و گرنه دین مبین اسلام با اشاعهٔ فرهنگ و معارف بشری ـ تا آنجاکه با اصول عقائد تعارض نداشته باشد ـ نه تنها مخالفتی ندارد بلکه آنرا موردتأیید و تشویق نیز قرار می دهد و این حقیقت براحدی پوشیده نیست و ابن المقفع باتوجه بهمین اصل درراهی گام نهاد که مایه مباهات و افتخار هر فرد مسلمان آزادهٔ ایرانی است آری ابن المقفع با حفظ ملیت و علاقهٔ به فرهنگ و معارف ایران باستان هم وقت خودرا به خدمت درراه زبان و فرهنگ عربی یابعبارت صحیح تر فرهنگ اسلامی مصروف داشت و هم درصدد احیای فرهنگ کشور خویش که سابقهٔ تمدنش ازمرزسه هزار سال تجاوز کرده است برآمد و از این راه دو هدف اساسی را دنبال می کرد یکی معرفی مقام شامخ فرهنگ و تمدن ایران باستان به جامعهٔ نوین اسلامی و دوم پیوند دادن تاریخ باشکوه ایران عصر اسلام به تاریخ گذشته پرافتخار خود و اعطای نقش رهبری و سیادت فرهنگی به ایرانیان در فرهنگ اسلامی و این روح دلبستگی به فرهنگ و معارف بشری دوراز هر گونه تعصب نژادی و اعتقاد به برتری عنصری که ابن المقفع مصداق واقعی و نمونه کامل آن است حقیقتی است که قرآن کریم آنرا تحسین و تمجید می فرماید **«اناخلقناكم من ذكروأنثى و جعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله أتقاكم»**.[1] اینجاست که باید بین شعوبی‌گری و بین دلبستگی و علاقهٔ به فرهنگ زادگاه قوم وملتی قائل به فرق شویم و آن گروه که ابن المقفع راشعوبی پنداشته اند سخت راه اشتباه پیموده اند چه ابن المقفع بحکم علاقهٔ وافری که بفرهنگ و معارف ایران باستان ازخود نشان میداد درصدد ترجمهٔ آثار پهلوی به عربی بر آمد نه بمنظور خصومت و درگیری بافرهنگ و آئین دیگران آنچنانکه روش شعوبی هاست بنابراین روش ابن المقفع

---

۱ ـ سورهٔ الحجرات آیهٔ ۱۳.

یك امر طبیعی بوده و از نظر ارباب خرد و دانش ممدوح و پسندیده است وحدیث شریف **«حب الوطن من الایمان»** مؤید این نظریه نیز می باشد هرچند روزگار با ابن المقفع سر ناسازگاری وستیزگی گذاشت وزندگی اورا درهم نوردیدوبرخی ازمحققان چنین پنداشته اند که جاه طلبی ابن المقفع اورابه سرنوشت شوم گرفتار ساخت ولی هرگاه به شخصیت اخلاقی ابن المقفع توجه نمائیم کاملاخلاف این عقیده راثابت می نماید چگونه می توان چنین کسی رامتهم به جاه طلبی کرد و حال آنکه اوشخصاً خودرا ازاین سمت مبری می دارد گویند روزی از ابن المقفع سؤال شد **«لم لاتطلب الامور العظام فقال رأیت المعالی مشوبة بالمکاره فاقتصرت علی الخمول ضناً بالعافیة»** [1] بنابراین گرفتاری ابن المقفع فقط انگیزه سیاسی داشته وعلت قتل رابایددررقابت ابوجعفرمنصور باعمویش عبدالله بن علی که دعوی خلافت داشت جستجو کرد وبقول معروف **«لیس هذا أول قارورة کسرت فی الاسلام»** آزادگانی چون ابن المقفع درراه خدمت به فرهنگ کشور خویش جان خودرا ازدست دادند کسی نیست که ازبی سامانی ودربدری شاعربلندآواز ایران زمین ابوالقاسم فردوسی آگاه نباشد حتی پس از مرگ اجازه ندادند که پیکراین شاعرحماسه سرای بزرگ ایران ومسلمان واقعی درگورستان مسلمانان بخاك سپرده شود اینك پس از گذشت هزارسال واندی از آن گورستان اثری نیست اما آرامگاه شاعرعالیقدرایران شامخ واستوارو کعبه دلهای آزادمردان جهان است وعبدالله بن المقفع نیزاز آزاد مردان ایران بشمارمی آید.

-۳-

نقش رهبری ابن المقفع درتجدید فرهنگ ایران باستان در عصر اسلام

در سال ۸۲ بعدازهجرت با تعریب دیوان خراج که بدست صالح بن عبدالرحمن سگزی و باشارهٔ حجاج بن یوسف ثقفی والی عراق (۷۵-۹۵ه) صورت

۱- ضحی الاسلام احمدامین ج۱ ص۱۹۸ قاهره (ولی باید اذعان کرد که باداشتن خوی عزلت وگمنامی بازهم ازکیدوحسد بداندیشان رهائی امکان پذیرنیست).

گرفت[1] آخرین اثر زبان پهلوی از جامعهٔ اسلامی رخت بربست ودر این ایام ابن المقفع کودکی خردسال بود[2] ولی دیری نپائید که بحکم تربیت خانوادگی وسمتی که پدرش در دستگاه حکومت بنی‌امیه داشت دریافت که زبان وفرهنگ پهلوی محکوم به زوال است و تعریب دیوان خراج خود هشداری است که نیروی فکری ابن المقفع برای رفع این خطر چاره‌ای بیندیشد لذا دیری نپائید که گزیده‌ترین آثار پهلوی را بزبان عربی برگردانید تا باشد با آنها عمر جاودانه بخشد[3] واز طرفی دیگر فرهنگ اسلامی را با این ذخائر ارزنده انسانی بارور گرداند و نکته جالب اینکه ابن المقفع برخلاف معمول زمان خود در هیچ یك از آثارش به ذکر أشعار و امثال عرب استشهاد نمی کند حتی در رسائلی که خود تألیف کرده است از قبیل «رسالة الصحابه» واین گونه سبك نگارش خود می‌رساند که نویسندهٔ ما جز عشق باحیای فرهنگ نیاکان خویش داعی وانگیزهٔ دیگری نداشته و با اینکه نوشته‌های خود را بزبان عربی یگانه زبان علمی و رسمی عصر خود تألیف نموده ولی کوشیده است که فرهنگ ومعارف پهلوی را با حفظ ویژگیهای آن بدون آنکه ماهیت واصالت خود را از

۱- الفهرست ابن الندیم ص ۲۴۲. فتوح البلدان بلاذری ص ۴۶۴. محاضرات الادباء راغب اصفهانی ج ۱ ص ۴۵.

۲- نویسنده برخلاف قول مشهور معتقد است که ابن المقفع در نیمهٔ دوم صدهٔ اول هجری تولد یافته نه بسال (۱۰۶ هـ) زیرا بنا بگفته بلاذری در کتاب فتوح البلدان ابن المقفع در عهد خلافت سلیمان بن عبدالملك (۶۶-۹۹ هـ) از طرف صالح بن عبدالرحمن سجستانی مأمور خراج برخی از ولایات دجله بوده است بنابراین در سال (۸۳ هـ) معمولا عمر ابن المقفع باید از حدود ۱۰ سال متجاوز باشد.

۳- متأسفانه بسیاری از آثار عربی این دانشمند و نویسنده بزرگ ایرانی نژاد از گزند حوادث ایام مصون نماند ودستخوش هوی و هوس مغرضان گردید واز بین رفت ولی خوشبختانه نصوصی از این آثار ارزنده در آثار قدما که از ابن المقفع نقل کرده‌اند بجای مانده است وما را بر آن میدارد که از عظمت اندیشهٔ تابناك این فرزند برومند ایران زمین تجلیل بعمل آوریم.

دست بدهد بجامعه مسلمانان اعم ازایرانی وغیرایرانی عرضه ومعرفی نماید[1] (نامش بلندآواز وروانش جاوید باد)

نگاهی کوتاه به‌آثار ابن‌المقفع :

رسائل ونوشته‌های عبدالله‌بن‌المقفع راازنظرموضوع می‌توان به سه‌دسته متمایز تقسیم کرد:

۱- نخست نوشته‌های فلسفی ومنطقی که شامل سه رساله درمنطق ارسطو است وآنهارا ابن‌المقفع بنامهای «**قاطاغوریاس**» - مقولات عشر- و«**باری - ارمیناس**» - عبارت - و«**انا لوطیقا**» - تحلیل قیاس - وابن‌ابی‌أصیبعة رسالهٔ دیگری رانیز بنام «المدخل» - **ایساغوجی یا کلیات خمس** - بابن‌المقفع نسبت داده است[2] وصاعد اندلسی ابن‌المقفع را از زمرهٔ پیشروان فن منطق در زبان عربی می‌شمارد ومعتقداست که درترجمه رسائل نامبرده باستثنای رسالهٔ اول «قاطاغوریاس» کسی برابن‌المقفع سبقت نجسته‌است[3] وابن‌الندیم نیز صریحاً می‌گوید عبدالله‌بن‌المقفع واسحاق‌بن حنین واحمدبن طیب ازجملهٔ فلاسفه مشهور هستند که رسالهٔ «قاطیغوریاس» و «باری أرمینیاس» را بزبان عربی تلخیص نموده‌اند.[4] وجاحظ نیز ابن‌المقفع را درردیف فلاسفه عرب آورده ودرمقام

۱- تنها درترجمه‌های وی میتوان این عذررا تاحدی موجه و مقبول دانست ومهم‌تراز همه آنکه درهیچیك ازرسائل ابن‌المقفع مقدمهٔ یافت نمی‌شودکه درآن ازحکام وقت وخلیفه عباسی تمجید کرده‌باشدآنچنانکه رویه سایرنویسندگان معاصروی بوده‌است بویژه‌اگربپذیریم که ابن‌المقفع بنابگفته اکثرمورخان کتاب کلیله ودمنه را باشارهٔ ابوجعفرمنصورازپهلوی به عربی ترجمه‌کرده است معذلك درمقدمه بنام عرض الکتاب هیچ اشارهٔ بنام وی نشده است چه برسدکه درمقام مدح وثناگوئی نیزبرآمده‌باشد هرچند راقم سطوراصولا معتقداست که این‌کتاب یاجزء اعظم‌آن قبل‌از منصورترجمه شده‌است.

۲- عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء ج۱ ص۳۰۸ قاهره ۱۲۹۹هـ.

۳- طبقات‌الامم ص۷۷ قاهره .

٤- الفهرست ص۲٤۸-۲٤۹ قاهره.

مفاضله گوید: «**متی کان «ابن البطریق» و«ابن ناعمة» و«ابوغرة» و«ابن فهر» و «ابن وهیلی» و«ابن المقفع» مثل «ارسطاطالیس»**.[1] وجمال الدین قفطی نیز می گوید که ابن المقفع نخستین کسی است که در حکومت اسلامی کتب منطق ارسطو را بزبان عربی برگردانیده است.[2] وما از مفاد گفته های این مورخان می توانیم بضرس قاطع بگوئیم که ابن المقفع در نقل کتب منطق بزبان عربی نقش رهبری را بعهده داشته است.

واز طرفی دیگر مابه منبعی موثق که صریحاً ویا تلویحاً نشان دهد که ابن المقفع بجز زبان پهلوی و عربی زبان یونانی هم میدانسته دست نیافته ایم بنابراین به ظن غالب وی رساله های منطق ارسطو را از زبان پهلوی به زبان عربی برگردانیده است هرچند زبان پهلوی خود از فرهنگ یونان مایه ومدد گرفته باشد بنابراین ترجمه منطق ارسطو یکی از مظاهر تأثیر فرهنگ پهلوی در زبان عربی است آنچنانکه نظیرش در کتاب کلیله ودمنه مشاهده می شود که اصل آن هندی است ولی از زبان پهلوی به زبان عربی راه یافته و تأثیر مستقیم از آن فرهنگ پهلوی است[3].

۲ـ دستهٔ دوم رسائلی است که ابن المقفع درباب حکمت عملی (اخلاق فرد ـ تدبیر منزل ـ سیاست جهانداری) ترجمه وتألیف نموده وغالب آنها بنام

۱ـ الحیوان ج۱ص۳۸ قاهره.

۲ـ اخبار العلماء باخبار الحکماء ص۱۴۸ ـ ۱۴۹ قاهره.

۳ـ برخی از مستشرقان امثال «پول کراوس» درصحت انتساب این رسائل به ابن المقفع تردید نموده ومعتقدند که فرزند ابن المقفع بنام محمد کتب ارسطو را بزبان عربی برگردانیده ـ است و دلائلی که برای اثبات این مدعی اقامه می نمایند خالی از ضعف نیست (برای مزید اطلاع به کتاب «التراث الیونانی فی الحضاره الاسلامیه» تألیف دکتر عبدالرحمن بدوی مراجعه شود).

«أدب» که خود واژه غیرعربی[1] وگویا معرب «دیپ» پهلوی می‌باشد معروف گردیده‌است والبته لفظ «ادب» دراینجا بمعنای تهذیب نفس است وازاین رسائل

۱- مرحوم دکترطه حسین درکتاب الادب الجاهلی ص ۳۲-۳٤ براین عقیده‌است که واژهٔ «ادب» ومشتقات آن از واژه‌های بیگانه‌است که بزبان عربی راه‌یافته‌اند واین لفظ درکتاب آسمانی قرآن‌کریم نیامده‌است وپس‌ازتوجیه نظریهٔ خود بدون آنکه مبداء ومنشأ این واژه را بیان‌کند خواننده رادروادی سرگردانی وتحیررهامی کندآنجاکه می‌گوید **«قدیقال ان هـذه‌الکلمة لاتعرف فـی‌اللغات‌السامیة الاخری و لیس بین‌النصوص‌العربیة الجاهلیة‌الصحیحة مایثبتها ولیست فی‌القرآن ولا فـی‌الحدیث ولافیما ورد عن‌الخلفاء بطریقة قاطعة فمن‌أین تکون‌قد جاءت»** ازاین‌عبارت می‌توان به‌روحیه نویسنده آن کاملا پی‌برد وراقم سطورشخصاً محضراین دانشمندبزرگ رادرک کردم ولی متأسفانه برای فرهنگ ایران باستان درباروری فرهنگ عـربی یابمعنای صحیح ، فـرهنگ ومعارف اسلامی سهمی قائل نبودوهمهٔ این‌پدیده‌های فکری رادرصدراسلام مرهون فرهنگ یونان می‌دانست و درکتاب «من حدیث‌الشعروالنثر» صریحاً همه چیز را از یـونان می‌داند وابن‌المقفع راکه احدی دربلاغت زبان عربی‌اوتردید ندارد مستشرقی بیش نمی‌داندکه‌زبان عربی رازبان دوم‌خودقرارداده‌است وبالعکس‌عبدالحمید کاتب راکه درشهرت علمی‌واصالت نژادی به پایهٔ ابن‌المقفع نمی‌رسد بیش‌ازحد مورد ستایش قرارداده وبآثار اویابهتربگوئیم به یگانه رسالهٔ معروف او که روش نویسندگی رابه نویسندگان توصیه می‌کند رنگ یـونانی داده وگوئی ازفرهنگ پهلوی‌کوچکترین اثری درفرهنگ عربی وجود ندارد تاب‌آن پایه‌که ابن‌المقفع رامستشرقی بیش‌نمی‌شماردالبته‌ازباب عجزدرزبان‌عربی - بدیهی‌است که مرحوم دکترطه حسین در این داوری راه تعسف پیموده است چه زبان عربی برای ابن‌المقفع زبان اول اوبود برخلاف مستشرقین که کلیهٔ آثارشان درمورد استشراق بزبان مادری یازبان اول خودآنهاجزموارداستثنائی‌که برای استشهاد ونمونه‌اززبان عربی کمک می‌گرفته‌اند بهرحال کسی نیست‌که منکرسهم فرهنگ یونان (سریانی) درزبان عربی‌گردد ودر عین حال نقش ایرانیان وفرهنگ ایران باستان را درزبان عربی نمی‌توان انکارکرد بویژه هرگاه‌این حقیقت را بپذیریم‌که غالب میراث فرهنگی یونان از طریق زبان پهلوی وارد زبان عربی‌گردیده واصولا درصدراسلام مسلمانان به‌ترجمه آثاریـونانی بطور مستقیم ازخودگـرایشی نشان نمی‌داده‌اند وعلت‌آنهم واضح وروشن‌است‌که بسیاری‌ازآنهابامبانی دین‌تعارض داشته‌است.

می‌توان رسالهٔ «الاداب الکبیر» (۱) و رسالهٔ «الادب الصغیر» و رسالهٔ «الادب ـ الوجیز للولد الصغیر» (۲) و رسالهٔ «الادب الجامع» (۳) و رسالهٔ «الادب» (۴) و رسالهٔ

۱ـ نام این رساله باشتباه به قرینهٔ رسالهٔ «الادب الصغیر» به صیغهٔ مفرد شهرت یافته وبهمین صورت هم درقاهره بکوشش احمد زکی پاشا بچاپ رسیده است ولی اسم صحیح آن «الاداب» بصیغهٔ جمع است خواه لفظ «الکبیر» از تسمیهٔ خود ابن المقفع باشد یاازاضافات دیگران وابن الندیم درکتاب «الفهرست» ص ۱۱۸ وصاعداندلسی درکتاب طبقات الامم ص ۷۸ نام کتاب را به صیغهٔ جمع ضبط کرده‌اند وهمچنین دانشمندان دیگرچون ابن قتیبه دینوری درکتاب عیون الاخبار وابن مسکویه درکتاب «آداب العرب والفرس والروم» وخواجه نصیر طوسی درکتاب «اخلاق ناصری» نصوصی ازاین رساله بعنوان «آداب ابن المقفع» آورده‌اند که خود مؤیداین نظریه می‌باشد وتنها ابن مسکویه درکتاب «الحکمة الخالده» ـ جاویدان خرد ـ ازاین رساله بعنوان «وصایا ابن المقفع» نام می‌برد که شامل متن کامل همین رساله «آداب الکبیر» است وشاید تبدیل صیغهٔ جمع به صیغهٔ مفرد منشأ دیگری هم داشته باشد وآن مفرد بودن لفظ «الکبیر» است وباتوجه به مطابقهٔ صفت باموصوف گمان کرده‌اند که لفظ «الاداب» غلط است غافل از آنکه لفظ «الکبیر» صفت برای کتاب مقدر است زیرا أدب به کوچك وبزرگ وصف نگردد واصولا این نوع نام گذاری درقرنهای نخستین اسلام معمول بوده‌است مانند «الطبقات الکبیر» امام شافعی و «الاصول الکبیر» باقلانی و «الطبقات الکبیر» ابن ـ سعدو «الخیل الکبیر» ابن طیفور و «الخیل الصغیر» ابن درید واما کتاب دوم مانند رسالهٔ ابن المقفع دستخوش تصحیف ودگرگونی گردیده وبه‌عنوان «الطبقات الکبری» چاپ ومنتشر شده‌است ونکته جالب آنکه ابن قتیبه وابن مسکویه وخواجه هریك درزبان فارسی وعربی صاحب نظر بوده‌ودرنقل کتب فارسی توجه‌خاصی وبصیرت‌علمی داشته‌اندو گفته‌هاونوشته‌های آنان برای ماحجت است.

۲ـ ازاین رساله‌که متأسفانه‌اصل عربی آن چون غالب آثار ابن المقفع مفقودگردیده فقط یك ترجمه فارسی منسوب به خواجه بجای مانده بودکه بهمت مرحوم عبدالرحیم خلخالی ومقدمهٔ عالمانه شادروان‌استاد عباس اقبال آشتیانی برای نخستین باردرتهران منتشرگردید ودوباردیگر بکوشش آقای غلامحسین آهنی معلم زبان فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان واهتمام‌آقای محمد تقی دانش پژوه دانشیاردانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران تجدید چاپ شد وراقم سطوردر ده سال پیش‌این اثرارزنده راکه تاآن زمان ازنظرادبای عرب زبان پنهان بودباحفظ اضافات مترجم که شیوهٔ ابوالمعالی رادرترجمه بکاربسته‌است باتوجه به←

«الدرة‌الیتیمة»(۵) رانام برد وباید دانست که درمیان رسائل ابن‌المقفع رساله سبك نگارش ابن‌المقفع که دررسائل مشابه آن دیده می‌شود بزبان عربی برگردانید ونمونه دیگری ازفکرواندیشهٔ ایرانی را به جهان عرب معرفی نمودتاباشد بیش‌ازپیش به عظمت فکری واندیشه بلندنویسنده عالیقدرایرانی عبدالله‌بن‌المقفع پی برده وازمضامین عالیهٔ این رساله بهره‌گیرند وگوهردیگری رابه گنجینهٔ گرانبهای‌فکری مردم این مرزوبوم بیفزایند.

۳- ازاین رساله‌که تقریباً نسخه بدل یا مشابه رسالهٔ «الاداب‌الکبیر» می باشد یك نسخه منحصربه فرد درکتابخانه مدرسهٔ دینی شهردمیاط درمصرموجوداست وتاریخ نسخ‌آن‌آغاز قرن ششم هجری‌است وازنظرقدمت تاریخی ازنسخ معتبربشمارمی‌آید ونویسنده برآن‌است که‌انشاءالله درآیندهٔ نزدیکی این متن جدیدازرسالهٔ «الاداب‌الکبیر» رادرتهران منتشرنماید

٤- ازاین رساله‌کوچك نسخهٔ در دارالکتب قاهره موجود است ومرحوم محمدکرد علی دانشمند معاصر سوری این رساله را برای نخستین بار درمجلهٔ «المقتبس» دردمشق منتشر ساخت وچنین‌آغاز می‌شود : «**قال عبدالله‌بن المقفع عمل‌البرخیرصاحب. أحق ماصان‌الرجل أمردینه . . . . . . من‌الزم نفسه ذکرالاخرة اشتغل بالعمل**» . چنانچه انتساب اینگونه مضامین به‌ابن‌المقفع صحت داشته باشد چگونه می‌توان اورامتهم به‌کفر والحادگردانید !!.

۵ - ازاین رساله‌که بگفته دانشمندانی چون ابن طیفور وابومحمد طیب باقلانی مؤلف کتاب اعجازالقرآن ازمعظم‌ترین‌کتب بلاغت درزبان عربی بشمارمی‌آیداثری نیست ودست تطاول روزگار آنرا ازمیان برده‌است برخی ازدانشمندان این رساله ارزنده ابن‌المقفع را باشتباه همان رسالهٔ «الاداب‌الکبیر» پنداشته‌اند ازقبیل ادیب ومورخ معاصرلبنانی شکیب‌ـ ارسلان که رسالهٔ «الاداب‌الکبیر» رابه همین عنوان دربیروت منتشرکرده‌است وحال آنکه ابن‌الندیم درکتاب الفهرست ص۱۸ وص۱۲۹ هریك ازاین دورساله رابطور مستقل نام می‌برد وازطرفی دیگردانشمندانی چون ابن طیفوردرکتاب «المنثوروالمنظوم» ـ خطی در دارالکتب ـ وابومنصورثعالبی درکتاب «ثمارالقلوب» وابن قتیبه درکتاب «عیون‌الاخبار» وزبیدی‌درفرهنگ «تاج‌العروس» نصوصی‌ازاین‌رساله راآورده‌اندکه‌دررسالهٔ «الاداب‌الکبیر» موجودنیست وبالعکس‌آنچه این دانشمندان ودیگران ازآداب ابن‌المقفع نقل‌کرده‌اند عیناً درهمین رسالهٔ «الاداب‌الکبیر» که فعلا دردسترس ماست موجود می‌باشد بدین‌ترتیب جای هیچگونه تردیدی نیست‌که رسالهٔ «الدرة‌الیتیمة» غیراز رسالهٔ «الاداب‌الکبیر» است وخود رسالهٔ مستقل بوده‌که بعللی نامعلوم ناپدید شده است.

«الاداب الکبیر» شهرتی بسزا دارد ومرتبه نخست راحائز می باشد چه کمتر ادیب یاشاعری دردورهٔ اسلامی می توان یافت که از مضامین عالیهٔ این رسالهٔ اقتباس نکرده باشد وحتی درزبان فارسی دری نیزعدهٔ از نویسندگان وشعرا مطالب اخلاقی این رساله رانصب العین خود قرار داده واز آنها اقتباس کرده‌اند ابن ابی حفص اصفهانی درکتاب تحفة الملوك ابیاتی را به رودکی نسبت میدهد که ازمدخل رسالهٔ «الاداب الکبیر» اقتباس شده است (به مقدمهٔ استاد مجتبی مینوی بر کلیله ودمنه بهرامشاهی مراجعه شود) واصولا رسالهٔ «الاداب الکبیر» چندین باردرزبان فارسی دری بشکل پراکنده یابصورت کامل به نثرونظم ترجمه شده که بررسی آن خود نیاز به بحثی مستقل دارد وامیداست درآینده نزدیك چنانچه توفیق رفیق وایام مساعد باشدگزارشی در این زمینه تقدیم دوستداران فرهنگ وادب ابن المقفع بنماید.

۳ـ دستهٔ سوم کتب ورسائلی است که ابن المقفع درمسائل سیاسی وتاریخی واجتماعی تألیف یا ترجمه کرده است که از مهمترین آنهاکتاب «کلیله ودمنه» و«رسالة الصحابة»(۱)و«آئین نامه» و «خداینامه» رامیتوان نام برد وبحث دربارهٔ هریك ازاین آثار وتأثیری که هریك درفرهنگ ومعارف اسلامی داشته ازموضوع

---

۱ ـ منظور ازصحابه اطرافیان خلیفه عباسی است نه صحابهٔ رسول اکرم (ص) واین رساله که بمنزله عالی‌ترین منشورسیاسی درقرن دوم هجری بشمارمی آید باصراحت اوضاع حاکمه را شدیداً مورد انتقاد قرارداده وبه مواطن ضعف حکومت عباسی اشاره‌کرده وولات وفرمانروایان بویژه شخص خلیفه راکه به لقب امیرالمؤمنین میخواند به طریق سدادکه ضامن تأمین آزادی کامل برای جامعه مسلمانان است توجیه وارشاد می نماید ونویسنده تردیدی ندارد که علت وانگیزهٔ اساسی قتل ابن المقفع را باید درتدوین این رساله جستجو کردچه ابن المقفع دراین رساله برخلاف سایررسائلش که درآنهانقش بیطرفی داشته یابعبارت دیگر بادید علمی به مسائل می نگریسته چهرهٔ واقعی خودرا بعنوان یك فرد مصلح صاحب نظر ودارای ایدأولوژی نشان داده است .

این مقال بیرون است و در اینجا تنها به بررسی موضوع کتاب «خداینامه» و تأثیری که درفن تاریخ نویسی درزبان عربی ازیك طرف و دراحیای فن حماسه‌سرائی بزبان فارسی دری درایران عصر اسلام داشته می‌پردازیم تابیش ازپیش مقام ومنزلت شامخ ومنیع ابن المقفع درحفظ و حراست فرهنگ وآئین ایران باستان محرز ومعلوم گردد.

کتاب خداینامه‌ازارزنده‌ترین کتبی است که دانشمند عالیمقام ماعبدالله‌بن المقفع آنرا اززبان پهلوی به زبان عربی برگردانیده ووقایع ایران باستان را باکسوتی نوحیات جاویدان بخشیده است این کتاب در زمان یزدگرد سوم (۱۰-۳۶ه) آخرین پادشاه خاندان سلطنتی ساسانی جمع آوری شده ومشتمل بر کارنامهٔ‌شاهنشاهان ایران کهن ازعهد کیومرث سرسلسله پیشدادیان تازمان خسرو- پرویز آمیخته باافسانه‌های ملی و داستانهای پهلوانی (فولکور) می‌باشد واصل این کتاب درپهلوی خداینامك نام داشته وپس ازترجمهٔ عربی «سیرملوك الفرس» یا «سیرالملوك» نامیده شده وابن المقفع لفظ «ملك» رابعنوان معادل لفظ «خدا» که دراصل لقب پادشاهان پیشدادی بوده بکار برده است (۱) واین نوع نامگذاری را اصطلاحاً تسمیة‌الکل باسم‌الجزء می‌نامند چه بخش نخست کتاب شامل سیرت پادشاهان پیشدادی است آنگاه از باب تعمیم بر کلیهٔ کتاب نام «خداینامك» اطلاق شده است. (۲)

۱- پادشاهان پیشدادی را بعربی «الملوك البیشدادیین» یا «الملوك الاوائل» خوانند.

۲- مسعودی درکتاب مروج‌الذهب (ج۲ص۴۷) گوید: **«ان الفرس کانوا یطلقون علی ملوکهم البیشدادیین»** «خداهان». وابومنصور ثعالبی درکتاب غرراخبارملوك الفرس ص۲۳۹ اززبان کیخسرو گوید: **«انما جرت العادة من المتقدمین بأن یسموا أسلافنا «أرباباً» لان أفعالهم اذا وافقت العدل وأدت الی المصلحة تشابه افعال الله فالالهیة ربوبیة سماویة والملکیة ربوبیة أرضیة ویجب لمستحق هذا الاسم أن یلزم احکام تدبیر الخالق فیما جری علی یده فی العالم».** ازمفاد کلام کیخسرو ←

واین کتاب پس از ترجمهٔ ابن‌المقفع از لحاظ ذکر حوادث تاریخی ونقل داستانهای دلپذیر مانند کلیله ودمنه مورد اقبال عموم طبقات قرار گرفت وتوجه امرای عباسی ودرباریان رابخود جلب کرد وازاین‌راه مظاهر ایرانی دردستگاه حکومت بنی‌عباس راه یافت وآداب ورسوم زندگی ایرانیان دربین مردم رائج گشت وجاحظ درکتاب «البیان والتبیین» فصل مشبعی از آداب ورسوم‌ایرانی آورده ومی‌نویسد که ابوجعفرمنصوردومین خلیفه عباسی به تقلید ازآداب ورسوم ایرانی‌علاقه خاص‌نشان‌می‌داده وبهنگام جلوس رسمی جبهٔ خزبه‌تن‌می کرده‌وقلنسوه ـ نوعی کلاه‌بلندبوده‌شبیه‌به کلاه رجال‌دورهٔ قاجار ـ به سرمی گذاشته‌است وباید گفت که ابن‌المقفع باترجمهٔ این کتاب سیستم نظام اجتماعی مسلمانان را دربغداد الی‌اقصی بلاد مغرب ومصر وحجاز دگرگون ساخت تا به‌آنجاکه غالب شؤون زندگی مردم‌آن عصررنگ‌ایرانی بخود گرفت و بدین ترتیب تحولی شگرف در جامعهٔ اسلامی که بازندگی بدائی‌مردم جزیرة‌العرب تفاوت فاحش داشت پدید آمد ومرحوم استادخلیل مردم نویسنده‌وادیب معاصرسوری درکتاب «ابن‌المقفع» ص۶۰ می‌نویسد که‌ابن‌المقفع باترجمهٔ‌کتاب «خداینامه» روش وقایع‌نگاری‌وتاریخ‌نویسی نوین رابه‌مسلمانان بیاموخت. ازاینجا می‌توان پی‌بردکه ابن‌المقفع باترجمهٔ این کتاب چه خدمت

چنین برمی‌آیدکه ایرانیان پیشین پادشاه رالقب خدا میداده‌اند واین‌لقب بنابگفته حمزهٔ اصفهانی درکتاب «تاریخ سنی ملوك‌الارض والانبیاء» (ص۷) تااواخرعهد ساسانی معروف ومتداول بوده ومردم شهرمرودودمان ماهویه قاتل یزدگردسوم را «خداکشان» لقب داده بودندکه منظور قاتلین پادشاه است ونرشخی درکتاب «تاریخ بخاری» (ص۶) وابوریحان بیرونی‌درکتاب «الاثارالباقیة» (ص۱۰۲) گویندکه‌مردم‌بخاری‌پادشاهان‌خودرا «بخاری‌خدا» می‌نامیده‌اند بهرحال این کلمه در دورهٔ‌اسلامی منحصراً برخالق متعال اطلاق گردید وگویا ازهمین جهت باشدکه‌کتابهای سیرالملوك‌که بعداً بزبان فارسی دری‌ترجمه وتدوین گردیده یابعبارت دیگر همهٔ حماسه‌های فارسی دری‌که به نثرو نظم درآمده شاهنامه نامیده شده‌اند تا بدینوسیله ازالتباس‌کلمهٔ «خدا» بمعنای پادشاه احترازجویند.

بزرگی به جامعه اسلام نموده وازطرفی دیگر به کالبد تاریخ ایران باستان جان تازه بخشیده‌است و بحق باید گفت چنانچه‌ابن المقفع کتاب «خداینامه» رابعربی برنمی گردانید بسیاری‌ازمفاخرتاریخی ماایرانیان بدست فراموشی سپرده میشد وخوشبختانه پیش از آنکه این اثرارزنده وسندتاریخی‌ایران‌باستان به سرنوشت دیگرآثارابن المقفع گرفتارآید یابعبارت دیگربدست مغرضان وبداندیشان محوو نابودگردد عدهٔ ازفضلابه تقلیداز ابن‌المقفع آنرا باردیگرازپهلوی بعربی نقل کردند وپارهٔ نیزبه تهذیب وتلخیص ترجمه ابن‌المقفع پرداختند ونام خود را چون ابن‌المقفع در صفحات تاریخ درخشان اسلام جاویدان ساختند وجالب آنکه این دانشمندان عالیقدر چون ابن‌المقفع تخمهٔ ایرانی داشته وهمان هدفی را دنبال کرده‌اندکه ابن‌المقفع دنبال می کرده است پس بجا وشایسته است که ازخدمات علمی آنان تجلیل بعمل آید واینک‌ازفهرست‌واربه‌این تهذیبها وتلخیصها که غالباً چون ترجمهٔ ابن‌المقفع «سیرالملوك» نام دارد اشاره مینمائیم.

۱ـ کتاب سیرالملوك‌الفرس ترجمهٔ محمدبن‌الجهم برمکی.

۲ـ کتاب سیرالملوك‌الفرس ترجمهٔ زادویه‌بن شاهویهٔ اصفهانی.

۳ـ کتاب تاریخ‌الملوك‌الفرس‌المستخرج من خزانة‌المأمون.

۴ـ کتاب سیرالملوك‌الفرس تهذیب محمدبن بهرام‌بن مطیاراصفهانی.

۵ـ کتاب تاریخ بنی ساسان تلخیص هشام‌بن قاسم اصفهانی.

۶ـ کتاب ملوك بنی ساسان تلخیص‌بهرام‌بن مردانشاه.

۷ـ کتاب تاریخ بنی‌ساسان تهذیب موسی‌بن عیسی کسروی.[1]

وباید دانست که ازترجمهٔ ابن‌المقفع نیزنصوصی درکتب قدما از قبیل عیون‌الاخبارابن قتیبه متوفی بسال (۲۷۲هـ) آمده است و گویند محمدبن جریر طبری درتدوین تاریخ‌ایران قدیم ازسیرالملوك ابن‌المقفع مددگرفته‌است هرچند

۱ـ درکتاب‌الفهرست‌ابن‌الندیم اشتباهاً«کردی» ضبط شده‌است‌ومرحوم‌استادملك‌الشعرای بهارمعتقداست‌که این‌کلمه محرف «کسروی» است.

باسم آن تصریح نمی نماید وچنانچه از سیر الملوك ابن المقفع هم مستقیماً استفاده نکرده باشد بطور قطع از دیگر ترجمه‌های سیر الملوك که نسخه بدل سیر الملوك ابن المقفع هستند بهره گرفته است برخلاف حمزهٔ اصفهانی که در تدوین فصل مربوط به تاریخ ایران قدیم صریحاً به «سیر الملوك» ابن المقفع وسایر ترجمه‌ها وتهذیبهای آن اشاره کرده چنین گوید:

«وملوك الفرس على تطاول ايام ملكهم مع اجتماع كلمتهم كان يلزم طبقاتهم الاربع أربعة أسماء «الفيشدادية» و «الكيانية» و «الاشغانية» [1] و «الساسانية» وتواريخهم كلها مدخولة غير صحيحة لانها نقلت بعد مائة وخمسين سنة من لسان الى لسان . . . . . ولم يكن لى فى حكاية ما يقتضى هذا الباب ملجا الا الى جمع النسخ المختلفة النقل فاتفق لى ثمانى نسخ وهى . . . . . فلما اجتمعت لى هذه النسخ ضربت بعضها ببعض حتى استوفيت منها حق هذا الباب.» [2]

خداینامه وحماسه سرائی در ایران

حماسه سرائی که یکی از خصائص زبان وفرهنگ ایران است از دیرباز

۱- معرب اشکانیان .

۲- تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء ص۹-۱۰ چاپ برلن وعجیب آنکه فهرستی که از این نسخه‌ها ارائه میدهد باضافه نسخهٔ ابن المقفع مجموعاً هفت نسخه می‌شود نه هشت نسخه آنگونه که خود تصریح میکند وگویا نسخهٔ تاریخ بنی ساسان تهذیب موسی بن عیسی کسروی ازقلم افتاده است ومرحوم استاد علامه قزوینی دربیست مقاله (ج۱ ص۵۷-۶۰) این اشتباه راناشی ازسقطاط ناسخ یاناشر دانسته وچنین توجیه می نماید که مؤلف کتاب «مجمل التواریخ-والقصص» به هنگام نقل همین فقره ازکتاب حمزهٔ اصفهانی نسخهٔ کسروی را نیز به همراه هفت نسخه دیگر ذکر می کند واین خود مؤید آن است که اشتباه متوجه حمزهٔ اصفهانی نیست بلکه ازدیگران سرزده است (برای اطلاع بیشتر ازکتابهای سیر الملوك میتوان به مقالات فاضلانه شادروان استاد تقی‌زاده درمجلهٔ کاوه (دورهٔ جدید) که بین سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۴۰ هجری قمری دربرلن منتشرشده است مراجعه نمود وراقم سطور خوشبختانه دورهٔ جدید این مجله راکه حکم کیمیا دارد بدست آورده‌ام .)

دربین مردم ایران زمین معمول ومتداول بوده وپس از اسلام نیز ایرانیان آشنائی خودرا باآن حفظ نمودند وبدین ترتیب فن حماسه سرائی مراحل تکامل خود را درزبان فارسی دری طی کرد وبه شاهنامه فردوسی که شاهکار حماسه سرائی درجهان ادبیات بشمار می آید پایان پذیرفت وچون به سیر تاریخی حماسه سرائی درایران عصر اسلام بنگریم این حقیقت را بخوبی درمی یابیم که کتاب «سیر الملوك» ابن المقفع نقش اساسی درنقل داستانهای پهلوانی وافسانه‌های کهن ملی ایران بعهده داشته ویا حداقل باید بگوئیم که سایر کتابهای سیر الملوك عربی قسمت معظم منابع حماسه سرائی (۱) رادرزبان فارسی دری که به «شاهنامه» شهرت یافته تشکیل می دهد. وچنانکه می دانیم اغلب این شاهنامه‌ها درابتدا به نثر تدوین یافته که از آن جمله است شاهنامهٔ ابوالمؤید بلخی مذکور در کتاب قابوس نامه و شاهنامه ابوعلی محمدبن احمد بلخی که نام آن در کتاب الاثار الباقیة عن القرون الخالیه ابوریحان بیرونی (۲) مذکورافتاده است واخیراً شاهنامهٔ ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی است که بدان مرحلهٔ امتداد تدوین سیر الملوك عربی درزبان فارسی دری به نثرپایان می‌یابد وسپس مرحلهٔ جدیدی آغاز می گردد و ابومنصور دقیقی نخستین شاعر حماسه سرای ایرانی به نظم شاهنامه منثور ابومنصور همت می گمارد ولی عمرش باتمام آن وفانکرد وبسال (۳۷۰هـ) مقتول گردید تاآنکه ادامه این رسالت مقدس ملی رایکی ازفرزندان رشید ومیهن پرست این سرزمین بنام ابوالقاسم فردوسی بعهده گرفت وکارناتمام دقیقی رابپایان رسانید وباردیگر مجد وعظمت دوران ایران باستان راتجدید نمود وشاهنامه‌اش امروز

---

۱ - برای اطلاع ازتاریخ حماسه به کتاب «حماسه سرائی درایران» تألیف استاد دکتر ذبیح‌الله صفا چاپ تهران مراجعه شود.

۲ - ازآنجهت باسم مؤلف تصریح نمودیم تابا «الاثار الباقیه» محمدبن جریر طبری مؤلف تاریخ معروف طبری التباس نشود.

یکی ازمفاخرملی ما ایرانیان بشمارمی آید [1]

اینك یك سؤال مطرح میشود چنانچه ابن المقفع به ترجمه کتاب «خداینامه» اقدام نمی کرد آیا امروز شاهنامهٔ چون شاهنامهٔ فردوسی محتوی شصت هزاربیت درسیرت پادشاهان ایران باستان وآئین ملی وداستانهای پهلوانی دردست داشتیم پاسخ باین سؤال رابعهده آزادگان وراد مردانی که ازهرگونه تعصب مذهبی وجمود فکری عاری وبدورهستند واگذار می نمائیم تا سهم ابن المقفع را درپیدایش فن حماسه سرائی درزبان فارسی دری ارزیابی نمایند.

درپایان برخودلازم می دانم که بعنوان یك فردایرانی اززحمات مقامات مسئول دانشگاه پهلوی دربرگزاری این جشن باشکوه سپاسگزاری نمایم امیداست که باتشکیل این گونه محافل علمی چهره های درخشان فرزندان این آب وخاك که به جهان اسلام خدمت کرده اند یکی پس ازدیگری به نسل جوان معرفی گردند تا ازاین رهگذر بانیروی سرشاراز ایمان به گذشته پرافتخار میهن وتقدیس آرمانهای ملی بسوی ایران بزرگ وسربلندگام بردارند وچون نیاکان خود برای مجد و عظمت این آب وخاك بکوشند (روانشان شاد و نامشان برصفحهٔ گیتی جاوید باد)

درتهیهٔ این خطابه علاوهٔ برمنابعی که درپاورقی بآنها ارجاع داده شده از مصادر زیرنیزمددگرفته ایم :

---

۱ - این اثرارزنده وشاهکارادبی زبان فارسی دری درقرن ششم هجری بوسیله قوام الدین ابوالفتح ابن علی بن محمدبن ابی الفتح اصفهانی معروف به بنداری به نثر عربی ترجمه و تلخیص گردیدومرحوم دکترعبدالوهاب عزام مقدمهٔ عالمانه بزبان عربی براین ترجمه نوشته ودرقاهره بطبع رسیده است . وبدین ترتیب خداینامه فارسی دری چون خداینامه پهلوی جای خودرا درزبان وادبیات عرب بازکرد هرچند این ترجمه ازنظرتأثیر درزبان وفرهنگ عربی به پایهٔ سیرالملوك ابن المقفع نمی رسد ولی میتوان آنرا جلوه دیگری از جلوه های فرهنگ ایران عصراسلام درزبان عربی دانست .

۱ـ ابن المقفع ـ عبدالله .... محمد سلیم جندی دمشق (عربی)

۲ـ ابن المقفع .... عباس اقبال برلن (فارسی)

۳ـ ابن المقفع .... دکتر عبداللطیف حمزه قاهره (عربی)

۴ـ ابن المقفع .... محمد قابیل پور سعید (عربی)

۵ـ امراء البیان .... محمد کرد علی .... قاهره (عربی)

۶ـ التصریح علی التوضیح .... خالد بن عبدالله ازهری قاهره (عربی)

۷ـ الحضارة الاسلامیة بارتولد .... ترجمه حمزه طاهر قاهره (عربی)

۸ـ دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی...دکتر ذبیح الله صفا تهران (فارسی)

۹ـ روافد الفارسیة فی الادب العربی .... دکتر محمد محمدی بیروت (عربی)

۱۰ـ سبک شناسی .... ملک الشعرای بهار تهران (فارسی)

۱۱ـ شرح العیون ابن نباته مصری ..... قاهره (عربی)

۱۲ـ فرهنگ ایران و تأثیر آن در تمدن عرب و اسلام...دکتر محمد محمدی تهران (فارسی)

دکتر محمد فاضلی
از : مشهد

دمی با سیبویه در «الکتاب»

اجازه دهید سخن خود را بی‌مقدمه شروع نمایم زیرا از نوشته‌ای سخن می‌رانم که بی‌مقدمه آغاز می‌شود وظاهراً بدون انتظار قطع میگردد. نوشته‌ای که اگر حجم و کمیتش را درنظر بگیریم آن را در دو مجلد وحدود «هزار صفحه»(۱) می‌بینیم.

اگر به ارزش واهمیتش بنگریم آن را «قرآن النحو»(۲) و «البحر»(۳) میبابیم وبه عنوان گرانبهاترین تحفه وهدیه از دیاری به دیاری می‌رفت و زیب کتابخانه بزرگان می‌شد. «جاحظ نقل می کند: چون نزد محمدبن عبدالملك زیات وزیر «معتصم» رفتم درباره تحفه‌ای بیندیشیدم بهتر از کتاب سیبویه چیزی رانیافتم وقتی که براو واردشدم گفتم: برای تو هدیه‌ای چون «الکتاب» ندیدم... عبدالملك گفت: **والله ماهدیت لی شیئاً أحب الی منه**»(۴)

اگر به مطالب آن بیندیشیم آن را چنان جامع وغنی ومستدل و عمیق مشاهده می کنیم که در تحیر و شگفت فرومی‌رویم واز خود می‌پرسیم: آیا ممکن

۱- طبقات النحویین واللغویین : محمد الزبیدی، ص۴۹.

۲- المدارس النحویه : دکتر شوقی ضیف، ص۶۰.

۳- الفهرست : ابن الندیم ، چاپ تجدد ص۵۷.

۴- وفیات الاعیان: ابن خلکان ۳/ص۱۳۳ ، ابنیة الصرف فی کتاب سیبویه: دکتر خدیجة الدیثی ص۶۱- معجم الادباء : ۱۲۳/۱۶.

است این عمل عظیم حاصل تلاش یکنفر باشد؟ آیا در این کار دیگران دخالتی نداشته‌اند؟ آیا میتوان پذیرفت واضع علم «نحو» علی بن ابیطالب (ع) یا ابو الاسود دؤلی بوده ودراین فاصله کوتاه مطالب آن به‌این حد ازدرجه کمال رسیده باشد؟ دراینجا به ثعلب حق میدهیم که دربرابر عظمت نوشتهٔ سیبویه به سخنی ناروا روی آورد وبگوید: «درتألیف این نوشته چهل ودونفر گردهم آمدند که ازجمله آنان یکی سیبویه است واصول ومسائل آن ازشخص خلیل می‌باشد.»(۱)

تردیدی نیست که سیبویه درکارخود ازاستادش خلیل مایه گرفته است وازدیگران نیز، زیرا درنوشته‌اش چه برسبیل رد یاقبول ازگفتهٔ این اشخاص یاد می کند، استاد، دکتر علی نجدی ازاین گفته‌ها فهرستی رابه ترتیب زیر تهیه کرده است:

نقل ازخلیل ۵۲۲ بار وازیونس بن حبیب ۲۰۰ بار وازابوالخطاب اخفش ۴۷ بار وازابوعمروبن العلاء ۴۴ بار وازعیسی بن عمر ۲۲ بار وازابوزید انصاری ۹ بار وازهارون بن موسی ۵ بار وازعبدالله بن اسحاق ۴ بار واز کوفیان ۴ بار واز هذیل ۱ بار درکتاب سیبویه آمده‌است.(۲)

اما این نقل قولها بدان معنی نیست که تألیف کتاب را از آن سیبویه و این گروه بدانیم، علاوه براین سیبویه به همهٔ این گفته‌ها بادیدهٔ قبول نمی‌نگرد وبرای خود اساس کارقرارنمیدهدو برفرض قبول همهٔ آنهادربرابر آراء وتعلیلات وتحقیقات خود سیبویه مقداری ناچیزازکتاب را تشکیل میدهد.

این نوشتهٔ گرانبها به علت مرگ نابهنگام سیبویه ظاهراًازصورت مسوده خارج نشد، واسم وعنوانی ازجانب مؤلف هم نیافت، وتنقیح وتنظیمی در آن بعمل نیامد، ازاین روی مطالب مکرر ومستطرد وترتیب غیرمنطقی درفصول وابواب آن بچشم میخورد(۳) شاید اگرسیبویه فرصت می‌یافت به رفع این نقائص

۱- الفهرست، ص ۵۷

۲- سیبویه امام النحاة: دکتر علی النجدی ص ۹۸.

۳- مجلة کلیة الاداب بجامعة اسکندریه، ج ۱۱ سال ۱۹۵۷، مقاله دکتر حسن عون ص ۳۷

میپرداخت. این نوشتهٔ جامع وغنی که بحق از جانب دیگران به «الکتاب» شهرت یافت کار تألیف آن احتمالا تا مرگ سیبویه ادامه داشته است، و بعید نیست «جمع آوری مطالب آن اکثراً در حیات خلیل و برخی پس از درگذشت وی -۱۶۰- صورت گرفته باشد»(۱)

«الکتاب» اگرچه اولین نوشته وتألیف درزمینهٔ علم «نحو» نیست زیرا اوراقی چند از ابوالاسود دؤلی(۲) متوفای ۶۹ و کتابهائی بنام «الجامع» و «الاکمال» ازعیسی بن عمر ثقفی - متوفای ۱۴۹هـ -(۳) و آثاری از ابوجعفر رؤاسی - متوفای ۱۸۷هـ - مؤسس مدرسهٔ «نحو» در کوفه(۴) دردسترس بوده، وحتی اگر انتساب کتاب «جمل الاعراب» - که نسخهٔ خطی آن در کتابخانه آستان قدس موجود است- به خلیل بن احمد درست باشد می توان آن را نیز درشمار مؤلفات پیش از «الکتاب» ذکر نموده، ولی می توان گفت نوشتهٔ سیبویه اولین کتاب جامع وغنی در مسائل نحو ولغت است و شاید آخرین هم باشد. این غنا و پرمایگی است که انسان را به تشکیك میکشاند و او را دربرابر این سؤالها قرارمیدهد: چه گونه ممکن است در فاصلهٔ زمانی کوتاه یعنی از ابوالاسود دؤلی -متوفای ۶۹هـ -(۵) تا سیبویه -متوفای ۱۶۰، ۱۸۰ - مطالب ومسائل نحوی این همه مدارج کمال را بپیماید؟ آیا تألیفی چون «الکتاب» حکایت از گذشته‌ای دور ندارد؟

اکنون برای آشنائی بیشتر با «الکتاب» گوشه‌هائی را از آن موردبحث قرارمیدهیم و به‌اختصار می گذریم:

۱- سیبویه امام النحاة ص۱۲۵ - ۱۲۶.

۲- الفهرست ص۴۶.

۳- تاریخ الادب العربی بروکلمان، ترجمه عربی ۲- ص۱۲۸ - ۱۲۹.

۴- بروکلمان ۲-ص۱۹۷، طبقات النحویین ص۱۳۱.

۵ - طبقات النحویین ص۱۹.

موضوع «الکتاب»

موضوع «الکتاب» رانمی توان تنهابه‌مطالب ومسائل‌نحوی به‌آن‌صورت که امروز درذهن‌ما وجوددارد اختصاص‌داد، زیرادراین‌نوشتهٔ پرمایه ازمسائل نحو، صرف، لغت، معانی، بیان، بدیع، نقد، فقه‌اللغة، قرائت وتجوید، وشعر، سخن‌آمده تاجایی که برخی ازآن مسائل جزء اصول استنباط درعلوم بلاغة و فقه‌اللغةوحتی‌اصول الفقه قرارگرفته‌است (۱)

ابوجعفرطبری ازابوعمرجرمی - متوفای ۲۲۵هـ - که کتاب سیبویه را نزد اخفش خوانده است نقل می کندکه جرمی می گفت : «مدت سی‌سال است فتاوای فقهی رابرای مردم ازکتاب سیبویه استنباط می کنم»(۲)

تفسیراین سخن آنست که جرمی خود محدث وراوی اخباربود، چون به قرائت ومطالعهٔ «الکتاب» - که لبریز ازشیوهٔ برهان وتعلیل و قیاس و استنتاج است - روی‌آورد نیروی استنباط وادراك مسائل فقهی دراوجان ومایه گرفت وتوانست به استخراج فتواهای فقهی بپردازد.

روش سیبویه در «الکتاب»

سیبویه در الکتاب برای طرح مسائل و مطالب روشی جالب بکارمی‌برد بدین‌معنی درهرباب وفصلی ابتداازمفاهیم‌مجرد وقواعدوقیاس‌خشك وبی‌روح سخن‌نمی گوید بلکه‌اکثراً درآغازهرمبحث مواد ومثالهای زیادی را می‌آورد وسپس برمبنای آنها به استنباط و استخراج ووضع قواعد می‌پردازد بطوریکه خواننده احساس می‌نماید قواعد رالمس کرده‌است. ازجمله مبحث زیرراچنین طرح می کند:

«هذاباب‌تخبرفیه عن‌النکرة بنکرة» و ذلك قولك: ماکان‌احد مثلك،

۱- دراین مورد مراجعه شودبه : سیبویه امام‌النحاة ص ۱۸۹-۱۹۲، مقالهٔ دکترحسن عون‌ص ص ۴۷-۴۹، الموجزفی‌تاریخ البلاغة : دکترمازن مبارك ص ۵۰-۵۲

۲- طبقات النحویین ص ۷۷

ولااحدخير أمنك، وماكان احدمجترئاً عليك. وانماحسن الاخبارهھناعن النكرة حيث أردت أن تنفى أن يكون فى مثل حاله شىء أوفوقـه ، لان المخاطب قديحتاج الى أن تعلمه مثل هذا .

واذاقلت كان رجل ذاهباً فليس فى هذاشىء تعلمه كان جهله. ولوقلت كان رجل من آل فلان فارساً ، حسن لانه قديحتاج الى أن تعلمه أن ذاك فى آل فلان وقديجهله ، ولوقلت كان رجل فى قوم فارساً ، لم يحسن ، لانه لايستنكر ان يكون فى الدنيافارس وأن يكون من قوم. فعلى هذاالنحو يحسن ويقبح. (١)

سیبویه مسائل راچنان واضح و روشن ومفصل و کامل بررسی می کند که نه تنها جای شبهه وابهام رابرای شخص باقی نمی گذارد بلکه بسیاری از آراءو اندیشه‌های نوین را دربرابروی نیزقرار می‌دهد، نویسندهٔ « الکتاب » مسائل را بطورسطحی مطالعه نمی کند بلکه دراعماق هرمسأله فـرومی‌رود وبه تجزیـه و تحلیل‌می‌پردازد ومطلب راباابزارو ادوات «قیاس وتعلیل » کـه میراث گذشتگان سیبویه (٢) وبی گمان رایدهٔ محیط بصره است محکم واستوارمی‌نماید.

سیبویه درهرفصلی می کوشد همه جوانب مسأله رادرنظر گیرد، وتاآنجا که می‌تواند سخنی ناگفته وحرفی مبهم را باقی نگذارد، این روش سبب شده است تاوی چه بسا به‌دنبال مسائلی کشیده شودکه فقط جنبه‌احتمال رادارد- از قبیل فرض انسانی که اسمش «ان» بفتح همزه وسکون نون یا «لـو» یا «کی» یا «ان» بفتح‌همزه ونون‌مشدده‌مفتوحه‌می باشد، درباب «تسمیة الحروف والکلم التی تستعمل » میگوید: ازخلیل پرسیدم اگر کسی به «أن» مفتوحه نامگذاری شود و درابتدای جمله قرارگیرد دراین صورت مکسوراست یاخیر؟ خلیل درجـواب گفت : وجهی برای مکسوربودنش نمی‌بیند (٣)

١- الكتاب ١/٢٦-٢٧

٢- الحياة الادبيه فى البصرة : دكتراحمدكمال زكى ص ١٨٤

٣- الكتاب ، ٢/ص ٣٢

پرچمدار نحوی ما که درمحیط بصره نمی توانست از مصطلحات و آراء و افکار معتزله ومنطق یونان دور بماند گاهی درچهارچوب تقسیمات منطقی وعقلی وحسن وقبح چنان احتمالات «مسأله» رامحدود می نماید که احتمال دیگر رابر آن نتوان افزود، درباب «**اللفظ للمعانی**» چنین میگوید: «**اعلم أن من کلامهم اختلاف اللفظین لاختلاف المعنیین، واختلاف اللفظین والمعنی واحد، واتفاق اللفظین و اختلاف المعنیین**» (۱) سپس برای هر کدام از آنها مثال می زند. و در «باب الاستقامة من الکلام» چنین آغاز سخن میکند: **فمنه مستقیم حسن، ومحال، ومستقیم کذب، ومستقیم قبیح، ومحال کذب.** (۲) بعد به توضیح ومثال هریك از این اقسام میپردازد

سیبویه پایه کارخود را برسماع وقیاس می گذارد ودراین مورد از آیات قرآن واشعار وامثال عرب کمك میگیرد، شمارهٔ آیات که در «الکتاب» مورد استشهاد قرار گرفته بالغ بر ۳۷۴ آیه وتعداد ابیات افزون از هزاروپنجاه بیت است. (۳)

لازم به یادآوری است: سیبویه به احادیث استشهاد نمیکند این بدان سبب می باشد که جانب احتیاط را ازدست نمی دهد تامبادا درمتن وترکیب و سندخبر تغییری رفته باشد (۴)

احتیاط ودقت عالمانه سیبویه به غایتی بوده که گویند: شواهد کتابش را جزازقول استادانش به شاعری نسبت نمی داد تامبادا اشتباهی درآن روی دهد وبه آنچه ناصواب است دست زند. انتساب برخی ازابیات «الکتاب» به گوینده اش از آن ابوعمر جرمی است که می گوید: در کتاب سیبویه بنگریستم هزاروپنجاه بیت را درآن بیافتم، گوینده هزار بیت راشناختم وگوینده پنجاه بیت

۱- الکتاب، ۱/ص۷

۲- الکتاب، ۱/ص۸

۳- مقالهٔ دکتر حسن عون ص ۴۰

۴- المدارس النحویه ص ۸۰

بقیه را ندانستم. (۱)

بنظرمیآید امانت و احتیاط و حس کنجکاوی و تلاش درراه تحقیق، این بزرگ مردرا شخصاً به میان اعراب بادیه کشانیده ودرآن‌جا به استقراء وتتبع وبحث ونظر پرداخته باشد، زیرا عبارات «**سمعنا العرب تنشده**»(۲) و«**سمعنا من العرب**» و «**هو کثیر فی جمیع لغات العرب**» و «**هذا عربی حسن والاول اعرف واکثر**»(۳) و «**فهو عربی جید**»(۴) و «**سمعنا بعض العرب الموثوق بهم**»(۵) و «**انا سمعنا من یوثق بعربیته**»(۶) درالکتاب بارهاآمده‌است. (۷)

عبارات وبیان «الکتاب»

اگر «الکتاب» را ازنظرلفظ وعبارات وسادگی وروانی آن مورد مطالعه قراردهیم دوحالت کاملا مشخص وجدا ازهم راتشخیص میدهیم: یکی حالت گویائی ورسائی که جمله‌ها وعبارات درآن ساده وروان وفهم معانی ازشنیدن ودیدن لفظ وکلمه پیشی می گیرد، ودیگری حالت ابهام و دشواری سخن است تاجائی که خواننده باید تأمل ودقت کافی بنماید تامقصد وغرض نویسنده را درك کند، شایداین بدان علت باشدکه سیبویه راهی را برگزیده‌که هنوز بخوبی هموارنگردیده واصطلاحات وقوانین آن بطور روشن جانیفتاده است، اضافه براین به‌علت اختلاط شروح وحواشی با نص کتاب متن آن ـ دربعضی موارد ـ ازاصل خود خارج شده است. (۸)

۱ـ سیبویه امام النحاة ص۱٤۳. المدارس النحویه ص٦۳

۲ـ الکتاب ۱/ص۲۱٤

۳ـ الکتاب ۱/ص۷۸

٤ـ الکتاب ۱/ص۷۷

٥ـ الکتاب ۱/ص۲۱۰

٦ـ الکتاب ۱/ص۷۷

۷ـ المدارس النحویه ص٥۸

۸ـ ابنیة الصرف ص٦٤

جایگزین نشدن اصطلاحات وفقدان آنها نـه تنها دشواری فهم مطلب را درمواردی از «الکتاب» ببار آورده بلکه موجب شده است که سیبویه درمواضعی مفهوم یك اصطلاح ساده را درعباراتی طولانی بیان نماید ازجمله به علت فقدان اصطلاح «تنازع» سیبویه ناچار آنرا درقالب این تعبیر می ریزد:

«هذا باب الفاعلین والمفعولین اللذین کل واحد منهما یفعل بفاعله مثل الذی یفعل به وما کان نحو ذلك»(۱)

ودرباب «صفت سببی» می گوید: **«هذا باب ماتجری علیه صفة ما کان من سببه وصفة ماالتبس به او بشیء من سببه کمجری صفة التی خلصت له»**(۲)

واز «اسم الفعل» چنین تعبیر مینماید: **«هذا باب مـن الفعل سمی الفعل فیه بأسماء لم تؤخذ من امثلة الفعل الحادث»**(۳)

سیبویه خودرا پای بند مصطلحات نمیداند وحدود آنهارا گاهـی درنظر نمی گیرد و اصطلاحات رادرغیرموضع خود بکارمیبرد، ازجملهٔ اصطلاح «حرف» را درمورد «اسم الفعل» استعمال میکند ومیگویـد: **«هذا باب الحروف التی تنزل بمنزلة الامـر والنهی لان فیها معنی الامر والنهی ، فمن تلك الحروف حسبك وکفیك وشرعك وأشباهها»**(۴) وتأکید رادرجمله های **مررت بك انت ، ورأیتك أنت، وانطلقت أنت** ، صفت میشمارد(۵) وبـرای «أن» عنوان «اسم» بکارمی برد و می گـوید: **«هذا باب ان وأن ، أما أن فهی اسم وما عملت فیه صلة لها»** (۶) و مبتدای جمله های زیررا «حرف» می نامد : **سلام علیك ، و خیر بین یـدیـك ،**

۱ـ الکتاب ، ۱/ص ۳۷ . سیبویه امام النحاة ص ۱۶۹

۲ـ الکتاب ، ۱/ص ۲۲۶

۳ـ الکتاب ، ۱/ص ۱۲۲

٤ـ الکتاب ، ۱/ص ٤٥۲

۵ـ الکتاب ، ۱/ص ۳۹۳

٦ـ الکتاب ، ۱/ص ٤٦۱

وويل لك، وخير له، وشر له، ولعنة الله على الكافرين، فهذا الحروف كلها مبتداء مبني عليها ما بعدها(١)

پیشوای نحوی ما اگرچه پای بند مصطلحات نیست و از راه توسع و مسامحه حد و مرز آنها را مراعات نمی کند لیکن در بررسی مسائل آن چنان عمیق می اندیشد، و رموز و اسرار کلمات و جمله‌ها را خوب می‌شناسد، و با مهارتی عجیب به نکته سنجی می پردازد که خواننده را به تعجب و تحیر می کشاند و معتقد می‌شود این امعان نظر و موشکافی جز از سیبویه و «الکتاب» میسر نیست. اینك به نمونه‌هائی از این نکته‌سنجیها که نشان دهندهٔ احاطهٔ سیبویه به رموز و اسرار کلام عربی است اشاره می‌شود:

در «باب نفی الفعل» چنین آمده: **اذا قال «فعل» فان نفیه «لم یفعل»، واذا قال «قدفعل» فان نفیه «لما یفعل» واذا قال «لقدفعل» فان نفیه «مافعل» لانه کأنه قال والله لقدفعل فقال والله مافعل. واذا قال «هو یفعل» ای هو فی حال فعل فان نفیه «ما یفعل» واذا قال «هو یفعل» ولم یکن الفعل واقعا فنفیه «لا یفعل» واذا قال «لیفعلن» فنفیه «لا یفعل» کأنه قال والله لیفعلن فقلت والله لا یفعل واذا قال «سوف یفعل» فان نفیه «لن یفعل»**(٢) و در جملهٔ **«حسبته شتمنی فأثب علیه»** رفع و نصب «فأثب» را چنین توجیه میکند: **وتقول حسبته شتمنی فأثب علیه، اذا لم یکن الوثوب واقعا ومعناه أن لو شتمنی لوثبت علیه، وان کان الوثوب قد وقع فلیس الا الرفع لان هذا بمنزلة قوله ألست قدفعلت فافعل؟**(٣) و در «باب ما تجریه علی الموضع لا علی الاسم الذی قبله» در مثال **«ما زید کعمرو و او شبیها به»** میگوید:

اگر مراد این باشد «زید» نه نمونهٔ «عمرو» است و نه نزدیك به وی کلمهٔ «شبیها» منصوب خواهد بود و چنانچه منظور این باشد که «زید» نه نمونه «عمرو»

١- الکتاب، ١/ص ١٦٦

٢- الکتاب، ١/ص ٤٦٠

٣- الکتاب، ١/ص ٤٢٢. المدارس النحویه ص ٧٨

ونه نمونه شبیه‌اودراین صورت لفظ «شبیها» مجرورمی‌شود (۱)

آگاهی سیبویه از رموزواسرارکلمات وترکیبات عربی وهمچنین ژرف نگریش سبب گردیدتادرآراء وتعلیلات نحوی‌جانب‌معنی رافراموش‌نکندوبه‌روح آن توجه داشته باشد. ازجمله در مسأله منصوب بودن «السباعا» و«طیبا» در ابیات زیر:

فکرت تبتغیه فوافقته — علی دمه و مصرعه السباعا

لن تراها ولو تاملت الا — ولهافی مفارق الرأس طیبا

میگوید: نصب «السباعا» و«طیبا» به‌آن سبب‌است که‌ازلحاظ معنی داخل درموافقت ورؤیت میباشند(۲) درموردسبب جزم «اکن» درآیهٔ **«فأصدق وأکن من الصالحین»**(*) به‌قول خلیل استدلال میکندکه عطف برتوهم است (۳)وناظر به معنی وفحوای جمله.

چون به‌پایان سخنانم نزدیك میشوم نمی‌خواهم ازایرادهای‌کوچك که برسیبویه‌وارد است بگذرم نه به‌خاطرآنکه‌ازقدرتش بکاهم بلکه تاشأن اورابالا برم **«کفی المرء نبلاأن تعدمعایبه»**(۴)

من دراینجا به‌ابهام برخی ازعبارات «الکتاب» وموارد تکراری وحشو واستطراد ـ بعضی‌ازمطالب ومرتب‌نبودن ابواب آن برمبنای‌عقلی اشاره‌نمیکنم. چون معتقدم همهٔ‌آنها مولود مرگ زودرس ونابهنگام مؤلف بودکه فرصت مراجعه وتنقیح وتنظیم رابه وی‌نداد بلکه موارد جزئی دیگررا تذکرمیدهم.

سیبویه اگرچه چون خلیل معتقداست‌که «مواردمسموع رابایدبحال خود

۱ـ الکتاب ، ۱/ص۳۵

۲ـ الکتاب ، ۱/ص ۱۴۳-۱۴۴. الحیاةالادبیة فی‌البصرة ص ۱۸۴-۱۸۵ (*) سورهٔ المنافقون آیه ۱۰

۳ـ الکتاب ، ص۴۵۳

۴ـ المجانی الحدیثة ج۳/ص۱۱ ، قصیده بائیه «بشار»

باقی گذاشت هرچند برمبنای قیاس نباشد»(۱) تفسیر این سخن آنست که سماع دراین مورد برقیاس رجحان دارد، اما درمواردی چنین مینماید که این اصل را نادیده می گیرد وقیاس وقاعده رادربرابرسماع انعطاف ناپذیرمیداند، تا جائی که درقرائت آیات قرآن به‌اجتهادمی پردازد ! درآیهٔ **«وأن هذه امتكم أمة واحدة وأنا ربكم فاتقون»**(*) که همزه «أن» درابتدای جمله مفتوح است میگوید :

ولوقرؤها «وان هذه أمتكم امة واحدة» كان جيداً .(۲)

گویند دربعضی موارد سیبویه اشعاررا برخلاف مشهور روایت میکرد تا بتواند به‌آن استشهاد واستنادکند ازجمله یکی بیت سابق :

فكرت تبتغيه فـوا فقته على دمـه و مصرعـه السباعا

که روایت دیگرش چنین است :

فكرت ذات يوم تبتغيه فألفت فوق مصرعه السباعا(۳)

دودیگر، بیت قیس بن زهیر چنین است :

ألـم يأتيك والانباء تنمـى بما لاقت لبون بنى زياد(۴)

که‌سیبویه «الم یاتیك» راشاهد بقای لام الفعل درحال جزم میآورد، درصورتی که‌دیگران «ألم يتلغك» روایت میکنند(۵) سه‌دیگر بیت عبیدالله بن قیس الرقیات است :

لابارك الله فى الغوانى هل يصبحن الا لهن مطلب(۶)

که سیبویه به «فى الغوانى» براظهار اعراب کلمات منقوص درحال جر استدلال می نماید، ولی روایت دیگران چنین است :

۱- الكتاب ، ۲/ص۶۹ (*) سورهٔ المؤمنون آیه ۵۴

۲- الكتاب ، ۱/ص۴۶۹

۳- الكتاب ، ۱/ص۱۴۳ ذیل آن وتحصیل «عین الذهب»

۴- الكتاب ، ۲/ص۵۹

۵- التنبيه على حدوث التصحيف : حمزه اصفهانی، بتحقیق شیخ محمد آل یاسینی ص۲۲۶

۶- الكتاب ، ۲/ص۵۹

لا بارك الله فی الغوانی أما　　　یصبحن الاهن مطلب (۱)

از جمله ایرادهای دیگر که برسیبویه وارداست اینکه گاهی به آیات واشعاری استشهاد می کند که بامطلب وهدف تطبیق ندارد.

درموردی که ضمیر «هو» واخوات آن برای فصل نیست چنین گوید:

هذاباب لاتکون هوواخواتهافیه فصلا، ولکن تکون بمنزلة اسم مبتدا وذلك قولك: ماأظن احداً هوخیر منك، وماأجعل رجلا هواکرم منك، وماأخال رجلاهو اکرم منك، فلم یجعلوه فصلاوقبله نکرة... وأمااهل المدینة فینزلون «هو» ههنابمنزلته بین المعرفتین ویجعلونها فصلافی هذاالموضع (۲) درحالیکه به گفته «سیرافی» ازاهل مدینه جز «**هولاء بناتی هن اطهرلکم**» (*) روایت نشده، وموقع «هن» دراین جا بامثالهای فوق فرق داردزیرا آنچه قبل از «هن» قرار گرفته معرفه است نه نکره (۳) درمورد جواز اضافه اسم فاعل معرفه بـه «ال» به مضاف الیه مجرد از «ال» چنین استدلال می کند:

ومن قال هذاالضارب الرجل قال هوالضارب الرجل و عبدالله، ومن ذلك انشاد بعض العرب قول الاعشی:

الواهب المائة الهجان وعبدها　　　عوذاًتزجی بینها اطفالها (۴)

درحالی چنانکـه ملاحظـه می شود مضاف الیـه درمعطوف دربیت اعشی مضاف به ضمیری است که به معرفه به «ال» برمی گردد ودر استعمال وصحت آن تردیدی نیست برخلاف جملهٔ **هوالضارب الرجل وعبدالله** (۵)

۱ـ التنبیه علی حدوث التصحیف ص۲۲۷

۲ـ الکتاب، ۱/ص۳۹۷. سیبویه امام النحاة ص۱۶۱-۱۶۲ (*) سورهٔ هودآیهٔ ۸۰

۳ـ الکتاب، ۱/ص۳۹۷. حاشیهٔ آن

۴ـ دردیوان اعشی بتصحیح وشرح محمدحسین ص۲۹ روایت این بیت چنین است:

الواهب المائة الیجان وعبدها　　　عوذاً تز جی خلفها اطفالها

۵ـ ذیل الکتاب، ۱/ص۹۴. سیبویه امام النحاة ص۱۶۱

دراین جا سخنان خودرا به‌این دوبیت زمخشری خاتمه می دهم :

ألا صلی الاله صلاة صدق   علی عمروبن عثمان بن قنبر
فـان کتابـه لم یغن عنه   بنو قـلـم و لاابناء منبر (۱)

مراجعی که درنوشتن این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است :

۱ـ « ابنیة الصرف فی کتاب سیبویـه » دکتر خدیجة الحدیثی چاپ اول ، کتابفروشی نهضت در بغداد، سال ۱۳۸۵ .

۲ـ « بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة » جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، چاپ اول سال ۱۳۲۶ بتصحیح محمدامین الخانجی .

۳ـ «تاریخ الادب العربی» برو کلمان، ترجمه عربی دکتر عبدالحلیم النجار، چاپ دوم دار المعارف مصر.

۴ـ «تقریرات ابوسعید سیرافی» درحاشیه الکتاب .

۵ـ «التنبیه علی حدوث التصحیف» : حمزهٔ اصفهانی، تحقیق و تصحیح شیخ محمدحسن آل یاسین، کتابفروشی نهضت در بغداد، سال ۱۳۸۷ .

۶ـ «الحیاة الادبیة فی البصره» دکتر احمد کمال زکی، چاپ اول دار الفکر دمشق، سال ۱۳۸۱ﻫ .

۷ـ « دیوان الاعشی الکبیر » شرح دکتر محمد حسین، مطبعة « نموذجیة » سال ۱۹۵۰ م .

۸ـ «سیبویه امام النحاة» دکتر علی نجـدی، چاپ «لجنة البیان العربی» در قاهره سال ۱۳۷۲ ﻫ

۹ـ «شرح شواهد الکتاب : تحصیل عین الذهب من معدن جوهر الادب فی علم مجازات العرب» : یوسف الشنتمری ، ذیل الکتاب .

۱۰ـ «طبقات النحویین و اللغویین» ابوبکر محمد بن الحسن الزبیدی بتحقیق محمدابوالفضل ابراهیم طبع اول، ۱۳۷۳ ﻫ .

۱ـ بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة : جلال الدین سیوطی ص ۲۶۶

۱۱ـ «الفهرست» : ابن الندیم ، بتحقیق رضا تجدد ، چاپخانهٔ دانشگاه تهران .
۱۲ـ «الکتاب» ابو بشر عمرو ملقب به سیبویه چاپ بولاق ، سال ۱۳۱۶ ه .
۱۳ـ «المجانی الحدیثة» : الاب شیخو ، چاپ سوم ، مطبعهٔ کاتولیك بیروت .
۱۴ـ «مجلة کلیة الاداب» دانشگاه اسکندریه ج ۱۱ سال ۱۹۵۷ میلادی .
۱۵ـ «المدارس النحویة» : دکتر شوقی ضیف ، چاپ دوم دار المعارف .
۱۶ـ «الموجز فی تاریخ البلاغة» : دکتر مازن مبارك ، چاپ اول دار الفکر دمشق .
۱۷ـ وفیات الاعیان : ابن خلکان ، بتحقیق محمد محی الدین ، افست انتشارات جهان .

مسعود فرزاد
از: دانشگاه پهلوی، شیراز

خلیل بن احمد و سیبویه

ترجمه از متن انگلیسی سخنرانی در کنگره جهانی سیبویه
دانشگاه پهلوی شیراز ، ۷ تا ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳

شخص کوچکی اجازه میخواهد که دربارهٔ مرد بزرگی چند کلمه بعرض اساتید حاضر برساند.

ایران درطول تاریخ پرافتخار خود نوابغی دردامان خویش پرورده‌است که توانسته‌اند در تسلط بریك زبان دیگر تااندازه‌ای پیشرفت کنند که باعث سرفرازی هم‌میهنان خود ومایهٔ اعجاب اهل آن‌زبان ثانی باشند. سیبویه درصف مقدم این نوابغ قراردارد.

سیبویه نه‌تنها خودمرد بزرگی‌بود بلکه ازمصاحبت علمی بابزرگان دیگر نیز برخوردار بود. سخنان سطحی ومختصرمن امروزدربارهٔ یکی ازاین جمع یعنی ابوعبدالرحمن خلیل‌بن احمدفراهیدی (یا فرهودی) میباشد. خلیل مانند سیبویه نحوی بود واطلاع داریم که سیبویه قسمتی از آگاهی خود رابررموز نحوی زبان عربی ازخلیل فراگرفته‌است. پس مطالعه درشخصیت علمی خلیل میتواند برمیزان آشنائی ما باسیبویه بیفزاید.

«خلیل اززاهدانی بود که تنها باعلم سروکارداشت وازکسانی‌است که عمرخود را صرف پیشرفت علم کرد». وی توانائی زیادی در «استخراج مسائل وتصحیح قیاسات» داشت. برعلوم متعدد مسلط بود که ازآن جمله است لغت

عرب، نحو عربی، موسیقی، عروض، ریاضی و مخارج الحروف (فونتیك). از اینها گذشته شاعر هم بود و به روایتی بیست ورق و به روایتی دیگر پنجاه ورق شعر داشت.

یکی از خواص عمدهٔ او این بود که در علم پیشرو و راه گشا بود. منقول است که نخستین کسی بود که کتاب لغت عربی تألیف کرد. ازاین قرار برای زبان عربی همان کاری را کرد که چندین قرن بعد از او دکتر ساموئل جانسون عالم شهیر انگلیسی برای زبان انگیلسی انجام داد. نیز خلیل نخستین کسی بود که به استخراج مسائل نحوی زبان عربی پرداخت و باز کسی بود که علم عروض را پایه گذاری کرد. کمتر میتوان شك داشت در اینکه سیبویه پاکدامنی و علم دوستی این استاد را دوست میداشت و برای مغز روشن و دقیق و نیرومند او احترام قائل بود.

باعث حیرت و افسوس ماست که بعضی از علما بعنوان اینکه خلیل در «کتاب العین» اشتباهاتی کرده منجمله نکات مستعملی را مهمل و متقابلا نکات مهملی را مستعمل دانسته است درمقام تخطئه او بر آمدند. اما گروهی دیگر از علما به پشتیبانی از خلیل برخاستند. من میل دارم تصور کنم که سیبویه در این جنگ در جبههٔ علم از گروه علمای اخیر بوده است.

میتوان قویا محتمل دانست که مذاکرات خلیل و سیبویه منحصر به نحو نبوده بلکه شامل همه علوم مختلفی که خلیل در آن دست داشت میشده است و سیبویه نکاتی را از بیانات خلیل دربارهٔ این علوم دیگر نیز در ذهن وسیع و کامپیوتر مانند خود جای داده از آنها مستقیماً یا من غیرمستقیم در نگارش شاهکار جاوید خود «الکتاب» استفاده کرده است.

شخصیت علمی خلیل دو جنبهٔ عمده داشته است، نحوی و عروضی. جای خوشوقتی است که تعالیم نحوی او در حد خود به پرورش نحوی بسیار بزرگی مانند سیبویه کمك کرده است اما جای تأسف است که خلیل در علم عروض در زمان خود شاگردی که قابل مقایسه با سیبویه یا لااقل دارای امتیاز خاصی باشد

پیدانکرد. جای چنین شاگردی در تاریخ علم در قرون دوم و سوم اسلامی بمیزان قابل ملاحظه‌ای خالی است. معتقدم که برای پیدا کردن جانشین شایسته عروضی برای خلیل بن احمد درمیان ایرانیان به سهم خود باید طی قرون کرده مقام لااقل سه‌تن رابشرح ذیل مورد مطالعه قرارداد.

اول - ابوالقاسم اسماعیل مشهور به صاحب بن عباد وزیر دانشمند مشهور که درسال ۳۸۵ هجری قمری (معادل با ۹۹۵ مسیحی) فوت کرد ورساله‌ای عالی به زبان عربی دربارهٔ عروض وقافیه عربی تحت عنوان ذیل نوشت:

الاقناع فی العروض وتخریج القوافی

دوم - وزیرودانشمند بزرگ دیگر، خواجه‌نصیرالدین طوسی که در ۶۷۲ هجری قمری (معادل با ۱۲۷۳ مسیحی) درگذشت ومنجمله «معیارالاشعار» را نوشت که کتاب کوتاه ولی استادانه‌ای به زبان فارسی دربارهٔ عروض وقافیه میباشد.

سوم - شمس‌الدین محمدبن قیس رازی صاحب کتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم است که به زبان فارسی درسه قسمت دربارهٔ عروض وقافیه وبدیع فارسی نوشته شده است.

باکمال فروتنی متذکرمیشوم که ازمیان این سه‌تن ظاهراً مقام شمس قیس درعروض والاتراست وبه همین سبب اوست که شایسته‌ترین جانشین عروضی برای خلیل بن احمد است. ضمناً ذکرخلیل درسرتاسر کتاب **«المعجم»** بااحترام وارادت شمس توأم‌است وعبارت معمول شمس دراین باب «خلیل، رحمه‌الله» میباشد.

بازبرای اینکه سخن دراین باب ناقص نماند بدنیست متذکرشویم که شمس قیس صورت اول کتاب خودرا درمرونوشت ولی این صورت بمدتی درحدود پانزده سال نزداوراکد ماند ونسخه منحصربفردآن درضمن جنگی میان مغولان وسپاه علاءالدین محمد خوارزمشاه مفقود شد. بالمآل درهمین شهرشیراز بود

که شمس قیس توانست به عبارت فصیح و درخشان خود از قید:

ترادف شواغل لاطائل و تواتر اسفار بی اختیار

رهائی یابد و صورت نهائی کتاب خود را که مستقیماً مبتنی بر تعالیم خلیل بن احمد است و خوشبختانه امروز در دسترس ماست تجدید تحریر کند.

اکنون به ذکر خلیل باز گردیم.

خلیل در علم مخارج الحروف (فونتیك) نیز استاد و مبتکر بود و آشکار است که نظرات او در این علم در مطالعات سیبویه دربارهٔ «اصوات» زبان عربی منعکس شده است. خلیل منجمله متوجه مسئلهٔ بسیار مهم طرح صوتی الفبا گردید و کوشید که علامات کتبی اصوات الفبائی عربی را به ترتیبی که مبتنی بر قریب المخرج بودن آنها باشد تنظیم کند. تا آنجا که اطلاع داریم وی صحیحاً تشخیص داده است که در این طرح علمی گروههای حروف ذیل باید در مجاورت یکدیگر جای داشته باشند:

عین، حاء، هاء

غین، قاف، کاف

جیم، شین

صاد، ضاد، سین

طاء، دال، تاء

ذال، ثاء، تاء

لام، نون

همچنین باروشن بینی عجیب تشخیص داد که همزه، واو (W) و یاء (Y) در این طرح علمی همردیف میباشند. علم جدید نظرات او را تأیید میکند. منقول است که خلیل روزی به شاگرد خود لیث بن مظفر گفت:

«اگر کسی الف، با، تا، ثا و امثال آن را به ترتیبی که من میدهم تنظیم کند تمام کلام عرب در آن خواهد گنجید و پایه‌ای

میگردد که هیچ چیز از آن خارج نخواهد ماند.»

چون خلیل موسیقی نیز میدانست و از جمله «کتاب الایقاع» و «کتاب النغم» در این رشته به او منسوب است توانست علم عروض را پایه گذاری کند و قواعد حاکم بر اوزان شعر عرب را تعیین نماید.

از طرف دیگر چون موسیقی و عروض از ریاضی جدا نیستند باید چنین نتیجه بگیریم که خلیل اهل ریاضیات نیز بوده است.

حتی مرگ او (چنانکه سرتاسر زندگی او) با علم مربوط است زیرا منقول است که:

او در حال فکر و استخراج قاعده‌ای در حساب داخل مسجد شد و چون غرقه در فکر بود با گذرنده‌ای برخورد کرد و بر اثر آن صدمت در گذشت.

خلاصه تا آنجا که مورد توجه خاص این کنگرهٔ عظیم است میتوان گفت که خلیل بن احمد سرچشمه‌ای بود که به رود عظیم نحو که مایهٔ اعجاب ماست یعنی به سیبویه جاوید منتهی شد.

دکترجواد قره‌آغاجلو
از : دانشگاه تبریز

«اعتلای فرهنگ ایران درعصر سیبویه»

تسخیر سریع ایران ازطرف سپاهیان عرب سازمان دولتی ساسانی رابکلی پاشیده کرد، ولی موفقیتهای نظامی اعراب نتوانست فرهنگ ایران را ازبین ببرد، مسلماً ثابت شده است که شکست ایران فقط ظاهری بوده وعربان ناچارشدند دربسیاری از موارد اصول سابق ایرانی را حفظ کنند، روحانیون پارسی که موقعیت ممتازخودرا ازدست داده‌بودند درعمل سیادت خودرا نسبت به‌اهالی چه درانظار ملت وچه دربرابرحکومت بیگانهٔ جدید حفظ کردند.

سهم وبهره ایران درتمدن اسلامی یکی ازمباحث بسیاروسیع ومهم تاریخی است، زیراکه ایرانیان هنرمند وهوشیار بانواع مختلف دررشته‌های گوناگون تمدن اسلامی آثاربرجسته وشگفت انگیزداشته‌اند. دربارهٔ این مطلب که ایرانیان دربنای کاخ تمدن اسلامی چه‌نقش مهمی ایفاکرده وچه‌سهم بزرگی داشته‌اند، مورخین ونویسندگان قدیم وجدیدمقالات متنوع وسخنان بسیارگفته‌اندازجمله مورخ ومحقق وفیلسوف اجتماعی ابن‌خلدون درکتاب نفیس ومشهورخودفصلی را بهمین موضوع اختصاص داده است وارباب بصیرت ومطلعین برحقایق تاریخی درخشنده‌ترین عصراسلامی رادوره‌حکومت ایران نامیده‌اند زیرانیروی قلم وقوه‌قضائی وتنفیذ واجرای احکام یعنی سه‌نقطه اتکاء ومرکز ثقل مملکت، بدست ایرانیان بوده‌است وغیرازمقام خلافت سایرامورحساس ومهم ممالك وسیع درقبضه تصرف تأثیروکفایت وکاردانی مردان داناوهنرمندایرانی بوده‌است.

تأثیر ایران را در علوم و ادب عالم اسلام، شایسته است که از سه جهت مورد توجه قرار دهیم :

اول از لحاظ تأثیر تمدن و تشکیلات و علم و ادب ایران در تمدن اسلامی، زیرا که تشکیلات دوره خلفای عباسی مشابه و پیرو تشکیلات ایران قبل از اسلام بوده است و نیز آثار ادبی ایران باستان بوسیله دانشمندان ایرانی بزبان عربی نقل و ترجمه شده و بدیهی است که این مطلب خدمت مهمی بود که بمعارف دوره اسلامی صورت گرفت هنوز ترجمه‌های ابن مقفع ایرانی از نظر فصاحت و بلاغت و اشتمال بر سخنان حکیمانه و گرانبها در آسمان ادبیات عرب و اسلام چون اختری تابنده میدرخشد.

دوم از جهت شرکت مهمی که فضلا و علمای ایران در ایجاد و تأسیس و توسعه معارف دوره تمدن اسلامی داشته‌اند و ابتکارات و تألیفاتی که در علوم و فنون بمنصه ظهور رسانیده‌اند .

سه دیگر از نظر تأسیس معارف و ادبیات مستقل و جدید که بزبان فارسی ایرانیان پدید آورده‌اند و زبده و چکیدهٔ فرهنگ ایران و فلسفه یونان و حکمت قرآن و تصوف و عرفان را در قالبی بس بدیع و زیبا ریخته‌اند بانظم و نثری چون کوه بلند و استوار و چون دریا پهناور و ژرف، خلاصه تجارب پیشینیان و نخبه اندیشه های خردمندان این دیر کهن را برای عبرت و لذت آیندگان بیادگار نهاده‌اند. و این کاری بس شگرف و عجیب است که ایرانیان بافضل و هنر برای خدمت به بنی نوع و حفظ کیان و وجود ملی خود انجام داده‌اند، در حقیقت میتوان گفت که دریك زمان بادو قوه وارد میدان عمل شده‌اند ازیك طرف در معارف و فرهنگ وسیع و عمومی دوره تمدن اسلامی شرکت کرده‌اند و آثار خود را بزبان تازی نوشته‌اند و از طرفی در احیای زبان شیرین فارسی و تأسیس ادبیات وزین و بزرگی برای میهن خود ایران جدوجهد بلیغ بکار برده‌اند.

بهنگامیکه سایر ملل اسلامی بکلی زبان و مواریث ملی و باستانی خود را

فراموش کرده وبتمام معنی درعربیت مستحیل شده بودند، ایرانیان هنرمند و گردنفراز کاخ بلند ادبیات وفرهنگ زبان فارسی را چنان محکم و استوار بنا کردند، که ازباد و باران وقایع روزگار گزندی نیابد وازخزان حوادث آفتی نبیند. درحقیقت ایرانیان ازیکسودرمعارف عمومی اسلام وانواع علوم وفنون بیش ازسایرملل شرکت وابرازهنرنموده‌اند وازدیگرسوبرای ملت ومملکت خود شئون فرهنگی خاص ایجادکرده وادبیات عظیم ووسیعی بنانهاده‌اند. یعنی رجال دانشمند ایران به دوطرف نظرداشته‌اند هم معارف عمومی جهان آنروز راترقی وتوسعه میداده‌اند وهم درراه کشور ومیهن و زبان و ادبیات خاص خود بذل مساعی میکرده‌اندودرمیدان وسیع فرهنگ وهنرودانش دوره درخشان تمدن اسلامی باآنکه دوکاردرپیش داشتند بقول شاعر «یکدست جام باده ویکدست زلف یار» ازتمام ملل دیگردرمعارف عمومی گوی سبقت ربودند.

آثارنظم ونثرزبان فارسی گذشته ازآنکه آئینه مفاخرایران ولوح عبرت وگنج حکمت وعلت بقا وعظمت زبان فارسی‌است، یك قسمت مهم وعظیمی ازمعارف دورهٔ تمدن اسلامی راتشکیل میدهد وسزاواراست سایرملل اسلامی نیزازاین سرچشه حکمت جامی بکف آورند وقطره‌ای چنددرکام تشنگان فضیلت ریزند تاازاین بادهٔ مردافکن سرمست شوند ودفترخاطرات خودرا به گلهای آن گلبنان باغ بلاغت بیارایند وبه نگارگرانی که دوشیزگان خلوتسرای خاطررا چنین حسن جمیل بخشیده‌اند آفرین گویند. آری دیوان حکمت و دفترمعرفت عارفان وشاعران ایران‌زمین سرشارازمعانی ونکته‌های غریب ولطیفه‌های بدیع ولبالب ازسخنان دلفروز وکلمات شورانگیزاست.

باری مواریث بزرگ علمی اسلامی که اکثرآن آثارقرایح ونتایج افکار بزرگان ایران زمین بوده‌است بسیاری ازآن بزبان تازی نگارش یافته‌است.

شکست وانقراض دولت ساسانی بدست اعراب مسلمان نتوانست مایه خفقان ارواح ایرانی شود وآئین زردشتی رانیز بصورت قطعی وکامل نابودنکرد.

ایرانیان بقایای تمدن تلطیف شده وپرورده‌ای به اسلام تحویل داده‌اند که براثر حیاتی که این مذهب در آن دمید به آسانی جان تازه گرفت. بزرگترین نویسندگان ومتفکرین اسلام ایرانی بودند، مهمترین صنایع اسلامی مانند صنایع ساختمانی وظروف گلی لعاب دار بااقتباس ازصنایع ایران بوجود آمده است، هم از راه فلات ایران بود که دین اسلام درتمام آسیای مرکزی نفوذ کرده میان ترکها و مغولها وچینیها اشاعه یافت، ولی ایران بیکبار مسلمان نشد ومردم تمام نواحی آن دریك موقع دین اسلام رانپذیرفتند ومقاومتی راکه مذهب زردشتی درمقابل آن بخرج داد نمیتوان نادیده گرفت، بااینحال روح ملی ایران زنده ماند واز اواخر قرن اول هجری شورش‌هایی برضد حکومت خلیفه دمشق پدیدارشد و در اوایل قرن دوم مقر خلافت ازدمشق ببغداد انتقال یافت وبرنفوذ معنوی ایران افزوده گردید وراه روی کار آمدن سلسله‌های ملی دوقرن بعد گشوده شد.

پیروزی اعراب درزمینه سیاسی کامل ولی درزمینه فرهنگ ومدنیت خیلی کوتاه بود زیرا فرهنگ کهن ایران چیزی نبود که درعرض یك روز نابود شود بخصوص که عربها خود بضاعتی دراین زمینه نداشتند تاجانشین فرهنگ ایران شود بنابراین پیروزی مزبور که فتح نظامی وسیاسی آنی برای اعراب بشمار میرفت درطی مدتی بیش ازیك قرن تبدیل بیك پیروزی قاطع فرهنگی برای ایران گردید، افکار ایرانی فرهنگ ایرانی وهنر ایرانی همه پایدار ماندند ودرزیر لوای اسلام وتحت تأثیر نیروی محرکه پرزوری باردیگر رواج یافتند. اثرات این تحول از اوایل قرن هشتم میلادی ببعد درسرزمینهای بسیار پهناوری نمایان گردید بااین حال نخستین سلسله اسلامی یعنی خلفای اموی پایتخت خودرادرشام مستقر ساختند، سپس خلفای عباسی دردمشق، وازمیراث ایران بنحو مطلوب بهره‌مند گردیدند.

در دوره بعداز استیلای عرب سنت‌های ایرانی میان روحانیون پارسی پناگاه محکمی پیدا کرد، این سنت‌ها درآنجا حفظ وبطور شفاهی و کتبی تکمیل وساخته وپرداخته میشد، همه نویسندگان عرب آنزمان که درتاریخ ایران دارای

صلاحیت بیشتری بودند برای بدست آوردن اطلاعات و توضیحات بروحانیون پارسی مراجعه می‌نمودند.

بنابراین خدمتی که محیط پارسی انجام‌داده عبارت ازاین بوده که توانسته است دردوره هرج ومرج سنت‌های ایرانی راحفظ کند وسپس درشرایط مساعدتر آنرابه ایران اسلامی انتقال بدهد. هرگاه محیط پارسی بافعالیت گروه ایراندوست همان‌زمان که درجامعه اسلامی بنام‌شعوبیه وجودداشته موردمقایسه واقع گردد نتیجه به نفع محیط پارسی خواهدبود. شعوبیان جنبه عرفی و قیافه ادبی داشتند وفعالیت خودرادرنقاط فرهنگی خلافت مانندبغداد وسایرشهرها متمرکز ساخته بودند ونقش‌مهمی را درپیشرفت فرهنگ اسلام درقرون وسطی انجام میدادند، ولی این گروه درحفظ سنت‌های ایرانی همیشه ازیگانـه محیط محدود پارسی استمدادمی‌نمود وهمچنین شعوبیان میکوشیدنـد تفوق فـرهنگ وتمدن اقـوام مزبوررا برفاتحان نشان‌دهند.

یکی‌ازفرزندان ارجمند ایران کـه درانتقال تمدن وفرهنگ کشورش بـه ملل‌اسلامی‌بویژه اعراب سهم بسزائی‌دارد وجامعه عرب راباتمام مظاهرحیات معنوی ایران ساسانیان که درادبیات انعکاس یافته آشنا نموده است، روزبه ـ پسردادویه بودکـه چون به‌آئین اسلام‌گـروید اورا عبدالله نامیدنـد، وی همان عبدالله‌بن‌مقفع معروف است که‌کمال آشنائی بـه تاریخ وآداب و زبان‌کشور باستانی خودداشت وزبان عرب رانیزکاملا میدانست.

ابن‌مقفع چون دریافته بودکه شکست سیاسی ونظامی باعث انقراض‌یك ملت نمی‌شود، بلکـه فنای هرملت درنابـودشدن آداب ملی، تاریخ واخلاق و عادات ویادگارهای باستانی‌آن‌است، تاآنجاکـه توانست بـذوق سلیم خـود کتابهای ایران باستان رابه طریق نقل اززبان وخط پهلوی بـه عربی ازنابودی حتمی‌نجات بخشید. منظوراوازایـن کارآن بودکـه هم مسلمانان غیرایـرانی و اعراب رابه حشمت وشکوه ایران باستان آشناسازد وهم ایـرانیان مسلمان را

بیاد جلال وشوکت آداب نیاکان خود بیندازد وافکار وعقاید دینی، حکمتی و اخلاقی ایران عهدساسانی راکه خود تربیت شدهٔ آنها بود وباطبع ایرانیان نیز کمال سازش راداشت میان ایرانیان دوباره ریشه دارسازد وفکرو تدبیرایشان رادرراه مبارزهٔ فکری ومجادلات مذهبی تقویت نماید.

بهمین نیت کتاب «مانی» ، «خداینامه» و«کلیله ودمنه» را به عربی ترجمه کرد انتشاراین کتابها بتدریج مردم رابادانشهای گوناگون آشناساخت و راه برای کنجکاوی وبحث وگفت گوبازشد.

ابن مقفع اولین کسی بود که کتابهای منطق ارسطورااز پهلوی بعربی ترجمه نمود وفن استدلال رابه مسلمانان عربی زبان آموخت درنتیجه کارجدل ومناظره بالاگرفت وافکارجدیدی درمیان مسلمان انتشاریافت .

اشتهار ابن مقفع در انتشار کتابها ومقاله‌های گوناگون تاآنجارسید که «مهدی» خلیفهٔ عباسی میگفت: «من هیچ کتابی را بدست نیاوردم که اصل آن از ایرانیان بخصوص ابن مقفع نباشد» .

کارابن مقفع رادیگرنویسندگان وسخنوران ایرانی دنبال کردندودرترجمه و تألیف کتب گامهای بلندی برداشتند ودر همهٔ رشته‌های علوم قدرت قریحه وکمال ذوق واستعداد خودرانشان دادند .

ازدانشمندان نامی وبزرگ دیگرو سخنوران مشهور، سیبویه فارسی را میتوان نام برد که اصلاازمردم بیضای شیرازبوده وبانوشتن کتاب بسیارمعروف خود تحت عنوان «الکتاب» نام ایران وایرانی راجاودان ساخته‌است وهنوز کتاب مزبورمهمترین مرجع ومأخذ علمای نحوعرب بشمارمی آید وبااین عمل بسیارمهم که درحد خود شاهکارارزنده‌ای است، منت بزرگی بگردن ملت‌های عربی زبان گذاشته‌است ، زیرا اعراب درنتیجه آمیزش باملل دیگراغلب دراعراب کلمات راه خطاپیموده ودچاراشتباه میشدند. این بود که سیبویه باالهام ازاستاد خود خلیل بن احمد فراهیدی «متوفی درربع سوم قرن دوم هجری» چنان قدرت

خلاقه افکار ایرانیان رابه منصه ظهور رسانید که خود اهل زبان دربرابر فصاحت وبلاغت او انگشت حیرت بدندان گزیده وبرای اثبات گفتار خود درمباحث نحوی بااودست توسل بدامن بادیه نشینان فصیح دراز کردند ومعارضهٔ وی با علی بن حمزهٔ کسائی که سمت استادی امین ومأمون عباسی راداشت در مسأله «زنبوریه» که معروف خاص وعام است میتواند دلیل بارزی براین مدعا باشد.

سیبویه شاگردانی تربیت کرده که به پیروی ازسبك وروش استادشان کتابهای باارزشی دراین زمینه برشتهٔ تحریردرآوردند وباصطلاح معروف در فصاحت وبلاغت میداندار بلامعارض بودند و برای جلوگیری ازاطناب تنها بذکرنام «ابوعلی فارسی» متوفی بسال ۳۷۷ه‍ ق اکتفا میشود.

درهیئت، نجوم، حساب، جبروهندسه نیزدانشمندان بزرگی ازایران آن روزگارظهورکرده‌اند، مشهورترین ایشان یکی ابومعشربلخی‌است که بیش‌از چهل جلد کتاب تألیف کرده که غالباً در مورد نجوم وریاضیات است. دیگر ابوریحان بیرونی از ریاضی‌دانهای معروف ایران است که درتاریخ وجغرافیا تحقیقات ارزنده‌ای انجام داده است.

ازمظاهرعمدهٔتمدن وفرهنگ ایران دردستگاه خلافت‌اعراب مخصوصاً خلفای بنی عباس، احیای جشنهای ملی ایرانیان است که ازجمله جشن مهرگان ونوروزرا بعنوان شاهد میتوان ذکرکرد واین کارمطابق نوشتهٔ پروفسورادوارد براون ایرانشناس معروف انگلیس؛ دراوایل دورهٔ عباسی مرسوم گردید وروز اول سال شمسی برگزارمیشد واین موضوع بااعتدال ربیعی ودخول خورشید دربرج حمل تطبیق میکند.

دراین مورد ابوریحان بیرونی درکتاب آثارالباقیه چنین میگوید:

«درزمان هارون‌الرشید مالکین اراضی باردیگرجمع شدند وازیحیی‌بن خالدبرمکی درخواست کردند جشن نوروزراتقریباً دوماه به‌تأخیراندازد. یحیی خواست چنین کند لیکن دشمنان او دراین خصوص زمزمه‌ها کردند و گفتند

یحیی طرفدار آئین زردشتی است ، بنابراین دست کشید ودیگر تعقیب نکرد وموضوع چنانکه در گذشته بود باقی ماند.»

فن کرمر در کتاب نفیس خود ازنفوذ ایران که درهمه جا مشهود بود کاملا بحث میکند ومیگوید: «نه تنها تشکیلات دینی ودولتی درقالب ایرانی ریخته میشد بلکه درعهد عباسیان حتی شکل لباس ونوع غذا وسبک موسیقی وامثال آن نیز تحت تأثیر نفوذ ایرانی بود»

فن کرمر درجای دیگر بازیادآوری میکند ومیگوید: «نفوذ ایران دردربار خلفا افزون گشت ودر زمان هادی وهارون الرشید وپسرش مأمون باوج کمال رسید . »

بیشتر وزرای مأمون ایرانی یاایرانی الاصل بودند . دربغداد رونق سبک وروش ایرانی روبه افزایش بود، جشنهای باستانی نوروزومهرگان رامیگرفتند لباس ایرانی لباس رسمی دربار بود وبفرمان خلیفهٔ دوم عباسی درسال ۱۵۳ه ق کلاههای بلند وسیاه مخروطی شکل ایرانی راکه قلانس نامیده میشد برسر می گذاشتند .

دردربار آداب ورسوم پادشاهان ساسانی راتقلیدمیکردند وجامه‌هائی بانقوش وخطوط زرین دربرمیکردند واعطای اجازهٔ پوشیدن این نوع لباس از حقوق مختصهٔ خلیفه بود .

ازمسکوکات «المتوکل» خلیفه عباسی سکه‌ایکه بدست آمده است نشان میدهد که این خلیفه درست به‌لباس ایرانی ملبس بوده است .

اگرنفوذایرانی تااین‌اندازه دردربارخلفای عباسی حکمفرمابودو کسانی که بدربار آمدورفت داشتند تااین حد مقید به قیود واشکال واسالیب ایرانی بودند، بایدبدانیم که فعالیت این قوم باقریحه درشئون علمی وادبی حتی بیش‌از مظاهردیگر زندگانی تجلی مینمود .

نهضت علمی اسلامی بهمت و تشویق وزرای ایرانی خلفای بنی‌عباس،

ابتدا باترجمهٔ کتابهای علمی اززبانهای دیگرشروع شد.

مسلمانان برای دست‌یافتن برعلوم وتحقیقات دیگران ابتداکارترجمه را آغاز کردندواززبانهای پهلوی وسانسکریت ویونانی وسریانی کتابهای فراوانی به عربی ترجمه کردند و آن آثار گرانبهای علمی راازنابودی حتمی نجات دادند.

تاریخ‌الحکماء بیش ازدویست نفرازدانشمندان ایرانی ویونانی ورومی رانام میبرد که بیشتر کتابهایشان درعهد خاندان‌ایرانی برامکه وبدست فرزندان خلف ایران برای نشردانش بشری به عربی برگردانده شده‌است.

پی‌یرروسو درکتاب تاریخ علوم مینویسد: درزمان مأمون خلیفه عباسی تمدن وفرهنگ ایران درلباس عربی به‌حداعلای خود رسید. دانشمندمزبور میافزاید مأمون به تشویق وزرای ایرانی خود وتحت تأثیر تعلیماتی که درایران دیده بودبه‌قدری به‌علوم علاقه داشت که چون برامپراتورشرق «میشل سوم» غلبه کرد، یکی‌ازشرایط صلح راچنین قرارداد که‌امپراتوربایدازهمهٔ کتابهای یونانی نسخه‌ای دراختیار مسلمانان قراردهد. وی درهمان کتاب میافزاید:

درآن زمان که فرمانروایان‌باهوش وپرسخاوت مسلمان مطالعات علمی را تااین حد تشویق میکردند «کلوتر» جانشین «شارلمانی» دستورداد که نقشه جهان‌نمای اجدادش راکه برروی نقره حك شده بود خردکنند تابتوانند به سربازان خود جیره ومواجب بدهند.

چنانکه ملاحظه میکنیم، مسلمانان به راهنمائی وتشویق بزرگان ایرانی که دردستگاه خلافت اعراب خدمت میکردند، نه تنها به خراب کردن وسوختن کتابخانه‌ها نپرداختند بلکه یکی‌ازمهمترین شرایط صلح رااستفاده‌ازکتب علمی دیگران قراردادند وتااین‌اندازه‌به‌آشنائی‌باکتابهای دیگران علاقه میورزیدند.

ابوریحان بیرونی دانشمند برجستهٔ ایران متوفی به ۴۴۰ هـ ق درکتابهای خود ازحرکت زمین بحث کرده و وزن مخصوص ۱۶ جسم راپیداکرده است که محاسبات علمی امروزنیزدرستی آنرا تأییدمی کند.

همین امر سبب شد که علوم کشورهای مختلف جهان باهم آمیختگی پیدا کرده وسبب پیدایش رشته‌های گوناگون علوم در کشورهای غربی گردید که بحث دربارهٔ آن ازحوصلهٔ این مقاله خارج است.

در تنظیم این مقاله ازمنابع زیر استفاده شده است :

۱ـ تاریخ ادبیات عرب تألیف احمد ترجانی زاده .

۲ـ تحقیقات درباره ساسانیان تألیف اینوشرانتسف ترجمه کاظم کاظم‌زاده .

۳ـ تمدن ساسانی ایرانی تألیف ولادیمیر گریگورویچ لوکونین ترجمه عنایت‌الله رضا .

٤ـ ایران در زمان ساسانیان تألیف آرتور کریستن‌سن ترجمه رشید یاسمی.

۵ـ تمدن ایرانی تألیف چندتن ازخاورشناسان ترجمه دکتر عیسی بهنام .

۶ـ میراث ایران زیرنظر آربری ترجمه احمد بیرشك .

۷ـ مغنی اللبیب تألیف ابن‌هشام چاپ مصر مطبعه حجازی حاشیه آن از شیخ محمد امیر.

۸ـ تاریخ علوم تألیف پی‌یر روسو.

۹ـ تاریخ الحکماء تألیف جمال‌الدین علی‌بن یوسف قفطی .

۱۹ـ کتاب فن کرمر.

۱۱ـ تاریخ ادبیات تألیف پرفسور براون ترجمه علی‌پاشا صالح .

۱۲ـ تاریخ دستور زبان فارسی تألیف دکتر عبدالرسول خیامپور.

۱۳ـ تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا .

١٤ـ تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان ترجمه علی جواهر کلام ج ۳-٤

۱۵ـ تاریخ برامکه باهتمام میرزا عبدالعظیم‌خان گرگانی.

۱۶ـ تاریخ اسلام تألیف پطروسفسکی ترجمه کریم کشاورز.

۱۷ـ تاریخ اسلام تألیف عبدالحسین زرین کوب .

دکتر عبدالکریم گلشنی
از: بخش تاریخ دانشگاه پهلوی ، شیراز

سیبویه و مستشرقین

جناب آقای رئیس ! دانشمندان محترم !

نام «سیبویه» واثرمشهورش «الکتاب» ، نه‌تنها برای طلاب ومدرسین علوم عربیه در شرق ، بلکه برای دانشجویان واستادان بخش‌های «اسلام شناسی» و «سامی شناسی» از گروه «شرق شناسی» دانشگاههای غرب ، نیز نامی است بسیارمعروف .

آشنائی مستشرقین باابوبشرعمروبن عثمان‌بن قنبرملقب به سیبویه (متوفی به سال ۱۸۰هـ.ق./۷۹۶م. ویابه روایتی ۸۰۹/۱۹۴) را میتوان ازچندجهت مطالعه نمود. نتیجهٔ این بررسی ، درحقیقت جان کلام وچکیدهٔ سخن مارا دراین محفل علمی دربرخواهد داشت .

اولاازنظر کیفیت مطالب لغوی وموضوعات‌نحوی «الکتاب» که بروایت جمهورمورخین ودانشمندان اسلامی ، ازجمله ابوالعباس شمس‌الدین احمدبن محمدبن ابی بکربن خلکان (متوفی به سال ۶۸۱هـ.ق./۱۲۸۲م.) صاحب کتاب وفیات‌الاعیان ، «سیبویه» ، «**... اعلم‌المتقدمین والمتأخرین بالنحو...**»[۱] بوده است. اقوال مستشرقین نیزدربارهٔ این عالم‌نحوی ، حکایت‌ازهمین روایت‌است. کارل بروکلمن محقق واستاد عرب شناس آلمانی درکتاب معتبرش «تاریخ

۱- ابن‌خلکان ، وفیات الاعیان وانباء ابناء الزمان ، جزء ثالث ، ص ۱۳۳-۱۳۵

ادبیات عرب» می نویسد: «کتاب سیبویه قدیمترین اثر کاملی است درقواعد و نحوزبان عرب که شواهد وعبارات آن، باوجودیکه اغلب ازطرف نحویون پس ازوی وحتی دقیقتروواضحتر از آن، نوشته شده‌است، ولی بهیچوجه نمیتوان گفت چیز تازه‌ای به اصل «کتاب» افزوده گشته‌است.».[1] اوگوست فیشردانشمند آلمانی در«منتخبات عربی» خود، سیبویه را «واضع اصلی نحوعربی»[2] معرفی میکند.

ثانیاً بلحاظ اهمیت فوق‌العاده «کتاب سیبویه» وشرح وحواشی متعددی که نحویون وادبای عرب وغیرعرب، طی دوازده قرن، بر آن نوشته‌اند،[3] سبب شده است تامنتخباتی از«الکتاب» وشروح آن، بطورسنتی، برای طلاب علوم شرقی دردانشگاههای غربی تدریس گردد.

ثالثاً صرفنظر از فوائد دستوری «الکتاب»، خاورشناسان برای شناختن وشناساندن این بنیانگذارعلم نحووعرب‌دان بزرگ عجم، ترجمهٔ احوال وی‌را به‌نقل از کتابهای تاریخ ورجال اسلامی درمنتخباتی بنام Chrestomathie[4]، که جزء متون درسی دانشجویان شرق‌شناس در آموزش زبان عربی است، درج می کنند.

---

1 - Carl Brockelmann: Geschichte der arabischen Litteratur = (GAL), Bd. 1, S. 99 - 100.

2 - August Fischer, Arabische Chrestomathie, 6. Aufl., S. 60: سیبویه» Hauptbegruender d. arab. Nationalgrammatik».

۳- برای اطلاع ازشروح متعدد بر«الکتاب سیبویه»، رجوع کنیدبه: فهرست ابن‌الندیم: کشف‌الظنون حاجی خلیفه، ج۲: تاریخ ادبیات عرب، بروکلمن.

٤ - برای آگاهی محققان ازاین نوع Chrestomathie، دراینجافهرستی ازمنتخبات متون عربی (باگرامروتوجیه لغات وترجمهٔ آنهابه زبانهای اروپائی) خاورشناسان دریکصد وپنجاه سال اخیررا ازکتاب «Arabische Grammatik» استاد بروکلمن (مشخصات کامل کتاب درپایان این مقاله، جزء کتابنامه، ذکرشده‌است. برای مبحث فوق‌الذکررجوع کنید به صفحات ۲۲۲-۲۲۳ آن)، به ترتیب سال چاپ میآورم: ←

1 - A. J. Silvestre de Sacy, Chrestomathie Arabe, ou extraits de divers écrivains Arabes, tant en prose qu'en vers à l'usage des éléves de l'école spéciale des langues orientales vivantes. 2. éd. corr. et augm. Paris 1826.3 vol.; Tome IV Anthologie grammaticale arabe. Paris 1829.

2 - W. Wright, An Arabic reading - book, Part first, The texts. London 1870.

3 - J. Lerchundi y J. Simonet, Chrestomatia arábigo - espanola. Granada 1881.

4 - H. Derenbourg et J. Spiro, Chrestomathie élémentaire de l'Arabe littéral avec un glossaire. 2. éd. Paris 1892.

5 - R. Bruennow und A. Fischer, Chrestomathie aus arab - ischen Prosaschriftstellern im Anschluss an Socin's arabische Grammatik, Berlin 1895. 2.- 6. Aufl. von A. Fischer. Leipzig 1913 - 53.

برای آگاهی بیشتردربارهٔ Chrestomathie اوگوست فیشر، رجوع کنید به مقاله سودمندش تحت عنوان:

(Allerlei Bemerkungen zu meiner «Arabischen Chrestomathie»)

درمجلهٔ انجمن آسیائی آلمان

Zeitschrift d. Deutschen Morgenlaendischen Gesellschaft= (ZDMG), Bd. 94, 1940, S. 313 - 331.

6 - Magání al - adab fí hadá'ik al - ‹ arab., 13. Aufl. Beirut 1896. Druckerei der Jesuiten. 6 vol. Notes sur le Magání 4 vol. Ebd.

7 - P. L. Cheikho, S. J. Beryti, Chrestomathia arabica cum →

تصحیح وچاپ وبه زبانهای اروپائی ترجمه کرده اند. درسالهای بین ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۹ میلادی هارتویگ درن بورگ Hartwig Derenbourg استاد عربشناس فرانسوی، متن عربی «الکتاب» راپس ازمقابله وتصحیح ازروی متون موجوددر کتابخانه های قاهره، اسکوریال، اکسفورد، پاریس، سن پطرسبورگ ووین برای نخستین باردر دومجلد، (جلد اول، سال ۱۸۸۱ وجلد دوم، سال ۱۸۸۹)، درپاریس انتشارداد.[۱]

درربیع الاول سنه ۱۳۱۸ ه.ق./ ۱۹۰۰م. متن کامل «الکتاب سیبویه» باشرح ابوسعید حسن السیرافی (متوفی به سال ۳۶۸ ه.ق./ ۹۷۸م.) بنام «الوافرالوافی» درهامش آن وهمچنین شرح شواهد «کتاب» موسوم به «تحصیل عین الذهب من معدن جوهر الادب فی علم مجازات العرب» تصنیف ابوالحجاج یوسف بن سلیمان بن عیسی الشنتمری (متوفی به سال ۴۷۶ ه.ق./ ۱۰۸۳م.) درذیل «کتاب» باکاغذ مرغوب وچاپ مطلوب دردوجزء (جزء اول، سنه ۱۳۱۶ وجزء دوم سنه ۱۳۱۷ ه.ق.) دریك مجلد، درمطبعه بولاق (مصر)، برای نخستین باربه طبع رسید. انتشار «کتاب» همراه با دوشرح معروف آن، سبب گردید تا مستشرقین دسترسی بیشتری به

---

lexico variisque notis auctore, 1897, ed. 2. 1911. (Enthaelt auch christl. - arab. Texte.)

8 - M. Gruenert, Arabische Lesestuecke, I - III. Prag 1903-1910.

9 - F. du Pré Thornion and R. Nicholson, Elementary Arabic, reading books. I - III. Cambridge 1911.

10 - E. Harder, Arabische Chrestomathie. Ausgewaehlte Lesestuecke arabischer Prosaschriftsteller nebst einem Anhang, einige Proben altarab. Poesie enthaltend, mit vollstaendigem Glossar. Heidelberg 1911.

---

1 - C. Brockelmann, Arabische Grammatik, S. 223.

نسخه‌های چاپی وشروح مختلف «کتاب» داشته باشند.[1]

دراواخر قرن گذشته و آغاز قرن حاضر، گ. یان G. Jahn استاد عربشناس آلمانی، گرامر عربی «الکتاب» را ازروی نسخهٔ چاپی ه. درن بورگ وهمچنین شرح ابوسعید السیرافی بر «کتاب سیبویه» را برای اولین دفعه به زبان آلمانی ترجمه کردو آنرا باتوضیحات وتعلیقات شخصی دردوجلد (جلداول، سال ۱۸۹٤ و جلد دوم به سال ۱۹۰۰ میلادی) دربرلین به چاپ رسانید.[1]

وجود اختلاف نظردراستنتاج ادبی وعلمی مربوط بـه مباحث لغوی ودستوری زبان عرب، باب مکتب‌های مختلف نحوی رابین نحویـون صدراسلام گشود. مهمترین این مکتب‌ها، مکتب کوفه ومکتب بصره‌است که سیبویه خوداز ائمه‌نحو مکتب اخیر بشمارمیرود وداستان مناظرهٔ علمی وی باکسائی، امام نحو مکتب کوفه، درمحضرهارون الرشید خلیفه عباسی، معروفست.

یکی ازفصول مهم وجالب گرامرعربی؛ تحقیق ومطالعه دربارهٔ مسائل قابل بحث این مکتب‌ها است کـه مورد توجه مستشرقین نیزبوده‌است. درسال ۱۸٦۲ میلادی، بکوشش واهتمام گ. فلوگل G. Fluegel استاد اسلام‌شناس آلمانی، بخش اول تحقیق دربارهٔ مکتب‌های نحوی و دستوری تازیان، باتوجه به منابع ومأخذ، انتشاریافت.[2] این بررسی علمی که فقط لغویون ونحویون اسلامی راتا سال ۱۰۰۰ میلادی (۳۹۰ هجری) شامل میشده‌است، درجلد دوم، شماره ٤، مجله بررسیهای انجمن آسیائی آلمان

«Abhandlungen der Deutschen Morgenl. Gesellschaft»

درشهرلایپزیگ (آلمان) چاپ گردید.[3]

۱- کتاب علم الاعلام امام کل . . . . الملقب سیبویه ...، الطبعة الاولی بالمطبعة الکبری الامیریه به بولاق مصر، جزء الاول سنه ۱۳۱٦ هجری وجزء الثانی سنه ۱۳۱۷ هجری.

2 - C. Brockelmann, Arabische Grammatik, S. 223.

3 - C. Brockelmann , ibid., S. 225.

4 - ibid.

درسال ۱۹۱۳ میلادی، گوت هولدوایل Gotthold Weil درلیدن (هلند)، کتاب «نزهة الالباء فی طبقات الادباء» تألیف ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد الانباری (متوفی درشعبان ۵۷۷ ه.ق./دسامبر ۱۱۸۱ م.) که راجع به قضایاو مسائل قابل جدل مکتب‌های نحوی بصره و کوفه است، بامقدمه وحواشی و تعلیقات، انتشارداد.(۱)

بموازات این تحقیقات کلی، اخیراً مطالعات جالبی نیزبراساس علم زبان شناسی عمومی، از طرف خاورشناسان دراین باره انجام گرفته است که بعنوان نمونه میتوان اثراستاد فقیددانشگاه هامبورگ A. Schaade راجع به آواشناسی کتاب سیبویه «Zur Lautlehre des Sibawaihi» راکه به سال ۱۹۱۱ میلادی درلیدن چاپ شده است،(۲) دراینجا نام برد.

بااینکه «کتاب سیبویه» از امهات کتب نحوعربی بشمارمیرود ومباحث آن، بطوریکه قبلا اشاره شد، هنوز هم برای مستشرقین تازگی دارد، معهذا کتابهای متعدد دیگری ازادباء وعلمای اسلامی درزمینه صرف ونحوودستور زبان عربی باقی مانده‌است که خاورشناسان نه‌تنها ازاین رساله‌ها وشروح آنها استفاده علمی میکنند بلکه درتحقیق وانتشار وترجمهٔ آنها به زبانهای غربی نیز جدی بلیغ دارند. مهمترین این کتابها عبارتند از:

—— **المزهرفی علوم اللغة**

ازجلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱ ه./۴ ژوئن ۱۵۰۵ م.).

این دایرةالمعارف فقه‌اللغة یکبار دربولاق به سال ۱۲۸۲ ه./۶۶-۱۸۶۵ م. وباردیگر درقاهره، سال ۱۳۲۵ ه./۱۹۰۷ م. به چاپ رسید.

استاد گلدزیهر، دانشمند اسلام‌شناس آلمانی، راجع به سیوطی تحقیقی دارد

۱- کشف‌الظنون، ج ۲، ستون ۱۹۴۰ و همچنین
C. Brockelmann, ibid., S. 224.

2 - C. Brockelmann, GAL, Bd. 1, S. 100.

که درسلسله انتشارات آکادمی سلطنتی علوم دروین با مشخصات ذیل منتشرشده است:[۱]

(I. Goldziher, Sitzungsber. d. kais. Ak. d. Wiss. zu Wien. Phil. - hist. Cl. LXIX. Bd. I. S. 7ff.).

ـــــ الجمل فی النحو

ازابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحاق الزجاجی (متوفی ۳۳۷هـ./۹۴۹م.)

این کتاب درسال ۱۳۴۶هـ./۱۹۲۷م. به اهتمام م. بن شنب M.Ben Cheneb درالجزیره - پاریس انتشاریافت.[۲]

ـــــ الخصائص فی النحو، - سرالصناعة، - التصریف الملوکی

از ابن جنی (متوفی ۳۹۲هـ./۱۰۰۲م.)

این سه رساله که ازعلوم عربیه بحث میکنند طی سالهای ۳۲-۱۳۳۱هـ./ ۱۴-۱۹۱۳م. درقاهره به طبع رسیدند.[۳]

ـــــ المفصل

ازابوالقاسم محمودبن عمرالزمخشری (متوفی ۵۳۸هـ./۱۶ژوئیه ۱۱۴۳م.)

این کتاب درسال ۱۸۷۹ میلادی درشهر کریستیانیا (اسلو)، پایتخت نروژ، چاپ شد ویکبارهم به سال ۱۳۲۳هـ./۱۹۰۵م. درقاهره بـه طبع رسید. المفصل زمخشری باعنوان لاتینی نیزتوسط J.P. Broch منتشرشد.[۴]

ـــــ شرح المفصل

از ابن جئیش (متوفی ۶۴۳هـ./۲۹مه ۱۲۴۵م.)

شرحی است برکتاب مفصل زمخشری که پس ازمقابله بانسخه‌های خطی، تـوسط دکترگ. یـان، دردوجلد (جلد اول بـه سال ۱۸۸۲ و جلد دوم درسال ۱۸۸۶ میلادی)، درلایپزیگ به چاپ رسید.[۵]

ـــــ الفیـه

ازجمال الدین محمدمعروف به ابن مالك (متوفی ۶۷۲هـ./۱۸ژوئیه ۱۲۷۳م.)

1 - 5 - C. Brockelmann, Arabische Grammatik, S. 223 - 224.

ـــــــ شرح الفیه

از ابن عقیل (متوفی ۷۶۹هـ ./ ۲۸ اوت ۱۳۶۷م.)

این شرح درسال ۱۸۵۱ میلادی به کوشش فردریك دیتریسی Fr. Dieterici درلایپزیگ منتشر شد. ناشر سپس همین شرح رایکسال بعد برای نخستین بار از زبان عربی به آلمانی ترجمه نمود و آنرا به سال ۱۸۵۲ میلادی دربرلین به طبع رسانید.(۱)

ـــــــ الاجرومیه

از محمدبن داود الصنهاجی الشهیر بابن آجروم (متوفی ۷۲۳هـ ./ ۱۰ ژانویه ۱۳۲۳م.)

این کتاب اغلب، چه بطور جداگانه وچه باشروحش، چاپ شده است.

استاد برونو و Bruennow در «منتخبات عربی» خود عین این کتاب را نقل کرده است. اوگوست فیشر A. Fischer درچاپهای بعدی این «منتخبات» (رجوع کنید به زیرنویس صفحه ۲۲۷، شماره ۵) هم، عیناً آنرا از صفحه ۱۷۱ تا ۱۸۳ آورده است.(۲)

ـــــــ الکافیه فی النحو

ازابن الحاجب (متوفی ٦٤٦ هـ./ ٢٦ آوریل ١٢٤٨م.)

این کتاب مشهور درممالك اسلامی مکرر بـه چاپ رسیده است. مهمترین شروح برآن یکی شرحی است که رضی الدین محمد استرآبادی (متوفی ٦٨٦هـ./ ١٦ فوریه ١٢٨٧م.) نوشته است.

ودیگرشرح جامی که شاعرمعروف ایران ملاعبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸هـ./ ۱۴۹۲م.) درآخرین سال حیات، برای فرزند پانزده ساله‌اش ضیاءالدین، تحت عنوان «الفوائدالضیائیه» تصنیف کرده است.

عبدالقادربـن عمرالبغدادی (متوفی ۱۰۹۳هـ./ ۱۰ ژانـویه ۱۶۸۲م.) مؤلف «خزانة الادب ولب لباب لسان العرب»، شرح منظومی ازالکافیه ابن حاجب را، با تکیه به نکات ادبی وتاریخی، درخزانة الادب آورده است. (۳)

---

1 - 3 - C. Brockelmann, ibid. : A. Golschani, Bildungs - und Erziehungswesen Persiens ... S. 40 - 42.

—— **مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب، ـ قطر الندا وبل الصدا، ـ شذور الذهب.**

از ابن هشام الانصاری النحوی (متوفی ۷۶۲هـ. /۱۱ نوامبر ۱۳۶۰م.)

کتاب ابن هشام مکرر در مشرق زمین طبع شده است و از کتب مهم درسی طلاب علوم عربیه بشمار میرود.

—— **درة الغواص فی اوهام الخواص**

از ابو محمد قاسم بن علی الحریری (متوفی ۶ رجب ۵۱۶هـ. /۱۱ سپتامبر ۱۱۲۲م.)

کتابی است دربارهٔ نادرستیها و اغلاط مشهوره زبان عرب که به سال ۱۸۷۱ میلادی بوسیله هاینریش توربکه Heinrich Thorbecke در لایپزیگ از چاپ خارج شد.

مولانا شهاب الدین احمد الخفاجی المصری (متوفی ۱۲ رمضان ۱۰۶۹هـ. / ۲۳ مه ۱۶۵۹م.) شرح معروف وممتازی براین کتاب نوشته است که این شرح با اصل کتاب درة الغواص به سال ۱۲۹۹هـ. /۱۸۸۲م. در قسطنطنیه چاپ گردید.

هارتویگ درن بورگ خاورشناس فرانسوی در سال ۱۸۷۵ میلادی کتاب «التکمله فی مایلحن فیه العامه یا اصلاح ماتغلط فیه العامه» ابومنصور موهوب بن احمد الجوالیقی (متوفی ۱۵ محرم ۵۳۹ هـ. /۱۹ ژوئیه ۱۱۴۴م.) راکه ظاهراً تتمهٔ کتاب درة الغواص حریری بشمار میرود، تحت عنوان:

«Le livre des locutions vicieuses de Djawaliki»

درسلسله انتشارات «تحقیقات آسیائی» درشهر لایپزیگ انتشارداد.

بحث دربارهٔ مطالعات وتتبعات محققانه خاورشناسان پیرامون صرف ونحو عربی ومعانی بیان وعلم اوزان شعری وعروض ادبیات عرب ومعرفی آثارارزنده آنان ازحوصله این گفتار خارج است. علامه فقید کارل بروکلمن (متوفی ۶ مه ۱۹۵۶) تقریباً مجموعهٔ کامل این پژوهشها را، تا زمان حیاتش، در کتاب مستطاب «تاریخ ادبیات عرب» نقل کرده است. بررسیها وتحقیقات ربع قرن اخیر نیزدرمجلات ونشریات علمی واختصاصی حوزه شرق شناسی وجود داردکه دسترسی بآنها امروزه کار دشواری نیست.

درخاتمه عرایضم، فهرستی از آثار خاورشناسان جهان درباره صرف و نحو ومعانی بیان زبان وادب عرب را تقدیم استادان ومحققان مینمایم.[1]

1- G H.A.Ewald,De metris carminum ar.libri duo.Brunsvigae 1825.

2 - G. W. Freytag, Darstellung der arabischen Verskunst mit sechs Anhaengen usw.

پژوهشی است درعلم اوزان وصنایع شعرعربی با ۶ ضمیمه که فقط از منابع خطی استفاده شده است وهمراه بافهرست‌های جداگانه به سال ۱۸۳۰ در بن به چاپ رسید.

3 - G. H. A. Ewald, Grammatica critica linguae arabicae cum brevi metrorum doctrina. Lipsiae 1831 - 1833. II vol.

4 - A. J. Silvestre de Sacy, Grammaire arabe à l'usage des élèves de l'école spéciale des langues orientales vivantes, aves figures. Seconde édition, corrigée et augmentée, à laquelle on a joint un traité de la prosodie et de la métrique des Arabes. 2 tom. Paris 1831. 3. éd. revue par L. Machuel ib. 1904.

تصحیحات لازم وتوضیحات بسیارمهم دربارهٔ این گرامرعربی را، استاد هـ . ل . فلایشر H.L. Fleischer تحت عنوان «تحقیقی دربارهٔ زبان شناسی عربی» در «گزارش اقدامات انجمن سلطنتی علوم برای ساکسن»، لایپزیگ ۸۴-۱۸۶۳، درج کرد. عین این مقاله طی سالهای ۸۸-۱۸۸۶ نیزمجدداً ازطرف خود نویسنده درلایپزیگ انتشاریافت.

5 - J. G. L. Kosegarten, Grammatica linguae arabicae p.1-688.

این کتاب که فاقد عنوان وسال ومحل چاپ است هم ناقص است وهم نایاب.

۱- فهرست مذکور براساس کتاب «گرامرعربی»، بروکلمن، ص ۲۲۵-۲۲۷ به شماره 2 از مأخذاروپائی کتابنامه این کنفرانس، تهیه شده است.

6 - A. F. Mehren, Die Rhetorik der Araber nach den wichtigsten Quellen dargestellt und mit angefuehrten Textaus - zuegen nebst einem literaturgeschichtlichen Anhang versehen. Kopenhagen 1853

7 - C. P. Caspari, Arabische Grammatik. 5. Aufl., bearbeitet von August Mueller. Halle 1887

«گرامر عربی» کاسپاری بقدری درخور اهمیت وقابل استفاده بود که نه تنها بارها دراروپا به چاپ رسید بلکه به اکثرزبانهای مهم اروپائی نیزترجمه گردید. پنجمین چاپ کتاب به سال ۱۸۸۷ درهاله (آلمان) توسط اوگوست مولر منتشرشد. E. Uricoechea چاپ چهارم این کتاب رااز آلمانی به فرانسه ترجمه کرد و آنرا به سال ۱۸۸۰ میلادی دربروکسل (بلژیك) به طبع رسانید. W.Wright گرامر کاسپاری را پس ازاضافات وتصحیحات ضروری از آلمانی به انگلیسی برگرداند ودومین چاپ ترجمه‌اش رابه سال ۱۸۷۴ دردوجلد درلندن انتشار داد.

M. J. de Goeje , W. R. Smith سومین چاپ ترجمه انگلیسی کتاب کاسپاری را ازروی طبع پنجم آن که به سال ۱۸۸۷ توسط مولر منتشرشده بود، پس ازبررسی های ضروری، دردوجلد (جلداول ۱۸۹۶ وجلددوم ۱۸۹۸) در کمبریج Cambridge انتشاردادند.

درسالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۵۱ همین کتاب اخیر، توسط A. A. Bevan مجدداً به چاپ رسید.

8 - M. Stanislas Guyard, Théorie nouvelle de la métrique arabe . . . . . . Paris 1875.

G. Hoelscher هم دربارهٔ «اوزان شعری عرب» مقاله‌ای در شماره ۷۴ مجله انجمن آسیائی آلمان، (ZDMG) ص ۳۵۹–۴۱۶، نوشته است.

9 - M. S. Howell, A Grammar of the Classical Arabic Language. . . . 4 Bde.Allahabad 1880, 1883, 1886, 1911.

10 - P. Donat Vernier, Grammaire arabe composée d'aprés les sources primitives. Tome I, Beyrouth 1891, Tome II 1892.

11 - Th. Noeldeke, Zur Grammatik des klassischen Arabisch. Wien 1896.

12 - H. Reckendorf, Die syntaktischen Verhaeltnisse des Arabischen. Leiden 1898.

13 - H. Reckendorf, Arabische Syntax. Heidelberg 1921.

14 - W. H. T. Gairdner, The Phonetics of Arabic.... London-Oxford 1925. (The American Univ. at Cairo, Or. Studies.)

15 - N. V. Jushmanov, Grammatika literaturnogo arabskogo Jazyka. . . Leningrad 1928.

16 - M. Gaudefroy - Demombynes et R. Blachère, Grammaire de l'Arabe classique. Paris 1937.

17 - C. Brockelmann, Arabische Grammatik... Leipzig 1948.
(تفصیل درکتابنامه ، به شماره 2 آمده است)

18 - E. Harder - R. Paret, Kleine Arabische Sprachlehre.... Heidelberg 1956.

(مشخصات بیشتر درکتابنامه ، به شماره 5 درج شده است.)

کتابنامه

الف ـ منابع اسلامی «به ترتیب سال»

۱ـ الکتاب، ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر الملقب سیبویه (متوفی ۱۸۰ه./۷۹۶م. یا ۱۹۴ه./۸۰۹م.)، الطبعة الاولی بالمطبعة الکبری الامیریه، بولاق (مصر)، جزء الاول سنه ۱۳۱۶ هجری و جزء الثانی سنه ۱۳۱۷ هجری. الطبعة الثانیه، محمد الحسین الاعلمی، منشورات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت (لبنان) ۱۳۸۷ه./۱۹۶۷م.

۲ـ کتاب الفهرست، ابوالفرج محمد بن ابی یعقوب اسحق الندیم المعروف بالوراق (متوفی ۳۸۵ه./۹۹۵م.) ترجمهٔ م. رضا تجدد، چاپ دوم، چاپخانهٔ بانك بازرگانی ایران، تهران ۱۳۴۶ه. ش.

ابن ندیم کتاب فهرست را در سال ۳۷۷ه./۹۸۷ تألیف کرد. گوستاو فلوگل «فهرست» را با توضیحاتی منتشر نمود. پس از وفات وی، دو تن از خاورشناسان: یوهانس رودیگر J. Roediger و اوگوست مولر **A. Mueller** آنرا به سال ۱۸۷۱ـ۷۲ در دو جلد در لایپزیگ به طبع رسانیدند.

۳ـ نزهة الالباء فی طبقات الادباء، ابوالبرکات کمال الدین عبدالرحمن بن محمد الانباری (متوفی ۵۷۷ ه./۱۱۸۱م.)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار نهضة مصر للطبع والنشر، الفجالة ـ القاهره ۱۳۸۶ه./۱۹۶۷م.

این فرهنگ نحویون وادباء لغت تازی را که شامل مباحث قابل جدل مکتب‌های نحوی بصره، کوفه و بغداد میباشد، گ. وایل با مقدمه و اضافات به سال ۱۹۱۳ در لیدن طبع کرد.

۴ـ وفیات الاعیان وانباء ابناء الزمان، ابوالعباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان (متوفی ۶۸۱ه./۱۱ آوریل ۱۲۸۲م.)، حققه و علق حواشیه

وضع فهارسه محمد محی الدین عبدالحمید، الطبعة الاولی، ناشر مکتبة النهضة ـ المصریه، قاهره ۱۳۶۷ه. /۱۹۴۸م.

چاپ اول این کتاب در گوتینگن (آلمان) بوسیله فردیناند ووستنفلد طی سالهای ۵۰ ـ ۱۸۳۵ انجام گرفت. دوجلد از آن به سال ۱۲۷۵ه. /۱۸۵۸م. در بولاق چاپ شد ومجلدات بعدی درسال ۱۲۹۹/ ۱۸۸۱ پایان پذیرفت.

این فرهنگ رجال اسلامی توسط:

Baron Mac Guckin de Slane

ازعربی به انگلیسی ترجمه گردید ودر ٤ جلد طی سالهای ۱۸۷۱ـ۱۸۴۳ درپاریس ـ لندن منتشرشد.

۵ ـ کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی حاجی خلیفه (متوفی ۱۰۶۷ه. /۱۶۵۷م.)، باهتمام شرف الدین یلت کایا وکیلیسلی رفعت بیلگه، دوجلد، مطبعه معارف، استانبول ۶۲ـ۱۳۶۰ه. /۴۳ـ۱۹۴۱م.

گوستاوفلوگل درسالهای ۵۸ ـ ۱۸۳۵ اصل این کتاب را پس ازمقابله با نسخ موجود دروین، پاریس وبرلن در ۷ جلد درلایپزیگ ـ لندن، به طبع رسانید.

ب ـ مآخذ اروپائی «به ترتیب الفباء»

1 - Brockelmann, Carl. Geschichte der arabischen Litteratur (GAL), 2 Bde. mis 3 Supplementbaenden, 2. Aufl., Leiden 1937-1949.

2 - Brockelmann, Carl. Arabische Grammatik (Paradigmen, Literatur, Uebungsstuecke und Glossar). 12. neubearbeitete Aufl. d. Grammatik von Socin - Brockelmann. Leipzig 1948.

3 - Fischer, August. Arabische Chrestomathie aus Prosa-schriftstellern. 6. Aufl. unveraenderter Nachdruck d. 5. verbesserten Auflage d. Chrestomathie von Bruennow - Fischer. Leipzig 1953.

4 - Golschani, Abdolkarim. Bildungs - und Erziehungswesen Persiens im 16. und 17. Jahrhundert. Phil. Diss., Hamburg1968.

5 - Harder, Ernst - Paret, Rudi. Kleine Arabische Sprachlehre, von Dr. Ernst Harder. 6. Aufl. neubearbeitet von Dr. Rudi Paret. Heidelberg 1956.

صدرالدین محلاتی
شیراز

فتح النحو بفارس و ختم بفارس

سیبویه و شخصیت علمی وی

علم الاعلام أمام کل امام مالك أزمة الادب وملك علوم العرب
ابی بشر عمرو بن عثمان بن قنبر الملقب به سیبویه

شرح تاریخ زندگانی وی را باساتید ودانشمندان وسخنوران حاضر در این محفل برگذارمیکنم وبطوراجمال اشاره‌ای کرده ومیگذرم:

وی یکی ازبزرگترین نوابغ جهان دانش است که درعنفوان شباب وجوانی بسم ظلم وتعدی مسموم گردید آری بی انصافی ودسته‌بندی درحکمیت علمی نسبت باو، وی را دق کش کرد وهنوز سنش بچهل نرسیده بود که درسال ۱۶۱ یا ۱۸۰ رحلت کرد.

برای معرفی وی عناوین بالا ازیکی‌ازاساتید چقدرمناسب‌است !!! وچه مناسبتراست که بدوبیتی که دیگری ازنوابغ دانش واساتید فن تفسیر وحدیث وادب وبلاغت معروف جهان و اسلام زمخشری صاحب کشاف [1] درباره شخصیت وارزش علمی وی سروده استشهادکنیم . وی گفته‌است:

ألاصلی الاله صلاة صدق — علی عمرو بن عثمان بن قنبر
فان کتابه لم یغن عنه — بنوقلم ولا ابناء منبر

درود حقیقی حق ورحمت شایسته وی برروان عمرو بن عثمان بن قنبر باد.

۱- زمخشری ابوالقاسم محمودبن عمرخوارزمی ملقب به جارالله (ازاین‌جهت که برای تألیف تفسیرنفیس‌خود مجاورت خانه‌خدارابرگزید بجارالله‌ملقب‌شد) مفسر. محدث. واعظ ادیب ونکته‌سنج دربلاغت‌ومعانی بیان که‌تفسیر آن‌شهرت‌جهانی داردودرسال ۵۳۸ رحلت کرد.

مردی که کتاب اورا نه نویسندگان از آن بی‌نیازند ونه سخنرانان.

مناسب است بازسخنی که یکی دیگر از شخصیتهای علمی دنیای عرب درمعرفی اثرنفیس سیبویه آورده است بیان کنیم ابوعثمان مازنی[1] که خوداز برجستگان جهان علم وادب است چنین میگوید:

من اراد ان یعمل کتاباً فی النحو بعد کتاب سیبویه فلیستحی

هرآنکس که بخواهد کتابی درفن نحو بعداز کتاب سیبویه پدیدآورد باید حیاکند وشرم نماید.

این آراء شخصیتهای بزرگ علمی وادبی معاصرین یابعداز آنعصر درمورد شخصیت علمی سیبویه واثرنفیس آن‌است پس‌ازاین بیان که بعنوان مقدمه عرضه داشتم باصل موضوع میپردازم.

سیبویه کیست؟ سیبویه چه کرده‌است وچه آورده؟ وازکجا آورده است

۱ـ سیبویه کیست ـ سیبویه درسن کودکی درتحت زعامت مادرش، مادر والاگهرش شروع بفراگرفتن دانش کرده‌ودرسرزمینی که پیغمبراکرم (صلی الله علیه وعلی اله وسلم) درباره او فرمود: **لوکان العلم فی الثریالناوله رجال من اهل فارس** طلوع کرد وبآسمان ادب چنگ افکند وبزمینش فرودآورد وپس‌از مدتی کوتاه درسن درحدودچهل سالگی درهمان سرزمین غروب کرد. جوانی زیبا وپاك وخوشبو ببصره رفت ونزد **خلیل‌بن‌احمد** که خود از نوابغ عصر وواضع یامتمم عروض وازاساتید نحوبود وازبزرگان تشیع بشمارمیرفت و مورد تجلیل عامه وخاصه بود دربصره زانوبزمین زد وازاوعلم‌نحورافراگرفت

۱ـ ابوعثمان مازنی ازفضلا ودانشمندان عصرخود وازبزرگان علم وروات وثقات‌است که تکیه‌آن برسد سدید محکم قرآن مجید بود وازمفاخرعصرخود بشمارا‌ست وی قرآن را نزد یعقوب‌الحضرمی که‌ازاساتید عصراست فراگرفته وچون‌قرآن رانزدوی ختم کرد باآنکه شاگردان فاضل ومتبحری داشت انگشتری خودرا از انگشت برون میاورد ودرانگشت او میکند ومیگوید: **خذها فان لیس‌لی مثلك** وی متوفی بسال۲۴۸ بوده ودر محضر سیبویه بهره‌های علمی برده است.

آنگاه که وی بفرا گرفتن نزد خلیل پرداخته بود تمام قرآن راحافظ بود وهنوز جزءِ کودکان بشمارمیآمد **خلیل** آنقدرازاین شاگرد وطول مجالست وی خوش بودکه چون براووارد میگشت باومیگفت **(مرحبا بزائرلم یمل)** یعنی براین زائر من آفرین بادکه از مجالستش ملالتی بدست نمیآید.

مطلع این ستاره درخشان دربیضا که اکنون ازدهستانهای بنام شیرازومظهر ستاره‌های درخشانی درفضیلت ودانش میبود ومغرب وی شهرشیراز جنت‌طراز بوده است.

واکنون مدفن این مرد بزرگ در محله‌ای بنام سنگ سیاه است که یا بمناسبت سنگی که برآن نوشته شده‌است سیاه است وازاین جهت محله راسنگ سیاه میگویندویاآنکه درزبان عوام سنگ سیبویه سنگ‌سیاه خوانده شده‌است.

(وسالیان درازاست که‌این بنده درانجمن ادب ونیزدرانجمن آثارباستانی پیشنهاد تعمیر قبروی وبلکه تأسیس اساسی برای مدفن او کرده‌ام) سیبویه مانند بسیاری ازرجال علم وحدیث وادب اسلام ازموالی بوده‌است یعنی آزادشدگان یاصاحبان پیمان باقبیله‌ای ازعرب بوده است ووجه اول اصح بنظرمیرسد.

وی ازموالی بنی‌الحارث‌بن‌کعب بوده واین قبیله درفتح فارس درشیراز سکونت داشته‌اند وازاین جهت گاه او را حارثی گفته‌اند(۱) واین بنده معذرت میخواهم که برای این ستاره درخشان مغربی بیان کردم زیرا اوغروب نکرده است واکنون پس‌ازقرنها درخشان‌است ودراین مجمع‌بزرگ درخشندگی وی نمایان است.

چه شد؟ وچرا؟ وی ازبغداد که‌آن روز یکی‌ازمجامع بزرگ دانشمندان اسلامی بوده است مراجعت کرده وچرا درسن جوانی زندگانی مادی خودرا بدرود گفت وجسمش درخاك نهفته گردید؟ همه دانشمندان میدانند وشایدمورد بحث قرارگیرد بنابراین بیان بنده زائد بنظرمیرسد.

۱- عمروبن عثمان حارثی یابنی حارثی هم بسیبویه گفته‌اند بعنوان نسبت ولائی.

۲ـ سیبویه چه کرده است؟ وی پس از آنکه قرآن مجید را درسن کودکی بخاطر سپرد وچندی درعلوم دینی تحصیل کرد خواست پایه واساس فهم قرآن مجید راکه بزبان عربی یابعبارت دیگربزبان بین المللی اسلامی بوده استوارسازد.

اثری ازخود پدید آورد که بگفته **صاعدبن احمدالجبانی الاندلسی** که از دانشمندان بنام عصر خود بود عملی نظیربطلمیوس، وارسطو، کرد.

وی گفته‌است سه کتاب است که درفن خودقدیماً وحدیثاً هرگز کهنه نمیشود واساس تمام کتبی‌است که درفن مشابه آن تألیف شده:

مجسطی بطلمیوس

منطق ارسطو

کتاب سیبویه

سیبویه دری بسوی فهم قرآن مجید و احادیث نبوی وزبان ادبی اسلام بگشود دری که هرگزبسته نمیشود وبگفته دانشمند معاصر و مستشرق معروف پرفسوربرکلمن استاد بزرگ زبان ادب اسلامی نه براومیتوان افزود ونه‌ازاو میتوان کاست.

وچه تصادف خوبی ومتناسب نامی برای نام اثروی.

سیبویه زمان زندگانیش آنقدرپایدارنماند که بتواند تألیف خود را مورد تجدید نظر ونام گذاری قراردهد ومانندهمه مؤلفین‌اسمی برای اثرخودبگذارد. بلکه پس‌از مرگش چون کتاب بی‌نام آشکارشد دانشمندان وفضلاء وادباء عصر که همه ازنوابغ بوده‌اند چون کتابرابی‌نام وتمام دیدندنامش نهادند.

نامش راچه نهادند؟ **کتاب**

آری کتاب‌اوراستی کتاب‌است وحقیقت کتاب‌است ودارای‌جامعیتی‌است که همه کتب قسمتی ازآنرا آشکارساخته‌اند آری **کل الصید فی جوف الفرأء**

کتاب اوکتاب است واثرنفیس اومظهر کتاب است ازاین جهت کتاب اورا مردم ملقب بلقبی ساختند، یعنی مناسب وآن **قرآن‌النحو** است.

دراین کتاب برای اولین بار درحدود ۳۰۰ واندی آیات قرآن راشاهد آورده ومستند خود ساخته است.

۳ـ سیبویه این اثرخودرا از کجا آورده است؟

حقیقت امررابخواهیداز آسمان تأییدات الهی شرحی که بعرض میرسانم: باتفاق همه متتبعین ودانشمندان مؤسس وپایه گزارنحووواضع این علم باب مدینه علم النبی الامام علی علیه سلام الله وصلوته میبود.

امام بصحابی خاص وخاصه خودکه دارای هوش واستعدادکم نظیری بود یعنی **ابوالاسود الدئلی** (۱) دستورفرمود روی اساسی که درچندجمله تدریس بیان کرد تتبع کند وبرموضوع درس خود بیفزاید وعلم نحورا تدوین کند.

هرچند بیان امام درآغازامرمانند همه علوم مختصروقواعدآن محدود بودولی چون **العاقل یکفیه الاشارة** ابوالاسودبکارپرداخت واصول نحورابساخت وگاه بنظرمنور امام میرسانید وتعلیمی میگرفت وآنچه میدانست ومیتوانست بعده‌ای بیآموخت ازآنجمله بدو فرزند خود **(عطاءبن ابی الاسود وابی حرب ابی الاسود)** وبه **یحیی بن یعمر** و **میمون اقرن**

اصمعی و ابوعبیده که هردوازادباء عصرخودمیباشند مخصوصاً اصمعی که خود داهیه بودنزد عطاءبن ابی الاسود شاگردی کردند.

بنابراین دوطبقه بالا علمشان در این فن مخصوصاً منتهی بمکتب امام علی بن ابیطالب میگردد.

بعدازاین طبقه سوم است که ازچندتن ازفضلاء وادباء تشکیل میبابد یکی ازآنان **ابوعمروبن العلاء** است عمروبن العلاء از قراء سبعه است ومردی بسیار دانشمند وبزرگوار ومستخرج ازمکتب تشیع امام است. وی یکی ازبزرگان

۱ـ ابوالاسودالدئلی ظالم بن عمرو وی ازبنی کنانه میبود ازطرف عبدالله بن عباس که از طرف امام علی بن ابیطالب ولایت بصره را داشت بقضاء دربصره برگزیده شد وچون امام علیه السلام بعراق حرکت فرمود ملازمت امام را برگزید ودرجنگها در صفوف لشکریان علی درآمد.

مورد وثوق واعتماد تابعین صحابه ومعاصرین خود بوده ودرلغت واشعارعرب استاد بوده است.

وی درماه رمضان شعرنمیخواندوجنگ اشعارخودراکه ازاشعارجاهلیت مشحون بود درسفرحج خود ازبین برد.

طبقه چهارم‌نیزدارای رجال‌بزرگی بودکه‌از آنجمله **خلیل‌بن احمد** مبدع عروض میباشد وشهرت این مرد چنان‌است‌که نیازی به بیان شرح‌حال‌ومعرفی اونیست.

خلیل‌بن احمد شیعه وصاحب فضائل بسیاری است و**سیبویه** علم نحو را نیزازوی فراگرفته‌است وجمع کثیری نزداوتلمذ کردند ولی هیچکدام بمقام ومرتبه سیبویه‌نمیرسند(واین جمله رااصحاب فن تصریح کرده‌اند) وشایداین‌جمله راکه میخواهم عرض کنم مورد پذیرش جمعی ازدانشمندان حاضرنباشد وبلکه مورد تخطئه یا استهزاء باشد ولی مراباك نیست که عقیده خود راکه مستند بزندگانی وحیات روحی ومعنوی باشد بدون خوف وهراس اظهاردارم:

بنده را عقیده این است که سیبویه مانند استادش خلیل ارادت خاصه‌ای بامام علی‌بن ابیطالب داشته ونیز ازاینکه درسن کودکی حافظ قرآن بوده‌است صفای قلب وحسن عقیدتش جلب مواهب الهی کرده واو را بالهامات خود در پدید آوردن‌این‌اثر نفیس مفتخرفرمودکه **من کان‌لله کان‌الله‌له** چنانکه‌ازخلیل‌بن احمد نقل شده است‌که درسفرحج چون به پرده‌کعبه چنگ زدم ومسئلت کردم که مرا یاری فرماید بعلمی که تاکنون کسی متعرض آن نشده است توفیق یابم مسئلت مورد قبول واقع گردید وعلم عروض را پدیدآوردم.

باری درعصر ظهور سیبویه علماء نحو وادب بدو قسمت منقسم گردیدند کوفیین وبصریین کوفیان‌ازیاران کسائی‌استاد فرزندان خلیفه عصرهارون‌بودند وبصریین ازیاران وشاگردان سیبویه ومنشاء اختلاف بین این دونحله را همه دانشمندان حاضرمیدانند وشگفت این است که کسائی باآن همه بغضی که

نسبت بسیبویه داشت چون رحلت کرد کتاب سیبویـه را دربسترمرگ وزیـرسر کسائی یافتند.

رحلت سیبویه‌را ۱۶۱ هجری و۱۷۸ و ۱۸۰ گفته‌اندوشاید ۱۸۰ درست‌تر باشد ودراین هنگام سنش رابعضی ۳۲ وبعضی بیش ازچهل سال گفته‌اند.

وقول اخیرنـزدیکتر بصحت است زیـرا **سیبویه** از**عیسی‌بن‌عمر** کـه از دانشمندان عصربود روایت کرده‌است وعیسی‌بـن عمردرسال۱۴۹ رحلت کـرده است و۳۱سال فاصله بین رحلت این دوبوده وکودك یکساله را نمیتوان دارای استعداد تـدرس‌وتدریس دانست ولی سن نه سال و ده سال برای نوابغ چندان اشکالی نـدارد.

احترام بزرگان علم نسبت بسیبویه سیبویـه مورداحترام وکتابش مورد اعجاب دانشمندان بوده است چنانکه از **مبرد** دانشمند بزرگ معروف صاحب کتاب کامل معروف است که اگرکسی میخواست نزد او کتاب سیبویه بخوانـد میگفت **ارکبت البحر** ؟ آیامیخواهی دردریاشناگری کنی؟ودیگری ازدانشمندان میگوید علماءادب همه عائله سیبویه‌اند درباره سیبویه تااینجا مختصری‌ازآنچه میتوانستم دراین مجلس عرضه بدارم بود.

اینك بـرای جمله اولی کـه در آغـاز سخن رانیم گفتم مختصری عـرضه میدارم یعنـی جمله **(فتح النحو بفارس وختم بفارس)** علم نحو از سیبویـه انتقال بشاگردش وشاگردانش بالواسطه‌بشرح زیریافت.

۱ـ اخفش　　　　شاگرد سیبویه (وی شاگـردی خلیل‌بن احمدهم کرده است)

۲ـ مازنی　　　　شاگرد اخفش

۳ـ مبرد　　　　شاگرد مازنی

۴ـ زجاج　　　　شاگرد مبرد

۵ ـ ابوعلی فارسی　　　　شاگرد زجاج

٦ـ ابن جنی　　　　　　　　شاگرد ابوعلی

٧ـ عبدالقادرجرجانی　　　　　　　شاگرد ابن جنی بوده است .

درضمن افرادی که شاگرد بلاواسطه سیبویه و باواسطه وی بوده‌اند یکی ابوعلی‌الفارسی یکی ازبرجسته‌ترین علماء نحودرعصرخویش‌است وی درزمان دیالمه میزیسته ومحضرش مورد استفاده عده زیادی‌ازفضلاء بوده‌است. درسال ٢٨٨چشم بدنیاگشوده ودرسال٣٧٧ ازجهان مادی چشم پوشیده است .

ابوعلی‌الفارسی اهل فساست واورا خاتم‌النحویین میگویند .

درکتاب **المصباح** تألیف **سلامه بن عیاش شامی** کـه ازفضلاء معروف بوده است چنین میگوید که گفته‌اند .

فتح‌النحوبفارس وختم بفارس

یعنی علم نحوبه پیدایش سیبویه پدیدآمد وباب این علم گشوده گردید. وبه پیدایش ابوعلی‌الفارسی رونقی مجددگرفت و بپایان عمروی خاتمه یافت سیبویه فارسی (مولود دربیضاء) ابوعلی فارسی (مولود درفسا)

نظرکارل بـرکلمن مستشرق معروف معاصر درتاریخ‌الادب‌العربی

عده‌ای‌ازمورخین‌میگویندسیبویه هنگامیکه میخواست صحبت کنددرآغاز کلامش‌لکنتی‌پیدامیکردیعنی دهان‌رابازمیکردونمیتوانست‌سخن گویدتاچندمرتبه چنین میشد وبعـداً سخن میگفت وباصطلاح (هبسه) پیدامینمود وباصطلاح گیر ولی‌استادبرکلمن معتقداست که دراثرنفیسش‌تعقیداست وقادربسلامت درنوشتن نبوده‌است‌علاوه درسخن گفتن‌عادی‌هم‌مستولی‌برزبان‌عربی‌نبودونیزچنین‌میگوید خواننده‌کتابش عجزوناتوانی دربیان وی درک‌میکندبلکه‌غموض‌وابهامی گاه‌در کلامش پدید میآید ماننداینکه قسمتی‌بیان میکند وفوراً درصدد اصلاح برمیآید ولی‌باتمام این‌مطالب کتاب‌وی کاملترین کتاب درفن‌خوداست چنانکه (محمدبن یزید) مبرد میگوید: درهچ علمی ازعلوم مانندکتاب سیبویه تألیف نشده‌است .

ولی‌این‌بنده بااین عیبی که پرفسور دانشمندبرکتاب‌او گرفته‌است‌نمیتوانم

موافقت کنم و تا کنون ندیده‌ام که از اساتید فن عربیت چنین منقصتی در این کتاب مشاهده کرده و بیان نموده باشند.

سال رحلت سیبویه را کارل بر کلمن ۱۷۷ و ۱۶۱ و ۱۸۰ و ۱۸۸ و ۱۹۴ ذکر شده ـ است البته باستناد مستنداتی بوده است و این بنده جائی که ۱۶۱ و ۱۷۷ و ۱۸۰ باشد ندیده‌ام.

بر کتاب سیبویه شروحی نوشته شده است که شرح آن در این مختصر متناسب نیست.

راجع بسیبویه و شرح حال خود او و اثرش کتابی بایستی تألیف کرده و این بنده با اعتراف بقصور باع خود یادداشتهای بسیاری گرد آورده‌ام که میتوانم بصورت رساله‌ای تقدیم اهل فضل و دانش و دانشگاه نمایم و نیز هنوز ناگفته بسیار دارم که در صورت تناسب مجلس بعرض میرسانم و از خداوند متعال توفیق همه اساتید و ارباب فضیلت را خواهانم.

محمود مهدوی دامغانی
دانشیاردانشکده الهیات ، مشهد

بسم الله الرحمن الرحیم

قاضی ارجـانـی

تلاش دانشمندان و علمای ایرانی تنها در تنظیم علوم مختلف اسلامی چشمگیر نیست، بلکه تجلیات ذوق لطیف ایرانی درشعروادب عـرب هم تأثیربسزا داشته است، اشعار عربی که وسیله ایـرانیان سروده شده است بخش عمده‌یـی ازشعر دوره‌های مختلف تاریخ ادبیات عرب را شامل است، معرفی وحتی بـرشمردن این شاعران میتواند موضوع تألیف کتابهای بزرگی قرار گیرد، وجود شاعرانی ایـرانی مانند بشاربن برد، مهیار دیلمی، ابـوالمظفرابیوردی، قاضی ارجانی و دیوان‌های قطور ایشان نموداری ازاین واقعیت است، درقرن ششم هجری بـه ایرانیان دیگری همچون طغرایی بـرخورد میکنیم کـه بـرلامیة‌العرب اوشروح بسیاری نـوشته شده است، تشکیل انجمن جهانی بـزرگداشت سیبویه باین بنده فرصت داد تایکی ازشاعران شیرازی عـربی سرا را معرفـی نماید، وچون این انجمن درشیراز برپا گردیده است مؤید این نظرشد تا «قاضی ارجانـی» معرفی ودرباره اوتوضیح مختصری داده شود، بدین منظورلازم است نخست اشاره‌یی به جغرافیای تاریخی منطقه‌ارجان شودوسپس شرح‌حال وبررسی دیوان‌ارجانی ارائه خواهد شد.

ارجان «ARRADJAN»

ظاهرا این کلمه باین صورت معرب است واصل آن در کتب جغرافیا ولغت

بصورمختلف «ارغان، ارگان، ابرقباذ» ضبط گردیده است شاید بنابرقاعده تبدیل بیشتر «گ» درعربی به «ج» همان ارگان بصواب نزدیك ترباشد [1] ساختمان این شهررا به قباد ساسانی نسبت داده‌اند [2] درمنابع عمیق جغرافیای تاریخی سرزمین‌های اسلامی ازدیرباز این شهر را ازشهرهای منطقه فارس شمرده‌اند، وباصطلاح ازاقلیم سیم بحساب آورده‌اند، مثلا ابن‌خرداد به متوفی درحدود ۳۰۰ هجری که کتاب او ازارزنده‌ترین کتب جغرافیا است این‌شهررا جزء استان فارس قرارداده است منتهی درحد فاصل میان خوزستان وفارس [3]: نویسنده حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب هم‌درذیل عنوان «سخن اندرناحیت پارس وشهرهای وی» چنین نوشته است ارغان ـ شهری است بزرگ وخرم باخواسته بسیار ونعمت فراخ وهوایی درست [4]. مقدسی دراحسن‌التقاسیم مینویسدکه فارس دارای ۶ بخش مهم است وارجان ازسمت خوزستان اولین بخش فارس است. [5] ابن حوقل این شهررا جزواستان فارس برشمرده ومینویسد هرچند شیرازمرکزاستان فارس است ولی‌شهرهای دیگری‌هم قدیمی‌تر وهم بزرگتراز شیرازدراین منطقه وجود دارد ازجمله ارجان رانام میبرد. [6] ابن فقیه متوفی‌در اواخرقرن سوم هجری‌نیزمینویسد «ازاهواز تا ارجان که‌نخستین‌بخش‌اقلیم‌فارس است ۳۱ فرسنگ است وارجان بنای قبادبن‌فیروزاست [7] ولی‌هستندنویسندگانی که این‌شهرراجزء شهرهای خوزستان دانسته‌اند ویااحتساب این شهررا ازاقلیم خوزستان صحیح ترپنداشته‌اند چنانکه ابوالفداء درکتاب تقویم‌البلدان میگوید

۱- رجوع فرمائید به‌ص ۳۰ المعرب جوالیقی چاپ احمد محمدشاکر

۲- Encyclopedie de 1 islam. Tom 1. p. 679/680

۳- المسالك والممالك ص۴۶/۴۷ وص۱۷۲

۴- ص۱۳۳ چاپ دکترمنوچهرستوده تهران

۵- ص۶۲۱ چاپ بریل

۶- صفحات ۲۳۶ و ۲۳۹ چاپ‌مکتبة‌الحیات بیروت

۷- مختصر البلدان ص۲۹۸ چاپ لیدن

این شهر از اقلیم خوزستان است هر چند بنابر وایت دیگر از اقلیم فارس محسوب میشود(۸) اما در تقسیم بندی امروز چون این شهر در نزدیك بهبهان قرار داشته و هم اکنون هم خرابه‌های آن بنقل De Liode که آنرا کشف نموده در مسافت دو ساعت راه از بهبهان است باید آن را از استان خوزستان بحساب آورد.

شهر ارجان از شهرهای پرخیر و برکت و حاصل خیز ایران بحساب میآمده است و معروف به داشتن تاکستان ها و نخلستان ها و باغ های زیتون بوده است و بهمین جهت در بعضی از منابع نوشته‌اند که هوای آن در عین حال که کوهستانی است شبیه هوای دشت است وجزء شهرهای منطقه گرمسیری بحساب میآمده است، گویند عضدالدوله مکرر میگفت درآمد ومخارج من از ارجان تأمین میگردد(۲): از صادرات عمده این شهر روغن زیتون بوده است که به‌بسیاری از بلاد دیگر حمل میشده است، ابوریحان بیرونی در کتاب الجماهر در فصل خواص مومیا اشاره بوجود غاری در این منطقه میکند که از سنگی در آن غار مومیا ترشح میگردیده و حاصل سالیانه آن باندازه اناری بوده که پس از جمع آوری در خزانه پادشاهان نگهداری میشد و برای معالجه شکستگی استخوان باندازه عدسی از آن مومیا بکار میرفت و بسیار سودبخش بود، (۳) این موضوع در کتب دیگر بطور مفصل‌تر آمده‌است و از جمله میتوان به آثار البلاد و اخبار العباد قزوینی ص ۱۴۱ چاپ بیروت مراجعه نمود. دیگر از خصوصیات این منطقه که‌بآن اشاره شده‌است بسیاری تب و نوبه رایج در آن شهر است و ظاهراً بمناسبت باطلاقهای رودخانه طاب بوده است در این مورد داستان لطیفی در اخبار العباد قزوینی آمده‌است که ترجمه آن چنین است، «به فضل بن علان از اعیان ارجان گفتند لقمان بن عبدالله فردا به‌اینجا میآید و مناسب است که اورا ملاقات کنی گفت چطور ممکن است

۱- ص ۳٦٤ ترجمه آقای عبدالمحمد آیتی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۲- احسن التقاسیم ص ۴۱۰

۳- کتاب الجماهر ص ۲۰٤ چاپ حیدرآباد دکن

فردا نوبت تب من است، آنگاه خدمتگزار خود را صدا زد و گفت امروز فوری لحافی حاضر کن تا بخوابم و تب بکنم شاید فردا تب بسراغ من نیاید و بتوانم با این مرد ملاقات کنم؟» (۱) انار این شهر در خوبی شهره بوده است «برخصوص انار ملیسی باشد سخت نیکو» (۲) این شهر در قرن هفتم هجری بواسطه هجوم ملاحده سخت ویران گردید بطوری که ساکنان آن بیشتر به بهبهان کوچیدند و پس از آن روبویرانی نهاد ومتروك شد (۳) شعب بوان که از بهترین مناطق فارس است و در اشعار عربی خاصه در دیوان متنبی ذکر آن بسیار آمده است و مقر گروهی از امرای آل بویه هم بوده است جزء این بخش و باصطلاح تابع ارجان بوده است، حمدالله مستوفی در نزهة القلوب مردم آن سرزمین را چنین توصیف میکند «ومردم ارجان بیشتر مصلح و بخویشتن مشغول باشند» (۴) ارجان در اواخر خلافت عمر بن خطاب بدست ابوموسی اشعری و عثمان بن ابی العاص فتح گردید وچون اهالی پرداخت جزیه وخراج را قبول کردند بدون جنگ و خونریزی صلح پا برجای گردید ومسجد ودار الحکومه این این شهر بوسیله حکم بن نهیك هجیمی بنا شده است (۵).

ارجانی : نام او بنابر اتفاق همه تذکره نویسان احمد و کنیه‌اش ابوبکر ومشهور به قاضی ارجانی است. درمورد نام پدرش اختلافی در کتب بچشم میخورد بدین معنی که گروهی «محمد» ضبط کرده‌اند و گروهی دیگر «حسین» (۶) لقب او در اکثر مآخذ «ناصح الدین» ذکر شده است هرچند این خانواده از چند نسل پیش از ارجانی ساکن ایران بوده‌اند ولی بنابرآنچه که ابن خلکان و گروهی

۱- آثار البلاد واخبار العباد قزوینی چاپ بیروت ص ۱۴۱.

۲- فارسنامه ابن بلخی بکوشش وحید دامغانی ص ۱۸۶.

۳- لطفاً مراجعه شود به دائرة المعارف الاسلامیه ج ۱ ص ۵۸۰ مقاله استرك.

٤- ص ۱۵۵ چاپ آقای دبیرسیاقی.

۵- ترجمه فتوح البلدان چاپ بنیاد فرهنگ صفحات ۲۶۶-۲۵۷ و ۲۵۹.

۶- رجوع شود به المنتظم ابن جوزی ص ۱۳۹ ج ۱۰ چاپ حیدرآباد وانساب سمعانی ج ۱ ص ۱۵۳ حیدرآباد.

دیگر ازتذکره نویسان نوشته‌اند اصل ایشان ازاعراب مدینه‌است که به فارس کوچیده‌اند، (۱) وظاهراً مأخذ نقل ابن خلکان خریده عماد کاتب اصفهانی‌است که متأسفانه بخش مربوط به‌ایران این کتاب تاکنون چاپ نشده‌است، ارجانی درسال ۴۶۰متولد گردیده است؛ پس‌ازکسب معلومات ابتدائی متداول درآن زمان به اصفهان کوچید ودرنظامیه‌اصفهان بتحصیل مشغول شد، اگرفرض کنیم که‌اواز۱۵سالگی‌استعدادورودبه نظامیه راداشته‌باشدوتاآخرزندگی‌نظام‌الملك درآن مدرسه کسب علم نموده باشد، ده سال دانشجوی نظامیه بوده است زیرا قتل نظام‌الملك در۴۸۵ اتفاق افتاده است، آغازشعرسرودن اوبنا بتصریح عماد کاتب ازاواخر دوره نظام‌الملك و بین سالهای ۴۸۰تا۴۸۵ بوده است وتاآخر عمربداین کار ادامه داده‌است، مینویسند مجموع اشعار اورااگربمدت زندگانی اوتقسیم نمایند درهرروز هشت بیت سروده است(۲) واگرتصورشودکه شصت سال شعر سروده باشد ملاحظه میفرمائید که لااقل درحدود یکصدوهفتاد هزار بیت باید ازاوباقی مانده باشد: ولی متأسفانه میزان شعربازمانده ازاین شاعر بسیارکمتراز این مقدار است، عماد اصفهانی درهمین باره میگوید درسال ۵۴۹ بافرزند ارجانی ملاقات کردم بسته بسیاربزرگی ازاشعارپدرش را بمن امانت داد، درعین حال آنچه که‌ازشعراو جمع شده حتی‌یکدهم میزان اشعاراونیست، ضمناً باین نکته هم باید توجه داشت که ارجانی دارای عمر نسبتاً طولانی بوده وهشتاد وچهارسال زیسته است. (۳) مقام رسمی ارجانی همچنان که درآغاز این بخش اشاره شد عهده داری قضاء شوشتروعسکرمکرم‌ازشهرهای خوزستان بوده است، عسکرمکرم شهرکی‌است که درآغازبوسیله مکرم‌بن معاویه درزمان حجاج‌بن یوسف ساخته شده وبعدها از مراکز عمده استقرارسپاه وباصطلاح

۱- وفیات‌الاعیان ج۱، ص۱۵۲ چاپ دکتراحسان عباس.

۲- ریحانةالادب ج۱ص۱۰۳ودائرةالمعارف بستانی ج۳ ص۵۰.

۳- شذرات‌الذهب ج۴ ص۱۳۷ذیل وقایع سال ۵۴۴.

امروز ازیادگانهای مجهزبوده است برای اطلاع بیشتر ازخصوصیات این شهر مراجعه فرمائید به آثارالبلاد واخبارالعباد قزوینی،[1] ولی درهمین دوشهر هم درواقع نایب قاضی بوده است، ارجانی خود درقصیده‌یی اشاره به حقارت منصب خویش نموده وچنین میگوید:

و من النوائب اننی فی مثل هذاالشغل نائب
و من العجایب ان لی صبراً علی هذی العجائب

«ازبدبختی ها این‌است که من دراینگونه شغل‌ها نایب هستم وازشگفتی‌ها این‌است که‌من براین عجایب شکیبا هستم»[2] ارجانی سفرهای مکرربه‌بغداد نموده‌است‌ومدایحی درباره المستظهرخلیفه عباسی‌وسایربزرگان دستگاه‌خلافت دردیوان اوآمده است، امیدوارم‌درهنگام بررسی دیوان ارجانی بتوانم‌نمونه‌هایی ازمدایح اورا عرضه نمایم:

درباره مذهب ارجانی، باآنکه‌مرحوم آقا بزرگ تهرانی درالذریعه‌الی‌تصانیف الشیعه دیوان ارجانی را معرفی فرموده است واو را شیعه دانسته‌اند. واستدلال‌نموده‌اندبه‌مدایحی که‌وی درباره خواجه‌شرف‌الدین‌انوشیروان‌بن‌خالد وزیرشیعی مذهب سروده است،[3] ولی بدلایل ذیل نمیتوان اورا شعیه دانست، نخست‌اینکه مرحوم آیت‌الله سیدمحسن جبل‌عاملی درجلددوم بخش‌اول اعیان‌الشیعه که‌طبقات شعرای شیعه‌را بیان فرموده است وقاعدتاً بنابرتسامح نسبی‌هم بوده‌است ازارجانی نام‌نبرده‌اند[4]، دوم آنکه باتعصب بسیارزیاد نظام‌الملک میتوان‌بجرأت گفت تحصیل شیعی درنظامیه‌اصفهان‌آن هم‌درزمان حیات‌خواجه امری نام‌مکن است، سوم‌اگرارجانی‌شیعه‌میبوداز کارگاه‌نمدمالی‌ابن‌خلکان که

۱- ص۲۲۲ چاپ دمشق.

۲- ابن خلکان ج۱ص۱۵۲ چاپ دکتراحسان عباس.

۳- الذریعه ج۹/۱ ص۶۷.

۴- اعیان‌الشیعه ج۱/۲ ص۱۵۷تا ص۲۱۶.

در کمال بی‌انصافی بهر شیعی تاخته است بی کلاه نمی‌ماند وصابون ابن خلکان به جامه او میخورد و بالاخره در بسیاری از منابع تحقیق که در دست است او را شافعی دانسته و به مذهب او اشاره نموده‌اند از متاخران یوسف الیان سرکیس در معجم-المطبوعات العربیه به‌شافعی بودن او اشاره نموده است. (۱)

ارجانی علاوه بر ذوق لطیف شعری در علوم متداول عصر دست داشته و بخصوص در حدیث و فقه در زمره بزرگان عصر بحساب میآمده است ابوالفداء در البدایه والنهایه اشاره به این مطالب نموده و او را جزو راویان حدیث دانسته است، (۲) درباره فقه او اولا اعطاء منصب قضایا نیابت قضا به کسی بدون اطلاع کامل از فقه معمول ومتداول نبوده است ثانیا خود ارجانی درباب فخروشمردن فضایل خود چنین سروده است:

انا اشعر الفقهاء غیر مدافع	فی العصر او انا افقه الشعراء
شعری اذا ماقلت دونه الوری	بالطبع لابتکلف الالقساء

«در این روزگار بدون آنکه نیاز بدفاع از این ادعا باشد، شاعرترین فقیهان و فقیه‌ترین شاعرانم، شعر من چنانست که‌چون آنرا میسرایم روزگار بمیل ورغبت نه به‌تکلف آنرا تدوین مینماید» (۳) ضمناً اشاره به این نکته هم لازمست که شعر ارجانی بنابر مقتضیات آن عصر مشحون از اصطلاحات مختلف علوم متداول در آن عصر است وخود نشان دهنده تبحر و چیرگی بوده‌است برای اینکه خوانندگان محترم باهمیت ارجانی در ادوار بعد پی ببرند مناسب دیدم قضاوت نویسندگان مختلف یکی دودوره را بعرض برسانم، ابن اثیر نویسنده دانشمند کامل التواریخ که کتاب او بدون تردید از ارزنده‌ترین مآخذ تحقیق است درباره ابن آمدی شاعر چنین مینویسد «در این سال ابن آمدی شاعر معروف درگذشت او از اهل فضل وخرد واز

۱- چاپ مصر ج۱ص۴۲۴.

۲- ص۲۲۶ ج۱۲ بیروت وریاض.

۳- مرآة الجنان یافعی ج۳ص۲۸۱ چاپ بیروت.

شاعران مهم است و باید اورا در طبقه غزی وارجانی بحساب آورد»[1] عماد کاتب صاحب خریده در کتاب خود ابوالحسن علی بن الحسن بن الطوبی را با ارجانی مقایسه نموده ومیگوید او کجا وارجانی کجا وحال آنکه ارجانی دارای ابتکار معنی است (۲) قلقشندی نویسنده پر کار قرن نهم هجری که صبح الاعشی را نوشته است در فصل صنایع شعر از ارجانی مکرر شاهد آورده واشعارش رانقل نموده است، مثلامی نویسد «تضمین قسمتی از ابیات شعر عرب قدیم در قصاید شعرای دوره بنی عباس متداول بوده است چون این قصیده قاضی ارجانی که درمدح وزیری سروده‌شده است

«وقل للراجلین الی ذراه — الستم خیرمن رکب المطایا»

«بکسانی که بدیار اومی کوچند بگو آیا شما بهترین کسانی هستید که برشتران سوارشده‌اید» (۳) بطوری که خوانندگان محترم میدانند مقصود مصراع «الستم خیرمن رکب المطایا» است که ازجریراست وقاضی ارجانی آنرا تضمین نموده است، همچنین درمورد ارسال مثل نیز از شعر ارجانی شاهد آورده است واین بیت اوراشرح داده‌است،

تأمل منه تحت الصدغ خالا — لتعلم کم خبایا فی الزوایا

«درذیل بناگوش اوبآن خال بنگر تابدانی که درگوشه وکنارچه نهفته هایی است» که مصراع دوم این بیت از امثال عرب است(۴) همچنین در تاریخ الحکمای قفطی وترجمه آن که از انتشارات دانشگاه تهران است درضمن بیان شرح حال هبة‌الله بن الحسین بن علی ازحکمای اصفهان که خواسته است مقام و مرتبه اورا برای خواننده بیان کند اورا معادل قاضی ارجانی معرفی میکند که خود دلیل اهمیت

۱- ج ۱۱ ص ۲۱۷ چاپ بیروت.

۲ - خریده ج ٤ - جزء ۱ ص ۷۹.

۳و٤ - صبح الاعشی ج ۱ ص ۲۸۱ و ۲۹۹.

ارجانی درنظر مؤلف است[۱] سمعانی هم در کتاب انساب خود ضمن بیان این مطلب کـه ارجانی درحـدیث اسلامی متحمل زحمت زیاد شده است بفضل او و خانواده اش مخصوصاً یکی از نیاکان مادری او اشاره می نماید: برخی از اشعار و ابیات او از نظر پاره ای از صنایع ادبی دربسیاری از کتب نقل شده است از قبیل این بیت:

مـودتـه تـدوم لکـل هـول   و هـل کـل مـودتـه تـدوم

دراین بیت صنعت قلب بکار رفته است بدین معنی که حروف کلمات طوری بر گزیده شده است که از آخر بیت و بطور عکس هم که خوانده شود باز بهمان صورت خوانده میشود[۲] مثال ساده تر صنعت قلب که خواسته اند از قرآن مجید شاهد بیاورند کلمات «کل فی فلك» است که در کتب بدیعی ذکر شده است همچنین درخریـده عماد کاتب درمـورد تشبیه جمع کـه دوچیز را بیك چیز تشبیه نمایند این ابیات ارجـانی را شاهد آورده است:

لـم یبکنی الا حدیث فراقکم   لمـا اسر بـه الـی دموعـی

هو ذلك الدر الذی او دعتم   فی مسمعی اجریته من مدمعی

بطوری که ملاحظه میفرمائید هـم گفتار معشوق وهـم اشك عاشق را بـه درتشبیه نموده است[۳].

درشعر ارجانی مانند بسیاری از شاعران گاه گاه بـه شکوه و گله گزاری از مردم بچشم میخورد چنانکه ابن جوزی این ابیات را درجلد دهم المنتظم نقل نموده است

ولما بلوت الناس اطلب منهم   اخا ثقة عند اعتراض الشداید

تطمعت فی حالتی رخاء و شده   ونادیت فی الاحیاء هل من مساعد

۱ـ ص ۳۴۲ سطر ۱۱ وص ۴۶۷ ترجمه آن کتاب.

۲ـ ریحانة الادب ج ۱ـ ص ۱۰۳.

۳ـ جزء دوم جلد القسم العراقی.

فلم ارفی ماساءنی غیر شامت　　ولم ارفی ماسرنی غیر حاسد

«چون خواستم مردم را بیازمایم و در پیش آمد سختی ها برادر مورد اعتمادی از ایشان جستجو کنم، در حال خوشی و سختی و در آن هنگام که در میان قبایل بانگ برمیداشتم که آیا یاری کننده یی هست، در آنچه که مرا ناخوش بود سرزنش کننده و در آنچه مرا شاد مینمود جز حسود ندیدم» همچنین ابیات زیر نشان دهنده ناراحتی او از محیط اجتماعی آن روز است

لو کنت اجهل ما علمت لسرنی　　جهلی کما قد ساءنی ما اعلم

کالصعو یرتع فی الریاض و انما　　حبس الهزار لانه یترنم

«اگر آنچه را که میدانم نمیدانستم ندانستنم مرا شادمان میکرد چنانکه آنچه که میدانم موجب بدحالی من شده است، همچو گنجشك که در باغها به آزادی می خرامد و هزاردستان چون آواز میخواند زندانی است» در وفیات الاعیان ابن خلکان و منابع دیگر قبل و بعد آن این دو بیت هم که ذیلا نقل میشود از ارجانی در مورد پند و نصیحت آمده است.

شاور سواك اذا نابتك نائبة　　یوماً و ان کنت من اهل المشورات

فالعین تنظر ما منها دنا و نآی　　ولا تری نفسها الا بمرآة

«هر گاه پیش آمد دشواری برای تو پیش آمد با دیگری مشورت کن اگرچه خودت از کسانی باشی که با تو مشورت می کنند، زیرا چشم هر چه را که بآن نزدیك یا از آن دور است می بیند ولی خود را فقط در آینه باید ببیند» از متاخران بستانی در دائرة المعارف خود مقدار نسبتاً زیادی از شعرهای ارجانی را نقل نموده است، دیوان ارجانی وسیله احمد بن عباس الازهری در بیروت به سال ۱۳۰۷ بطبع رسیده است و وسیله ایشان توضیح و تفسیری بر پاره‌ای از ابیات نوشته شده است[1]: ارجانی پس از یك عمر طولانی هشتاد و چهارساله درماه ربیع الاول سال ۵۴٤ در گذشته است، و درمورد این سال اختلافی درمیان تذکره نویسان نیست، گروهی مانند سمعانی

٤ـ لغت‌نامه مرحوم دهخدا ج اختیار، اژدها ص ۱٦٥۸.

در انساب سال وفات ارجانی را ننوشته‌اند، وگفته‌اند که مرگ اودرحدود چهارصد وچهل بوده است، نزدیك‌ترین نویسنده بزمان اوعماد کاتب است که متأسفانه بخش ایران کتاب او چاپ نشده است.

وعماد درخریده مینویسد که درسال ٥٤٦ بافرزند ارجانی ملاقات نموده ولحن گفتاراوحاکی از آنست که در آن هنگام ارجانی درگذشته بوده است، بنا-براین وباتصریح جمعی زیادازتذکره‌نویسان که مرگ اورا ٥٤٤ نوشته‌اند ظاهراً سال وفات اوهمان ٥٤٤ است.

دیوان ارجانی: باآنکه دردائرة‌المعارف اسلامی آمده است که چاپ دیوان ارجانی دربیروت وقاهره ولندن صورت گرفته است متأسفانه در اختیار این‌بنده فقط دیوان چاپ‌بیروت قرارداشت وبررسی بسیارمجملی که ذیلاعرض میشود مبتنی برمحتوای همین چاپ است.

این دیوان‌بقطع پستی در ٤٥٣ صفحه درسال ١٣٠٧ هجری قمری درچاپخانه جریده‌بیروت چاپ شده‌است واحمدبن عباس‌ازهری که‌عهده‌دارچاپ‌وتصحیح کتب‌زیادی بوده‌است مقدمه مختصری دریك صفحه برآن‌نوشته‌وبعضی ازلغات مشکل آنرا درپاورقی‌ها معنی نموده‌است، درحدود هشتهزاربیت‌ازاشعارارجانی دراین دیوان فراهم‌آمده است، ارجانی شاعری است مدیحه‌سرا وشعراو غالباً شامل قصاید طولانی است. اولین قصیده دیوان در ٩٩ بیت درمدح المستظهربالله خلیفه عباسی وآخرین قصیده‌که درواقع مثنوی است یعنی هربیت دارای قافیه جداگانه‌است درنوروزسال ٥٢٢ درمدح وزیرمعروف‌شیعی‌مذهب‌انوشیروان‌بن-خالد ودر ١٥٩ بیت سروده شده است.

مدایح ارجانی‌برای‌المستظهربالله والمسترشدبالله خلفای عباسی وسلطان محمودبن ملکشاه‌سلجوقی‌وگروهی‌ازوزراوصاحب دیوانان‌ازقبیل‌سدیدالدوله محمد بن عبدالکریم انباری وکمال‌الدین سمیرمی و جمال‌الدین سلیمان‌بن الفتی ودونفر ازفرزندان خواجه نظام‌الملك یعنی عثمان‌بن‌نظام‌الملك واحمدبن

نظام‌الملک است .

درقصاید او طبق سبک معمول نشیب وتشبیب آمده است از قبیل قصیده ص۳۳۳درمدح تاج‌الملک که بااین بیت شروع میشود:

غیر العدی بسیو فکن قتیل　　　و عیونکن الصارم المسلول

ویا قصیده ص۴۳۳ که بااین بیت آغازمیشود:

اذا الحمام علی الاغصان غنانا　　　فی الصبح هیج للمشتاق اخوانا

ارجانی همچنان که درمدح غوغامیکند درهجوهم دستی توانا داردهرچند که دردیوان اوجزیکی دومورد این بنده به هجوی برخوردنکرده است برای نمونه بااین بیت که مقدمه قطعه‌یی است درهجو ابن شمامه قمی توجه فرمائید:

وتیس عجیب الشکل یاکل باسته　　　ویبعر من فیه ویحسبه شعراً

توصیف شمع ولغزی درباره‌آن و وصف سرما وبرف ویخ‌بندان هم در دیوان اومکرر آمده است: وآنچه بطورخلاصه باید عرض شوداین است که ارجانی شاعری‌است توانا وشعراومشحون‌ازصنایع لفظی ومعنوی بسیاروبجرأت میتوان اورا درزمره شاعران بزرگ زبان عربی بحساب آورد.

بسم الله الرحمن الرحیم

خدمت ایرانیان بزبان عرب وادب وفرهنگ آن

باآنکه این مدعا نزد اهل دانش ازمسلمات قطعی است وکسی درآن تردید ندارد تا محتاج بدلیل وبرهان باشد باوجود این برسبیل اختصاربرخی ازدلائل آن اشاره میشود مفسر شهیروعالم فقید معروف جوهری طنطاوی (ره) ضمن مکتوبی که بیکی ازعلمای ایران درموضوع بحثی که میان ایشان روی داده بوده چنین مرقوم فرموده(۱):

«وأقول: ولیس ببدع أن یصدرهذا الصوت من ناحیة أبناء الامة الفارسیة - العظیمة العریقة المجد الشریفة المحتد، وفی المأثور عن أوائلنا: وانما یعرف ذاالفضل من الناس ذووه، وأی شرف بعدما وردفی الحدیث النبوی: لو کان العلم بالثریا لناله رجال من فارس؛ نعم کان ذلک، فهم الذین وطدوا أساس الحکمة فی - امم الاسلام ورفعوا منارها وشادوا اصرحها وبنوا مجدها علی قرار مکین، وامة هذا تاریخها جدیرة أن یحذوا الابناء فیها حذو آبائهم ویجدوا کما کان علیه آباؤهم الاولون، ویشیدوا بذکر عمل قلیل قام به أخ مصری مغترف من معین نبع آبائهم معترف بفضل حکمائهم علیه وعلی الامة الاسلامیة».

قال عبدالرحمان الرواس فی کتاب الطراز المعلم (۲) مانصه:

«حقاً بأن الامة الایرانیة أدت خدمات جلیلة رائعة للدین الاسلامی الحنیف

۱- ص۱۰۱ مقدمهٔ دیوان حاج میرزا أبوالفضل کلانتری طهرانی.

۲- ص۲ کتاب مذکور.

وللاداب العربية الباهرة ، ان البشرية تفتخر باولئك الفحول الافذاذ الذين أنجبتهم بلاد فارس من عظماء الساسة و المؤرخين و العلماء و المتأدبين و الفلاسفة و الحكماء و القادة البارزين ، قال النبی محمد صلوات الله وسلامه عليه و آله : لو كان العلم فی الثريا لادركه قوم من فارس وقال ، عليه الصلوة و السلام فی حق سلمان الفارسی : انه من عترتی ، واذا كان كما يقول الرسول الاعظم صلی الله عليه وسلم : انه (ص) مدينة العلم و علی ابن عمه بابها فان باب علی عليه السلام هو سلمان الفارسی رضی الله عنه .

واذا أردنا ذكر الحقيقة علی علاتها فانه كما قال الفيلسوف الفرنسی ارنست رنان فی أواخر القرن التاسع عشر :

«لولا علماء الفرس و آثارهم الخالدة أمثال أبی نصر الفارابی وابن سيناء وحجة الاسلام الغزالی و الخواجة نصير الدين الطوسی ومحمد بن زكريا الرازی و الزمخشری وسيبويه و الفخر الرازی و ابن المقفع و الخوارزمی و عمر الخيام و آلاف أمثالهم ضربوا من العلم و التفقه فی الدين و اللغة بسهم وافر لما كان التمدن الاسلامی العربی بصورته الزاهيه فعلی العرب المسلمين أن يقدروا مساعی علماء الفرس وجهودهم فی سبيل تكوين تمدنهم الحاضر» .

محصل عبارت آنكه :

همانا ايرانيان خدمات برجسته ودرخشانی برای دين مقدس اسلام انجام داده‌اند ودر راه توسعه وتكميل زبان عرب وتدوين فرهنگ وادب آن گامهای بزرگ برداشته‌اند همانا جهان بشريت وعالم انسانيت باين دانشمندان گرانمايه بلندپايه ونابغه‌های پرافتخار ميبالد وميناز دوزمين بخاطر ايشان سرفخر ومباهات برآسمان ميسايد ، سرزمين ايران است كه مانند مادرمهربان آن بزرگان را در دامن خود پرورده ودر كنار خود بحد رشد رسانيده وبجامعهٔ دنيا تحويل داده است چه بسيار سياستمداران بزرگ وتاريخ نگاران دقيق وعالمان ربانی وادیبان سخن سنج ونكته پرور وفيلسوفان متفكر وحكيمان پرمايه و پيشوايان خردمند

وامیران مصلح وخیرخواه از آن مرز وبوم برخاسته‌اند که هریك درفن خود وحرفهٔ خودبدون شك نه تنها ازمفاخرملی ایران بلکه‌ازمفاخرجهان بشمارمیرود رسول اکرم وپیغمبرخاتم صلی الله علیه وآله فرموده:

اگرعلم درثریابودی هر آینه گروهی ازپارسیان آنرابدست میآوردند، ونیز آن حضرت درحق سلمان پارسی فرموده:

سلمان ازعترت من واز ما اهل بیت است و چنانکه ثابت است که امیرالمؤمنین علی (ع) درشهرعلم است که پیغمبرمیباشد همانطورسلمان پارسی درخانهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

باری اگربخواهیم حقیقت را بگوئیم وپرده از روی واقع برداریم باید بگوئیم که: سخن دراین موضوع همانست که ارنست رنان فرانسوی که دراواخر قرن نوزدهم میزیسته گفته است و گفتاراو اینست:

اگرنمی بود دانشمندان ایران وآثارجاویدان ایشان ازقبیل ابونصرفارابی وابن سینا وحجة الاسلام غزالی وخواجه نصیرطوسی و محمد زکریای رازی وزمخشری و سیبویه وفخر رازی وابن مقفع وابوبکرخوارزمی وعمرخیام و هزاران هزارهمانندان ایشان که درخدمت بعلوم دینی ومعارف اسلامی وفرهنگ وادب عرب پرچمدارهستند وحظ ونصیب بسیاردراین خدمت پرافتخاردارند، تمدن اسلامی عربی باوج اعلای خود نمیرسید ودر صورت زیبای کنونی که چشم جهان راخیره میکند نمیبود پس برملت مسلمان عرب واجب است که از زحمات طاقت فرسای علمای ایرانی درامرمذکور قدردانی وشکر گزاری کنند وخدمات ایشان راکه درراه پدید آوردن تمدن کنونی عرب انجام داده‌اند درمد نظربدارند وزیرپا نگذارند».

ونیز عبدالرحمن رواس درکتاب الطراز المعلم گفته (ص ۱۲):

«کان للفرس فی الاحقاب الاولی ذکر عابق بأرج الفضائل وشذا الامجاد، وهو یعود الی أقدم الاجیال البشریة والسلائل الانسانیة وکانت حضارة ایران مرجع

الشعوب والاقوام يستمدون من معينها الحكمة وفيوضات العلم الزاخر والادب الباهر ولاجرم فان هذه البلاد العظيمة فى التأريخ تعدفى مضاف الدول العالمية التى كان لها السبق فى الفنون والعرفان والمدنية الصحيحة والاختراعات المدهشه التى طالما حيرت العقول واذهلت الالباب .

ولقد أنجبت هذه الامة التأريخية الكبرى الالاف المؤلفة من عظماء رجالات الفلاسفة ومشاهير الساسة وأفذاذ الادباء والشعراء والعلماء المتبحرين الذين بدأوا فى سماء الدنيا كالكواكب السيارة والدرارى المتألقة والنجوم الساطعة فكانوا النوابغ الذين افتخرت بهم الارض وسارت البشرية بآثارهم الخالدة» .

محصل عبارت آنكه :

ملت ايران درقرون پيشينه وأعصار ديرينه بذكر جميل ونام نيك معروف ومشهور بوده‌اند چنانكه عطر نيكنامى وصيت فضائل حميده وخصائل پسنديدهٔ ايشان أقطار دنيا ومشام جهانيان را معطر وخوشبو مينموده است اين ملت نژاد اصيل قديم و سابقهٔ تاريخى ريشه دارممتدى دارد كه بقديمترين نژادهاى نجيب بشرى وسلسله‌هاى نوع دوست انسانى ميپيوندد، و تمدن ايران سرمشق ساير ملل وطوائف جهان بوده كه پيوسته آن ملل وطوايف از آن سرچشمهٔ حكمت وعرفان بهره‌ها برده وبزلال خوشگوار آن كامياب ميشدند و بدين وسيله بعلوم بسيار و آداب بى شمار دست ميبافتند .

خلاصهٔ سخن آنكه اين كشور پهناور وسرزمين پرارزش درصف اول دول كهنسال ريشه‌دار قرار گرفته‌است كه سوابق مهمهٔ تاريخى درفنون و صنايع وحرف وعلم وحكمت وعرفان وتمدن صحيح درخشان واختراعات عجيب مهم دهشت - آور وحيرت انگيز دارند بطوريكه عقلها راحيران وچشم جهان راخيره ميكند. ازاين ملت كهنسال نجيب علماى بسيار ودانشمندان بيشمار وسياستمداران معروف واديبان مشهور وحكيمان وفيلسوفان بزرگ و سخن سرايان وشاعران نامى برخاسته‌اند كه هريك درآسمان انسانيت وجهان مدنيت دفترى پرازدانش واخترى

سراسر بینش بوده وازاین روی ایشان رابطورقطع میتوان ازنابغه‌های بشرشمرد که بایستی زمین بپیدایش ایشان ببالدونسل بشری تاهست از آثارجاودانی ایشان بهره‌ور گردد.

دانشمند معروف فرید وجدی در دائرة المعارف گفته:(۱)

«والفرس شبحعان بطبیعتهم میالون للحریة الدینیة حتی أن لـدیهم مجتهدین یعتبرون من أراکین العلم الی یومنا هذا.

وقد نبغ منهم فی الاسلام من العلماء الاعلام والمؤلفین العظام عدد لایحصی فی الحدیث واللغة والفلسفة حتی زعم کثیر من الاروبیین أن الذی أوصل العلوم العربیة الی أوجها الاعلی الذی وصلت الیه هم العجم».

یعنـی

ملت پارس بحسب طبیعت شجاع ودلیـرهستندوحـریت دردیـن وآزادی درمذهب وآئین رابسیاردوست دارند تا بمرتبه‌ای که ازمیان ایشان مجتهدان و دانشمندان صاحب نظری برخاسته‌اندکه ازوقت پیدایش‌شان تاامروز ازارکان علم بشمارمیروند وازایشان دراسلام نوابغی بیشمارپدیدآمده که درحدیث‌ولغت وفلسفه ازعلمای أعلام ومؤلفین بزرگ وبنام بوده‌اند تا بدرجه‌ای که بسیاری‌از مستشرقین ودانشمندان اروپائی گمان کرده‌اندکه کسانی که علوم عربی راباوج اعلای آن رسانیده‌اند همانا ایرانیان بـوده‌انده.

نگارنده گوید: این عالم دراین کلام‌خودتاحدی بی انصافی کرده‌است. ازاین روی‌من دراواخرمقدمهٔ دیوان حاجی‌میرزاابوالفضل‌طهرانی (ره) اعتراض کرده وگفته‌ام که از« **زعم کثیر من الاروبیین** » که درکلام وی‌بنظرمیرسدچنین‌استفاده میشودکه ازغیراروپائیان کسی باین مطلب متفطن‌نشده‌است درصورتیکه این‌امر درمیان اهل حل وعقد ونقض وابرام از بزرگان اسلام مسلم ومصرح بـه است وچگونه چنین نمیباشد درصورتیکه ابن‌خلدون درمقدمهٔ تاریخ خودتحت عنوان **«فصل فی أن حملة العلم فی الاسلام أکثرهم العجم»** گفته:(۲)

۱- ج۷: حرف الفاء ص۲۰۵.

۲- ج۱، ص۴۷۷-۴۷۹ من الطبعة الاولی.

من الغريب الواقع أن حملة العلم في الملة الاسلامية أكثرهم العجم لا من العلوم الشرعية ولا من العلوم العقلية الا في القليل النادر ، وان كان منهم العربي في نسبه فهو عجمي في لغته ومرباه ومشيخته مع أن الملة عربية وصاحب شريعتها عربي والسبب في ذلك أن الملة في أولها لم يكن فيها علم ولا صناعة لمقتضى أحوال السذاجة والبداوة وانما أحكام الشرعية التي هي أوامر الله ونواهيه كان الرجال يتلقونها في صدورهم وقد عرفوا مآخذها من الكتاب والسنة بما تلقوه من صاحب الشرع و أصحابه والقوم يومئذ عرب لم يعرفوا أمر التعليم والتأليف والتدوين ولا دفعوا اليه ولا دعتهم اليه حاجة ، وجرى الامر على ذلك زمن الصحابة والتابعين ، وكانوا يسمون المختصين بحمل ذلك ونقله القراء أي الذين يقرؤون الكتاب وليسوا باميين لان الامية يومئذ صفة عامة في الصحابة بما كانوا عرباً فقيل لحملة القرآن يومئذ قراء ، اشارة الى هذا ، فهم قراء لكتاب الله والسنة المأثورة عن الله لانهم لم يعرفوا الاحكام الشرعية الا منه ومن الحديث الذي هو في غالب موارده تفسير له وشرح ، قال صلى الله عليه وسلم : «تركت فيكم أمرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما كتاب الله وسنتي» فلما بعد النقل من لدن دولة الرشيد فما بعد احتيج الى وضع التفاسير القرآنية وتقييد الحديث مخافة ضياعه ، ثم احتيج الى معرفة الاسانيد وتعديل الناقلين للتمييز بين الصحيح من الاسانيد وما دونه ، ثم كثر استخراج أحكام الواقعات من الكتاب والسنه و فسد مع ذلك اللسان فاحتيج الى وضع القوانين النحويه وصارت العلوم الشرعية كلها ملكات في الاستنباطات والاستخراج والتنظير والقياس واحتاجت الى علوم أخرى وهي وسائل لها من معرفة قوانين العربية وقوانين ذلك الاستنباط والقياس والذب عن العقايد الايمانية بالادلة لكثرة البدع والالحاد فصارت هذه العلوم كلها علوماً ذات ملكات محتاجة الى التعليم فاندرجت في جملة الصنايع وقد كنا قدمنا أن الصنائع من منتحل الحضر وان العرب ابعد الناس عنها ، فصارت العلوم لذلك حضرية وبعد عنها العرب وعن سوقها ، والحضر لذلك العهد هم العجم او من في معناهم من الموالي واهل الحواضر الذين هم يومئذ تبع للعجم في الحضارة واحوالها من الصنائع والحرف لانهم أقوم على ذلك للحضارة الراسخة فيهم منذ دولة الفرس ،

فکان صاحب صناعة النحو سیبویه و الفارسی من بعده و الزجاج من بعدهما و کلهم عجم فی أنسابهم و انما ربوا فی اللسان العربی فاکتسبوه بالمربی و مخالطة العرب وصیروه قوانین وفنا لمن بعدهم و کذا حملة الحدیث الذین حفظوه عن أهل الاسلام أکثرهم عجم او مستعجمون باللغة والمربی، و کان علماء أصول الفقه کلهم عجماً کما یعرف، و کذا حملة علم الکلام، و کذا اکثر المفسرین ولم یقم بحفظ العلم و تدوینه الا الاعاجم وظهر مصداق قوله صلی الله علیه و سلم : لو تعلق العلم بأکناف السماء لناله قوم من أهل فارس» . (الی أن قال):

«و أما العلوم العقلیة ایضاً فلم تظهر فی الملة الا بعد ان تمیز حملة العلم و مؤلفوه و استقر العلم کله صناعة فاختصت بالعجم و ترکتها العرب و انصرفوا عن انتحالها فلم یحملها الا المعربون من العجم شأن الصنائع کما قلناه أولا» .

محصل عبارت آنکه :

ازجمله امور غریب شگفت انگیز آنکه بیشتر کسانی که در دین مقدس اسلام حاملان کلیهٔ علوم عقلی ونقلی و ناقلان همهٔ اخبار و آثار شرعی و دینی بجز قسمت اندکی که درمقابل آن کثرت چندان قابل عرض اندام نیست ایرانیان بوده‌اند واگر احیاناً درمیان این خدمتگزاران دینی عالمی پیدا شود که ازنژاد عرب باشد بطور حتم درلغت وتربیت وداشتن مشایخ روایت عجمی وایرانی خواهد بود وپیدایش این تعجب از ناحیه این است که دین وملت عربی است وصاحب شریعت و آورنده ورسانندهٔ آن که پیغمبرخاتم است ازعرب است باوجود این مروجان وحاملان وناقلان آن عجم بالمعنی الاخص، یعنی ایرانیان میباشند وسبب دراین امر آنست که وقت آمدن شریعت درمیان عرب علمی وصنعتی نبود وبر حسب مقتضای حال سادگی وصحرانشینی ازصنعت ودانش بی بهره بودند واحکام شرعی راکه اوامر ونواهی الهی میباشد مردم سینه بسینه نقل میکردند وازیکدیگر فرا میگرفتند واین امر برای ایشان ممکن بود زیرا مآخذ أحکام مذکوره کتاب خدا وسنت پیغمبر بودکه هردو در دسترس قرارداشت پس مردم دستورهای

مذهبی را ازپیغمبر ویاران اویاد میگرفتند وبآن عمل میکردند ومسلمانان آن زمان که عرب بودنداز تعلیم وتألیف وتدوین وتصنیف هیچگونه اطلاعی نداشتند وحاجتی وضرورتی هم ایشان رابابن امورو انمیداشت پس درزمان صحابه وتابعین امربراین منوال میگذشت وکسانی راکه باخواندن قرآن درآن زمان آشنائی داشتند قراء مینامیدند یعنی خوانندگان قرآن واین تسمیه برای این اشخاص بآن جهت بودکه اینها سواد داشتند ومیتوانستند قرآن بخوانندپس قاریان احکام کتاب خدا وسنت پیغمبر را طبق حدیث معروف **«ترکت فیکم أمرین لن تضلوا ماتمسکتم بهما کتاب الله وسنتی»** بمردم میرسانیدندومردم بآنهاعمل کرده وباین امراکتفا مینمودند.

این امرتازمان هارون الرشید خلیفۀ عباسی واندکی بعدازآن بصورت مذکور جریان داشت لیکن ازآن پس نظربطول زمان وکثرت وسائط نیازمند شدندکه برای قرآن مجیدتفسیر بنویسند واحادیث رابوسیله تدوین درکتب حفظ نمایند زیرا بیم آن میرفت که کم کم کتاب وسنت ازمیان برود زیرا حاملان آن که نوعاً صحابه وتابعان بودند وتابعان تابعان بحسب مرورزمان کم میشدند آنگاه برای تشخیص صحیح و سقیم روایات احتیاج افتادکه باسانید روایات توجه کنند وعادل راویان را ازفاسق ایشان تشخیص بدهند پس بعلم رجال روایتی پرداختند آنگاه بحسب مرورزمان احتیاج باستنباط احکام واستخراج دستورهای قضایا ازکتاب وسنت پدیدآمد وازطرفی نیزفساد واختلال بزبان فصیح عربی روی آورشد پس نیازمند شدندکه قوانین نحوی راتدوین کنند ودرنتیجه همۀ امور شرعی ملکه‌ها وقوه‌ها وفعالیتهائی شدکه در استنباط واستخراج وتشبیه وتنظیروقیاس باید بکارآید وخلاصۀ کلام آنکه آنچه درفهم حدیث وقرآن لازم بکارمیآمدبآن نیازمندشدند وازطرفی ملحدان ودشمنان دین سربلند کردندوبابطال حقائق اسلامی وعقایددینی پرداختند مسلمانان برای ازبین بردن آنان بعلم کلام که محتاج برد وقبول ونقض وابرامی است شدند پس همۀ این علمها علومی شد

که با ملکاتی ونیروهای استنباط وقوای استخراجی توأم میباشد چنانکه امروز مشاهده میشود ازاین روی همهٔ علوم فراگرفتنی شدندواحتیاج بتعلیم وتعلم پیدا کردودرنتیجه درعداد حرفه‌ها وصنعت‌ها قرار گرفت ومادرسابق این معنی را روشن کرده این که صنایع وحرفه‌ها ازاموریست که درنتیجهٔ تمدن وحضارت وشهرنشینی واجتماعات بزرگ پدید میآید درصورتیکه عرب ازتمدن واطلاع برلوازم آن فرسنگها دوربودند ازاین روی است که ایرانیان حامل علم ودانش اسلامی شدند وعرب ازاین قسمت محروم ماند.

بهرحال نظربآنکه یاد شد ایرانیان یاکسانی که در حکم ایشان بودند از موالی واهل تمدنهای دیگرکه درآن روز تابع تمدن بزرگ چندین هزارسالهٔ ایران بودند ودرصنایع وحرف وعلوم ومعارف ازپرتو تمدن ایرانیان روشنائی می‌جستند زیرا تمدن ایرانیان ریشه‌دار وکهنسال بوده‌است ازاین روی صاحب صناعت نحو وپرچمدار این فن شریف سیبویه گردید ازآن پس فارسی یعنی ابوعلی حسن‌بن احمدبن عبدالغفارفسوی نحوی‌این علم رابرداشت واین پرچم رابرافراشت وپس‌ازآن‌دو، زجاج بروی کارآمدوهرسه‌نفرایرانی هستندوبحسب نژادعجم میباشند لیکن درزبان عربی ولغت عرب تحصیل کرده وتربیت یافته‌اند وآن زبان را درنتیجهٔ تعلم واکتساب وآمیزش باعرب بدست آورده‌اند سپس بتدوین وترتیب آن پرداخته‌اند، وهمچنین است حال حاملان پرچم علم حدیث زیرا اکثرایشان نیزیا اصلا عجم وایرانی هستند یاتحت تکفل و تربیت ایرانیان قرارگرفته وزیرنظرایشان تعلم‌یافته‌اند وصناعت جمع وتدوین وتألیف وتصنیف راازآنان فراگرفته‌اند، وعلمای اصول فقه همهٔ ایشان ایرانی هستند وهمچنین اکثرعلمای تفسیرایرانی میباشند پس معلوم‌شدکه‌ایرانیان میباشندکه بحفظ علم قیام کرده وبتدوین آن اقدام نموده‌اند وظاهرگردید مصداق حدیث نبوی که **«لوتعلق العلم باکناف السماءلناله قوم من فارس»**.

تاآخرکلام ابن خلدون که دوست نمیدارم آنها را دراینجا یادکنم زیرا

باقی کلام اگرچه آن نیز درمدح ایرانیانست اماتعریض واشعاربذم دیگران نیز دارد ازاین جهت میل ندارم بنقل باقی عبارت وترجمهٔ آن دراینجابپردازم هرکه طالب باشد خودش مراجعه فرمایدودرآخر کلام مذکور استدلال شده براین که درعلوم عقلی نیز ایرانیان پرچمدارند بدلیل اینکه علوم عقلی دراسلام وقتی پیدا شده است که حملهٔ علوم وآداب ونقلهٔ اخبارو آثارمعلوم ومتمایز شده بودند وفرق میان کسانی که میتوانستندبجمع وتألیف وتدوین وتصنیف بپردازند ومیان کسانی که ازآن عاجزبودند ونمیتوانستند اثری علمی بگذارند وکتابی که مفید ومورد قبول باشد بنویسند پدیدآمده بود پس ایرانیان نظربآنکه ملتی تمدن‌دار وواقف بأمور زائیده‌شده درتمدن بودند پای خدمت بمیان گذاشتند وهمت بر تنظیم مطالب عقلی وتعلم وتعلیم وترجمه وتدوین درآن گماشتند **وخلاصه استدلال آنکه** چون ایرانیان مردآن میدان وحریف آن گوی وچوگان بودند بمیدان درآمده وبچوگان همت گوی سبقت رادراین خدمت نیزازدیگران ربودندوبدین وسیله لیاقت واستعداد خودرا نشان داده وازنتیجهٔ تربیت آباء واجدادی خود بهره‌مند شده ونام پرافتخارخود رادرصفحهٔ روزگارأبدالدهرثبت نموده وباقی گذاشتند .

پس معلوم شد که ریشهٔ گل وریحان باغ وبستان حدیث وقرآن بجای آب شیرهٔ دل وجان ازپستان محبت ایرانیان مکیده وعوض قطرات باران قطرات امطارایمان ازقلوب اهالی این سرزمین برصفحهٔ گل وضیمران آن چکیده است - هنیئالاربابالنعیم نعیمهم - باری تفصیل این مطلب در مقدمه دیوان عالم جلیل حاجی میرزا ابوالفضل طهرانی (ره) وهمچنین دررساله ذیل میزان الملل که یکی درحدود سی سال ودیگری در حدود بیست سال پیش ازاین چاپ شده ذکرشده است، هرکس طالب است بآن دومراجعه کند .

سید علیخان مدنی شیرازی (ره) دراوائل «الحدائق الندیة» این امررا از عنایت الهیه بزبان عرب شمرده است درهرصورت ایرانیان اگرچه خدمات

شایان نسبت باین زبان شریف انجام داده‌اند لیکن در واقع انجام وظیفه نموده‌اند زیرا لغت عرب زبان دینی ایشان میباشد و افراد هر قوم نیز موظفند که برحسب مقتضای این در ترویج مفاخر دینی و ابقاء و احیاء مآثر مذهب و آئین خود بکوشند فلله درهم و علی الله برهم .

چون تشکیل این مجلس و انعقاد این محفل بخاطر نابغهٔ بزرگ ایرانی سیبویه بوده است و بایست برحسب ادب کلماتی نیز در پیرامون ترجمهٔ حال و سوانح حیاتیهٔ او چنانکه قبلا تعیین شده است بعرض حضار محترم رسانید ازاین روی برسبیل اختصار اظهار میدارد که :

خطیب در تاریخ بغداد ، ابن خلکان در وفیات الاعیان ، یاقوت در معجم الادباء سیوطی در بغیة الوعاة ، افندی در ریاض العلماء ، خوانساری در روضات الجنات ، خیرالدین زرکلی در الاعلام ، محدث قمی در الکنی والالقاب و سفینة البحار و هدیة الاحباب ، خیابانی در ریحانة الادب و جماعتی دیگر ازاین قبیل بترجمهٔ حال و سوانح حیاتیهٔ سیبویه پرداخته‌اند لیکن نظر باینکه وقت وسعت خوض در بیانات این بزرگان و تحقیق در آنها راندارد زیرا که ذکر آنها بدون حل و عقد و نقض و ابرام فایده‌ای ندارد و آن امور را نیز وقت گنجایش ندارد واگر هم گنجایش میداشت نظر بآنکه اکثر حضار مجلس أبصر و أعرف باین قبیل مطالب ازامثال من هستند ، بهتر آنست که بمنظور ادای وظیفه بمختصرترین ترجمهٔ حال که ابن الندیم در الفهرست یادکرده اکتفا کنم و بعوض ترجمهٔ فارسی آن نیز ترجمهٔ حالی را که سامی بیگ عثمانی در قاموس الاعلام برای سیبویه یادکرده در اینجا بیاورم زیرا آن کتاب بترکی اسلامبولی است و نوع حاضران مجلس نیز اگرچه اهل فضل و کمالند اما بزبان ترکی غالباً آشنائی ندارند ازاین روی شاید اطلاع بر آن ترجمه برای ایشان بی‌فایده نباشد پس اول بنقل عبارت ابن الندیم میپردازم سپس ترجمهٔ شرح حالی که در قاموس الاعلام یادشده است نقل میکنم و بعد از آن بتحقیق در ترکیب لفظ سیبویه پرداخته و کلام خودرا بپایان میرسانم.

ابن النديم در الفهرست تحت عنوان «أخبار سيبويه» گفته :

«هو من أصحاب الخليل، قال شيخنا أبو سعيد رحمه الله :

سيبويه اسمه عمرو بن عثمان بن قنبر مولى بني الحارث بن كعب بن عمرو بن وعلة بن خالد بن مالك بن أدد ويكنى أبا بشر ويقال : كنيته أبو الحسن وسيبويه بالفارسية رائحة التفاح أخذ النحو عن الخليل وهو استاذه وعن عيسى بن عمرو عن يونس وعن غيرهم وأخذ اللغات عن أبي الخطاب الاخفش الكبير وغيره، وعمل كتابه الذي لم يسبقه الى مثله احد قبله ولم يلحق به بعده .

قرأت بخط أبي العباس ثعلب:

اجتمع على صنعة كتاب سيبويه اثنان وأربعون انساناً منهم سيبويه، والاصول والمسائل الخليل وقد قدم سيبويه أيام الرشيد الى العراق وهو ابن اثنتين وثلاثين سنة، وتوفي وله نيف وأربعون سنة بفارس .

وقال غيره : كان وروده العراق قاصداً يحيى بن خالد فجمع بينه وبين الكسائي والاخفش فناظراه وخاطباه في مسائل سألاه عنها و حاكماه الى فصحاء العرب وكانوا قد وفدوا على السلطان وهم أبو فقعس وأبو دثار وأبو الجراح وأبو ثروان فكان الكسائي على الصواب وكلم الكسائي يحيى بن خالد فأجازه بعشرة آلاف درهم فأخذها وعاد الى البصرة ومنها الى فارس و مات بهاسنة سبع وسعبين ومائة

ومن خط غير ثعلب : كان المبرد اذا أراد انسان أن يقرأ عليه كتاب سيبويه له : ركبت البحر تعظيماً له واستعظاماً لمافيه . وكان المازني يقول : من أراد ان يعمل كتاباً كبيراً في النحو بعد كتاب سيبويه فليستحي» پوشيده نماناد كه اين ترجمه علاوه بر اختصارش مشتمل بر خلاف واقعيتهائى نيز هست كه از آن جمله اينكه «كسائى مصيب بوده وسيبويه مخطى» وتحقيق اين مطلب وساير قضاياى مربوط بنظائر آن از قبيل جاى وفات وتاريخ وفات ومشايخ وتلامذه وغير آن ها بر عهدهٔ فضلائى است كه در ترجمهٔ حال سيبويه هريك نسبت بقسمتى از شرح حال وى ايراد سخن

خواهند فرمود تا مجال تحقیقی داشته باشند و بذکر شواهد و ادلهٔ مدعای خود بپردازند زیرا موضوعی که برای مامعین شده است غیرازاینهاست .

بر گردیم بترجمهٔ حالی که سامی بیگ در قاموس الاعلام آورده است و آن اینکه: «سیبویه ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر از ائمهٔ نحاة است در قصبهٔ بیضاء که از اعمال فارس و در نزدیکی شیراز واقع است از مادر زاد و در بصره نشو و نما کرد، در آغاز امر از حماد بن سلمه تحصیل علم کرد سپس بحلقه تدریس خلیل بن احمد داخل شده و از محضر فیوضات وی بهره‌مند گردید و نیز از یونس بن حبیب و عیسی بن عمر دانش فرا گرفت تا در علم نحو مبرز شد و در آن فن بدرجه‌ای رسید که وحید عصر و فرید دهر خود گردید و بتألیف کتابی پرداخت که مورد قبول و محل توجه بزرگان جهان واقع گردید و باندازه‌ای شهرت یافت که اگر کسی «الکتاب» بگوید و قرینهٔ حالیه یامقالیه‌ای بآن منظم نگردانند طبق قاعدهٔ معروفهٔ اصولی «الشیء اذا اطلق ینصرف الی فرده الاکمل» شنونده از آن «کتاب سیبویه» راخواهد فهمید .

در سفری که ببغداد کرد یحیای برمکی مجلس مناظره‌ای بین او و بین کسائی که معلم امین پسر هارون الرشید خلیفهٔ عباسی بود تشکیل داد و امر مناظره بآن منتهی شد که چند نفر از فصحای عرب که ملازم دربار هارون بودند در آن باره رسیدگی کرده و قضاوت نمایند درباریان نامبرده نظر بآنکه کسائی معلم پسر خلیفهٔ وقت است از کسائی طرفداری کرده و حکم بصحت قول کسائی و خطای سیبویه نمودند سیبویه ازاین مظلومیت پریشان خاطر شده بانهایت کدورت بغداد راترك کرده و بکشور و مملکت خود رهسپار گردید و در بیضاء یا در شیراز بسال ۱۶۱ یا ۱۸۸ یا ۱۹۴ در سی و دوسالگی یا چهل سالگی در گذشت و گفته‌اند که:

او بقصد خراسان و دیدار طلحة بن طاهر والی خراسان عزیمت نمود و در اثنای راه در ساوه بدرود حیات گفت. سیبویه علاوه بر کتاب نحو نامبرده کتابی دیگر دارد که نامش «أبنیة الاسماء» است و اشعار وی را جمع و تدوین کرده‌اند و در

نزدیکی وفات خود این دوبیت راسروده است:

نؤمل دنیالتبقی لنا		فمات المؤمل قبل الامل

حثیثا یروی أصول النخیل		فعاش الفسیل ومات الرجل

تحقیق در ترکیب کلمهٔ سیبویه

باید دانست که دروجه ملقب شدن عمروبن عثمان به «سیبویه» علل واسبابی یادکرده‌اند که بعضی از آنهابطورحتم غلط ونادرست است مانند اینکه اوعادت داشته است که سیب بوکند وبسبب استشمام سیب اورا سیبویه گفته‌اند. این وجه را در **«الکنی والالقاب»** وغیرآن نقل کرده‌اند ونظیر اینست آنچه گفته‌اند که گونه‌های اومانند سیب سرخ ولطیف بوده است وبراهل فضل بطلان این دو وجه پوشیده نخواهد بود زیرالقب مذکوربهیچوجه دلالت براین امورحتی ایما واشاره‌ای نیزبآن ندارد اماآنچه جمهور علمای ادب وبزرگان تراجم احوال گفته‌اند دو وجه است یکی اینکه سیبویه مرکب از دوکلمه است یکی «سیب» ودیگری «ویه» که ازاسماء اصوات است. جوهری درصحاح گفته:

«وأماسیبویه ونحوه من الاسماء فهواسم بنی مع صوت وجعلا اسماً واحداً وکسر وآخره کماکسر واغارق لانه ضارع الاصوات، وفارق خمسة عشرلان آخره لم یضارع الاصوات فینون فی التنکیر ومن قال هذاسیبویه ورأیت سیبویه فأعربه باعراب مالاینصرف ثناه وجمعه فقال: السیبویهان والسیبویهون وأمامن لم یعربه فانه یقول فی التثنیة. ذواسیبویه وکلاهما سیبویه ویقول فی الجمع ذووسیبویه وکلهم سیبویه» وعلمای نحو نیز نظیراین بیان را دارند ابن مالک ضمن ذکرانواع علم گفته:

« وجملة وما بمزج رکبا		ذا ان بغیر ویه تم اعربا »

سیوطی درالبهجة المرضیة درشرح این بیت گفته:

«یرید أنه اعرب اعراب مالاینصرف وقدیضاف وقدیبنی کخمسة عشرفان ختم بویه بنی لانه مرکب من اسم وصوت مشبه للحرف فی الاهمال، وبناؤه

على الكسر على اصل التقاء الساكنين، وقد يعرب باعراب مالاينصرف»

جامی درشرح کافیهٔ ابن حاجب دراول مبحث مرکبات ضمن شرح این عبارت «کل من کلمتین لیس بینهما نسبة بنیا» گفته:

«یرید عدم النسبة بینهما أصلا لافی الحال ولاقبل التركيب؛ وذلك حقيقة كان اوحكماً لئلايخرج مثل سيبويه فان الجزء الاخير منه صوت غير موضوع لمعنى فلايكون كلمة لكنه فى حكم الكلمة حيث اجرى مجرى الكلمات المبنية»

وخالد ازهری ضمن بیان مرکب مزجی درباب علم از کتاب تصریح گفته:

«واما مركب مزجى (تاآنكه گفته): الاأن كان الجزء الثانى كلمة ويه فتبنى على الكسر فى الاشهر عند سيبويه أما البناء فلانه اسم صوت واما الكسر فعلى اصل التقاء الساكنين وذلك كسيبويه وعمرويه و اختار الجرمى ان يعرب اعراب مالاينصرف فلايدخله خفض ولاتنوين قال ابوحيان وهومشكل الا ان يستند الى سماع والالم يقبل لان القياس البناء لاختلاط الاسم بالصوت وصيرورتها اسماً واحداً والى هذا التفصيل الاشارة بقول الناظم - ذا ان بغرويه تم اعربا -»

وابن عقیل درشرح قول ابن مالك گفته:

«وتقول فيما ختم بويه: جاءنى سيبويه ورأيت سيبويه ومررت بسيبويه فتبنيه على الكسر واجاز بعضهم اعرابه اعراب مالاينصرف نحوجاءنى سيبويه ورايت سيبويه ومررت بسيبويه»[1].

ونظیر این بیانات را ابن الناظم درشرح الفیه ونجم الائمه رضی درشرح کافیه و دیگران از علمای نحو در کتب خود بتفصیل یاد کرده‌اند که اگر بنقل کلمات ایشان بپردازیم رسالهٔ مبسوطی خواهد بود.

پس معلوم شد که این کلمه اکنون درمیان علمای ادب ولغت عرب بفتح واو وسکون یاء و کسرهاء تلفظ میشود درصورتی که این استعمال برخلاف واقع وبرخلاف وضع نامگذار اصلی که پدرومادر سیبویه واقوام وعشیرهٔ اوباشند میباشد بدلیل اینکه نوع مردم عادی ایرانی باین قبیل دقتهای علمی درتسمیهٔ اولاد

هیچگونه توجه ندارند.

پس تحقیق حق همانست که فیروزآبادی درقاموس درفصل سین ازحرف باء گفته : «سیب بکسرسین کلمهٔ فارسی است بمعنی میوه‌ای که عربان آنرا تفاح میگویند وازاین مأخوذاست نام سیبویه واصل آن سیب بویه‌است یعنی سیب‌بوی واین لقب عمروبن عثمان شیرازیست که پیشوای نحویان میباشد».

وشرح کنندگان قاموس بیانات مفصل واشتباهات عجیب وغریب دراین مورد دارند **حتی صاحب تاج‌العروس نیز درشرح این کلام دچاراشتباه شده وضمن کلمات مفصل خودگفته‌است :** «السیب بالکسرالتفاح فارسی قال ابوالعلاء ومنه سیبویه‌أی سیب تفاح وویه رائحته فکانه رائحةتفاح قاله‌السیرافی وأصل التركيب تفاح رائحةلان الفرس وغیرهم عادتهم تقديم المضاف على المضاف اليه غالباً وقال شيخنا: وفی طبقات الزبیدی: حدثنی أبوعبدالله محمدبن طاهر - العسکری قال: سیبویه‌اسم فارسی والسی ثلاثون وبویه رائحة فكانه‌فی المعنی ثلاثون رائحة، ای‌الذی ضوعف طیب رائحته ثلاثین وکان فیما یقال: حسن‌الوجه طیب الرائحة انتهی وقال جماعة: سیبویه بالکسروویه اسم صوت بنی علی‌الکسرو کره‌المحدثون‌النطق به کأضرابه‌فقالوا: سیبویه فضموا الموحدة وسکنواالواو وفتحواالتحتية وأبدلواالهاء فوقية يوقف عليها وهذا قول‌الكوفيين»

درصورتیکه کسانی که گفته‌اند سیبویه فارسی است مرادشان این‌است که آن کلمه مرکب از«سیب» است و «بوی» یعنی کسی که بوی سیب ازاواستشمام میشود ودرآن زبان پس‌ازترکیب برای‌تخفیف یکی‌ازدو باء متصل‌بهم راحذف میکنند مانند بابویه درباب بویه چنانکه تحقیق آن خواهدآمد وهیچکس از آشنایان بزبان فارسی نگفته است که درفارسی «ویه» بمعنی بوی‌است وهچنین کسی ازایشان نگفته است که درسیبویه جزء اول «سی» بوده است که نام عقد سوم ازعقود اعداد است تاناگزیرشویم وبگوئیم که سیبویه دارای سی نوع بوی خوش بوده یا باندازهٔ تضاعف بوی خوش سی مرتبه معطربوده است وهمچنین

درزبان فارسی غالباً مضاف الیه برمضاف مقدم نمیشود چنانکه زبیدی آنرا ادعا کرده بلی دراضافهٔ مقلوب ازقبیل کلاه گوشه وداد سرا ونظایر آنها مضاف الیه برمضاف مقدم میشود نسبت بسایرانواع اضافه بسیار کم است واضافات ایشان مانند اضافات عرب است که میگویند کتاب حسن وکلاه یوسف ونظایر اینها.

درهرصورت وجه دوم ازدووجه که میان علما معروف ومورد قبول است این وجه است که سیبویه از«سیب» و«بوی» ترکیب یافته است وچون این وجه صحیحتر وموافق با اصل وضع است وباتأمل دراطراف وجوانب آن تعیین وتحقق پیدا میکند بطوریکه وجه اول ازدرجهٔ اعتبارساقط میشود تاحدی که مدعا روشن شود ازآن بحث میکنم. **ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته:**

«سیبویه بکسرسین مهمله وسکون یاء دونقطه درزیروفتح باء یك نقطه وواو وسکون یاء دوم وبهاء ساکنه درآخربطوری که نباید هرگز این هاء را بتاء بدل کرد لقبی است فارسی که معنی آن بعربی «رائحة التفاح» میباشد یعنی بوی سیب، اهل عربیت این کلمه را مانند نفطویه وعمرویه ونظایرآنها چنانکه گفتیم ضبط کرده اند لکن عجم که ایرانیان باشند این کلمه راسیبویه بضم باء موحده وسکون واو وفتح یاء دونقطه درزیر تلفظ میکنند زیرا دوست ندارند که درآخر کلمه «ویه» بیارند بخاطرآنکه «ویه» برای ندبه ونوحه وضع شده است وابراهیم حربی گفته:

سیبویه رابااین لقب بخاطرآن ملقب کرده اند که وی درنهایت حسن وجمال بوده وگونه های وی شبیه بدوسیب بوده است».

ابوالکمال سیداحمدعاصم درکتاب اقیانوس که شرح ترکی برای قاموس است بعدازآنکه سخن صاحب قاموس راکه گفته:

«سیب بفارسی میوه ای راگویند که عربان ازآن به تفاح تعبیر میکنند ولقب سیبویه برای عمروبن عثمان شیرازی ازاین کلمه گرفته شده است ومعنی آن «بوی سیب» میباشد.» نقل کرده بعنوان اعتراض گفته است (ص ١٦٤-١٦٥):

«مؤلف یعنی فیروز آبادی درباب هاء گفته که جزء دوم کلمات سیبویه، عمرویه، نفطویه، وخالویه وأمثال آنها که «ویه» باشد ازاسماء اصوات میباشد حتی در باب نامبرده بکلمهٔ مرکبهٔ «سیبویه» مثال زده و آنرا معروفترین القاب قرار داده است وهمچنین علمای نحو درکتب خود این راه را پیموده‌اند حتی شارح کافیه جامی درباب مرکبات باینکه سیبویه ازدو کلمهٔ «سیب» و«ویه» که‌از اصوات میباشد ترکیب یافته است اشاره می کند. پس اینکه مؤلف دراینجا «سیبویه» رامرکب از«سیب» و«بوی» دانسته تعبیری مبهم وتفسیری نارساوبیانی غیرمفهوم است لیکن پوشیده نماندکه برخی ازبزرگان دیگر نیزدر این سخن بامؤلف موافقت دارند.»

محقق تفتازانی در شرح کشاف گفته:

اینکه گفته‌اند: سیبویه لفظی است فارسی که‌ازدو کلمهٔ سیب وویه مرکب شده است وبمعنی رائحة‌التفاح میباشد نباید درست باشد زیرا بحسب دلالت مفردات فارسی باید ازدو کلمهٔ «سیب» و«بوی» ترکیب یافته باشد زیرا «بوی» درآن‌زبان‌بمعنی رائحه‌وبوی‌خوش‌است‌نه کلمه «ویه» که‌عربی‌وازاسماء‌اصوات است وبنظرمیاید که این مدعا درست باشد پس باید تخفیفی نیز بحذف یك باء بکاررفته باشد ونیزهاء تخصیص ونسبتی بآخر لقب افزوده باشند تادلالت برآن کندکه این شخص دارای بوی خوشی مانند بوی سیب است پس از این جهت وتدبر در بیان مذکور میتوان حدس زد وگفت: هنگامی که سیبویه بچهٔ شیرخواره بوده مادرش وی را باین کلمهٔ مرکب ملقب نموده ومیگفته‌ازاین‌بچه عطرسیب‌استشمام میکنم واورابااین‌لقب ازروی مهرصدا میکرده وبازی میداده است چنانکه عادت مادران درحق بچگان شیرخوارخود باین قبیل امور جاریست.

مؤلف تحفة‌الابیه فیمن نسب‌الی غیر أبیه درترجمه اسحاق‌بن راهویه گفته که: راهویه هم بفتح‌هاء وواو وهم‌بضم هاء وسکون واو وفتح‌یاء تلفظ میشود

بااین فرق که وجه اول مشهور و کثیرالاستعمال است ووجه دوم قلیل‌الاستعمال وغیرمشهوراست زیرا مسلم‌است که بطور کلی این عمل در کلمات مختومه بلفظ «ویه» ازقبیل سیبویه وعمرویه وبحرویه جریان دارد پس هردووجه درست است ودر قرائت این قبیل کلمات مرکبه بناء واعراب رانیز جایز شمرده‌اند اما اکثر نحویان برآنند کـه مبنی هستند وبناءآنها بـر کسراست وانـدکی ازایشان قائل شده‌اندکه این کلمات رابایدمعرب دانسته وبمثل‌اعراب «بعلبك» معرب کنیم.

شارح گوید:

برخی ازعلما ترکیب سیبویه را بنوعی دیگربیان‌کرده وگفته: سیبویـه از کلمهٔ «سی» که نام مرتبه‌ای از مراتب اعداداست وکلمهٔ «بویه» که خود از بوی بمعنی عطروبوی خوش وهاء نسبت که بآخرآن لاحق شده ودلالت بـرتخصیص میکند مرکب است ترکیب یافته ومعنی‌آن این‌است که صاحب این‌لقب چندان عطروبوی خوش داردکه‌گویا سی‌نوع بوی خوش بکاربرده است ویایك بـوی خوش راسی مرتبه تکرارنموده است درهر صورت چون درلقب دلالت برمدح یاذم شرط است‌گویا دردلالت بـرمدح‌این کلمه ببیان مزبـور تضاعف وشدت بوی عطرنیز منظوربوده است.

درهرصورت محدثان‌کلمهٔ «سیبویه» رابضم ومدباء وفتح یاء ووقف هاء تلفظ میکنند واین قرائت موافق است باقول کسانی که هردوجزء کلمه را فارسی دانسته وآنرا مرکب ازبوی وسیب دانسته‌اند ویای لفظ «ویه» راکه عربی است بمیان نیاورده‌اند

رضا قلیخان هدایت درفرهنگ انجمن آرای ناصری گفته:

«سیبویه بکسرسین وسکون یای حطی‌مخفف سیب‌بویه‌که بوی سیب باشد ونام فاضلی است مشهورکه رخسارش در لطافت بسرخـی وسفیدی مانند سیب بوده واورابدین جهت سیبویه خواندندی چنانکه بویه وبابویه ودابویه وسارویه وکاکویه وماهرویه کـه همگی‌لغات فارسی است واعـراب‌آن را معرب کرده

بفتح واو خوانند وفاضلی دیگر بوده که چرکن وتیره وبدبوی بوده آنرا نفت بویه خواندند برخلاف سیبویه آنرا نیز اعراب بفتح واو نفت ویه کرده‌اند».

رافعی در اوایل تدوین ضمن ترجمهٔ پدر خود محمد گفته (ص ۷۰ نسخهٔ عکسی ترکیه):

«وکان یلقب فی صغره بابویه علی مایعتاده أهل قزوین من التلقیب ببابا وبابویه یعنون أنه سمی جده ویحبون ذکر الجد بالحافد وبقی علیه ذلك اللقب الأأنه کان یکرهه ویذکر أن عمة له کانت ترقصه به فی صغره فاشتهر به»

محصل عبارت آنکه:

پدرم را در کوچکی بابویه میگفته‌اند واین لقب را برای این بوی داده‌اند که عادت اهل قزوین براین جاریست که پدر پسر خود را «بابا» یا «بابویه» لقب میگذارد وقصدشان دراین امر باین نکته متوجه است که این پسر من همنام پدر من میباشد وسر این لقب گذاری درواقع آنست که میخواهند بتشبیه پسر بجد جد را یاد کنند پس نوه را «بابویه» یا «بابا» مینامند بخاطر آنکه نام جد را زنده بدارند واین لقب برروی پدرمن تا آخر عمر باقی بود لیکن او این لقب را دوست نمیداشت ومیگفت این تقصیر عمه‌ام بود که مرا دربچگی از راه مهربانی وروی عطوفت باین لقب میخوانده وبازی میداده‌است وبدینجهت باین اسم معروف شده‌ام.

استاد فقید مرحوم سعید نفیسی درمقدمه‌ای که برمصادقة الاخوان صدوق نوشته ضمن بحث از کلمهٔ «بابویه» گفته (ص ۳-۴):

«نامهای مختوم به «اویه» چه در دورهٔ پیش از اسلام وچه دردوره‌های اسلامی درتسمیهٔ اشخاص واماکن بسیارمعمول بوده ومن مشغول تهیهٔ رسالهٔ خاصی دراین زمینه هستم ودر آن رساله تاکنون ۴۸۳ نام شخص یامکان راگرد آورده‌ام دردورهٔ پیش‌ازاسلام البته این نامها از الفاظ فارسی ساخته شده مانند «شیرویه» و «ماهویه» ودر دورهٔ اسلامی از اعلام تازی هم کلماتی ساخته‌اند مانند «حمدویه» و «زیدویه» و «فضلویه» وحتی ازنامهای دراز ترسه یاچهارحرف

راگرفته وازآن نامی بدین سیاق ساخته‌اند مانند «حمویه» ازاحمد و«محمویه» ازمحمد، و«شعبویه» ازشعیب، و«حیویه» ازیحیی، و«زکرویه»اززکریا و«علویه» از علی، و«حسنویه» ازحسن وگاهی هم کاف تصغیرفارسی رابرنام تازی افزوده وازآن ساخته‌اندمانند «حسنکویه» ازحسنك و«حسکویه» ازآن کلمه، و«علکویه» ازعلیك وعلی، و«عبدکویه» ازعبدك ونظایرآن.

برخی‌ازاین نامهاکه‌تازیان بسیاربآن مأنوس‌شده‌اند مانند مسکویه وبویه وبابویه وسیبویه ونفطویه ودرستویه و کاکویه وخالویه وقولویه وماجیلویه جزء آخرآنراکه‌الحاقیست بفتح واووسکون یاء وهاء اشباع شدهٔ جلی‌تلفظ کرده‌اند چنانکه‌اینك «ابن بابویه» راتقریباً همه‌کس بدین گونه بزبان می‌آوردامّا تردیدی نیست‌که درست‌ترین ضبط این نامها وتلفظ حقیقی زبان فارسی باید بضم واو مشبع وکسریاء وسکون هاء غیرملفوظ خفی باشد وچون درمآخذ فارسی معتبر ازقدیم وجدید برخی ازاین نامها ورایج‌ترین آنهارا ازقبیل «بندوی» و «بوی» و«شیروی» و «برزوی» و «ماهوی» بی‌هاء نوشته‌اند پیداست که های آخراین نامها درزبانهای ایرانی تلفظ نمی‌شده وقرائت کلمه را بیاء ختم می‌کرده‌اند واینکه مااینك های‌آخرکلمه راتلفظ میکنیم برای پیروی ازهمهٔ کلماتی است که درزبان مابهاء غیرملفوظ خفی پایان می‌یابدمانندنامه وژاله وخانه ونظایرآن.

عقیده من‌اینست که این گونه نامهارا مانندهمان کلماتی که درموقع‌اشارهٔ مأنوس ویا درمقام تصغیر تحبیبی درزبانهای فارس وکرمان بواو ختم میکنند ساخته‌اند چنانکه امروز درزبان فارس وکرمان «پسرو» یا «دخترو» هم دربارهٔ پسریا دختر معهود ومأنوس وهم بمعنی پسریا دختر خردی که نسبت بآن مهر می‌ورزند گفته میشود مانند پسرك یا دخترك درزبان متداول درمیان ما.

چون درضمن کنجکاوی دربارهٔ ۴۸۳ نامی که بدین گونه ساخته شده باین نکته برخورده‌ام که بیشتر کسانی که این نامهارا داشته‌اند ازنژاد کردبوده‌اند وبیشترروستاها وآبادیهایی که ازاین گونه نامها داشته ویا دارند درنواحیی که

کردنشین بوده ویا هستندبکار رفته‌است چنان می‌نماید که این اشتقاق معمول زبانهای کردی بوده واز آنجا درایران باقی مانده است.

چنانکه درسابق گفتیم اکنون که این مقاله را پایان میدهیم بازیادآور-میشویم که این موضوع بتفصیل وشرح وبسط تمام در دومورد ازآثاراینجانب یادشده‌است یکی مقدمهٔ دیوان عالم ربانی حاج میرزاابوالفضل طهرانی - رحمه‌الله - که درحدود بیست وپنج سال پیش چاپ شده‌است ودیگردر رسالهٔ ذیل میزان-الملل که درحدودسی سال پیش بطبع رسیده‌است والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته

ماهیار نوابی
مؤسسهٔ آسیائی

لٰکِنَّ

روان سیبویه را می‌ستایم. شاهنشاه را که بزرگداشت این مرد بزرگ وساختن آرامگاه اورا فرمان داد می‌ستایم. دانشگاه پهلوی، که این انجمن را فراهم ساخت می‌ستایم، استادان، بزرگان، ومهمانان دانشمندی که ستایش امام نحویان را، ازچهارسوی جهان، دراین جاگرد آمده‌اند می‌ستایم، شیراز، آرامگاه این مرد ودیگرمردان بزرگ را می‌ستایم، پارس «پدیدآرندهٔ مردان خوب واسپان خوب» را می‌ستایم، آن گروه راکه مرا بدین‌جا فراخواندند تا با این استادان ودانشمندان درستایش سیبویه یارشوم می‌ستایم وستایش خویش رابه شکل سخنی کوتاه، دربارهٔ یکی ازواژه‌های عربی وتحول وتکامل آن در زبان فارسی پیشکش این محضرشریف می کنم.

این واژه که کاربرد صورتهای گوناگون آن درفارسی بسیاروتاآنجاست که برابرفارسی آن اززبان فارسی گویان وبسیاری ازواژه‌نامه‌ها افتاده ونا آشنا ومهجور گشته است یکی ازخواهران «اِنَّ» یعنی «لٰکِنَّ» است. سایرخواهران «اِنَّ» وگفتگو دربارهٔ آنان را به دوستان دانشمند حاضر و دستور نویسان واگذارمیکنم. اگرچه لٰکِنَّ lakenna باسکون حرف آخربه صورت لٰکِنْ laken درزبان‌فارسی بکارمیرودولی‌واژهٔ دیگری به‌این معنی دراین زبان داریم که کاربرد آن بسیار زیاد است وآن «ولی» vali است. تا آنجاکه من میدانم درهیچ جا ودر هیچ واژه نامه‌ای ریشه وبن این واژه داده نشده است واز اینرو گفتگو دربارهٔاین واژه را بحثی تازه ودرخورمقام یافتم.

«ولی» بااین شکل نه فارسی است ونه عربی ودرعین حال هم فارسی است وهم عربی. فارسی است برای اینکه ساختهٔ فارسی زبانان است واگردرزبانهای دیگری چون اردو وترکی وزبان عربی عامیانه کاربرد داشته باشد ازفارسی گرفته شده است، عربی است برای اینکه اصل آن عربی است .

«ولی» فارسی ، تحول یافتهٔ واژهٔ عربی «لٰكِنَّ» است ، بدین ترتیب که «لٰكِنَّ» باوقف میشود لٰكِنْ laken وهجای na - ازآخرآن میافتد واین شکل آن درهر دوزبان به کارمیرود . مرحله دیگرپیداشدن ممال واژهٔ «لٰكِنْ» است به صورت «لیکن» . جوازاین اماله ، هم آوا بودن یا آوای نزدیك به هم داشتن «آ»ی عربی (ā) با یاء مجهول (ē) است . این چنین واژه‌هائی که هردوصورت آنها یعنی شکل اصلی وممال آنها درادب فارسی بکار رفته است زیاد است چون: کتاب وکتیب ، حساب وحسیب ، حجاب و حجیب ، جلباب و جلبیب؛ دوات ودویت وجزآن .

شکل تغییریافتهٔ این واژه‌ها ، چون رکیب وغیره ، (جزسلیح) ، همیشه در قافیه‌های اشعاربکارمیرود واین البته ، برای آنچه که «ضرورت شعری» نام‌نهاده‌اند نیست ، چه ، چنانکه پیش ازاین گفتم ، تلفظ «آ» ی عربی و «یای» مجهول فارسی یکسان است وچنین ضرورتی ، اگرهم وجود داشته باشد ، پیش نمی آید ، بلکه برای یکسان نشان دادن قوافی است تا همچنانکه آوای آنها به گوش یکسان میرسد شکل آنها نیزبه چشم یکسان بنماید.

مرحلهٔ سدیگر ، تغییروتحول «لیکن» است به «لیك» این تغییراز روی قیاس ذهنی باواژه‌های تنوین دارمجرورعربی ، که حذف تنوین آنهادرحالات دیگرمجاز وبلکه ضروری است ، پیدامیشود . به سخن دیگر ، مشابه بودن هجای آخرلیکن (en -) باتنوین واژه‌های مجرور ، این تغییررا به وجود آورده است ، اگرچه درزبان اصلی حذف این هجا ازآخریکی مجازاست وازآخردیگری مجاز نیست . واژهٔ دیگری نیز در زبان فارسی ، با این معنی وتقریباً با همین شکل ، موجود

است که این مرحله از تحول را آسان ساخته است و پس از این از آن یاد خواهم کرد.

مرحلهٔ چهارم تغییر «لیك» است، با اضافهٔ واو عطف پیش از آن (= ولیك)، به «ولی». این واژه درزبان فارسی از آغاز تحول و درتمام مراحل، جزمرحلهٔ آخر، یعنی لَکِنَّ، لَکِنْ، لیکن، لیك، هم باواو وهم بی واو عطف بکاررفته است وتنها درمرحلهٔ آخراست که همیشه باواو به شکل «ولی» وبه صورت یك واژهٔ مفرد بکارمیرود. تغییر «ولیك» به «ولی» ازروی قیاس واژه‌های مختوم به کاف «g» فارسی میانه وتحول آن درفارسی نو است. کاف «g» پایان چنین واژه‌هائی، مانند، داناگ، گیسوگ، رهیگ، بندگ درفارسی نومیافتد و«دانا»، «گیسو»، «رهی» و«بنده» میشود. (البته چند استثنا هم دارد).

درجائی که سخن درتغییر لیکن به لیك میرفت، گفتم درزبان فارسی واژهٔ دیگری است که به‌این مرحله ازتحول کمك کرده‌است. این واژه «بیك» است که امروزه درشمار واژه‌های بسیارمهجورزبان فارسی است وحتی درزمان شمس قیس هم مهجور بوده است، گذشته از آنچه یاد شد، هم معنی بودن لیکن وبیك وهمانندی شکل ظاهری لیك وبیك در نوشتن، کمك شایانی به این مرحله از تحول بوده است.

درتفسیر طبری ودیگر تفسیرهای بازمانده ازسده‌های نخستین اسلامی، واژهٔ لکن به «بیك» ترجمه شده است. نمونه‌های زیر ازتفسیر طبری است: (نك. همو چاپ دانشگاه تهران)

مایُریدُاللهُ لیجعَلَ علیکمْ مِن حرجٍ و لکِنَّ یُرِیدُ لِیُطهِّرَکُم ولِیُتِمَّ نعمتَهُ علیکمْ لعلّکمْ تشکُرُون.

المائده (٦)

«که خواهدخدای تانکندبرشما ازتنگی، بیك میخواهدتاپاك کندشما (را) وتمام کند نعمت اوبرشما مگرشما شکر کنید.»

وَلٰكِنَّ اللّٰهَ سَلَّمَ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

بیك خدای عزوجل سلامت داد زان بدد لی ....

الانفال (٤٣)

وَلٰكِنَّ اللّٰهَ اَلَّفَ بَيْنَهُمْ اِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيم

بیك خدای عزوجل پیوسته و گرم ساخته بکرد میان ایشان یك با دیگر....

الانفال(٦٣)

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلٰكِنَّ يُؤَخِّرُهُمْ اِلیٰ اَجَلٍ مُسَمًّی

واگر بگیرد خدای مردمان را به شرك آوردن وستم کردنشان دست، وانداشتی به روی زمین، هیچ جنبنده‌ای را، بیك، زمان میدهدشان تاوقتی نام زده ......

النحل (٦١)

این واژه را در بسیاری ازواژه‌نامه‌های فارسی نمیتوان یافت. شمس قیس درالمعجم چنین آورده است: «درپارسی قدیم بیك استعمال کرده‌اند به امالت کسرهٔ باء واکنون آن لفظ اززبانها افتاده‌است ومهجورالاستعمال شده وباء را به لام بدل کرده‌اند ولیك میگویند.»

لغت‌نامهٔ دهخدا پس‌ازذکرسخن شمس قیس عبارت زیررا بدان افزوده است:

«بنابراین لیك مخفف لکن عربی نیست وبی‌شبهه اصل آن بیك فارسی‌است وبه همان معنی». البته این درست نیست واصل لیك نمیتواند بیك باشد وحرف ب به لام بدل نمیشود بلکه تنها، شکل ظاهری این دوواژهٔ هم معنی، باعث شده است که‌یکی جای دیگری رابگیرد وشکل کهن ودرست واژه‌اززبانها بیفتدوحتی درنوشتن هم بکارنرود .

اگرچه شمس قیس این واژه، یعنی «بیك» رامهجورواززبان مردم‌افتاده، دانسته‌است ولی‌بکاررفتن آن درتفسیرهای کهن قرآن‌نشان میدهد که درسده‌های

نخستین اسلامی کاربرد داشته است وشاعران این واژه را میشناختهاندودراشعار خویش بکارمیبردهاند وتغییرآن را به «لیک» که واژهای هممعنی وهم شکل آن است، بایستی کارنسخهنویسان سدههای بعد دانست.

مثلاً دراین بیت، میتوان پنداشت بلکه تقریباً یقین داشت که رودکی خود، واژهٔ «بیک» رابکاربردهاست وپس ازوی ودرسدههای بعد، نسخهپردازان آن را «لیک» کردهاند.

«هردویک گوهرند لیک (= بیک) به طبع   این بیفسرد وآن دگر بگداخت

درشاهنامه نیزچندجاواژهٔ «لیک» بکاررفتهاست که اختلاف نسخ ونسخه بدلهائی مانند ریک وویک ولیک ونیک وپاک نشان میدهد که نسخهبرداران واژهای رادر متن بدین هیأت دیدهاندوآن رابی معنی پنداشتهاندوخواستهاندواژهای، به گمان خودشان معنی دار، بیابندوجانشین آن کنند، کههم درعین حالهم شکل واژهٔ بی معنی پنداشته شدهباشد وهممعنی کلی بیت رامختل نسازد. درچندجائی که «لیک» در شاهنامه آمده است (نگاه کنید به: F.Wolff; Glossar zu Firdosis Schahnama, Berlin 1935) میتوان تقریباً یقین کرد که تحریفی است از «بیک»:

«اگرشاخ بدخیزد از بیخ نیک   توبابیخ تندی میاغازلیک(= بیک؟)»
(چاپ بروخیم ص۳۱۶س۳)

درنسخه مول، «لیک» آمدهاست ودروولرس «ریک» ودرلغت شاهنامهٔ عبدالقادر «ویک»، چاپ بروخیم از وولرس پیروی کرده و«ریک» نوشتهاست وبمعنی بخت وطالع دانسته است کهاگرهم بدین معنی باشد دراین بیت بکارنمی آید.

«بگویش که هرچندمن سالخورد   بدم، لیک (= بیک) یزدان مراشادکرد
(بروخیم ص۶۳۱ س۵)

مول وولرس = لیک، بروخیم = نیک.

نبرید سرلیک (= بیک) ببرید گوش   دو دستم ببست و برآوردجوش
(بروخیم ص۷۳۹س۶)

که ترکان به دیدن پریچهره‌اند به جنگ اندرون پاک (= بیک) بی‌بهره‌اند

(بروخیم ص۱۸۷؛ س۷)

مول = لیک، وولرس = ولیک ازهنر، بروخیم = پاک

واژه «لیک» رادرفارسی میانه (= پهلوی) به خط هزوارش چنین مینویسند:

[illegible] ،(BR ٥) و همه جا درواژه‌نامه‌های پهلوی آن را bē خوانده‌اند.

be شکل پازند آن است یعنی شکلی که اگر واژهٔ بیک bēk در زبان فارسی تحول می‌یافت بایستی چنان میشد. بادرنظر گرفتن اینکه درزبان پهلوی بنابر ساکن بودن آخر واژه‌هاست و «بیک» باکاف ساکن آخر درفارسی دری پس از اسلام نیز تاچند سده بکاررفته‌است میتوان بی‌هیچ شکی گفت که تلفظ درست این هزوارش [illegible] bēk است نه bē .

محمد واعظ زاده خراسانی
از : دانشگاه مشهد

بسم الله الرحمن الرحیم

رابطهٔ الکتاب با قرآن و نقش سیبویه در علوم قرآنی

قرآن وعلوم اسلامی

قرآن و علوم اسلامی درهم تأثیر متقابل داشته‌اند . ازطرفی قرآن مبداء ومنشأ پیدایش بسیاری ازعلوم گردید ، وازطرف دیگر بسیاری ازاین علوم ، بفهم قرآن وحل معضلات آن کمك شایان کرد . وبعبارت دیگر ، مسلمانان ، برخی از علوم را ازقرآن استنباط واستخراج کردند وپاره‌ای ازدانشهای دیگررا پایه نهادند تاخدمتی بقرآن کرده باشند گو اینکه منبع این رشته از علوم صد درصد قرآن نبوده ، اما ازشعاع قرآن بکلی بیرون وازاین مشعل پرفروغ وفیض لایزال الهی بی‌بهره‌هم نبوده است .

جرجی زیدان میگوید : «رشته‌های علوم وادب درتمدن اسلامی بسیاراست تاجائیکه شمارآنها از ۳۰۰علم درفنون شریعت ولغت وتاریخ وادب وشعر وجز اینها تجاوز کرده است ، وبیشتراین علوم ازقرآن ناشی شده ویا درراه خدمت بآن پدیدآمده‌است ، وهیچیك ازاین علوم ، ازتأثیر قرآن درآن بطور مستقیم یا غیرمستقیم خالی نیست» (۱)

۱- تاریخ آداب اللغة العربیة ، ج ۲ ، ص ۱۲ . شایدتوضیح این نکته‌لازم‌باشدکه رسم‌دانشمندان اسلامی آن بودکه هرفصل ویا هرباب ازیك علم را دانشی جدامی‌شمردند ، مثلاحاکم ←

کیفیت استخراج واستنتاج علوم ازقرآن ونحوهٔ تأثیراین کتاب درتکوین وتکامل هریك از دانشهای ادبی وشرعی وجز آن، نیاز بشرح وبسط دارد.
جرجی زیدان در دوکتاب تاریخ آداب اللغة العربیة[1] وتاریخ تمدن اسلامی[2] گاهی باختصار وزمانی بتفصیل، از این موضوع بحث کرده است ودر مورد برخی ازعلوم وتأثیر قرآن درآنها ازقبیل ادب ولغت عرب[3] ونقد لغوی[4] کتابهای جداگانه نوشته‌اند. وبطور کلی کتابهائیکه در قدیم یادرعصرحاضر راجع بتاریخ علوم اسلامی وتحول آنها ویادر ادبیات عرب نوشته شده مبین این حقیقت است.

دانشمند فقید مصری دکتر طه حسین، بنابرمشرب خود درمورد شعرجاهلی، قرآن را تنها مصدر ومنبع مطمئن وموثق برای زبان عرب میداند ومدعی است که أدب جاهلی وشعر جاهلی راهم باید ازروی قرآن تشخیص بدهیم. وی در کتاب «من تاریخ الادب العربی» تحت عنوان «القرآن مرآة الادب الجاهلی» میگوید: «مایك مطلب را تکرار میکنیم وآن اینکه ما معتقدیم اگرنص عربی غیرقابل شك و تردیدی وجود داشته باشد که مطمئن‌ترین سند برای لغت عرب محسوب شود همانا قرآنست. مابجای اینکه شعرجاهلی را برای قرآن شاهد آوریم بعکس، باید به نصوص والفاظ قرآن، جهت اثبات وصدق آنچه را شعر

نیشابوری درکتاب «معرفة علوم الحدیث» متجاوز ازپنجاه علم برای حدیث ذکرکرده که فقط هرکدام ازآنها بابی ازعلم الحدیث بشمارمیآید، وهمچنین است امر درعلوم قرآنی وادبی وجز آن، بنابراین، رقم ۳۰۰ درسخن جرجی زیدان درموردعلوم اسلامی مبالغه وگزاف نیست.

۱- ج۱ ص۲۱٤ ببعد، وج۲ ص۱۲ ببعد.

۲- ج۳ ازاول تاآخر بخشهای مختلف.

۳- مانندکتاب أثر القرآن الکریم فی اللغة العربیة ازشیخ احمد حسن الباقوری بامقدمهٔ طه حسین، کتاب دیگر بهمین نام ازمحمدعبدالواحد حجازی، ازانتشارات مجمع البحوث الاسلامیة درقاهره، کتاب القرآن الکریم واثره فی الدراسات النحویة ازدکترعبدالغال سالم مکرم.

٤- مانندکتاب اثر القرآن الکریم فی تطور النقد العربی ازدکترمحمد زغلول سلام.

جاهلی مینامند استشهاد و استدلال کنیم»[1]

چیزیکه ما دراینجا میخواهیم مقدمهٔ سخن خودقراردهیم اشاره بآن رشته ازعلوم و کوششهای علمی است که مربوط به ضبط نص قرآن والفاظ ولغات واعراب ومعانی آنست .

مراحل کوشش مسلمین برای حفظ قرآن

حافظ قرآن درتمام مراحل، ذات باری است که خود آنرا وعده کرده وتعهد نموده است «**اناانحن نزلناالذکروانالەلحافظون**» .[2]

مصطفی را وعده کردالطاف حق　　تو بمیری و نمیرد این سبق

من کتاب ومعجزت را حافضم　　بیش وکم کن راز قرآن رافضم

این وعده ولطف الهی مانندهمه کارهای حکیمانهٔ حق طی مراحل ومراتبی وضمن اسباب ووسائل ناشی از ارادهٔ الهی بمنصهٔ ظهوررسید بدین شرح :

مرحلهٔ اول ـ تلقی وتلقین صحیح وحی :

رسول اکرم واسطه ورابط میان خلق وخالق است، ازطرفی وحی را از خداتلقی میکند وازطرف دیگربه مردم تلقین مینمایدودرهردوناحیه نهایت دقت ومحکم کاری رعایت شده است . خدابه رسولش اطمینان میدهد که قرآن را چنان بما والقا نماید که هیچگاه آنرافراموش نخواهدکرد: «**سنقرئك فلاتنسی**»،[3] «**تحرك بەلسانك لتعجل بەان علینا جمعه و قرآنه ، فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم‌ان علینابیانه**» .[4]

پیغمبر، هرسال یك نوبت قرآن را برجبرئیل میخواند ودرسال واپسین دوباربراوبخواند(5)

---

۱ ـ من تاریخ‌الادب ج۱ ص ۱۵۰.
۲ـ الحجر ، آیهٔ ۹ .
۳ـ سورهٔ الاعلی ، آیهٔ ۶ .
٤ـ سورهٔ القیامة آیهٔ ۱۶ .
۵ ـ طبقات ابن سعد ج۲ ص ۳ .

این، راجع به تلقی وحی، واما درمورد تلقین آن بمردم، پیغمبر موظف بود قرآن را برمردم تلاوت وترتیل کند: **«هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته»** [1]، **«ورتل القرآن ترتیلا»** [2] ترتیل، چنانکه بعداً خواهیم گفت عبارت ازقراءت باتأنی وبارعایت وقوف و اعراب کلمات ومخارج حروف است. مسلمانان نیز وظیفه داشتند قرآن رابهمین کیفیت یادبگیرند وبهمان نحو تلاوت نمایند **«الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته»**. [3] اصولا قرآن، از آغاز خود راکتاب خواندن معرفی کرد، وحی الهی هم باکلمهٔ **«اقرء»** آغازشد **«اقرء باسم ربك»**. [4]

پیغمبر، مردم را بحفظ وقرائت وتعلیم وتعلم قرآن ترغیب میفرمود ودر این باره آنقدرسخن گفت که درنتیجه مسلمانان، چنان بحفظ وتلاوت وآموزش وآموختن وحتی نوشتن وتزیین وتذهیب قرآن اقبال کردند که تاکنون درجهان بی‌سابقه است وهیچ کتابی تااین حد قاری وحافظ نداشته وندارد. درحیات رسول اکرم فراوان بودند کسانیکه بخشی ازقرآن راحفظ داشتند [5]، اصولا اسلام آوردن خود مستلزم حفظ مقداری ازقرآن بود که بایددرنمازخوانده میشد، عده‌ای هم تمام قرآن را حافظ بودند. دروقت رحلت رسول اکرم قاریان و حافظان قرآن که هرکدام قسمتی ازقرآن وبرخی هم همهٔ آنراازبربودند جمعیت انبوهی راتشکیل میدادند وازاین لحاظ برای بقاء قرآن نگرانی وجود نداشت، تا اینکه در جنگهای رده بخصوص در جنگ یمامه عده‌ای ازحفاظ، که برخی عددآنان راتا۵۰۰ تن نوشته‌اند شهیدشدند [6] وهمین فاجعه، زمینه مراحل بعدرا

۱- سورهٔ جمعه، آیهٔ ۱

۲- سورهٔ المزمل ، آیهٔ ٤

۳- سورهٔ بقره ، آیهٔ ۱۲۱

٤- سورهٔ علق ، آیهٔ ۱

۵- کتاب ابوعلی فارسی صفحه ۱۲ ملاحظه شود

۶- ابن کثیر درفضائل القرآن ص ۲۵ بنابنقل کتاب ابوعلی فارسی ص ۱۲

فراهم کرد، ومسلمانان را بر آن داشت تا تدابیر دیگری درراه حفظ وصیانت کتاب خدا بیندیشند.

مرحلهٔ دوم ـ جمع قرآن

آیات وسور قرآن، که بطورپراکنده درالواح واوراق، مکتوب یادر سینه‌ها محفوظ بودپس ازحادثهٔ یمامه وازبین رفتن جمعی ازحافظان، بامرخلیفهٔ اول، توسط عده‌ای ازصحابه جمع آوری شد ودر یك مجلدکه آنرا مصحف نامیدند ضبط گردید(۱). بدیهی است بازهم حافظان وقاریان قرآن فراوان بودند ونیازبه تکثیراین نسخه نبود بلکه این کار، فقط یك عمل احتیاطی بشمارمیآمد که اگراحیاناً، سایر حافظان قرآن درجنگها وحوادث ازپای درآیند وروزی اتفاق افتدکه دیگر کتاب خدا درسینه‌ها محفوظ نباشد، درآن هنگام مردم باین نسخهٔ‌کامل رجوع کنند وچیزی ازآیات الهی ازمیان نرود.

مرحلهٔ سوم ـ توحید نص قرآن وتکثیرآن

پس ازگسترش فتوحات اسلامی درعصرخلیفهٔ دوم وپس ازوی، مردمی ازغیرعرب وارد حوزهٔ‌اسلام شدندکه ازحیث نفرات چندبرابرنفوس عرب بودند، طبعاً یادگرفتن قرآن برای آنان آسان نبود وحافظهٔ آنان هم چنانکه عادت عرب ازدوران جاهلیت برآن بودآمادهٔ حفظ کردن نبود، بعلاوه زبان عربهاهم سالم نماندوبالهجه‌هاولغات گوناگون اختلاط پیداکرد. ازطرف دیگرواسطه‌ها درتعلیم وتعلم قرآن براثر بعد زمان متعدد شدند. درنتیجهٔ این وضع، اختلاف وغلط درقرائت قرآن پدیدآمد بخصوص دربین مردم تازه مسلمان غیرعرب که درنقاط دوردست قرارداشتند.

وچنانکه میدانیم اول بار«حذیفةبن یمان» یکی ازصحابهٔ رسول ویکی از فرمانروایان جبههٔ شمال شرق اسلامی درجنگ ارمنستان باین امر توجه کرد وخلیفهٔ وقت راازآن آگاه ساخت. پس ازآن دیگرمسلم شدکه تنهااتکاء واتکال

۱ـ الفهرست ابن‌ندیم ص ۲۶ والاتقان فی علوم‌القرآن ج ۱ ازص ۶۰ ببعد.

برحافظهٔ اشخاص درقرائت قرآن که تاآن هنگام درمیان مسلمین شایع بود کافی نیست بلکه باید نوشتهٔ کامل و بی غلطی از قرآن در دسترس مسلمانان قرار گیرد.

این بود که خلیفهٔ سوم باستناد نسخهٔ گرد آمده درزمان خلیفه اول و باعرضه کردن آن برسایر نسخه‌ها و برحافظهٔ حفاظ باقیماندهٔ قرآن که هنوزحتی از صحابهٔ رسول زیاد بودند، نص واحدی از قرآن را فراهم نمود و آن را تکثیر کرده به اطراف بلاد اسلامی فرستاد تا مردم نسخه‌ها و محفوظات خویش را از قرآن بر آن نسخ مصحح عرضه کنند.(۱)

بدیهی است غرض ازاینکار، جلوگیری ازسرایت غلط به قرآن بود وگرنه قرائتهای مختلف که همه صحیح بود و هر کدام اصلی داشت و بیکی ازصحابه مستند بود درهمان نسخه ملحوظ گردید وبطوریکه نوشته‌اند کلمات و آیات قرآن درنسخهٔ عثمان که مسلمانان تاعصرحاضر کیفیت کتابت آنرا حفظ کرده‌اند طوری نوشته شد که قابل انطباق برآن قرائتها باشد(۲) واین خود بحث دیگری است که خارج از موضوع سخن ماماست.

مرحلهٔ چهارم ـ ابتکارضوابط وقواعد زبان

همانطورکه گفته شد اختلاط عنصرعرب با عناصر بیگانه وملل دیگر و آمیختن لهجه‌هاباهم، زبان ولغت عرب رادگرگون کرد، غلط به‌آن راه یافت واعراب، نمیتوانستند دیگرمانندگذشته درست تکلم کنند ویا قرآن را بااعراب صحیح تلاوت نمایند زیراضابطه‌ای برای تلفظ ویاکتابت، وجود نداشت وآن قریحهٔ ذاتی که ازطبیعت عرب ناشی بود تدریجاً ضعیف شده ویا ازبین رفته‌بود.

ابوالاسودودوئلی شاعرواديب بصره متوفی ۶۷ھ که‌ازیاران علی‌علیه‌السلام بودشنید مردی آیهٔ سورهٔ برائت راچنین تلاوت میکند **«أن‌الله‌بری‌من‌المشرکین ورسوله»**(۳) بکسر کلمهٔ (رسول) که چنین معنی میدهد خدا ازمشرکان ورسول

۱ـ همان مدارك.

۲ـ مقدمهٔ تفسیرطبری مبحث قرائت قرآن ملاحظه شود.

۳ـ سورهٔ التوبه، آیهٔ ۳.

خود بری است درحالیکه مقصود آنست که خدا ورسول ازمشرکان بری هستند وباید کلمهٔ رسول مرفوع تلفظ شود بهمین علت بفکر تدوین قواعد زبان افتادتا این قواعد جای قریحهٔ سابق رابگیرد، و چنانکه مشهوراست علی علیه‌السلام اصول اولیهٔ این علم رابه وی آموخت وفرمود برهمین نحو آن را توسعه بده(۱) وازآن تاریخ، علم نحو، بعنوان پشتوانه‌ای برای ضبط صحیح قرآن، دراسلام پدید آمد وروز بروز گسترش یافت.

ابوالاسود در راه حفظ قرآن ازغلط اعرابی باین اکتفا نکرد بلکه علائمی برای اعراب ابتکارنمود که درآغاز، عبارت بود ازنقطه‌هائی دربالا وپائین حروف برنگی مغایر بارنگ خط، وبعداً طی تحولاتی توسط خلیل بن احمد ودیگران بتدریج همان حرکات، بصورت فتحه و کسره وضمه درآمد.

مرحلهٔ پنجم - اعجام ونقطه گذاری

حروف، درخط عربی نقطه نداشت و برای اولین باراین کاربوسیلهٔ ابوالاسود انجام پذیرفت(۲)، دراین مرحله، حروف شبیه بهم مانندب وت وث وج وح وخ با نقطه از هم مشخص شدند.

این بودمراحل کوشش مسلمین جهت حفظ نص قرآنی ومادانستیم که پیدایش علم نحو، خودیکی ازتدابیر مختلف، جهت حفظ قرآن بوده است. ابوالاسودو پس از وی دیگران، محورمسائل ومباحث نحوراقرآن قرارداده بودند وطرح بسیاری ازمسائل آن، صرفاً بمنظور حل مشکلی ازقرآن یابیان نکته ولطیفه‌ای ازآن بود و

۱- مراتب النحویین ص۸. عثمان بن جنی درکتاب الخصائص ج۲ص۸ اصل این داستان را به علی (ع) نسبت میدهد که خوداو شنید عربی آیه را چنین تلفظ کرد و گفت «برئت من رسول‌الله» وآنحضرت آن را انکار کرد وقواعد نحو رابه ابی‌الاسود تعلیم داد وبهمین کیفیت هم مسنداً درکتاب مراتب النحویین ص۶ آمده است. ازطرفی، اقوال گوناگون دیگری راجع باینکه چه‌کسی ابوالاسود را وادار بتأسیس قواعد کرد ذکر کرده‌اند. دراین خصوص به کتاب ابوعلی الفارسی تألیف دکتر عبدالفتاح اسماعیل شبلی ص۱۵و۱۶ رجوع شود.

۲- بغیة الوعاة فی طبقات النحاة ص۲۷۴.

بیش از همهٔ طبقات، قاریان قرآن از این قواعد استفاده میکردند بلکه خواهیم گفت که قراءِ قرآن در آغاز غالباً عبارت از علمای نحو و ادب بودند.

رابطه قرائت و علم نحو

قرائت، علمی است که بوسیلهٔ آن کیفیت تلفظ کلمات قرآنی وطریق اداء آنها برحسب قراءات گوناگون دانسته میشود و فائدهٔ آن جلوگیری از خطـاء در تلفظ بآن کلمات واجتناب از وقوع تحریف و تغییر در آنهـا و نیز معرفت نحـوهٔ قرائت ائمهٔ قرائت است (۱)

اصل این علم در قرآن از آیات «ترتیل واقراء» استفاده شده است ترتیل، عبارت است از قرائت کلام بتأنی باحفظ کلیه وقوف وبا اداء حروف از مخارج (۲) خداوند قرآن را بهمین کیفیت به پیغمبر وحی کرده است **«ورتلناه ترتیلا»** (۳) و پیغمبر نیز موظف بود قرآن را برمردم ترتیل کند **«ورتل القرآن ترتیلا»** (۴) وقاری بکسی گفته میشد که قرآن رابهمین کیفیت میتوانست بخواند و مقری بآنان که برصحت قرائت دیگران نظارت میکردند وقرآن رابطور صحیح ازقاریان پس میگرفتند.

امین الاسلام طبرسی در تفسیر آیه **«لسنقرئك فلاتنسی»** (۵) میگوید: **الاقراء اخذ القراءة علی القاری بالاستماع لتقویم الزلل»** (۶) ودر معنی «سنقرئك» میگوید **«سنأخذ علیك قراءة القرآن»** (۷) بنابراین تفسیر، خداوند اولین مقری است و پیغمبر

۱- البدور الزاهرة فی القراءات لعشر المتواترة ص ٤.

۲- استاد لبیب سعید میگوید: الترتیل - اصطلاحاً - هو القراءة بتؤدة واطمئنان واخراج کل حرف من مخرجه، مع اعطائه حقه ومستحقه ومع تدبر المعانی. وی اقوال دیگری قریب باین نقل میکند. الجمع الصوتی الاول ص ۸۸.

۳- سورهٔ الفرقان آیهٔ ۳۵.

٤ - سورهٔ المزمل، آیهٔ ٤.

۵ - سورهٔ الاعلی، آیهٔ ٦.

٦- مجمع البیان چاپ صیدا ج ۱۰ ص ٤٧٤.

۷- همان مدرك ص ٤٧٥.

نیز برای مردم مقرئی بود وی نه‌تنها قرآن رابآنان تعلیم میداد بلکه برصحت قرائت آنان باید نظارت میفرمود واین دو کلمهٔ قاری ومقری باملاحظهٔ همین خصوصیت تاکنون برعلما ومعلمین قرائت اطلاق میشود.

علم قرائت، تدریجاً گسترش پیداکردواصول وفروع وضوابطی برای آن ترتیب دادند این علم، درآغازمانند سایرعلوم اسلامی بصورت ساده ازپیغمبر تلقی شد ودر میان صحابه، عده‌ای قاری ومقری وجود داشتندکه عبارت از همان حفاظ قرآن بودند، علم قرائت دردورهٔ تابعین باگسترش بیشتر وضوابط دقیق‌تر وهمچنین درادوار بعدادامه یافت وهرطبقه قرائت راازطبقهٔ ماقبل اخذ میکردند وبطبقه بعد تعلیم میدادند سلسلهٔ قاریان ومقریان ازصدر اسلام تاعصر حاضر دربسیاری ازکشورهای اسلامی زنجیروار ادامه داشته ودارد. این طبقه مقیدهستند قرآن را باهمهٔ آداب قرائت، ازاساتید فن ومقریان که سلسله روایت آنان تا قاریان صدراول اتصال دارد اخذکنند، نه‌ازقرآنهای مکتوب اعم از خطی وچاپی، ایشان پس از أخذ قرائت وحفظ قرآن، مرتباً قرآن را برمشایخ میخوانند وبدینگونه استاد وظیفهٔ اقراء ومؤاخذه برشاگرد را انجام میدهد.

دربرخی ازکشورهای‌اسلامی‌مانندمغرب (مراکش)، باقرائت دسته‌جمعی استاد وشاگردان با هم این وظیفهٔ مهم ایفا میگردد. وغالباً پس‌از نمازهای پنجگانه حافظان قرآن همراه‌امام مسجدکه درعین‌حال مقری نیزهست مقداری ازقرآن را باصدای متوسط باترتیل میخوانند.

طبقات قراء ومقریان وسلسلهٔ روایات آنان، درکتابهائی‌ازقبیل‌غایة‌النهایة فی طبقات‌القراء ازشمس‌الدین محمدبن جزری آمده است.

آنچه دراینجا برای ما مهم است بیان این‌نکته است که علم قرائت وعلم نحووعربیت درقرون‌اولیه باهم‌توأم ولازم وملزوم بوده‌اند، مقریان، عالم‌بنحو وعربیت، و نحویین غالباً قاری قرآن بودندگو اینکه این دورشته، دوعلم بود ودومکتب محسوب میشد: مکتب نحو، ومکتب قرائت. سالها این دو مکتب،

درعرض هم فعالیت میکردند و غرض اصلی از متخصصان هردوهم یك چیزبود وآن حفظ نص قرآن . قاریان، کیفیت تلاوت قرآن را تعلیم میدادند ونحویین ضابطهٔ اعراب وتلفظ کلمات را بیان میکردند وشواهد صحت قرائت راارائه میدادند .

رابطهٔ نحو وقرائت بحدی قوی بود که همانطورکه درنحو، دومکتب اصلی بصره وکوفه پدید آمد باپیروان وطرفداران بسیار، درقرائت نیزپس ازدومکتب اصلی مدینه ومکه، دومکتب جدید پیداشد مکتب بصره ومکتب کوفه وهریك ازاین دومکتب اخیر با مکتب شهرخود مربوط بود[1] یعنی مکتب قرائت بصره تابع مکتب نحوبصره ومکتب قرائت کوفه تابع مکتب نحو کوفه بود .

رابطهٔ نحو وقرائت را میتوان باشواهد ذیل ثابت کرد :

اولا ـ سلسلهٔ قراء ونحاة را از آغاز غالباً افراد معینی تشکیل میدادندمثلا علی علیه‌السلام استاد ابوالاسوداست درقرائت ونحو[2] وپس ازابی الاسود اول واضع ومتخصص نحو یحیی بن یعمراست[3] وی اعلم وافصح مردم بود ونحورا ازابوالاسود آموخت لیکن بصریین اورا درعداد نحویین بشمارنیاوردند زیرا وی متمحض درتدریس وتعلیم قرائت بود ودیگران بتدریس نحو پرداختند[4]. عبدالله بن ابی اسحاق که‌اعلم اهل بصره بود ودرنحو، باب تفریع وقیاس راباز نمود، نحو وقرائت هردو راازیحیی بن یعمر، وقرائت بخصوص راازنصربن عاصم اخذکرد[5].

ابوعمروبن العلاء مازنی یکی ازقراء سبعه معاصرهمین عبدالله بن ابی اسحاق

۱ـ دراین خصوص آقای دکترعبدالفتاح اسماعیل درکتاب ابوعلی الفارسی ص۱۰۰ بطور مستوفی بحث کرده است .

۲ـ غایة‌النهایة ج۱ص۲۶۶ ونزهة‌الالباء ص۹ بنا بنقل کتاب ابوعلی الفارسی ص۱۷ .

۳ـ مراتب‌النحویین ص ۱۳.

۴ـ مراتب‌النحویین ص۱۱و۲۵.

۵ـ مراتب‌النحویین ص۱۳ .

است ونحووقرائت را از مشایخ عبدالله اخذکرده(۱) واین هردو قرائت رااز نصربن عاصم روایت کرده‌اند(۲) وبگفتهٔ خلیل، عبدالله، درنحو، برابوعمرومقدم بود وابوعمرو بروی درلغت، وابوعمرو، درقرآن وعربیت اعلم مردم بود(۳).

یکی دیگرازقراء سبعه بنام یونس بن حبیب، قرائت ونحوهردو را ازابو-عمروبن‌العلاء اخذکرده‌است(۴). همچنین، ابوزید انصاری که ازاجلهٔ اصحاب ابوعمرو، وازاعیان اهل نحو ولغت وشعربود، قرائت را ازابوعمرو آموخت ونیزبوسیلهٔ مفضل، ازعاصم یکی‌دیگرازقراء سبعه(۵). سیبویه قرائت ونحوهردو را بنابقولی ازابی عمرو(۶)ونحوبخصوص راازیونس، که‌اوخود درنحوشاگرد ابوعمروبود، اخذکرد(۷). ونیزسیبویه، ازابوزید انصاری، که درقرائت شاگرد ابوعمرواست ودرقرائت ابوعمرو کتابی نوشته است، قرائت وحروف را أخذ نمود (۸).

بطورکلی بسیاری‌ازنحویین وقراء متأخرازابوعمرو، بواسطه یابلاواسطه طریق روایت خود را دراین دوعلم یادریکی ازآن دوبه ابوعمرو میرسانند.

از طرف دیگر، عبدالله‌بن کثیر (۱۲۰هـ) یکی دیگراز قراء سبعه در رشتهٔ قرائت، استادعیسی‌بن عمر(۹) وخلیل‌بن احمد(۱۰) استادان سیبویه درنحو بود

۱- مراتب‌النحویین ص۱٤.

۲- غایةالنهایة ج۲ص۳۳٦بنابنقل کتاب ابوعلی‌الفارسی ص۱۷.

۳- غایةالنهایة ج۱ ص۲۸۹.

٤ - غایةالنهایة ج۲ص٤۰٦.

۵- غایةالنهایة ج۱ص۳۰۵.

٦- غایةالنهایة ج۱ص٦۰۲.

۷- مراتب‌النحویین ص۲۳.

۸- کتاب ابوعلی‌الفارسی ص۱۰۰ بنقل از الکتاب.

۹- نزهةالالباء ص۱۳ بنابنقل‌کتاب ابوعلی ص۱۷.

۱۰- همان مدرک نقل‌از نزهةالالباء ص۲۹.

وهم ابن کثیر استاد ابوعمرو درقرائت بوده است . ابوعمرو ، میگوید من قرآن را برابن کثیرختم کردم پس ازاینکه قبلا برمجاهد ختم کرده بودم وابن کثیردر عربیت اعلم ازمجاهدبود(۱). خلیل بن احمد استاد سیبویه درنحو ، قرائت رااز ابن کثیر وابوعمرو هردو روایت میکرده است(۲).

علی بن حمزه کسائی (۱۸۹هـ) معاصرو معارض ورقیب سیبویه ، خود یکی ازقراء سبعه ویکی ازارکان نحو ، درمکتب کوفی است در ردیف خلیل وسیبویه درمکتب بصری . وریاست وپیشوائی علم قرائت درکوفه به وی منتهی گردید ، ابن انباری گفته است : «دروی جهاتی گردآمده ازجمله اینکه اواعلم مردم در نحو وفرد منحصرایشان درقرآن است»(۳) .

چنین است حال ، دربسیاری ازدانشمندان ازقبیل فراء ، اخفش ودیگران ، وبایك نظراجمالی وسیری سریع درکتابهای طبقات القراء وطبقات المفسرین وطبقات النحاة بنام صدهادانشمند برمیخوریم که آن رابه صفت «المقری النحوی» ستوده اند وبنده فهرستی ازنام این اشخاص تهیه کرده ام که دراینجا لزومی برای ذکر آن نیست .

بنظرمیرسد عظمت واحترامی که درقرون دوم وسوم وچهارم هجری برای نحویین قائل بوده اند بیشترازآنجهت بوده است که مردم ، این طبقه راپاسداران ونگهبانان قرآن میدانستند وحقاً هم چنین بودند. بعلاوه ، همهٔ دانشمندان اسلام درهر رشته اعم ازتفسیروحدیث وفقه وتاریخ ورجال ونسب وجزاینهابمعلومات وآراء علمای نحو وعربیت نیازمند بودند واین نیاز ، گاهی آنان راوادارمیکرد که شفاهاً ازعلمای عربیت مطلبی راببرسندوبه هراندازه قدرومنزلتی که داشتند تن ، به ذلت سؤال دهند .

۱- غایةالنهایة ج۱ص ۴۴۵.

۲- غایةالنهایة ج۱ ص۲۷۷.

۳- غایةالنهایة ج۱ ص ۵۳۵.

ثانیاً - دربین قراءات قرآن، علما، تنها آن قرائت را می‌پذیرفتند که با موازین نحو وعربیت موافق باشد، واین، اولین شرط پذیرش قرائت بود(۱)، در علم «الحجة علی القراءات» که دانشمندان درآن، صحت واعتبارقراءات را مورد بحث قرار داده آنهارا باهم میسنجند وقرائتی رابرقرائت دیگرترجیح میدهند، مهمترین سندوشاخص عمده آنان دراین کار، ضوابط وقواعد زبان‌است وبهمین علت دانشمندان این رشته، قرائتی را برقرائت دیگرترجیح میدهند بلحاظ اینکه صاحب آن قرائت درنحو متبحربوده‌است وآن دیگرتبحرنداشته است. اینکه ابوعمروبن العلاء قرآن را برابن کثیرومجاهد قرائت‌نموده و گفته‌است ابن کثیر درعربیت اعلم از مجاهد بود میخواهد بدینوسیله رجحان قرائت ابن کثیررابر مجاهد ثابت کند.

درباره‌ٔ حمزة‌بن حبیب‌الزیات (۱۵۶) یکی‌ازقراء سبعه‌نوشته‌اند اهل کوفه اورا امام وپیشوائی بزرگ میدانند اما چیزی ازنحو وعربیت ازوی نقل نشده واوتنهاصاحب قرائت‌است ونزدبصریین قدرومنزلتی ندارد، ازابوزید واصمعی ویعقوب حضرمی (۲۰۵) ودیگرعلماکه‌اغلب بصری‌بودند راجع‌به حمزه سؤال کردند، آنان اتفاق داشتند براینکه وی نحوو سخن عرب را نمیدانسته وادعای آن راهم نداشته وازاین روی قرآن را غلط میخوانده ومتوجه نمیشده است(۲)

وراجع به عاصم گفته‌اند گرچه اورا نحوی میدانند وشاید اندکی ازنحو راهم میدانسته اما چیزی ازوی درنحو ضبط نشده‌است(۳). فراء، دراین مورد سخن بسیارتندی داردوی‌راجع بقرائت کلمه‌ای میگوید: شاید آن، ازاوهام‌قراء هم‌طبقهٔ یحیی‌است زیرابندرت کسی ازآن طبقه‌ازغلط نحوی‌سالم مانده‌است(۴).

۱- التفسیروالمفسرون ج۱ ص۴۴.

۲- مراتب‌النحویین ص ۲۶و۲۷.

۳- مراتب‌النحویین ص ۲۴.

۴- معانی القرآن ج۲ص۷۵. اصل عبارت چنین‌است: وقدخفض‌الیاء من‌قوله «بمصرخی» الاعمش ویحیی‌بن وثاب جمیعا . حدثنی‌القاسم‌بن معن عن‌الاعمش عن یحیی انه خفض‌الیاء. قال‌الفراء ولعلها من وهم‌القراء طبقة یحیی فانه قل من‌سلم منهم من‌الوهم..

این قبیل داوریها راجع به قاریان قرآن، میزان وشاخص اعتبارو یاعدم اعتبارقرائت آنان بوده وملاك ترجیح قرائتی برقرائت دیگرمحسوب میشده است.

ثالثاً - از آن هنگام که باب تألیف وتصنیف درنحو وعربیت وقرائت وعلوم قرآنی باز شد غالباً مؤلفان کتب نحو، همان مؤلفان ومصنفان کتب قرائت وعلوم قرآنی بوده‌اند، این دورشته از تألیفات، ازنیمهٔ قرن دوم آغازشده وتاچند قرن ادامه داشته‌است وکمترعالم نحوی مشهوری است که راجع به قرآن، قراءات، تفسیرقرآن وهم درنحو وعربیت کتاب ننوشته باشد. کسائی، فراء، اخفش، زجاج، مبرد، ابوعلی فارسی، ابن خالویه، ابن جنی تابرسدبه زمخشری وصدها تن امثال آنان درهردورشته تألیف ویاتألیفات عدیده داشته‌اند وبانظر و سیری اجمالی درفهرست ابن ندیم ودیگر کتب فهارس وتراجم، این امرروشن میشود. بنظرمیرسد نسبت نحووصرف به قرآن، نسبت منطق، به فلسفه بوده است وهمانطور که منطق، خودعلمی است مستقل ودرهمهٔ علوم نظری از آن استفاده میشوداماعملا توأم بافلسفه بوده‌است وعلمای منطق همان فلاسفه بوده‌اند همچنین قواعدعربی نیز بااینکه درهمهٔ علوم ادبی وشرعی مورداستفاده بوده، نظربااینکه از آغازاساس آن، درخدمت قرآن پی‌ریزی شده بود، تاچندین قرن باعلوم قرآنی پیوسته‌بوده‌است.

سیبویه و قرآن

پس از این مقدمه که گرچه بیش ازحد طولانی گردید اما زمینه را برای بحث اصلی ما یعنی رابطهٔ سیبویه با قرآن وحدود خدمت وی به علوم قرآنی آماده نمود، اینك بحث اصلی رادنبال می کنیم.

سیبویه، درمهد وزادگاه علم نحویعنی بصره، نزد بزرگترین استادان فن، نحوولغت وعربیت راآموخت، وی ملازمت خلیل‌بن احمد مؤلف کتاب‌العین رابرگزید ونحوولغت را ازوی فراگرفت ونیز مقداری‌ازنحورا ازعیسی‌بن‌عمر ثقفی ویونس‌بن حبیب وجزآن‌دو که شاگردابوعمروبن‌العلاء بوده‌است(۱) وعلم

۱- مراتب النحویین ص۲۳.

لغت راازابی الخطاب اخفش اخذ کرد(۱)، سیبویه درالکتاب نام ابوالخطاب
ودیگراستادان خود بخصوص خلیل ویونس رابسیاریاد کرده وآراء ایشان را
نقل میکند. وی در آغاز، درصدد کسب حدیث برآمدوازحمادبن سلیمان استملاء
میکرد(۲) سپس به نحو وعربیت، پرداخت وتاپایان عمر کوتاه خود، درراه
گسترش این علم کوشش وتلاش کرده درحیات اساتید خود تبرزیافت ودرانظار
عامه درردیف آنان بشمارمیآمد. سرانجام معروف ترین وعمیق ترین وپرمایه ترین
کتاب نحو رانوشت، باکسائی پیشوای قرائت ونحو کوفه وهم باشاگردان او
بمباحثه نشست وباآنان درمیدان عربیت ونحو مصاف داد واین مناظره (۳) که
بسیارمشهوراست وشرح آن خارج ازبحث ماست درحقیقت، مصاف وزور-
آزمائی دومکتب بصره وکوفه بشمارمیرفت وآغاز برخورد این دومکتب بود
که ازآن دو مکتب، درنتیجهٔ این قبیل برخوردها، مکتب سومی بنام مکتب نحو
بغداد پدید آمد.

سیبویه همراه نحوولغت، قرائت راازابوزیدانصاری شاگردابوعمروبن-
العلاء اخذ کرد وبلکه جزری در «غایة النهایة» از قول هذلی آورده که سیبویه
قرائت را مستقیماً ازابوعمروبن العلاء اخذکرده است لیکن جزری خودآن را
بعید میشمارد (۴). ونیزابوعمرالجرمی (۱۸۰) قرائت را ازسیبویه گرفته(۵)است
واصولا سیبویه خود جزء قراء بود ومتعرض قراءات میشد(۶)
باتوجه باین سابقه باید گفت سیبویه درهمان محیطی پرورش یافت که کسائی

۱- انباه الرواة ج۲ ص۳٤٦.
۲- انباه الرواة ج۲ ص۳۵۰.
۳- معجم الادباء ج۱٦ ص۱۱٦، انباه الرواة ج۲ ص۲۷۱.
٤ غایة النهایة ج۱- ص۶۰۲.
۵- مدرك سابق.
٦- کتاب ابوعلی الفارسی ص۱۷ بنقل ازکتاب الحجة نسخه بلدیة ج۱ ص٤٤.

استاد قرائت ونحو کوفه وخلیل وابوزید وسایر اساتید ومعاصران اورشد یافته بودند وغالباً درعربیت وقرائت هردو تخصص داشتند منتهی سیبویه درعلم نحو مشهورشد نه درعلم قرائت .

اینك با رعایت اختصار، آنچه رابطهٔ سیبویه را باقرآن واثروی رادرحل رموز ومشکلات وبیان لطائف قرآن وبطور کلی در گسترش علوم قرآنی ثابت میکند ذیلا یادمیکنیم .

رابطهٔ الکتاب با قرآن دونوع است :

اول ـ رابطهٔ مستقیم

سیبویه درالکتاب بآیات قرآن بسیاراستشهادکرده درحالیکه حتی یکبار هم بحدیث استدلال نکرده است علت این امر(۱) هرچه باشد پای‌بندی‌وتوجه سیبویه راباستحکام نص قرآنی واذعان باینکه قرآن موثق‌ترین سند زبان ولغت عرب است میرساند .

بعلاوهٔ‌اینکه خواهیم گفت که وی میخواسته‌است کتابش کمکی‌بحل رموز ولطائف ادبی قرآن بنماید . اینجانب با تتبع در الکتاب موارد استشهاد را بررسی کرده نکاتی ازآن استخراج نمودم، بعداً دیدم‌آقای دکترحسن عون در مقالهٔ خود(۲) تعدادآیات مورداستشهادسیبویه را در۳۷۴آیه شماره کرده‌است، بنابگفتهٔ وی، سیبویه نزدیك به‌۵۰آیه را تکرارنموده وگاهی تاچهار نوبت به یك آیه استشهادکرده است . کما اینکه گاهی دریك مطلب چند آیه را شاهد

---

۱ ـ آقای دکترحسن عون استادکرسی علوم لغوی در دانشگاه اسکندریه علت را چنین ذکرکرده‌است : سیبویه آنطورکه بنص قرآن وروایات شعرعرب اطمینان داشته به احادیث چنین اطمینان ووثوقی نداشته است ،زیرا دقتیکه در ضبط قرآن وحفظ آن ونیز درضبط و حفظ اشعار بکارمیرفت بخصوص‌که موسیقی خاص شعر باین امر کمك میکرد ، درحدیث رعایت نشده است بخصوص‌که محدثینی حدیث رانقل بمعنی مینموده‌اندواین امراز اعتبار لفظ آن میکاهد . مجلهٔ کلیةالاداب جامعةالاسکندریة ج۱۱ ـ سال ۱۹۵۷ص۴۱.

۲ـ همان شماره ص۴۰

میآورد . مثلا دراضافۀ اسم فاعل به مفعول میگوید: فمن ذلك قوله عزوجل «كل نفس ذائقة الموت» و«انا مرسلو الناقة»، «ولو ترى اذ المجرمون ناكسو رؤسهم»، «غير محلى الصيد» فالمعنى معنى «ولا آمين البيت الحرام» ويزيد هذا عندك بيانا قوله عزوجل «هديا بالغ الكعبة» و «عارض ممطرنا»(۱).

ونیز درباب اتساع و تجوز بحذف میگوید: «ومما جاء على اتساع الكلام والاختصار قوله تعالى: «واسأل القرية التى كنا فيها والعير التى أقبلنا فيها» انما يريد أهل القرية فاختصر وعمل الفعل فى القرية كما كان عاملا فى الاهل لو كان هاهنا. ومثله «بل مكر الليل والنهار» وانما المعنى بل مكركم فى الليل والنهار. وقال تعالى «ولكن البر من آمن بالله واليوم الاخر» انما المعنى ولكن البر بر من آمن بالله. ومثله فى الاتساع قوله عزوجل «مثل الذين كفروا كمثل الذى ينعق بما لا يسمع الا دعاء ونداء» فلم يشبهوا بما ينعق وانما شبهوا بالمنعوق وانما المعنى مثلكم ومثل الذين كفروا كمثل الناعق والمنعوق به الذى لا يسمع ولكنه جاء على سعة الكلام والايجاز لعلم المخاطب بالمعنى ...» .(۲)

درانواع اشتغال فعل میگوید: (ومثل ذلك قوله عزوجل «يدخل من يشاء فى رحمته والظالمين أعد لهم عذاباً أليما» وقوله عزوجل «وعاداً وثمود واصحاب الرس وقرونا بين ذلك كثيرا وكلا ضربنا له الامثال» ومثله «فريقا هدى وفريقا حق عليهم الضلالة» وهذا فى القرآن كثير)(۳) .

سیبویه تعدادی از آیات قرآن را که بااسلوبهای گوناگون، مشتمل برقسم است از استاد خود خلیل سؤال کرده وخلیل، باو پاسخ گفته واین سؤال وجوابها را سیبویه در الكتاب[۴] آورده‌است نظیر این گفتگوها را با خلیل، درابواب «ان»

۱- مجله كلية الاداب جامعة الاسكندريه ج۱۱ سال ۱۹۵۷ ص۴۱. والكتاب ج۱ ص۸۴.

۲- الكتاب ج۱ ص۱۰۸. ونیز دراین موارد بآیات عدیده استشهاد کرده‌است: الكتاب صفحات ۱۲۰، ۱۲۱، ۷۲، ۴۵۶، ۴۶۷، ۴۷۳، ۴۸۱، ۴۸۴ .

۳- الكتاب ج۱ ص۴۶.

۴- الكتاب ج۱ ص۴۵۵ تا ۴۵۶.

نیز نقل کرده(۱) و گاهی آراء استاد دیگر خود یونس را درزمینهٔ همان آیات ضمیمه کرده است(۲). دراین موارد، خلیل، در توضیح سخن خود، آیات مشابه هم را یاد میکند.

باری تأمل درروش استشهاد سیبویه بقرآن، نکات ذیل را روشن میسازد:

۱- این همه استشهاد وبخصوص به چند آیه وبیان اشباه ونظائر دریک مسئله، کثرت مراجعه وتوغل سیبویه را درقرآن واهتمام او را بفهم اسالیب قرآنی وبه کشف اسرار ادبی کتاب خدا اعم از اعراب ولغت وبلاغت میرساند وچنین بنظر میرسد که هدف اصلی او ازاین علم، حل همین رموز بوده است.

شاهد دیگر این ادعا آنست که سیبویه گاهی پس ازطرح وبیان مسئله‌ای توجه میکند باینکه آیه‌ای ازقرآن منافی نظر او است، فوراً استدراك مینماید وتوضیح میدهد که آن آیه منافات باسخن وی ندارد.

مثلا دراشتغال فعل، آنگاه که مسبوق به (ان) واشباه آن باشد مانند **«انی زید لقیته»** رفع اسم را اختیار نموده آنگاه میگوید: **فاما قوله عزوجل «انا کل شیی خلقناه بقدر» فانما جاء علی «زیداً ضربته» وهوعربی کثیر.**(۳)

این استدراك، گاهی باین صورت است که بمنظور اینکه کسی آیه‌ای از قرآن را اشتباهاً ازمصادیق بحث بشمار نیاورد بشرح آن آیه می‌پردازد وتوضیح میدهد که ازقبیل مسألهٔ مورد بحث نیست، چنانکه درصورتیکه فعل امر یا نهی یا نفرین ودعا مانند **«اللهم زیدا فاغفر ذنبه، واما عمراً فسقیاً له»** مورد اشتغال باشد نصب اسم را ترجیح داده سپس گفته است: واما قوله عزوجل «الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مأة جلده» وقوله تعالی «والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما» فان هذا لم یبن علی الفعل ولکنه جاء علی مثل قوله تعالی «مثل الجنة التی

۱- الکتاب ج۱ ص۴٦۲ تا ٤٦٤.

۲- الکتاب ج۱ ص٤٧۰.

۳- الکتاب ج۱ ص٧٤، این نوع استدراك درصفحهٔ ٤٦٩ هم آمده است.

وعد المتقون» ثم قال بعد «فیها کذا و کذا» فانما وضع المثل للحدیث الذی بعده... تا آخر[1] خلاصه اینکه این دو آیه از باب اشتغال و بنای فعل بر اسم نیست بلکه اسم سابق یعنی «الزانیة والزانی» و «السارق والسارقة» مبتدا برای خبر مقدری است که از جمله‌های قبل از آن استفاده میشود.

۲- سیبویه، در نتیجه کثرت مراجعه بقرآن، احاطهٔ عجیبی بر آن پیدا کرده و نحوهٔ استدلال او خود گواه این احاطه است و پیدا است که در هر مسئلهٔ نحوی، سیبویهٔ کلیهٔ آیات مربوط بآن را بررسی کرده و میدانسته چند آیهٔ قرآن، مصداق آن مسئلهٔ نحوی است و برای نمونه چند آیه را ذکر میکند و گاهی جمله‌ای اضافه مینماید از این قبیل: **«و کذلك جمیع ماجاء فی القرآن من ذا»**[2]، **«ومثل هذا فی القرآن کثیر»**[3]، **«وهذه الواو التی دخلت علیها ألف استفهام کثیرة فی کتاب الله عزوجل»**[4]

با توجه باین احاطه و حضور ذهن نسبت بآیات نظیر هم شاید بتوان گفت که سیبویه حافظ قرآن بوده و قاعدتاً هم باید چنین باشد زیرا مقریان و قاریان قرآن، همواره حافظ قرآن بوده‌اند، وهم اکنون نیز، در بسیاری از کشورهای اسلامی وضع چنین است.

۳- بنظر میرسد بسیاری از مسائل و قواعد نحوی را سیبویه از قرآن استنباط کرده و از تأمل در قرآن بآنها پی برده است، و نیز برخی از ابواب را صرفاً براهنمائی آیات و برای توضیح نکات ادبی آنها عنوان کرده است مانند این باب: هذا باب ماتکون فیه أن بمنزلة أی وذلك قوله عزوجل **«وانطلق الملامنهم أن امشوا واصبروا»** زعم الخلیل أنه بمنزلة أی، لانك اذا قلت انطلق بنو فلان أن امشوا فانت لاترید أن تخبر أنهم انطلقوا بالمشی، ومثل ذلك «ماقلت لهم الا ماامرتنی به أن اعبدوا الله» وهذا

۱- الکتاب ج۱ص۷۱.

۲- الکتاب ج۱ص۴۷۱.

۳- الکتاب ج۱ص۴۷۹.

۴- الکتاب ج۱ص۴۹۱.

تفسیر الخلیل، ومثل هذا فی القرآن کثیر. تااینکه میگوید: واما قوله عزوجل **«وآخر دعواهم أن الحمدلله رب العالمین»** «وآخر قولهم أن لااله الاالله» فعلی قوله «أنه لااله الاالله» وعلی «أنه الحمدلله» ولاتکون أن التی تنصب الفعل، لان تلک لایبتدأ بعد الاسماء، ولاتکون أی، لان أی انما تجیئ بعد کلام مستغن ولاتکون فی موضع المنبی علی المبتدأ، ومثل ذلک **«ونادیناه أن یا ابراهیم قدصدقت الرؤیا»**(۱) کانه قال نادیناه أنک قدصدقت الرؤیا یا ابراهیم...)

چنانکه روشن است این باب، درحقیقت تفسیر پارهٔ از آیات قرآن، ومبین فرق میان آنها است باینکه (أن) دربرخی، بمعنی (أی) تفسریه است ودربرخی، مخفف ازأن، واگرنظربه توضیح این آیات الهام بخش به سیبویه نبود شاید اصولا چنین بابی عنوان نمیشد.

بعقیدهٔ نگارنده، تفاصیل وشقوق بسیاریکه سیبویه درابواب «اشتغال» یا بتعبیر خوداو «بناءِ فعل براسم» ذکر کرده که حتی بآن تفصیل در کتب بعدهم دیده نمیشود غالباً ازقرآن گرفته شده وسیبویه خواسته است دراین ابواب، صورتهای گوناگون اشتغال راکه درقرآن آمده بیان کند ونکتهٔ تنوع آن راشرح دهد.

۴ـ سیبویه، گرچه دراغلب موارد پس ازطرح مسئله مثالهائی بعنوان «مثل قولک کذاوکذا» میآورد امااین مثالها صرفاً برای توضیح مسأله است نه شاهد ودلیل آن، بلکه دلیل وی دردرجهٔ اول، آیات وپس ازآن اشعاراست. وگاهی صریحاً آیهٔ قرآن را تصدیق ادعای خود میداند چنانکه درجملهٔ «ترکت المتاع بعضه علی بعض» جهت نصب کلمهٔ بعض میگوید: وتصدیق ذلک قوله عزوجل **«ویجعل الله الخبیث بعضه علی بعض»**(۲). ودراین موضوع که مقول (قول) باید جمله باشد میگوید: وتصدیق ذلک قوله عزوجل **«اذ قالت الملائکة یامریم ان الله یبشرک»** ولولاذلک لقال أن.(۳)

۱ـ الکتاب ج۱ ص۴۷۹.
۲ـ الکتاب ج۱ص ۷۸.
۳ـ الکتاب ج۱ص۶۲.

۵ - سیبویه بقراءات مختلف استشهاد کرده واز آنها اطلاع داشته است واینك مواردی از استشهاد سیبویه بقرائت رایاد میکنیم تا از خلال آنها نظر سیبویه را دربارهٔ قراءات بدست آوریم:

ومثل قولهم «ماجائت حاجتك» اذصارتقع على مؤنث، قراءة بعض القراء «ثم لم تكن فتنتهم الا أن قالوا» و**«تلتقطه بعض السيارة»**(١).

وقرء بعضهم **واماثمود فهديناهم** (٢)(بنصب ثمود).

ومثل ذلك «وحوراً عيناً» فی قراءة أبی بن كعب(٣).

ألاترى أنهم قرأوا **«واما ثمود فهديناهم»** (٤) (بنصب ثمود).

وقد قرأ ناس **«والسارق والسارقة ، والزانية والزانی»** (بنصب) وهو فی العربية على ما ذكرت لك من القوة ولكن أبت العامة الا القراءة بالرفع.(٥)

وقدقرأ بعضهم **«واما ثمود فهديناهم»** (برفع ثمود) الا أن القراءة لاتخالف السنة(٦).

كماقال عزوجل **ولحم طير مما يشتهون وحور عين**... وقدقرأه الحسن(٧).

وبلغنا أن بعض القراء قرأ **«يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء والله على كل شيی قدير»**.(٨)

وقال ايضا **«لئلايعلم أهل الكتاب أن لايقدرون على شيی»** وزعموا أنها

١- الكتاب ج١ص ٢٥.
٢- الكتاب ج١ص٤٢.
٣ - الكتاب ج١ص٤٩.
٤- الكتاب ج١ص٤٩.
٥- الكتاب ج١ص٧٣.
٦- الكتاب ج١ص٨٤.
٧- الكتاب ج١ص٨٧.
٨- الكتاب ج١ص٤٤٨.

فی مصحف أبی «أنهم لایقدرون علی شیی»(١)

وقد بلغنا أن بعض القراء قرأ «**من یضلل الله فلاهادی له ویذرهم فی طغیانهم یعمهون.**»(٢)

وقد قرأ هذا الحرف علی وجهین قال بعضهم «وانك لاتظمأ فیها» وقال بعضهم وأنك(٣)

ولو قرؤها «**وان هذه أمتکم أمة واحدة**» (بنصب امتکم) کان جیدا وقد قری.(٤)

ولو قرأت «ان المساجد لله» کان جیداً (بکسران)(٥)

وبلغنا أن الاعرج قرأ أنه من عمل منکم سوأ بجهالة ثم تاب من بعده وأصلح فانه غفور رحیم(٦)

وزعم الخلیل أن مثل ذلك قوله تبارك وتعالی «ألم تعلمون أنه من یحادد الله ورسوله فأن له نار جهنم» ولو قال فان بکسر همزة ان کانت عربیة جیده(٧)

وکان عیسی تقرأ هذا الحرف «فدعا ربه انی مغلوب فانتصر...» و یزعمون أنها فی قراءة ابن مسعود کذا.(٨)

* * *

باتأمل در موارد یادشده دانسته میشود که:

اولا، سیبویه از قراءات مختلف اعم از مشهور و شاذ مطلع بوده است ونیز از سند قراءات تا صحابه وتابعین واینکه کدام قرائت بکدام یك از آنان منتهی

١ـ الکتاب ج١ص٤٨١.

٢ـ الکتاب ج١ص٤٤٨.

٣ـ الکتاب ج١ص٤٦٣.

٤ـ الکتاب ج١ص٤٦٤.

٥ـ مرجع سابق. پنهان نماند که سیبویه این دو عبارت را از خلیل نقل کرده است.

٦ـ الکتاب ج١ص٤٦٧.

٧ـ الکتاب ج١ص٤٦٧.

٨ـ الکتاب ص٤٧١.

میشود اطلاع داشته ولهذا میگوید: «ویزعمون أنها فی قراءة ابن مسعود» یا «وقدقرأه‌الحسن».

ثانیاً ـ برخی ازقراءات را مستقیماً از استاد خود عیسی بن عمریا خلیل نقل میکند وخود دربارهٔ برخی ازآن قراءات اظهارنظر مینماید واجتهاد را در قرائت راه میدهد چنانکه پس ازنقل قرائت خلیل میگوید: «ولوقال ان کانت عربیة جیدة». ودرمورد دیگر گفته است «ولوقرأت وان المساجدلله کان جیداً» بکسر ان.

ثالثاً ـ سیبویه قرائتهای شاذ را با تعبیرهای «وقدقرء بعضهم» «وقد بلغنا أن بعض القراء» «وزعموا انها فی مصحف أبی کذا» مشخص نموده‌است.

رابعاً ـ سیبویه بقراءات مختلف یك آیه استشهاد میکرده است چنانکه در باب اشتغال بقرائتهای «واما ثمود» برفع ونصب ثمود ودرجای دیگر بقرائت «وحورعین» «وحوراًعیناً» تمسك جسته وشذوذقرائت، اورا ازاحتجاج به‌آن باز نداشته است.

خامساً ـ سیبویه در ترجیح قراءات ودرفن «الحجة فی القراءات» صاحب نظر وحتی چنانکه خواهیم گفت مبتکر بوده است. وی روایات غیر مشهور رارد میکرده وبااینکه احتجاج واستشهاد باین قبیل قرءات رادرقواعد زبان عرب تجویز مینموده اما خواندن قرآن رابآن قراءات جایز نمیدانسته است چنانکه درقرائت «واماثمود فهدیناهم» (برفع ثمود) میگوید «الا أن القرأة لاتخالف السنة» و در «الزانیة والزانی» «السارق والسارقة» (بنصب) میگوید: «وهو فی العربیة علی ماذکرت لك من القوة ولکن أبت العامة الاالقراءة بالرفع»

دراین موارد، سیبویه قرائت را ازلحاظ قواعد، صحیح وقوی میداند اما بلحاظ محافظت برنص قرآن وبرقرائت مشهور، آن رامردودویاضعیف دانسته است. اماگاهی قرائتی را رد میکند چون بالغت فصیح منطبق نیست واین امر فقط درمورد قراءات شاذ است نه قراءات مشهور، مثلا درقرائت خلیل «انه من

يحادد‌الله ورسوله فأن‌له نارجنهم» بنصب «أن» میگوید: «ولوقال «فان» (بکسر همزه ان) کانت عربیة جیدة» وگـويا اين جمله تعريض است بااینکه قرائت خلیل عربی فصیح نیست وبهمین جهت باکلمهٔ «زعم الخلیل» تعبیرمیکند

سیبویه بهمین علت، در اخبار بنکره وتقدیم وتأخیر خبرمیگوید: وجمیع ماذکرت لك من التقدیم والتأخیر والالغاء والاستقراء عـربی جید کثیرفمن ذلك قوله عزوجل «ولم یکن له کفوا احداً» واهل الجفاء من العرب یقولون «ولم‌یکن کفواله‌أحد» کانهم أخروها حیث کانت غیرمستقر...(۱) دراینجا سیبویه‌ازکسانیکه برخلاف مشهورومخالف عربی جید قرآن را قرائت‌میکنند به (اهل‌جفاء) تعبیر کرده است.

سیبویـه، گاهی قـرائتی را قبیح و ردی (پست) دانسته وآن را رد میکند وچنانکه گفتیم این امراختصاص به قراءات غیرمشهور وشاذ دارد. بنابراین ما میتوانیم ازالکتاب سیبویـه بدست آوریم کـه کدام قـرائت درعصروی مشهور وکدام‌غیرمشهوربوده‌است، وچنانچه بیشترتأمل کنیم ممکن‌است برخی‌ازقرائتها که بعداً مشهورومتواترشناخته شده‌باین علت که درقرن چهارم‌ابوبکربن مجاهد آن رابرگزیده ویکی ازقراءات سبع بشمارآورده، درعصرسیبویه ازاین شهرت برخوردار نبوده است و ایـن خود مفتاحی است بـرای باز کـردن بحثی جدید درقراءات‌که دراینجا مجال‌آن نیست.

سادساً ـ سیبویه درتفسیرقرآن‌وبیان‌معنی آیات، همانطورکه روش‌ودأب علمای پرهیزگار است جانب احتیاط را رعایت میکند مثلا دراین‌آیه «والذین اتخذوامن دونه اولیاء مانعبدهم» میگوید کانه قال ـ والله‌اعلم ـ قالوانعبدهم(۲) ودرجای دیگرمیگوید فهومحمول علی هذاالاضمارونحوه، والله‌اعلم

۱ـ الکتاب ج۱ ص۲۷.

۲ـ الکتاب ج۱ ص۴۷.

آنچه گفته شد صورت ناقصی از رابطهٔ سیبویه و کتاب او با قرآن واثر مستقیم وی درعلوم قرآنی است اینك اثرغیرمستقیم سیبویه دراین علوم

دوم ، رابطه و تأثیر غیرمستقیم

حدود تأثیر سیبویه دربسط علوم قرآنی هنگامی روشن میشود که بدانیم کتاب سیبویه و آراء اودرعلمای علوم قرآن که غالباًهمان علمای عربیت بودند تاچه پایه مؤثربوده وامواج این بحرمتلاطم تاکجاگسترش یافته است و اینك اجمالی ازبسیار .

اولا قدیمترین کتاب ، در «معانی القرآن» که دردست است کتاب «معانی القرآن» فراء متوفی ۲۰۷هـ است(۱) ، فراء ازشاگردان کسائی است(۲) ودرجلسهٔ مناظرهٔ سیبویه باکسائی حضورداشته وسیبویه ابتدا بااو ودیگرشاگردان کسائی بمباحثه نشسته آنگاه باکسائی (۳) . حال به‌بینیم این کتاب معانی القرآن الفراء چطورفراهم آمده است .

اخفش صغیریا اخفش اوسط سعیدبن مسعدة، (واوغیرازابوالحسن علی بن سلیمان متوفی ۳۱۵هـ است که بعداً لقب اخفش صغیربه‌او اختصاص یافت) ملازم وشاگرد سیبویه (۴) بودگواینکه سیبویه اورا ازخود اعلم میدانست (۵) وبااو معاملهٔ یك شاگرد نمیکردوهمین شخص ، کتاب سیبویه راتعلیم ونشرداد، وهمان است که کسائی رقیب سیبویه ۷۰ دیناربه اومیدهد تاکتاب سیبویه را سراً باو تعلیم دهد (۶). بهرحال اخفش ،میگوید : «کسائی ازمن خواست کتابی برای اودر معانی القرآن بنویسم ومن باشارهٔ اوچنین کتابی را نوشتم ، کسائی کتاب مرا

۱- این کتاب دونوبت چاپ شده‌است : ط دارالکتب وط دارالکتاب العامة.

۲- انباه الرواة ج۲ ص۲۷۲ .

۳- معجم الادباء ج۱۶ص۱۹ .

٤- معجم الادباء ج۱۶ص۱۹ .

۵ - زهرالاداب ج۱ ص٤۸۷ .

۶- مراتب النحويين ص ۷٤ .

راهنمای خود قرارداد و کتابی در «معانی القرآن» نوشت، و آنگاه فراء کتاب معانی القرآن خودرا براساس آن دو کتاب تألیف کرد»[1]. علاوه براین، فراء خود بنابر آنچه درمقدمهٔ المحتسب[2] ابن جنی آمده شاگرد سیبویه نیز بوده‌است.

پس از کتاب فراء ابوجعفر رواسی، نضربن‌شمیل، زجاج، ابوعلی الفارسی، ابوجعفر النحاس، قطرب ودیگران کتابهائی درمعانی القرآن پرداختند.[3]

کتابهای معانی القرآن شامل مباحث مختلف مفردات وغریب القرآن، متشابهات، اعراب القرآن، احتجاج برقراءات ونحو آن بوده است که هرکدام بتدریج فن وعلمی مستقل ازعلوم قرآنی بشمار آمدند ودر این کتابها از آراء سیبویه بسیار استفاده شده است.

همچنین ابوعبیدة معاصر فراء متأثر از سیبویه بود[4]. وی کتابی در مجازات القرآن نوشته ودرعلم لغت متضلع بوده‌است. وبقول ابوالطیب لغوی سه‌نفر درآن عصر پیشوایان مردم درلغت وشعر وعلوم عربیت شناخته میشدند که قبل وبعداز آنها کسی همپایهٔ آنان نبود - تااینکه میگوید این سه‌تن عبارت بودند از ابوزید وابوعبیدة واصمعی وهرسه‌تن قرائت وشعر ونحورا ازابوعمروبن العلاء فراگرفتند[5] بدیهی است سیبویه ازعلوم اینان متأثر بوده ومتقابلا، درآراء ایشان اثر گذاشته است، ونیاز به گفتن نیست که سلسلهٔ راویان ومؤلفان درعلوم قرآنی بهمین اشخاص میرسد.

سیبویه و کتاب او، درعلم غریب القرآن ومفردات القرآن تأثیر کرده‌است زیرا این کتاب همانطور که بقول دکترعون، اولین کتاب شناخته شده درعلم نحو

۱- اصول النحو ازسعید افغانی ص ۲۲۲ بنقل ازطبقات النحویین واللغویین ص ۷۱.

۲- ص ۳۸.

۳- مقدمهٔ المحتسب ص ۳۵.

٤- سه‌تن ازاساتید درمقدمهٔ المحتسب ص ۳۵.

۵- مراتب النحویین ص ۳۹.

است[1] مشتمل بر بسیاری از مباحث لغوی نیز هست ، جلد اول الکتاب درمباحث قواعد نحو وجلد دوم آن غالباً درمباحث اصوات وابنیهٔ کلمات است سیبویه در مباحث جمع وتثنیهٔ اسماء، امثلهٔ فراوان آورده وریشهٔ لغات و کلمات رابیان کرده است .

زجاج میگفت هر گاه درامثلهٔ کتاب سیبویه تأمل کنی ثابت میشود که وی اعلم مردم به‌لغت است [2] وچون به‌این امر توجه کنیم که سیبویه شاگرد خلیل مؤلف کتاب «العین» است وبعلاوه خوداو بااعراب تماس میگرفته ومستقیماً از آنان یابوسیلهٔ ثقات[3] طرز تلفظ کلمات را میآموخته بهتر به مرتبهٔ دانش‌اودر لغت واقف میشویم .

ونیز اثرسیبویه در کتب اعراب‌القرآن مشهود است ، چنانکه زجاج در کتاب اعراب‌القرآن[4] مکرراً بقول سیبویه استشهاد کرده وبنظروی احترام گذاشته است .

ثانیاً یکی از رشته‌های علوم قرآنی علم «الحجة علی‌القراءات» است ، هدف ازاین علم ، آنست که درستی وصحت قراءات رابا توجه به قواعد ادبی بیان کنند وشکوک‌وشبهات رااز قرائتهای قرآن بزدایندو گرچه‌نزدعلمای قرائت مسلم‌است که قراءات باید متواترباشدوبتواتر ، ازپیشوایان وأئمه قرائت نقل‌شود وبه صحابه ورسول اکرم برسد اما درعین حال همانطورکه علم نحووعربیت درابتدا پشتوانهٔ قرآن بوددرطول زمان نیز ازآن علم برای حمایت ازقرائتهای مختلف استفاده میشد .

۱- سال ۱۱ص ۳۴ .

۲- انباه‌الرواة ج۲ص ۳۵۸.

۳- مانندانیکه میگوید «وسمعنا من‌العرب» یا «وسمعنا فصحاءالعرب یقولون». الکتاب ج۱ صفحات ۴۵۴،۴۶۵،۴۷۴،۴۶۷،۴۶۹،۴۸۶ ملاحظه شود .

۴- ج۱ صفحات ۱۶،۴۱،۵۳،۱۳۱،۲۱۸ . ونیزدر جلد دوم .

اینك دو کتاب از علم «الحجة علی القرءات» را که هردو در قرن چهارم توسط دوتن از شاگردان ابوبکر بن المجاهد - اولین کسیکه قرائتهای سبع را برگزیده - تألیف شده مورد توجه قرار میدهیم، یکی کتاب «الحجة فی القراءات السبع» (۱) از ابن خالویه متوفی ۳۷۰ ه که مختصر است و دیگر کتاب «الحجة فی علل القراءات السبع» (۲) از ابوعلی حسن بن احمد الفارسی (۲۸۸-۳۷۷) که بسیار مفصل است.

ابوعلی و ابن خالویه در علوم عربیت و علوم قرآنی باهم رقابت داشته و با یکدیگر دائماً در حال تعارض و ردو ایراد بوده‌اند که شرح آن مفصل است (۳). وگرچه پیش از آنان هم کسان دیگری در علم احتجاج بر قراءات کتاب نوشته‌اند (۴) ولی از آن کتب اطلاعی در دست نیست، ظاهراً کتاب الحجة ابوعلی فارسی دراین موضوع مشروحترین کتاب یا لااقل مشروحترین کتابیست که بدست ما رسیده است و ابوعلی این کتاب را برای عضدالدوله دیلمی تألیف کرده است. (۵)

ماقبلا نقش سیبویه را در قراءات شرح دادیم و گفتیم که وی از صاحب نظران دراین علم بوده است و پس ازوی فراء در کتاب معانی القرآن و دیگران نیز بطور پراکنده از مسائل این علم بحث کرده‌اند وگرچه ابن خالویه در کتاب موجز خود ظاهراً چیزی از سیبویه نقل نکرده امابیگمان تحت تأثیر افکار وی و فراء و دیگران بوده است.

اما ابوعلی فارسی بطور واضح تحت تأثیر افکار سیبویه بوده و شواهد آن بسیار است. تأثر ابوعلی از سیبویه نیاز بشرح و بسط دارد، و آقای دکتر عبدالفتاح

۱- بتصحیح وتحقیق دکتر عبدالعال سالم مکرم مدرس نحو در دانشگاه کویت.

۲- بتصحیح وتحقیق و بامقدمهٔ علی النجدی ناصف، دکتر عبدالحلیم نجار، دکتر عبدالفتاح شلبی ومراجعهٔ علی النجار.

۳- دراین خصوص به کتاب ابوعلی الفارسی تألیف عبدالفتاح شلبی رجوع شود.

٤- مقدمهٔ الحجة ابوعلی ص ۲۸ نقل از الفهرست ص ٤۹.

۵ - مقدمهٔ الحجة ص ۲۹.

شلبی یکی از مصححین کتاب الحجهٔ ابو علی این موضوع را بطور مستوفی و مشروح در کتاب «ابو علی الفارسی» که در سال ۱۳۷۷ هـ بمناسبت هزارمین سال درگذشت ابو علی انتشار داده متعرض شده است.

قبل از اینکه چیزی از این موضوع بنویسیم مهم است که بدانیم ابو علی در جلد اول کتاب الحجه که در دسترس بنده است در ۳۷ (۱) مورد بقول سیبویه استشهاد کرده است، طبعاً در سایر مجلدات آن کتاب که هنوز بدست من نرسیده از این شیوه دست برنداشته است.

سیبویه و ابو علی هردو شیرازی و از پیروان مکتب نحو بصره بوده‌اند (۲) و ابو طالب عبدی دربارهٔ آن دو میگوید: در فاصلهٔ مابین سیبویه و ابو علی کسی افضل از ابو علی نبوده است (۳).

ابو علی، کتاب سیبویه‌ را ابرابی بکر سراج قرائت کرد ونیز کتاب «المسائل المشروحة من کتاب سیبویه» تألیف مبرد رانزد سراج خواند (۴) بعلاوه الکتاب را باردوم نزد مبرمان بخواند (۵). ابو طالب عبدی شاگردان ابو علی را که نزدوی الکتاب را میخواندند متجاوز از سی نفر میداند (۶) وبقول ابوحیان توحیدی: فأما ابو علی فأشد تفردا بالکتاب وأشد اکبابا علیه (۷)

ابو علی، در کتاب (الاغفال) قول بصریین ورأی سیبویه راتأیید میکند (۸)

---

۱ - صفحات ۱۸، ۲۲، ۳۳، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۲، ۷۶، ۸۲، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۶، ۳۵۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۰۰.

۲- کتاب ابو علی ص ۱۰۰ تا ۱۰۵.

۳- مقدمهٔ الحجه ص ۲۰.

۴ و ۵ - مقدمة الحجه ص ۱۵.

۶- مقدمهٔ الحجة ص ۱۸.

۷- کتاب ابو علی ص ۹۲.

۸- کتاب ابو علی ص ۱۰۷.

دکتر عبدالفتاح شلبی راجع به تأثر ابوعلی از سیبویه میگوید: ابوعلی کتاب سیبویه را بادقت خوانده، میان نسخه‌های مختلف آن موازنه بعمل آورده، موارد اختلاف وتعارض الکتاب راشرح داده، مذهب سیبویه را ثابت کرده وبر آن دلیل اقامه نموده است، ابوعلی در موارد اختلاف، تصریح کرده باینکه قول درست قول سیبویه است، ابوعلی بروایت سیبویه اعتنا وبر آن قیاس کرده است. کتاب الحجة ابوعلی بمنزلهٔ شرح برای بسیاری از عبارات سیبویه ویا تطبیق قواعد آنست، ابوعلی پارهٔ از الفاظ وتعبیرات سیبویه را بکاربرده است ...، نظر ابوعلی به سیبویه منحصر در نحو ولغت نبوده بلکه از سیبویه بعنوان قاری قرآن وراوی قرائت بهره‌مند شده است(۱)... تا آخر کلام دکتر عبدالفتاح شلبی

ثالثاً- کتاب سیبویه و آراء وی بطور کلی درادوار بعداز او راهنما وبلکه مقتدی و پیشوای دانشمندان بوده است، اعم از علمای مشرق یا مغرب، شواهد بیشمار این سخن رامیتوان بچند دسته تقسیم کرد وما تنها بذکر نمونه‌هائی از آنها اکتفا میکنیم:

ابوطیب لغوی میگوید: «سیبویه پس از خلیل اعلم مردم به نحو است، سیبویه کتابی تألیف کرد که مردم آن را «قرآن النحو» نامیدند». (۲)

کسائی رقیب سرسخت سیبویه کتاب سیبویه رابا پرداخت هفتاد دینار نزد اخفش خواند، وهمین امرزبان جاحظ را درمقام مفاخره بین بصریین و کوفیین باز کرده کوفیین را سرزنش میکند که «شما بر کتاب سیبویه اعتماد میکنید ولی فضل او رامنکر میشوید». (۳)

جاحظ خود درباره الکتاب میگوید: «کسی درنحو کتابی مانند آن ننوشته است». (۴) جاحظ گرانبهاترین تحفه ایکه به محمدبن عبدالملک هدیه میدهد کتاب

۱- کتاب ابوعلی الفارسی ص ۱۲۹.

۲- مراتب النحویین ص ۶۵.

۳- انباه الرواة ج ۲ ص ۳۵۰.

٤- همان مدرك.

سیبویه است که آن را ازمیراث فراء خریده است.(۱)

فراء می‌میرد درحالیکه کتاب سیبویه را زیرسردارد !؟(۲)

مبرد بکسیکه میخواست الکتاب رابروی بخواند میگفت: «**هل رکبت البحر ؟**»(۳)مدینی میگفت هر کس بخواهد پس از کتاب سیبویه درنحو کتابی بنویسد باید خجالت بکشد(۴) ابـوحاتم سجستانی (م ۲۵۵ﻫ) نحوی ومقرئی مشهور، کتاب سیبویه رادونوبت نزداخفش میخواند(۵)

ابوعلی حسن بن داود، الکتاب رایکی ازچهار کتاب میداند که اهل بصره بآن افتخارمیکنند، سه کتاب دیگر عبارتست از: البیان والتبیین والحیوان جاحظ و کتاب العین خلیل(٦)

اولین کتابیکه درعلم نحوداخل آندلس گردیده کتاب کسائی وپس از آن کتاب سیبویه بوده است وهمینکه الکتاب بآندلس رسید مردم آنـدلس بدرس وحفظ آن اقبال کردند وعده‌ای بحفظ آن مشهورشدند وعده دیگرمتصدی درس وشرح وتعلیق بر آن شدند(۷).

نام سیبویه ضرب المثل دردانستن علم نحو گـردید، ابن خلدون دانشمند مغربی دربارهٔ ابن هشام مؤلف کتاب مغنی اللبیب میگوید: «ما درمغرب شنیدیم که عالمی درمصردرنحووعربیت پیداشده که اورانحوی ترازسیبویه می دانند»(۸)

---

۱ - انباه الرواة ج۲ ص۳٤۸ ومعجم الادباء ج۱٦ ص ۲۲۳

۲- انباه الرواة ج۲ ص۳٤۸ ومعجم الادباء ج۱٦ص۱۲۲.

۳- انباه الرواة ج۲ص۳٤۸.

٤- همان مدرك .

۵- انباه الرواة ج۲ ص۵۸

٦- مقدمهٔ آثار الجاحظ از عمر ابو النصر بنقل ازطبقات الحنفیة ص۱۲٦.

۷- اصول النحو ص۲۳۱.

۸- مقدمهٔ محمد محی الدین عبدالحمید بر کتاب مغنی اللبیب ص٦.

در اینجا تذکر این نکته شاید لازم باشد که ابن هشام در کتاب مغنی روش سیبویه را پیش گرفته و مانند وی به حل مشکلات و رموز قرآن از جنبهٔ ادبی و اعرابی پرداخته و احتمالا در این کار از سیبویه الهام گرفته است. کتاب مغنی مانند الکتاب سیبویه تفسیر گونه ایست بر قرآن از لحاظ ادبی و فن اعراب. شرح استشهاد ابن هشام بآراء سیبویه و احترام وی بنظرات و اقوال آن دانشمند خود در خور مقاله و یا رساله‌ایست. داستان زنبوریه و مناظرهٔ سیبویه و کسائی را هم غالباً از زبان ابن هشام در مغنی شنیده و خوانده ایم.

علاوه بر آنچه ذکر شد دانشمندان صدها شرح و تعلیق بر کتاب سیبویه و ابیات و شواهد آن نوشته اند که خود حاکی از اهتمام آنان باین کتاب است. شواهد کتاب سیبویه بعد از وی ملاك عمل نحویین قرار گرفت(۱). اصولا استشهاد سیبویه بشعر شاعری مایهٔ اعتبار و افتخار شاعر بود. بشار بن برد سیبویه را هجو میکرد که چرا به شعر او استشهاد نمیکند و سیبویه پس از آن برای مصون ماندن از زخم زبان بشار به شعر وی احتجاج کرد (۲).

همانطور که قبلا تذکر دادم شواهد و ادلهٔ تأثیر و نفوذ آراء سیبویه در دانشمندان علوم ادبی و نحوی و علوم قرآنی اعم از معاصران وی و یا طبقات پس از وی تا عصر حاضر نسبت بکلیهٔ مکتبهای نحوی و ادبی اسلام اعم از مکتبهای شرق و غرب و حتی مکتب آندلس و نیز در مکتبهای قرائت فراوان است و با تحقیقات و بحثهای ارزنده ایکه دانشمندان شرکت کنندهٔ در کنگره سیبویه در زمینه‌های مختلف بعمل میآورند این موضوع کاملا روشن خواهد شد و نیازی به آن نیست که اینجانب همهٔ یادداشتهای خودرا در این خصوص یادآور شوم.

اینك نتیجه میگیریم هر خدمتی و هر کوششی که دانشمندان علوم عربیت و قرآن و بلکه دانشمندان کلیهٔ علوم اسلامی بکتاب خدا کرده‌اند بحکم اینکه

۱- خزانةالادب ج ۱ ص ۱۶۵.

۲- خزانةالادب ج ۱ ص ۸.

بواسطه ویابلاواسطه ازخرمن پرفیض الکتاب سیبویه دراحاطه برعلوم ادبی ولغت وقرائت بهره‌مند بوده‌اند باید سیبویه رادرآن خدمات وکوششها سهیم بدانیم، واینست معنی رابطه وتأثیر غیرمستقیم سیبویه درحل رموزومشکلات قرآن.

باری سیبویه، این جوان پاك دل وبرازندهٔ پارسی که دلهاوعقلها راسالها وقرنها فریفته ومسخردانش خویش ساخته‌است برای چندمین بار صدق حدیث نبوی راکه فرمود: «لوكان العلم فى الثريالتناوله رجال من فارس» ثابت کردوبدان تحقق بخشید.

مآخذ ومدارك

١ـ اعراب القرآن المنسوب الى الزجاج تحقيق ودراسة ابراهيم الابيارى ط المؤسسة المصرية العامة

٢ـ انباه الرواة على انباه النحاة تأليف الوزير جمال الدين ابى الحسن على بن يوسف القفطى، بتحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم ط دار الكتب المصرية

٣ـ ابوعلى الفارسى حياته ومكانته بين أئمة العربية وآثاره فى القراءات والنحو، تأليف الدكتور عبدالفتاح اسماعيل شلبى ط نهضة مصر.

٤ـ اثرالقرآن الكريم فى اللغة العربية تأليف احمدحسن الباقورى بامقدمهٔ طه حسين ط دار المعارف بمصر

٥ـ اثرالقرآن فى تطور النقد العربى تأليف الدكتور محمد زغلول سلام ط دار المعارف بمصر.

٦ـ تاريخ آداب اللغة العربية تأليف جرجى زيدان ط دار الهلال بالقاهره

٧ـ الخصائص تأليف ابى الفتح عثمان بن جنى بتحقيق محمدعلى النجار ط دار الهدى للطباعة والنشر بيروت.

٨ـ الحجة فى القراءات السبع تأليف الامام ابن خالويه تحقيق وشرح الدكتور عبدالعال سالم مكرم ط دار الشرق بيروت.

٩- الحجة فى علل القراءات السبع لابى على الحسن بن احمد الفارسى بتحقيق على النجدى ناصف ، الدكتور عبد الحليم النجار الدكتور عبد الفتاح شلبى ، من سلسلة (تراثنا) .

١٠ بغية الوعاة فى طبقات النحويين والنحاة تأليف العلامة السيوطى ط مطبعة السعادة بمصر .

١١- خزانة الادب ولب لباب لسان العرب تأليف عبد القادر بن عمر البغدادى تحقيق عبد السلام محمد هارون ط دار الكتاب العربى للطباعة والنشر بالقاهره

١٢- زهر الادب وثمر الالباب لابى اسحاق ابراهيم بن على الحصرى القيروانى بتحقيق على محمد البجاوى ط دار احياء الكتب العربية .

١٣- فى اصول النحو ، تأليف سعيد الافغانى ط دار الفكر- بيروت .

١٤- الكتاب ، تأليف سيبويه ، ط بولاق.

١٥- مراتب النحويين ، تأليف ابى الطيب عبد الواحد بن على اللغوى الحلبى بتحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم ط نهضة مصر .

١٦- المحتسب فى تبيين وجوه شواذ القراءات والايضاح عنها ، تأليف ابى الفتح عثمان بن جنى بتحقيق على النجدى ناصف ، الدكتور عبد الحليم النجار ، الدكتور عبد الفتاح اسماعيل شلبى ط المجلس الاعلى للشئون الاسلامية - القاهره

١٧- معجم الادباء ، لياقوت ط دار المأمون .

١٨- البدور الزاهرة فى القراءات العشر المتواترة ، تأليف عبد الفتاح القاضى ط مصطفى البابى الحلبى .

١٩- غاية النهاية فى طبقات القراء ، شمس الدين ابى الخير محمد بن محمد بن الجزرى ط ج برجستراسر .

٢٠- طبقات المفسرين للحافظ شمس الدين محمد بن احمد الداودى بتحقيق على محمد عمر ط مكتبة وهبة.

٢١- معانى القرآن ، تأليف ابى زكرياء يحيى بن زياد الفراء ، تحقيق الدكتور

عبدالفتاح اسماعيل شلبى، مراجعة الاستاذ على النجدى ناصف، ط الهيئة المصرية العامة للكتاب.

۲۲- القرآن الكريم.

۲۳- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم.

۲۴- مجمع البيان فى علوم القرآن از فضل بن حسن امين الاسلام طبرسى چاپ صيدا.

۲۵- التفسير والمفسرون از محمد حسين الذهبى، ط دار الكتب الحديثه، القاهره.

۲۶- الفهرست، تأليف محمد بن اسحق النديم، ط ايران.

۲۷- مجلة كلية الاداب، جامعة الاسكندرية ج ۱۱ (۱۹۵۷).

۲۸- الطبقات الكبرى از محمد بن سعد كاتب واقدى ط ليدن.

۲۹- الاتقان فى علوم القرآن از علامه سيوطى ط قديم، محل طبع معين نشده است.

۳۰- الجمع الصوتى الاول للقرآن الكريم، أو المصحف المرتل، بواعثه ومخططاته، بقلم لبيب السعيد ط دار الكتاب العربى للطباعة والنشر: القاهرة.

۳۱- مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب تأليف ابن هشام بتصحيح محمد محى الدين عبدالحميد ط قاهره.

۳۲- آثار الجاحظ تأليف عمر ابوالنصر.

۳۳- من تاريخ الادب العربى تأليف دكتر طه حسين طبع قاهره.

۳۴- تفسير طبرى طبع قاهره ط اول.

دکتر رحیم هویدا
از : دانشگاه تبریز

شخصیت برجسته سیبویه

نام وی عمرو بن عثمان بن قنبر الفارسی بیضاوی مکنی به ابو بشر یا ابو الحسن وملقب به سیبویه میباشد که وی را امام النحاة ورئیس البصریین لقب داده‌اند.

وی یکی از صدها درخشانترین ستارگان ادب آسمان ایران است که در قرن دوم هجری درعین جوانی استاد مسلم علوم عربی وفنون نحوی گردیده وشاگردان بسیاری ازخرمن علم ودانش این دانشمند بلندپایه ایرانی خوشه چیده‌اند که هر کدام از آنها نیز ازمشاهیر دانشمندان عرب وفارسی گردیده‌اند.

تاریخ تولدوقسمتی اززندگانی وی مانند تاریخ زندگی برخی ازبزرگان علم وادب درهاله‌ای از ابهام باقی مانده وبه تحقیق روشن نیست که وی درچه سالی پابعرصه وجود نهاده است.

ازتاریخ حرکت ومسافرت وی به بصره نیز اطلاع صحیحی دردست نداریم اما ازقرائن واوضاع واحوال مسلم است که منظوروی ازمسافرت به بصره کسب علم ودانش بوده که درزمان وی نزدیکترین مرکز علمی بزادگاهش بیضأ بشمارمیرفت.

نبوغ ذاتی وهوش سرشار این دانشمند بلندپاید ایرانی را برای رسیدن به بالاترین مدارج علمی راهی بصره ساخته است.

بطورمسلم سیبویه بهنگام جوانی دانش مقدماتی رادرزادگاه خودآموخته

وهنگام حرکت بسوی بصره از علوم مقدماتی بهره‌مند واز تمکن مالی برخوردار بوده است.

زیرا کوتاه مدت حیات وی امکان نو آموزی در بصره وسپس تکمیل معلومات وبعداً جلوس درمسند استادی و تألیف چنان کتاب جاودانی رابوی نمیداده است که بلافاصله پس‌از ورود به بصره بافراغت خاطر بکسب دانش پرداخته وبابزرگترین استادان عصرخود به مناظره برخاسته باشد.

خوش‌پوشی وخوش‌بوئی وی که بهنگام‌تلمذ از آن برخوردار بوده چنانچه استادان خودش نیزبدان بارهامعترف بوده‌اند که درصفحات بعدی خواهد آمد تمکن مالی وی را مسلم میسازد.

وجه تسمیه سیبویه

درمورد وجه‌تسمیه‌سیبویه مؤلف ریحانة‌الادب مینویسد که چون در کودکی مادرش اورا باسیب گرم میکرد به سیبویه شهرت یافته است برخی گفته‌اند سیب بویه بمعنای بوی سیب است چون ازاو بوی سیب میآمد.

بعضی معتقدند که چون سیب را دوست داشت وهمیشه در دستش سیب بود بوی سیبویه گفته‌اند.

عده‌ای میگویند که چون‌چهره‌سرخ وسفیدداشت‌واز جمال زیبائی بهره‌مند بوده سیبویه نامیده شده.

باز اورا سه بویه گفته‌اند که سه بوی خوش ازوی بمشام میرسید.

سی‌بویه نیز گفته‌اند که سی‌بوی خوب از آن استشمام میشد.

سیبویه چون کسی در کنار او میایستاد بوهای خوش ازاومیشنید.

اما حقیقت اینست که سیبویه نامی بوده مانند سایرنامهاکه مادربراونهاده بود واین‌نام مرکب ازدوقسمت است که یکی سیب که همان میوه معروف است ودیگری اویه که تازیان آن را ویه تلفظ کرده‌اند که پسوندی‌است دال برخردی وکوچکی ولطافت مانند مرزویه، رنجویه، حمدویه، شاهویه وماهویه وغیره

وروی هم سیبویه معادل است با سیبك .

بهرحال تلفظ سیبویه بفتح واو وسکون یاء تحتانی یا سیبویه بضم باء وسکون واو بنابرذکر کتب رجال وترجمه اعلام هردوصحیح است .

قدرمسلم اینکه سیبویه پس از ورود به بصره بلحاظ هوش وافـر واستعداد فـوق العاده‌ای کـه داشته درمحاضر استادان بلندپایه‌ای مانند ابوزید انصاری وابـوالخطاب عبدالحمیدبـن عبدالحمید ثعلبی ملقب بـه اخفش کبیر وعیسی بن عمربن ثقفی و حمادبن سلمه ویونس ابن حبیب وابـوعبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی ودیگران علوم وفنون مختلفه ادب عرب راآموخته است .

شخصیت وی

راجع به شخصیت وهوش واستعداد خارق العاده وی روایت تنی چنداز استادان وی رادراینجا میآوریم .

مینویسند به یونس ابن حبیب یکی ازاستادان وی که پس ازفوت سیبویه در حال حیات بوده گفتند کـه سیبویه کتابی درعلم نحو وبیانات خلیل ابن احمد در هزارورق برشته تحریرآورده یونس ازاین کلام درشگفت شدکـه عجبا وی در این مدت کوتاه چطورتوانسته‌است آنهمه قواعدواحکام رادرکتابی بیاوردوو‌قتی کتاب راآوردند یـونس مقداری ازآن را خواند وگفت سیبویه درایـن کتاب هرچه ازخلیل حکایت کرده باید درست باشد زیراآنچه ازمن روایت کرده‌است درست میباشد .

مخزومی میگوید روزی در درس خلیل ابـن احمد فـراهیدی استاد مسلم عروض حاضربودم وبه بیانات خلیل گوش فرا داشتم که ناگاه ابوبشرسیبویه که جوانی خوبروی وخوش‌بوی وخوش پـوش بود وارد مجلس درس شد تاچشم استادبرشاگردافتاد برای تجلیل ازوی گفت **«مرحبا بزائر لایمل»** وخلیل درحق هیچکس اینطور تجلیل نمی کرد .

ابوزید انصاری یکی دیگرازاستادان سیبویه کـه ذکـرش گذشت درباره

شخصیت سیبویه گوید سیبویه جوانی بود بزینت کمال و جمال آراسته آرام و مؤدب و نظیف بوده و خوب لباس میپوشیده و زیبائی وی چنان بوده که دو گونه وی همانند دو سیب سرخ و سفید معطر و زیبا مینموده و دو گیسوی خود بر دوش میانداخته و در جلسه درس حاضر می شده است. ابو حاتم سجستانی که خود از مشاهیر ادب و علوم عرب میباشد درباره شخصیت سیبویه میگوید:

سیبویه جوانی بود بافراست و ذکاوت فوق العاده کثیر المطالعه و باحلیه جمال و کمال آراسته. عارض وی مانند دو سیب سرخ خوش بوی و دانشمندترین شاگردان خلیل بن احمد بوده و اکثراً در مجالست استادش خلیل میبوده است.

باز ابو حاتم گوید که: سیبویه دارای گرفتگی و لکنت زبان بوده ولی تحریر و کتابت وی بی نظیر و مانند آب روان و مانند چشمه‌سار جوشان می باشد.

خطیب بغدادی گوید: سیبویه نخستین بار برای آموختن علم حدیث بدرس علامه حماد بن سلمه که امام حدیث و شیخ اهل بصره بود رفت و مدتی در سلک شاگردان وی بود روزی برسر موضوعی بااستاد خود اختلاف نظر پیدا کرد و استاد بوی گفت ای سیبویه اشتباه تلفظ کردی و این خطاب استاد بوی گران آمد و در پاسخ گفت دنبال علمی میروم که در سخن گفتن خطا نکنم و محضر حماد را ترک کرد و به محضر اخفش اکبر و خلیل و عیسی بن عمر رفت تا استاد مسلم روزگار خود شد.

کتاب وی

کتاب سیبویه که الکتاب نام دارد یکی از شاهکارهای قواعد نحو و ادب عربی است که مانند دریائی بی کران پراز در و گوهر است و در نظر اهل ادب پس از قرآن کریم محکمترین کتاب در قواعد نحو میباشد و بدین لحاظ آنرا قرآن النحو نامیده‌اند. الکتاب مبین شخصیت برجسته سیبویه میباشد که کلیه قوانین نحو را بطور مستقل در آن تألیف نشان داده است.

این سخن از ابو العباس است که هر کس درصدد آموختن و تعلم الکتاب

برمیآمد ابوالعباس بدو میگفت (**رکبت البحر**) (یعنی بدریا شدی) واز این سخن تعظیم واستعظام این کتاب وشخصیت برجسته علمی وی روشن میشود.

اشتمال الکتاب به آیات قرآنی واشعار فصحاء عرب وفحول ادب تازی بوی مزیت فوق العاده‌ای بخشیده وآنرا همانند کتاب مجسطی بطلمیوس درهیئت وکتاب ارسطو درمنطق دانسته‌اند.

جاحظ بن عثمان میگوید درعلم نحو هرگز کتابی مانند کتاب سیبویه برشته تحریر درنیامده است.

مازنی (ابوعثمان بکربن محمد) گوید: پس از الکتاب در نحو کتابی بزرگ نوشتن شرم آور است.

وباز علامه نحریر مرحوم بحرالعلوم که خود یکی از بزرگان عالم تشیع وفقهای اثنی عشری است فرماید: (متقدمین ومتأخرین درعلم نحو عیال او هستند) الکتاب بارها در بیروت ومصر وکلکته وبرلین وپاریس چاپ شده وآنرا بفرانسه وآلمانی هم ترجمه کرده‌اند.

اجتماع عظیم وپرشکوه علمای ادب عالم اسلامی وشخصیت‌های علمی حاضر درجلسه وبحث درباره زندگی وکتاب وی یکی ازدلائل شخصیت برجسته علمی سیبویه است که روزهااست افکار همه دانشمندان را بخود متوجه ساخته است بالاتر ازهمه قدردانی وبزرگداشت شاهنشاه ایران ازاین شخصیت برجسته ایرانی بعدازگذشت ۱۲ قرن میباشد که در پیام خویش هنگام افتتاح کنگره چنین فرموده‌اند:

« نام سیبویه درتاریخ فرهنگ اسلامی مرادف بابنیان‌گذاری نحو زبان عربی است وبرای فرهنگ ایران مایه مباهات است که بزرگترین اثر نحو زبان تازی دردومین قرن هجری بدست این بزرگمرد پارسی تألیف شد.

الکتاب اثر جاودانی سیبویه نه‌تنها نخستین بلکه هنوز هم پس ازگذشت دوازده قرن معتبرترین کتاب درنحو زبان عربی است بطوریکه درباره آن گفته‌اند بعداز سیبویه هیچ کس نتوانسته است بر کتاب او حرفی که بکارآید بیفزاید ».

عده‌ای ازدانشمندان تازی زبان از معاصران وشاگردان سیبویه بوده‌اند که جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی بدانها مفصلا اشاره نموده که از آنجمله‌اند اخفش اوسط، قطرب، ابوالحسن، نضربن شمیل وسایرین.

الکتاب همچنین مورد توجه بسیاری از مشاهیردانشمندان ادب تازی وپارسی قرارگرفته وشروح متعددبآن نگاشته یا حاشیه‌ای برآن نوشته‌اندکه معتبرترین آنها ۴۲ نفرمیباشندکه عبارتنداز:

کسائی فارسی، فراء دیلمی، مازنی نحوی، ابواسحق زیادی، ابوالعباس مبرد، اخفش اصغر، ابن‌السراج، وابن‌النحاس وابوبکرمراغی و گروهی دیگر.

درتاریخ وفات وی نیزاقوال مختلفی دردست است زیرا مشهوراست که پس‌از مناظره باکسائی که بمسئله زنبوریه معروف است ازکثرت اندوه وتألم نتوانسته به اقامت خود دربصره ادامه دهد وبوطن خودبازگشته ودرآنجا فوت نموده‌است چنانچه مولوی گوید:

گفت حق‌است‌این ولی‌ای سیبویه اتق من شر من احسنت الیه

ازآنجمله است قول ابن خلکان که گوید: سیبویه پس از مراجعت بفارس دربیضاءِ شیراز بسال ۱۸۰ هجری فوت کرده است.

درآداب‌اللغة جرجی‌زیدان تاریخ وفات سیبویه رابسال۱۸۳هجری‌قمری نوشته است.

برخی دیگر مانند امام مرزبانی تاریخ درگذشت سیبویه را سال ۱۸۰ دانسته است.

وابوالفرج‌ابن جوزی هم گوید که‌تاریخ وفات سیبویه درسال۱۹۴هجری است.

مدفن وی را درمحله سنگ‌سیاه شیراز نوشته‌اند.

قدرمسلم اینست که تمام دورهٔ زندگی این دانشمند بی‌همال در قرن دوم هجری سپری شده‌است ووی با تألیف الکتاب درغنای فرهنگ اسلامی کوشیده

وازخودیك اثرارزنده جاودانی باقی گذاشته است. رحمةالله علیه رحمة واسعه

مآخذ مورد استفاده

۱ـ دائرةالمعارف فرید وجدی .

۲ـ دائرةالمعارف دهخدا .

۳ـ ریحانةالادب خیابانی تبریزی .

۴ـ معجم‌الادباء .

۵ـ مثنوی مولوی .

۶ـ آداب‌اللغة جرجی زیدان .

۷ـ اخبارالنحاة .

۸ـ وفیات‌الاعیان .

۹ـ مغنی‌اللبیب ابن‌هشام .

۱۰ـ بغیةالوعاة فی طبقات‌النحاة سیوطی .

دکتر عبدالحمید یادگاری
از : دانشگاه تهران

بسم الله الرحمن الرحیم

سیبویه کیست ؟

عمرو بن عثمان بن قنبر که اورا ابوبشر وابوالحسن وابوالحسین میگفتند ، به ابوبشر معروف تر بود. سیبویه از موالی بنی الحارث بوده است وبرخی نام اورا بشر بن سعید نیز گفته اند .(۱) اودر قریه بیضاء از قرای شیراز زاده شد. پس از آن ، اورا در بصره می بینیم که از شیراز بدانجا آمده است ، ودر بصره پرورش یافت .(۲)

حقیقت معنی لفظ سیبویه چیست ؟

اظهار نظرهائی که از طرف نویسندگان ، مؤرخین ، لغت دانان ، معجم نویسان ، نویسندگان طبقات ، راویان و گزارش نویسان قدیم دربارهٔ لفظ سیبویه شده است ، تا آنجا که اطلاع یافته ایم ، ظاهراً از حدود استنباطات شخصی تجاوز نکرده است ، زیرا سخن منتهی الارب که «ویه» بفتح واو وسکون یاء را کلمه تحریض واغراء دانسته و گفتار صاحب معجم مقایس اللغة که «سیب» بفتح سین وسکون یاء را بمعنی بخشش گرفته وقول ابوعبدالله بن طاهر عسکری که سیبویه رابمعنی سی بوی دانسته ونظر صاحب آنندراج که این کلمه را بمعنی بوی سیب

۱- سمعانی (در نسبت الحارثی) زبیدی (تاج العروس) ، یاقوت (أدبا) ج ۱۶ ص ۱۱۴ و ۱۱۵ وقفطی (انباه) ج۲ ص ۳۴۶-۳۵۴ وجنید ص ۰۹۵

۲- یاقوت (ادبا) ج ۱۶ ص ۱۱۵ وقفطی (انباه) ج۲ ص ۳۵۳ وجنید ص ۹۵ ویاقوت (بلدان) لفظ بیضاء ودراسپید . یاقوت گفته است که بیضاء درپیش از اسلام دراسپید نامیده میشد.

فرض کرده همه نظریاتی است شخصی و بدون دلیل اما بنظر اینجانب، این استنباطات مورد تأمل است وباصطلاح: «من درآوردی است.» وصحت ندارد، بلکه باید غرض ومقصود چیز دیگری باشد. استدلال اینجانب دراین باره براین پایه است:

۱- لفظ سیبویه، همانطور که ابوعبدالله بن طاهر عسکری هم گفته است، فارسی است وباید فارسی زبانان آنرا معنی کنند، نه یاقوت وعسکری و ابن خالویه ونظایر ایشان که برخی عرب هستند، وبرخی دیگر که عرب نیستند، ایرانی هم نبودند، وبالاخره برخی دیگر که ازنژاد ایرانی هستند، درزبان فارسی ولهجه‌های محلی وعلل تسمیهٔ أسماء درزبان فارسی اطلاعی نداشته‌اند زیرا از زبان اصیل فارسی وزبان مادری خود غریبه وبدوربوده‌اند وحتی این تعابیررا درخارج از ایران گفته وتعبیروتفسیر کرده‌اند.

۲- هیچکس، تاآنجاکه مااطلاع داریم، ازخود سیبویه نپرسیده است که چراتورا سیبویه گویند تاسیبویه شخصاً جواب گفته باشد وجواب اوبرای ماسند ومدرك قرارگیرد. هرگاه چنین موضوعی رااز سیبویه پرسیده بودند، جواب روشن تربود باینمعنی که سیبویه درجواب میگفت: مادرم گفته‌است که بدین سبب تورا سیبویه لقب دادم، یا اینکه مردم شیراز باینجهت مراسیبویه می نامیدند، یا اینکه خودم نیزنمیدانم ولی بنظرمیرسد که علت آن چنین بوده ومعنی تحت اللفظی آن چنان است.

۳- باید به موارد مشابه اینگونه الفاظ والقاب دست یافت وتحقیق نمود تاروشن شود که آن مورد مشابه بچه علت ومنظوروضع شده‌است وهدف از آن لقب گذاری چه بوده است؟ وازآن راه به اشباه ونظایرآن اسم ولقب ولفظ وکلمه - مثلا بسیبویه - نیزپی برد وباداشتن حداقل یك مدرك ومستمسك، درمورد دیگری تطبیق نمودونتیجه گیری کرد، هرگاه به‌چنین وسیله وراهنمائی دست یابیم، خواهیم توانست که به نتیجهٔ مطلوب درمورد تسمیه وتلقیب سیبویه نیزراه یابیم.

اما محققین عصر جدید، اعم از اروپائی یا ایرانی که در این زمینه تحقیقاتی بعمل آورده‌اند، بنتایجی دست یافته‌اند که بعضی از آنها جالب و نزدیکتر بمقصود است و مرحوم علامهٔ قزوینی در یادداشت‌های خود مجموع این اظهارنظرها را مستقیماً و یا بالواسطه مطالعه و بررسی نموده‌اند، آنگاه نظر شخصی خود را بیان داشته‌اند و ماهم بنوبهٔ خود نتیجه گیری ایشان را بنظر میرسانیم و قبل از هر چیز از استادان محترم جناب آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور و دکتر امیرحسن یزدگردی که مرا باین منابع راهنمائی کردند تشکر می‌نمایم.

علامهٔ قزوینی در آغاز سخن خود دربارهٔ لفظ ویه از مآخذی که بدان مراجعه نموده‌اند و یا مراجع دست دوم و نوشته‌های مستشرقین اشاره فرموده و آنها را برشمرده‌اند که عیناً نقل کرده‌ام: نووی (ج۲ ص۲۵۸) در جمیع اسامی مختومه به ویه دو تلفظ را جایز دانسته است (ویه) بفتح واو و سکون یاء و (ویه) بواو ماقبل مضموم وسکون واو و فتح یاء آنگاه فرماید: در اسماء مثل سیبویه رجوع کنید به:

شفاء الغلیل ص۲۱۲ - شرح وضی (که فقط اشاره‌ای کرده است) ص۱۸۶- دارمستتر (دروس، منظور دراسات و مطالعات ایرانیه) ج۱ ص۲۸۰ که آنچه گفته است پوچ است.

کتاب سیبویه چاپ پاریس ج۲ ص۴۸ - لسان العرب مادهٔ ویه - یوستی (اعلام ایرانیه) ص۲۹۳- تاج العروس لفظ س ی ب (پوچ است) و کاغذ آقای تقی‌زاده مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۲۳م از قول نولدکه بنقل از بروکلمن چیز پوچی نقل می کند که سیبویه اصلش سبخت بوده است و سخن پوچ دیگری نقل کرده است از یوستی که من در اعلام ایرانیه یوستی نیافتم.[1] روضات استطرادا (ماجیلویه را ذکر کرده است).

علامه قزوینی آنگاه باظهارنظر پرداخته و فرماید:

«عقیدهٔ بنده چنین است که ویه آخر این اسماء یکنوع سوفیکس SUFFIX -

---

۱- قزوینی ج۷ ص۲۸۶.

الحاقیه (پسوند) بوده است که علامت تصغیر، بمنظور ترحم - تلطف - تعطف بوده‌است، واین الحاقیه سابقاً (أوی - یا أویه) بوده است وبعداً أوی یا أوشده است، وهمین واو ماقبل مضمومی است که هنوز الی یومنا هذا در شیراز ونواحی آن در آخر کلمات برای افادۀ همین معنی ترحم وتلطف وتعطف درمی آید مثل حسنو ونیز در تهران در کلمات یارو - عمو- وخالو هستند وافادۀ همان معنی رامی کند که (chem -) درزبان آلمانی می نماید، واینکه علاءالدوله ابن کاکویه راابن الاثیر وغیره گویند که چون پدرش دشمن زیارخال سیده والدۀ مجدالدوله بوده است، وخال رابلغت دیلمی کاکو گویند، ازاین جهت باین کاکویه مشهور گردیده‌است نیز مؤید همین مطلب است که ویه عربی درفارسی بلاشك (أو یا أوی) بوده است وبیهقی همیشه ازعلاءالدوله بن کاکویه بلفظ پسر کاکو تعبیرمی کند، وقطعاً حسنویه بفتح حاءِ ونون وواو ازأمرای اکراد همان حسنوی بفتح واووسین وضم نون حالیۀ شیرازیها وابن خالویه همان خالوی حالیه است. این حدس من قبل ازدیدن شفاءالغلیل بنقل اززمخشری بود، وبعدازدیدن آن (یعنی شفاءالغلیل) از توارد وتطابق حدس این ضعیف باقول زمخشری، که خودفارسی زبان وازعلمای بزرگ لغت ونحو بوده‌است بسیارخوشحال شدم وبلاشك حرف حق دراینموضوع حرف اواست وسایرمزخرفات ازقبیل رائحة التفاح (الفهرست) وثلثون رائحه (تاج العروس) درخصوص سیبویه قابل ذکر نیست وتفسیریوستی سیبویه را به Aphelchen بسیارقریب بواقع بنظرمیرسد، وحرف نولدکه (تقی‌زاده نقل کرده است) بسیارپوچ ورجماً بالغیب بنظرمی آید، وانگهی اگر فرض کنیم که سیبویه سبخت بوده‌است شیرویه راچه‌دانیم، بابویه چه‌بوده‌است؟ نفطویه چه‌بوده‌است؟ پس باید برای هر کدام (ازاینها) وجه اشتقاق بتراشیم! ولی گمان می کنم، که آقای تقی‌زاده درنقل ازنولدکه مسامحه ومساهله کرده‌است وگرنه نولدکه حرف باین پادرهوائی نمی‌زند!

قرینه بلکه دلیل قطعی دیگر که (أوی) فارسی درعربی (أویه یاویه) میشده

است، برزویهٔ طبیب در کلیله و دمنه است که هیئت عربی آن نزد ابن المقفع و ترجمهٔ آن در عهد بهرامشاه برذویه بضم باء وسکون راء وفتح ذال وواو شده است ولی هیئت فارسی آن برذو بضم باء وسکون راء وضم ذال وسکون واو است که این اسم هنوز هم در ایران معمول است. جاذویه از سرداران ایرانی در جنگ با عرب ومسلمانان بوده است که قطعاً همان جادوی فارسی است، حالا آیا جادویه راهم عربها جادویه بفتح دال وواو تلفظ می کرده اند (یانه) درست نمی دانم، ولی واضح است که ازهمین نوع کلمات است، اگرچه واو آخر جادو ظاهراً سوفیکس تصغیری نیست (وشاید دراصل بوده است(۱) والله اعلم) می پرسند: پس چرا سیبویه راسیبویه بفتحین یاء وباء گفتند؟

وویه از کجا آمده است؟

بطوریکه کاملا معلوم و آشکار است، تمام اشخاص ملقب باپسوند ویه یا اصلا ایرانی بوده اند ویاغیر ایرانیانی بوده اند که بایران آمده اند وبا ایرانیان زیسته اند ویا درخارج باایرانیان مقیم خارج تماس گرفته اند ویا دراثر مطالعهٔ کتب، باین نوع اسماء برخورده ویا شنیده اند وبالاخره پسندیده اند وبرخود یا فرزندان خود ویادیگران نهاده اند که انگیزهٔ تلقیب درادوارنخست یکی بوده است ولی احتمال میرود که بامرور زمان انگیزهٔ اصلی فراموش شده باشد یانادیده گرفته شده باشد یاازبین رفته باشد وانگیزه یاانگیزه های دیگری جای آنرا گرفته باشند.

اما آنهاکه اصلا ایرانی بوده اند: این لقب از زمان ساسانیان وشاید قبل ازایشان بوده است ونمونه هائی ازاین القاب بدست آمده است که با ملاحظهٔ آنها معلوم میشود براینکه این نحوهٔ تلقیب یا نامگذاری اغلب درمیان مردم خراسان ونواحی اطراف آن ازقبیل مرو - بلخ - هرات ونظایر آنهارواج داشته است، واگر درمناطق جنوبی هم معمول نبوده است ازخراسانیان اقتباس نموده اند.

ازنامهای ایرانی منتهی به ویه دردوران پیش ازاسلام یکی **برزویه** بضم

۱- قزوینی ج۷ ص۲۸۶.

باء است زیرا کلمهٔ برذ بفتح باء درزبان فارسی بمعنی زمین فراخ وخالی، مرد پارسا وزیرک ـ کشت وزراعت و کشاورزی است برذو و برزبضم وفتح باء بمعنی مطلق بلندی است، شکوه وزیبائی ومظهر و کامل ودرست است. امابرذتنها بضم باء بمعنی جوانی وطراوت وشباب وعظمت وبزرگی (۱) است واین دو تای اخیر ومخصوصاً آخرین برای منظوری که مامیخواهیم درباره اش بحث کنیم مناسب تر بنظر میرسد بویژه اینکه همگان در کتب فارسی وعربی هم نام دانشمند بزرگ ایرانی وطبیب عهد انوشروانی را برزویه نوشته بضم باء نه فتح آن.

دیگر **ماهویه** ازماهوبروزن کاهو بمعنی زیبا وزینت است. شیخ آذر گفته است: خوبرو راچه حاجت ماهو. ماهو نام یکی ازحکام سیستان ازجانب یزدگرد بود. گویند: پس ازهجوم لشکراسلام بایران وفرار یزدگرد بمرو، ماهو باخاقان ترکستان سازش کرد وجمعی رافرستاد تایزدگرد راکشتند. هدایت گفته است:

گیرم که بسیستان ملك باشی — کو مالك سیستان؛ ماهو؟

ماهورا ماهویه نیز گفته اند. (۲)

دیگر (بمناسبت بابویه) بابوی نام یك سردار ایرانی معروف زمان خسرو پرویز (۳) است که مرحوم دهخدا نقل کرده است.

داد: بمعنی عدل وانصاف وعطاوبخشش است، **دادویه** نام فرزند هرمز حاکم ایرانی یمن بوده است (۴). جادو: بمعنی سحروجادو است و **جادویه** نام یکی ازسرداران ایرانی درجنگ با مسلمانان بوده (۵) است شیر: حیوان پرزور وجرأت ودرنده ایست: **شیرویه** نام فرزند خسرو پرویز پادشاه ساسانی (۶) بوده است.

۱ـ ناظم الاطباء ـ برزو، ابن ابی اصیبعه ص۴۱۳.
۲ـ شاد ـ ماهو.
۳ـ دهخدا ـ بابویه.
۴ـ قزوینی ج۷ ص۲۸۶.
۵ ـ یوستی ص۳۷۵.
۶ـ تمام تواریخ ساسانی واسلامی.

این طرز تلقیب و نحوهٔ تسمیه با آمدن اسلام ادامه یافت و پسوند (أوی یا او) بنابگفتهٔ مرحوم علامهٔ قزوینی بصورت (ویه) در تلفظ عربی در آمد و چند قرن از قرون اول اسلامی هم ادامه یافت و نـه فقط پسوند آن معرب شد و از صورت اولیه و اصیل خود به ویه تغییر قیافه و شکل داد بلکه لفظ قبل از آن هم از فارسی زبانی جای خود را بالفاظ عربی داد و شاید ترکی هم از این ترکیب بهره گرفت و از لحاظ جغرافیائی از ماوراء النهر و خراسان بصفحات مرکزی و جنوبی ایران و عراق و بین النهرین رسید و آنقدر پیشروی کرد تا مصر زمان طـولونی ها رفت و اگر تاریخ مارا یاری کند و دست یابیم شاید این ترکیب ایرانی خالص و خراسانی راحتی در شمال آفریقای زمان فاطمی و حتی در اسپانیا و آندلس بیابیم.

این تلقیب معلول چه علتی بوده است؟

باذکر این چند نمونه و مثال، اگـر کلمات باپسوند ویـه در ادوار مختلف یاقرون مختلف معانی مختلفی بخود گرفته باشند هیچ استبعاد یا استغرابی ندارد ولی بنظر اینجانب اساس و پایه و علت و مایهٔ اصلی استعمال ویه با کلمات مرکب باپسوند ویه باید ریشه و بنیاد دینی و مرجع و منبع اعتقادی و علاقه و رابطهٔ مذهبی داشته باشد و مردم ایـران عموماً و خراسان خصوصاً از قدیم الایام و حتی قبل از اسلام بخدا پـرستی و دینداری متمسك بوده‌اند. بطوریکه تـواریخ اسلامی هم نوشته‌اند، منجمین ایرانی و مجوس از ایـران و بویژه قسمتهای شرقی ایران خبر تولد حضرت عیسی مسیح را از طـریق علم نجوم دریافته و باقطع مسافتی بسیار دور از ایران بفلسطین رفتند تا جایگاهی کـه عیسی مسیح در آن زاده شده‌است ببوسند یاسجده کنند، ایـرانیان سعی میکردند تا کارهای خود را برزمینهٔ خدا-پرستی و پیروی از شعائر دین استوار نمایند، از اینرو من معتقدم که ایرانیان متدین و خداپرست که بمبدأ آسمانی معتقد بوده‌اند نامگذاری خود را نیز بانام خداوندگار جهانیان مقرون و مرادف نموده و می‌پیوستند و این عمل در همهٔ ادیان و نزد همهٔ پیروان آن ادیـان رواج داشته است. مثلا در عـربستان قبل از اسلام نامهـای

عبدالله درمیان أحناف وخداپرستان رواج داشت ویکی از آنان عبدالله بن عبدالمطلب پدر عالیقدر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. مشرکان وبت پرستان که باأنصاب وأزلام وأصنام واوثان رابطه داشتند وخدایان ۳۶۵ روزه داشتند که بزرگان خدایان ایشان بنامهای اللات والعزی(۱) ومنات وغیر اینها بودند، فرزندان خود را بنام عبدالعزی ولات ومنات نامگذاری می کردند وشاید مسیحیان که مسیح راخداو خالق می دانستند نام عبدالمسیح را باین منظورروی فرزندان خود می نهادند، بهمین ترتیب ایرانیان نیزفرزندان خود را وابسته وپیوسته وعبد وبندهٔ خدا می شمردندو عبارت بندهٔخدا وخدابنده در تمام طبقات اجتماع حتی سلاطین چون سلطان محمد خدابنده شیوع ورواج داشته است وباتوجه باین منطق واستدلال چنین بنظرمیرسد که تمام اسمأ منتهی به ویه درحقیقت به وی=WAI یعنی أویعنی آفریدگارجهان وخالق کون ومکان ومالك الرقاب همگان منتهی می شده است ودراینصورت ویه یاوی ضمیراست، نه واو تصغیرونه چیزی دیگر، واین وی با آمدن مسلمانان وانتشاردین مبین اسلام وزبان عربی درسرزمین ایران ودرمیان ایرانیان، عرب زبانان وی رابه ویه مبدل کردندو رفته رفته خود صاحبان لغت یعنی ایرانیان بهمان کیفیت تلفظ عربی که حرف ماقبل ویه رانیزمفتوح کرده بود، تلفظ کردند وبالاخره ازعلت ووجه تسمیه وأصل ومبدأآن دورماندند وفراموش کردندوأگردراین باره استیضاح شدندیاچیزی گفتند، که مرحوم علامهٔ قزوینی آنرا پوچ معرفی کرده است، ویاعلتی را بیان کردند وتوضیح وتفصیلی درآن باره ندادند، که باید استنباط کرد وازاین استنباط کشفی نمود واکتشافی انجام داد (که ارائه نمودیم).

نص گویا بمنظور تقویت صحت نظرودرستی رأی:

اگرازمن بپرسند که آیا این استنباط واکتشاف، برنص معینی هم مستند و

۱- سواع وهبل.

۲- جوینی ج ۳ ص ۳۰.

استوار است یا خیر در جواب می گویم: خوشبختانه در لابلای صفحات کتب قدیمی مطالبی بچشم می خورد که آن مطالب می توانند کلید راهنمای تحقیق و وصول بحقیقت باشندو درحل مشکلات عبارات و الفاظی که نظایر و أشباه یکدیگر هستند مارا یاری دهند. أبو عبدالله محمدبن حمدویه متولد بسال ۳۲۱هـ=۹۳۳م و متوفی بسال ۴۰۵هـ=۱۰۱۴م در کتاب خودبنام تاریخ نیشابور نقل کرده است که **ابویعقوب اسحاق بن أبی الحسن ابراهیم بن مخلدبن** (ابراهیم بن عبدالله بن مطر بن عبیدالله بن غالب بن عبدالوارث بن عبیدالله بن عطیه بن مرة بن کعب بن همام بن اسد بن مرة بن عمرو بن حنظلة بن مالک بن زیدمناه بن تمیم بن مرة الحنظلی المروزی المعروف بابن راهویه معروف به راهویه بود.) روزی عبدالله بن طاهر (بن الحسین بن مصعب بن رزیق بن ماهان) امیر خراسان (بین سالهای ۲۱۳-۲۳۰هـ=۸۲۸-۸۴۴م از وی (یعنی راهویه) پرسید که چرا تورا راهویه خوانند و علت این تلقیب چیست؟ راهویه گفت: «من در راه مکه زاده شدم، کاروانیان که أهل مرو بودند، باینجهت که من در راه خدا و خانهٔ خدا بدنیا آمدم، مرا راهویه نامیدند و بپدرم گفتند که باینجهت أورا راهویه لقب می دهیم، اگرچه پدرم این اسم و لقب را نمی پسندید، ولی من باین لقب شهرت یافتم و آنرا می پسندم»(۱) و ابن خلکان نیز بنقل این مطلب اقدام ورزیده است.(۲)

---

(۱) حاکم ص۱۸ «قال له عبدالله بن طاهر: لم قیل لک راهویه و ما معناه؟ قال: أنا ولدت فی طریق مکه، فقالت المراوزة راهویه لانه ولد فی الطریق، و کان أبی یکره هذا ولکن أنا ما اکره».

۲- ابن خلکان ج۱ص۹۰: اسحق بن راهویه درسال ۱۶۱ یا ۱۶۳ یا ۱۶۶هـ بدنیا آمد ۷۷۷-۷۷۹-۷۸۲م و درسال ۲۳۰ یا ۲۳۷ یا ۲۳۸هـ-۸۴۴-۸۵۱-۸۵۲م در محل اقامت خود یعنی نیشابور وفات یافت از راهویه نقل کرده است که: قال لی عبدالله بن طاهر امیر خراسان لم قیل لک راهویه و ما معنی هذا وهل تکره ان یقال لک هذا؟ قلت: اعلم ایها الامیر أن ابی ولد فی الطریق فقالت المراوزه راهویه لانه ولد فی الطریق و کان ابی یکره هذا واما انا فلست اکره ذلک. ابن خلکان خود طریق را طریق مکه نوشته است ولی بهرحال اینکه هردو خبر یکی است مسندحاکم نیشابوری بجهت قدمت محکم تراست.

این سند بسیار معتبر که معانی دقیق لهجهٔ خراسانی و طرز تفکر مردم آن سامان یا بهتر بگویم ایران را دربردارد و بویژه از مردی دانشمند نقل شده است، ما را برای رسیدن بحقیقت مطلب یاری می دهد خصوصاً که زمخشری ایرانی هم ویه راهمان (اویا اوی) دانسته است. (۱)

راهویه مردی بزرگ و دانشمندی معروف و مورد احترام و تقرب عبدالله - بن طاهر أمیر خراسان بود و با عبدالله بن طاهر مصاحبت داشت. راهویه از پیروان شافعی بود، وبطوریکه ابن خلکان گفته است، دارای مسند معروفی بوده است و بخاری ومسلم وترمذی از او کسب علم نموده اند. (۲) بنابراین دلیلی ندارد که مردی فاضل و دانشمند سخنی یاده و اوبی أساس و غیر منطقی و نادرست به عبدالله بن طاهر أمیر خراسان، که خود مردی بسیار هوشیار و فاضل و از أبیات ولغت و دقایق شعر و فنون هنر و پاره ای از علوم زمان خود برخوردار بوده بگوید، از طرفی دیگر این دو مرد فاضل هر دو خراسانی بودند. راهویه از مرو و عبدالله از پوشنگ درده فرسنگی هرات، و از لهجات محلی و ادبی فارسی و عربی مطلع بودند. خراسان و ماوراء النهر یعنی ایران یا بنا بتقسیم لسترنج: سرزمین های شرقی خلافت عباسی. باینمعنی که هر دو (پرسش کننده و پاسخ دهنده) از هر جهت زبان یکدیگر ومفاهیم آنرا می فهمیدند. راهویه جوابی معقول و منطقی و مبتنی بر اساس و ریشهٔ لغوی و منطبق با طرز تفکر مردم آن منطقه و سامان و معتقدات دینی و مذهبی آنان و شایع در لهجات محلی مردم مرو و خراسان و ایران و قابل قبول خاصه و همگان بعبدالله بن طاهر داد و گفت که مردم مرو باین دلیل که من در راه مکه بدنیا آمدم مرا راهویه خواندند. عبدالله بن طاهر نیز دانست که مکه راه خدا و راه خانهٔ خدا است و راهویه بفتحتین هاء و واو و در اصل راهویه (بکسر ها و فتح واو) وراه وی است و از باب ذکر جزء و ارادهٔ کل وضع شده است که منظور اینست: «طفلی که در راه خانهٔ

۱- قزوینی ج۷ ص۲۸۶.

۲- ابن خلکان ص۹۰ ج۱.

وی‌زاده شد. یا بعبارت واضح‌تر: «طفلی که درراه‌خانهٔ خدا بدنیا آمد.» از اینروی عبدالله بن‌طاهر دیگرسؤالی نکرد وقانع شد وساکت شد ودانست که راهویه یعنی راه‌وی وماهم بهمان دلیل می‌پذیریم وآنرا بعنوان نصی از آثارو مآثرقرن چهارم هجری بنقل ازأقوال گفته شده بین سالهای هجری ۲۱۳-۳۳۰= ۸۲۸-۸۴٤م برای هواخواهان این تحقیق آوردیم.

اگراین توجیه واستنباط پسندیده باشد، باید بگویم که بنظرمن عبارات: برزویه درحیقیت برزوی بضم باءِ وکسرزاءِوفتح واویعنی برزخدا یعنی بزرگی و عظمت خداوند، و**ماهویه** درحقیقت ماه وی یعنی ماه خدا یعنی فرزندی که از زیبائی همانند ماه است که خدواند اورا داده‌است. **دادویه** درحقیقت داد وی یعنی دادهٔ خداوند وعطیهٔ ذات آفریدگاراست. **جادویه** درحقیقت جادوی وی بوده که یک یاءِ آن بمنظورتخفیف یا درأثرکثرت‌وسرعت استعمال افتاده است و همان جادوی خدا ومعجزهٔ خداوندی است. و**شیرویه** درحقیقت شیروی یعنی شیربچه‌ای که خداوند داده است می‌باشد یعنی‌شیرخدا. درمورد شیروی باید بگویم که‌چنین بنظرمی‌رسد که اسم اصلی این کودک‌شیربوده‌است ولی‌بمنظورتیمن وتبرک‌ممکن است اورا شیروی‌یاشیرخدا نامیده‌باشند. جوینی درتاریخ خوداز شخصی نام‌می‌بردکه نام أورا ملک شیرثبت کرده است که چون‌این‌شخص‌حاکم کابل بوده است، کلمهٔ ملک‌بمنظوررسمیت اووضع شده زیراحاکم غزنه رایمین ملک ودیگری را اعظم ملک خوانده است.(۱) بعبارت دیگرباید بگوئیم که در قدیم ضمیرآن را هم‌اغلب‌اویا وی نیزمی گفتند واین ملک‌را اگربفتح‌میم وکسر لام خوانیم یعنی پادشاه‌وحاکم بوده است، یااینکه بضم‌میم وسکون‌لام بعنوان لقب بوده‌است می‌توان برداشت وبجای آن وی‌نهادکه بازهمان شیروی‌خواهد شد. پس‌با این‌تقریراخیربرعلاقمندان تحقیق روشن‌شد که منظورما ازضمیرویه دردرجهٔ اول بخداوند اختصاص دارد ودردرجهٔ دوم بهرکسی یاهرجا یاهرچیز

۱- جوینی ج۲ص ۱۱۵ وشیره نیزنام شخصی ازسمرقند بود- جوینی ج ۱ ص ۱۳۱.

دیگری مربوط است همانطور که شیرملك را شیروی هم دانستیم یعنی شیرخدا را شیروی می‌خوانیم شیرمحمد راهم شیروی معرفی می کنیم منتهی این وی در این اسم به محمد برمی گردد نه به خدا و اگر کسی نامش شیرعلی بود باز هم همان شیروی است با این تفاوت که مرجع ضمیر وی در این کلمه نه خدامی باشد نه پیغمبر خدا محمد بلکه وصی رسول خدا بنا باعتقاد شیعیان و خلیفهٔ رسول خدا باعتقاد أهل تسنن و باین ترتیب هر کسی را بجای خدا بگذاریم همان وی می شود باتغییر واختلاف مرجع ضمیر، بنابراین فرمایش مرحوم علامهٔ قزوینی که گفته‌اند: «اینکه علاءالدوله ابن کاکویه، چون پدرش دشمن زیار، **خال** سیده والدهٔ مجدالدوله بوده است وخال رابلغت دیلمی کاکو گویند، از اینجهت باین کاکویه مشهور گردیده است(۱) مؤید همین مطلب است» و منظورشان از همین مطلب اینست که ویه در اصل او یا اوی است که علامت تصغیر بوده نه اوی ضمیر، اشتباه است، بلکه بنظر من منظور بیهقی از آوردن ابن کاکویه(۲) یعنی ابن خال وی یعنی فرزندائی وی بوده است وضمیر وی در این مقوله و کتاب واز این نویسنده و مطلب مرجعش همان سیده والدهٔ مجدالدوله است. پس بخوبی ملاحظه می کنید که در این تحقیق باین نتیجه رسیدیم که بعقیدهٔ اینجانب کلیه کلمات ایرانی مرکب با پسوند ویه قبل از اسلام با پسوند وی ضمیری بوده و مرجع ضمیر خداوند بوده است. اما در اسلام و نزد ایرانیان مسلمان همان هدف دنبال شده است، سپس مرجع ضمیر تغییر پیدا می کرده یا نمی کرده است و این امر بنظر وقصد وهدف استعمال کننده ارتباط داشته است و ازلحاظ لغوی کاملا درست و قابل قبول است باینمعنی که اگر گفتیم علی شیرخدا یعنی علی شیروی زیرا وی همان خدا است و اگر گفتیم دوست محمد خان یعنی دوست وی زیرا وی همان محمد است و اگر گفتیم لطفعلی خان زند یعنی لطف وی زیرا وی همان علی است، واگر گفتیم سیف الدین و نورالدین یعنی سیف وی و نوروی زیر اوی همان دین است، و اگر گفتیم ثقة الاسلام و فیض الاسلام

۱- قزوینی ج ۷ ص ۲۸۶ .

۲- بیهقی ص ۳۶۱-۳۹۲-۳۹۳-۴۴۴-۴۶۶-۴۶۷-۵۰۱-۵۱۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۳۰-۵۴۶ .

یعنی فیض وی وثقه وی زیرا وی همان اسلام است . واگر گفتیم ابن کاکویه همان ابن خال سیده والدهٔ مجدالدوله وبالاخره ابن خال وی (یاکاك وی یاکاکوی وی) است . این طرز کارتنها درتفکر ایرانی بود واقوام دیگری که ازایرانی گرفتند جنبهٔ تقلیدی داشت واغلب استعمالات ضمیروی یاویه نزدایشان هم بخداوند برمی گردد مگراینکه ندانسته تصوری کرده باشند یاساخته باشندیاتقلید محض باشد .

اما مردم عرب اسماء مرکب را باالله بکاربردند یاصفات الله مانند: عبدالله - نورالله - قدرةالله - عبدالرحمن - عبدالرحیم - عبدالکریم - عبدالجلیل عبدالحمید - عبدالمجید - عبدالاعلی - عبدالاله . یا دین واسلام واسماء دیگر چون نورالدین - ضیاءالدین - سیف الاسلام - عبدالحسن - عبدالعلی . .. الخ اما باضمیر تنها تاآنجاکه من اطلاع دارم فقط برای خداوند آنهم درترکیب باعبد وبسیارکم بکار برده‌اند مانند دانشمند معروف مصری بنام الشیخ محمد عبده . اما مردم عامی مصر وسوریه ولبنان همین عبده را درخطاب بطورشایع بکارمی برندوچون ازمعنی آن بدورند آنرابصورت عبدووابوعبدو تلفظ می کنند.

طرز تفکر مادر دانشمند چگونه است ؟

مادرسیبویه که حتماً زنی خداپرست وباایمان بوده‌است وشایدهم باسواد یعنی ازمعانی الفاظ بااطلاع بوده ، بنظرمن باتوجه باین رابطه فرزندش راسیب وی یعنی سیب خداکه همان عطای خدا ونعمت خدا است نامیده‌است مگر اینکه بگوئیم سیبویه را مادرش لقب نداده است ، دراینحالت باز همان مطلب پیش می آید که مردم مرو درحق راهویه می گفتند یعنی مردم شیرازهم درحق سیبویه گفته باشند یعنی سیبی که خدا داده‌است یااینکه مردم بی‌خبرازاین معنی وبکاربردن ضمیربامرجع خدائی ، آنرابجهت تصغیربکاربرده‌باشند ، واین تصور بعید بنظرمیرسد چون فارس وشیرازمهد زبان فارسی درآنزمان بوده است.

جوینی درتألیف خود بسال ۶۵۸ه = ۱۲۵۹م جائی رابنام بردویه نام برده است که‌ازمضافات هرات یعنی ازشهرها یاشهرکهای اطراف هرات خراسان(۱)

۱- جوینی ج۲ ص۸۳.

بوده است . بنظرمن این بردویه ازهمان قبیل الفاظ باپسوند ضمیری که در راهویه گفتیم بوده‌است . کلمهٔ برد عربی است وفارسی آن سردی وسرما، وحتی بجای برد بفتح باء وراء یعنی تگرگ هم درلهجه‌های محلی عربی مثل عراق می گویند که درلبنان تگرگ یابرف راشته مخفف شتاء که زمستان است گویند ولذا ممکن است اولین کسی که این موضوع رانامگذاری کرده است درفصل زمستان یا بهاربوده است وازملاحظه سرمای شدید یابارش تگرگ این اسم را بر آن موضوع، آنهم درقرون اسلامی که استعمال الفاظ عربی درخراسان شایع ورایج بوده است، نهاده است وشنیده‌ایم که تسمیهٔ اغلب اماکن باچنین وضعی یا نظیراین وضع مقرون بوده‌است همانطور که یاقوت دربارهٔ تسمیهٔ شهرقورس (دامغان یانزدیک دامغان) باین جهت بوده‌است که قبل‌ازاسلام روزی پادشاه ازاین نقطه می گذشت وبجهت استراحت خیمه و خرگاه یاآلاچیقی بپاکرد وآنرا درفارسی کومه گویند که متعلق به شه مخفف شاه بود، وازآنروز به کومه شه نامیده شد ورفته رفته کومش ومعرب آن قومس شده است .(۱) مابصحت و سقم روایت کاری نداریم بلکه فقط تصور مؤلف (یاقوت) را بیان کردیم که از این نمونه‌ها درموارد دیگرهم بچشم می‌خورد، نظیرآنکه گفته‌اند دربارهٔ تسمیهٔ قم، وبدیهی‌است که درآنزمان فرهنگستانی این اسماء را وضع نمی‌نمود بلکه اولین گفتار سند بوده بهرحال دربارهٔ بردویه نیز بنظرمیرسد که بردوی یعنی برد-الله گفته باشند که بردویه شده‌است. اگر کسی ازمن بپرسد که آیا نظیراین اضافه درجای دیگری هم دیده‌ای یا شنیده‌ای؟ خواهم گفت: آری . ازقدیم‌الایام در عراق شعرفولکلوری وجود داشته‌است که تابامروزباقی است ودرافواه جاری وآن اینست که هنگامی که فاخته‌ای بردرخت یادرخرابه‌ای نشیندوآهنگ کوکو کوکورا تکرارکند گویند که‌این پرنده چنین می گوید:

کوکوختی - وینوختی - بالحله - شنتاکل - باجله - شنتشرب - مای‌الله .

۱- یاقوت (بلدان) قومس .

یعنی کوکوختی - این اختی - فی الحلة - ماذاتاکل - الباقلاء - ماذاتشرب - ماءالاله . وفارسی آن: کوکوکوکو - خواهرم کو (کجاست) درسرزمین حله وبابل است - چه میخورد؟ باقلا میخورد - چه می نوشد؟ آب خدارامی نوشد!.

باارائهٔ این شعرمحلی درعربی معلوم شدکه مای الله وماءالله وآب خدایا آب وی هم می شود بکاربرد، وبرهمین قیاس ومعنی ومبنی بردویه بفتح دال هم می تواند بردویه بکسردال ودراصل وحقیقت بردوی باشد.

چرا آل بویه را آل بویه گفتند ؟

از کلمات مرکبی که با پسوند ویه نزد ایرانیان مسلمان یاکسانیکه با ایرانیان بنحوی ازانحاء تماس داشته اند بکاررفته است زیاد بچشم می خورد که تعدادی از آنهارا بعنوان نمونه وشاهد مثال می آوریم ولی قبل از آن بجا است که از کلمهٔ بویه بفتح واووسکون یاء یابویه بسکون واو وفتح یاء که تا بامروز هنوزشناخته نشده است، نیز ذکری بمیان آید .

می دانیم که درتاریخ اسلام جماعتی ازایرانیان حکومتی تشکیل داده اند وبنام آل بویه یا دیلمیان درمیان ایرانیان معروفند وعربها ایشان راالبویهیون نامیده اند. البته لفظ دیلمیان بجهت محل ایشان است که دیلم وازاعمال طبرستان ایران بوده است که امروزه درگیلان قراردارد ولی مورد بحث ما همان بویه وبویه است . دراین لفظ هم بنظر اینجانب، نظربا ینکه آل بویه که مسلمانانی متعصب وازشیعیان زیدی شدیدالتمسك والاعتقاد بمذهب خود بودند، خود را ازپیروان آل علی می شمردند وچون آل علی همان آل البیت محمد وآل النبی بوده اندو آل البیت محمد یاآل النبی راهمان آل الله میدانیم ودر ادعیه وزیارات خودمان، دربارهٔ ایشان «السلام علیکم یا آل الله وآل رسوله» می گوئیم وایشان رابدینصورت خطاب می کنیم، لذا باحتمال قوی ایشان خود را آل وی نامیده باشند ومنظورشان پیروان آل علی - آل محمد - آل الله که همان آل وی یعنی آل خدا باشد وشاید در لهجهٔ محلی بجای آل وی یاآل اویاآل اوی، آل اویه می گفتند

بروزن مال‌اویه که امروزهم مردم خراسان گویند وچون سیبویه که درسال ۱۸۰ه = ۷۹۶م بوده وفوت کرده است، قبل از آل او - اوی - وی - اویه بوده است ذهن مردم از تلفظ سیبویه وسیبویه پربوده است واین خاندان جلیل القدر وحسن التفکیر والتفکر رانیز آل‌بویه ومعرب آن بویه بضم باء وفتح واوخواندند ورفته رفته همه کس از عرب وغیر عرب مبنی واساس وعلت وسبب رافراموش کردند. ویااینکه خود دیلمیان ازروزاول باین منظور آل‌بویه خودرا نامیدند که غیر از شیعیان متوجه این نکته نشوند که اینان خودرا آل‌وی یاپیروان آل علی و آل‌الله نامیده‌اند وبعبارت دیگر عمل تقیهٔ رابکاربرده‌اند . وگرنه بهیچوجه نمی‌توانیم توجیه کنیم که افراد این خاندان خوشبوی بودند ویا چون بوی خوش بخود میزدند لذا ایشان را خوشبویان یا المعطرون واهل الطیب بشناسیم وبشناسانیم وفارسی آن آل‌بویه است - یااینکه چون درشمال ایران می‌زیستند ومثلا ماهیگیربوده‌اند لذابدنشان بوی ماهی میداده است وازاینجهت ایشانرا آل‌بویه نامیده‌اند زیرا این تفسیر وتعبیرهم نظیر بوی سیب درسیبویه وبوی نفت درنفطویه می‌باشد . درحالیکه تفسیربه آل وی با اعمال ورفتار آل‌بویه یاآل بویه بضم باء وفتح واو کاملا منطبق است بویژه اگر بدانیم که این جماعت اولین کسانی بودند که عزاداری روزعاشورا بمناسبت شهادت سرورشهیدان اسلام وانسانیت یعنی حسین‌بن علی (ع) را عملی کردند وحتی دربغداد انجام میدادند . که البته حسین‌بن علی (ع) آل‌وی است یعنی آل خدا یعنی آل‌الله. تاامروزهم گروههای عزاداری بچشم میخوردکه خودرابنام فدائیان حسین (علیه‌السلام) جان نثاران حسین (علیه‌السلام) دیوانگان حسین وغیر آنهامی نامند واگربارفع اسم واستعمال ضمیر بجای حسین بنویسیم همان فدائیان وی - جان‌نثاران وی - دیوانگان وی وغیره خواهد بودکه همان طرفداران حسین والله‌می‌باشند .

یکی ازشهرهای خراسان که درقسمت جنوبی تربت حیدریه قراردارد بنام بشرویه بضم باء یابشرویه بکسرباء است . ذبیح‌الله منصوری درکتابی بنام منم

تیمور جهانگشا، که بنقل از دیگران گفته است مطالب این کتاب از خاطرات تیمور لنگ گرفته شده است، مردم بشرویه را درهنگام آمدن تیمور بآن شهر که اواخر قرن هشتم هجری است، بسیار متدین و معتقد معرفی کرده است، لذا باتوجه باینکه مردم ایران نام بعضی از شهرها را با عبارات دینی و مذهبی ذکر می کردند و قزوین رامینو دریا باب الجنة، یزد را دار المؤمنین، وادی نجف را وادی السلام و گورستان تهران را بهشت زهرا می گفتند و می گویند، شاید بشرویه نیز در اصل بشروی بوده است که از بشارة الله گرفته شده است، باینمعنی که نظریه ایمان و اعتقاد فوق العادهٔ مردم آن شهر بخداوند، واضع این واژه و لغت، این شهر را از جاهائی دانسته است که مژدهٔ رستگاری مردم و ساکنان آنرا مسلم دانسته است و از باب ذکر محل واردهٔ حال آنرا بنام بشارة الله بشارت وی نامیده است که رفته رفته بشروی - و بشرویه شده است مثل اینکه بدان خطاب کنند: بشرك الله بالجنة یعنی مردم این شهر بهشتی هستند و خداوند بایشان مژده رفتن ببهشت را داده است، که البته در کتب تاریخ و جغرافیای اسلامی اغلب مردم شهرهای خراسان را بهشتی و رستگار خوانده‌اند و حتی این اخبار را از قول پیغمبر (ص) و علی (ع) و خلفا نیز نقل کرده‌اند. (۱) نظایر این القاب دربارهٔ شهرهای دیگر غیر از ایران هم بچشم می خورد، مثلا دربارهٔ قسطنطنیه و بغداد گفته‌اند: دار الخلافة المحروسه، حرسها بالله، یعنی حرسها من الخراب و حرس اهلها من الهلاك والفناء. و نظیر بشرویه (بشروی) همان بردویه (بردوی) بود که درپیش گذشت. و در اردن هاشمی هم شهریست که آنرا رام الله گویند که اگر با تعبیر ما آنرا بنگریم می توان آنرا رام‌وی و رامویه گردانید. رام کلمهٔ سامی الاصل است که بلندی را میرساند و در اینجا بمعنی بلند و مرتفع می باشد. (۲)

این بود نظر اینجانب که بر اساس آن سیبویه را سیب وی یا سیب خداکه

۱- ابن فقیه ص ۳۱۷ و مقدسی ص ۳۹٤ و حاکم ص ۷ و ابن فندق ص ۲۲.

۲- فریحه ص ۱۵۱.

عربی آن تفاحة‌الله دانستم و آل بویه را آل وی یا آل خدا که عربی آن آل‌الله‌است معرفی می کنم وازوی که خداوندعالم‌است درتمام کارهای خود مددمیخواهم.

پس معلوم‌شدکه ایرانیان، که درتمام‌ادوارمتدین بوده‌اند وبمبدأ آسمانی وخداپرستی معتقد همه چیزرا مال خدا وازآن خداوند می‌دانسته‌اند وازینرو به وی می‌پیوسته‌اند، حتی‌اگرفرزند وجگرگوشهٔ ایشان می‌مرد می گفتند امانتی که خداوند بما سپرده بود، بازپس گرفت: اناللہ وانا‌الیه راجعون.

علماوبزرگان دین ودانش هم‌درمکاتبات وکتابنویسی وحتی یادداشتهای درسی وروزمره‌ونسخه‌های داروئی ومعالجاتی‌ازذکرنام خداغفلت‌نمیورزیدند وآنها را با: او - بنام خدا - بنام خداوند یکتا - بنام آنکه هستی ازاوست - هو- یاهو- بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم آغازمی نمودندویکی‌ازاین‌عبارات رادرصدر نوشتهٔ خود قرارمی‌دادند، آنگاه بمطالب خود می پرداختند ودرهمهٔ کارها ازاو یاوی یاری می‌طلبیدند وبهمین جهت است که تا امروزکارهای خودرا باذکر نام خدا وپیامبرخداواولیاء وصالحین عملی می نمایندوهمهٔ خوبیهاراخدادادی می‌دانند. وتاامروزهم‌برزبان‌مردم وشعراجای‌راست‌که می گویند:

درحقیقت مالك اصلی خدا است — این امانت بهرروزی دست ماست

سیبویه، چگونه بفراگرفتن علوم پرداخت؟ استادان سیبویه:

سیبویه علم نحورا ازخلیل‌بن احمد فراهیدی ازدی اهوازی فراگرفت. پیش ازآنکه به خلیل بپیوندد، ازعیسی‌بن‌عمرثقفی بصری مقری‌نحوی کسب علم نمود وهمچنین ازیونس‌بن حبیب آموخت.(۱) لغت را ازاخفش کبیر وحدیث را ازحمادبن سلمه‌گرفت واستادان دیگری هم داشت.

سیبویه، پس‌ازآنکه اندکی علم نحورا ازعیسی‌بن عمرآموخت، بفکر آموختن علوم فقه وآثاروحدیث ولغت افتاد وبحلقهٔ حمادبن سلمه پیوست؛ نصربن علی جهضمی، که پدرش شاگرد خلیل بوده‌است، گفته‌است که سیبویه

۱- قفطی (انباه) ج ۲ ص ۳۴۶ وابن‌الندیم (ف) ص ۸۹.

درمحضرحماد حضورمی‌یافت وگفته‌های این استاد را یادداشت میکرد وجزوه نویسی می‌نمود.

شجاعت وشهامت، فداکاری وتصمیم قاطع سیبویه درپیشرفت علمی خویش:

البته هرکس دارای عیب ونقص ویاباصطلاح امروزی نقطه ضعفی است، ولی دربررسی زندگی علماء بزرگ ودانشمندان برجسته وجهانی باید ازعیب‌جوئی وخرده گیری وبرشمردن نقاط ضعف ایشان دوری جست چه بقول شاعر:

لونظرالناس الی عیبهم ماعاب انسان علی الناس

ازاینروی ما دراین نقدوبررسی زندگی این خدمتگزاربنحوودستورلغت عرب که درحقیقت خدمتگزاربزبان اسلام ومسلمانان روی زمین بوده است، ازذکر موارد منفی یانقاط ضعفی، که شایدبنظربرخی رسیده باشد، کناره گیری کرده‌ودوری می‌جوئیم، وموارد مثبت ونیرومند آنرا درنظرمی گیریم ودنبال می کنیم. بعبارت دیگر، دیدهٔ ما، دراین دانشمندبزرگوار، نقاط ضعفی را ندیده است تامنعکس نماید، ازاینرومیگوئیم: چون سیبویه‌ازمحضرحماد بعلت اشتباه ویا اشتباهات نحوی وصرفی که درگفتارش رخ‌داد سرخوردودانست که‌درعلم نحو هنوزبه‌آن پایه ودرجه نرسیده‌است که خطا واشتباهی نکند، وهنگامی که متوجه شدکه دانستنی‌های اودرعلم نحوهنوز بحدکمال نرسیده است، وشاید روزی لغزشی درگفتارش پدیدآید، ازاینرو، بااینکه بفراگرفتن علم حدیث اشتغال داشت، تصمیم قطعی گرفت که بمنظورتکمیل علم نحونیزبکوشدوبدنبال علم نحوبرود تاآنرا بنیکوترین وجه بیاموزد، تاهیچگاه ازوی خطا واشتباهی سرنزند، واین یك تصمیم عاقلانه وانسانی است. آری! این عمل را نمی‌توان حسادت یابلندپروازی نامید، بلکه نشانهٔ عقل ودرایت است که مزیت انسانی را می‌رساند ومایهٔ رجحان انسانها بردیگرموجودات است وکمال انسانیت انسان است که همیشه و درهرحال آمادگی تام وتمام خود را برای کسب علم وبلوغ کمال اعلام دارد.

انسان هنگامیکه باینگونه طرز تفکرهای عالمانه برخورد می کند و آشنا می شود احساس غرور می نماید که اگر حقیقتاً شهامت و فداکاری معدودی از آنهائیکه خود را انسانهای مسئول و متعهد و باپشتکار، درمقابل گله های بیشمار افراد بشری و بی تفاوت بعلم و دانش، نبود، چه می شد؟ شاید جواب این باشد که در آنصورت کرهٔ زمین تنها یك باغ وحش بزرگ بود! و شاید باتوجه باین نکته بوده است که فردوسی شاعر فارسی زبان وایرانی گفته است:

سپاهی لشکر نیاید بکار یکی مرد جنگی به از صد هزار

ومنظورش ازمرد جنگی یعنی انسانی مبارز دربرابر حوادث سهمگین زمانه برای اعتلای مقاصد انسانی ورسانیدن بشر باوج عظمت وبزرگواری ورسانیدن انسان بکمال انسانیت یعنی ذکرماده واراده معنی باشد وگرنه اسپارت جنگی نابود و آتن غیرجنگی ولی خردمند ودانشمند هنوزمی درخشد. وچنگیز وهلاکو و تیمور ونظایر ایشان درمیان تمام ملل واقوام، قبلا وبعداً، چیزی ندارند ولی سیبویه با نداشتن پشیزی ازمال دنیا، دوازده قرن است که می درخشد ومجدداً احیامی شود وازنومتولد می گردد. بهمین جهت است که شاعران روشن بین گفته اند:

«نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار»

می خواهم بگویم، اگر ما دراین عصر مادی اینگونه بعلم ودانش اندوزی وروش یادگیری صحیح آن می نگریم، آیا سیبویه بااین دید صحیح وبالاتر از آن نمی نگریسته است؟ بدون تردید جواب مثبت است. سیبویه که امام لغت گردید، برموز لغت ومعانی دقیق آن آشنا وعلاقمند بود وتقسیم بندی ها قرآن خداوند را دربارهٔ عالم وجاهل بخوبی می دانست، لذا ازهرگونه فداکاری درراه کسب دانش فروگذاری نمی نمود ونمنود. قرآن بتمام ماهشدار داده وگفته است:

هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون ؟ انمایتذکر أولوا الالباب

سورهٔ ۲۹ زمر آیه ۹ مکیه.

آری سیبویه بتمام این معانی واقف بود. علاوه براینها روایتی راکه از

پیغمبر منقول است شنیده بود پیغمبر اکرم فرموده بود: **لقد رجعتم من الجهاد الاصغر و علیکم بالجهاد الاکبر**، پرسیده بودند جهاد اکبر کدام است یا رسول الله؟ فرموده بود: **الجهاد مع النفس فی سبیل الله**، پیغمبر فرموده بود: **اطلب العلم من المهد الی اللحد**. بنابراین سیبویه از گفتهٔ استادش حماد، دانست که نقص علمی دارد و با علماء فاصله دارد و مساوی با آنان نمی باشد، از اینروی خود خواهی بکار نبرد و با نفس خود و دلخواه خویش بمبارزه و مجاهده برخاست و بمنظور استزادهٔ علم شتافت، و حلقه و مجلس خلیل را برگزید و ملازمت و مصاحبت ویرا برنامهٔ خویش قرار داد این بود رمز شهامت و شجاعت و فداکاری سیبویه و این شیوهٔ دانشمندان و اندیشمندان است که یاران و پیروان خدامی باشند و بدینجهت بوده است که استادش خلیل گفته است: «اگر دانشمندان را یاران و پیروان خداوند ندانیم، بنابر این خداوند یار دیگری نخواهد داشت.»(۱)

اعترافات - یا اجازه‌های اجتهاد دانشمندان و استادان بزرگ بسیبویه و مقام علمی او:

باری شجاعت سیبویه در پی گیری علم و دانش و پیشرفت و ترقی در این زمینه بمنظور تحقق بخشیدن بایده‌های عالمانه‌اش باعث شد که آنقدر بهره گیری کند تا اینکه در نحو و لغت از استادان مسلم زمان خود بدرجهٔ اجتهاد برسد و دانشمندان برجسته با گفته‌های خود در حق وی تفوق و برتری او را محرز دانند و این اقوال بمنزله شهادت آنان دربارهٔ سیبویه بشمار آید که ما آن اقوال را به اجازه‌های اجتهاد تعبیر کرده‌ایم.

زبیدی گفته است: «فلزم الخلیل حتی برع» یعنی ملازمت خلیل را برگزید تا اینکه پیشی گرفت و برتری یافت و چیره دست شد در علم و فضیلت (۲).

ابوحاتم سجستانی گفته‌است: «هو اثبت من اخذ عن الخلیل»(۳) یعنی سیبویه

۱- قفطی (انباه) ج۱ص۳۴۴

۲- زبیدی (طبقات) ص۶۶.

۳- قفطی (انباه) ج۲ص۳۴۹.

مورد اعتمادترین وموثق ترین کسی است که ازخلیل بن احمد اخذ نموده است و روایت می کند .

ابوزید انصاری گفته است که هرگاه بشنوید که سیبویه می گوید: «حدثنی من اثق بعربیته.» این خبروروایت راکسی بمن گفته است که به‌زبان‌دانی اودرعربی ایمان واطمینان دارم، بدانید که منظورسیبویه از آن شخص من می باشم .(۱)

چون سیبویه درعلم نحوولغت پیشرفت نمود ودرخشید، اخفش که ازوی مسن تربود نزد وی آمدوبااو بمناظره پرداخت، آنگاه سیبویه گفت: ازاینروی باتو مناظره نمودم تاکسب فیض نمایم(۲) وبهره‌مندشوم .

نصربن علی بن نصرجهضمی، که پدرش شاگردخلیل بوده است، گفته است که تنها چهارتن ازشاگردان خلیل بن احمد فراهیدی درخشیدند وبدرجهٔ اجتهاد دررشتهٔ خودرسیدند: عمروبن عثمان ابوبشر، معروف بسیبویه، ونصربن شمیل، و علی بن نصرجهضمی ومورج سدوسی.(۳)

ابن عائشه گفته‌است: بااینکه سن زیادی ازسیبویه نمی گذشت، اوبانواع علوم روی آورد وازهرکدام بهره‌ای گرفته ودرنحوسرآمدگشت .(۴)

احمدبن معاویه‌بن بکرعلیمی گفته‌است: اگرچه‌زبان‌سیبویه کمی می گرفت ولی ازلحاظ‌علمی خیلی بلیغ‌تروکاملتراززبان‌خویش‌بود .(۵) پیچیدگی و گرفتن زبان‌سیبویه باعث می‌شدکه رفقایش ازفرصت بنفع خود استفاده کنند یا اینکه اعراب رابسوی خودجلب کنند .

۱- قفطی (انباه) ج۲ص۳۵۱ .
۲- قفطی (انباه) ج۲ص۳۵۳ .
۳- قفطی (انباه) ج۲ص۳۵۵ .
٤- یاقوت (ادباء) ج۱٦ص۱۱۸ .
۵- زبیدی (طبقات) ص٦۷ .

پایان نامهٔ سیبویه درعلم نحوبنام : الکتاب :

ابو بشر عمرو بن عثمان سیبویه پس از زحماتی که در تحصیل علم نزد استادان زمان خویش متحمل شد و کوششها و تلاشها و تحقیقاتی که در این زمینه نمود و تحقیقات و تتبعاتی که در اثر مجالست و مصاحبت با اصحاب اصیل لغت یعنی اعراب بادیه نشین و شهر نشین بعمل آورد، زبدهٔ معلومات و جملهٔ اطلاعات را تنها در سینه نسپرد تا بدو رخود بخاك سپرده شود یا چون برخی از نویسندگان گذشته نوشته‌های خود را در گودالی نریخت تا آنها را مدفون کند و بروی آن خاك بریزد که شاید درخت کتاب از آن بروید ! بلکه کلیهٔ اطلاعات و دانستنی های خود را در زمینهٔ لغت عرب که بالغت قرآن و اسلام و ایمان هم اصل بودند در طبق اخلاص نهاده و بجهان انسانیت و علم و معرفت ارزانی داشت . سیبویه خیلی کوشید تا برای کتاب خود نامی مناسب یابد و آن نام را بر کتاب خود نهد ولی چیزی بنظرش نرسید جز آنکه آن کتاب را تنها «کتاب» نامد و آنرا کاملترین و مجهزترین و جامع و مانع ترین نوشته و کتاب در این زمینه داند و معرفی نماید، والحق در این کارهم اشتباه نفرمود و اصابت هدف کرد که مورد تأیید و تمجید و تعریف و تحسین علماء واقع بین گذشته وحال قرار گرفته است .

وگروهی از آنان چون صاعدبن احمد جیهانی ازمردم اندلس و قفطی وابوالعباس ثعلب ومدینی و جاحظ «الکتاب» سیبویه راستوده‌اند وسخنانی که ذکر همه‌ی آنها موجب تطویل سخن است دربارهٔ عظمت واهمیت آن ایراد کرده‌اند ازگفتهٔ بزرگان نحوچنین برمی آید که سیبویه برای بثمر رسیدن کتاب خود زحمات زیادی کشیده است تااینکه آنرا بنحوعالی وموردپسند دانشمندان عصر خویش ساخته است، اخفش گفته‌است که سیبویه چون قسمتی ازکتاب خودرا می نوشت آنرا برمن عرضه می نمود ومی خواند و گمان می کرد دانش من ازوی فزونتر است در حالیکه اوخود از من داناتر و درفضل و دانش برتربود(۱) .

۱- قفطی (انباه) ج۲ص۳۵۰ .

شاید هم اخفش اشتباه کرده است وسیبویه بخوبی می دانسته است که خود از اخفش داناتر است ولی ممکن است که سیبویه نوشته های خود را باتواضعی که داشت برهمگان ازاهل علم، اعلم وغیراعلم، عرضه می داشت تارأی وعقیدهٔ هریك را بداند واگراحتمالا چیزی بذهن شنونده رسد که ذهن سیبویه از آن غافل مانده است، متوجه گردد وتاهنگام اعلان کتاب یاباصطلاح امروز انتشار آن، ازهر-جهت رفع نقص شده باشد، وشاید بهمین جهت بوده است که توانسته کتاب خود را ببهترین وجه وکیفیت درآورد که دربارهٔ آن گویند: **«ووضع کتابه الذی طار-طائره فی الافاق واجمع علیه الادباء[1] بالاتفاق.»**

دیگراینکه این اخفش، ابوالحسن سعیدبن مسعده، خود علم نحورا نزد سیبویه آموخته است وشاید سیبویه علاوه برحدسی که دربالا زده ام می خواسته که یکنفررا بعنوان دانا ومطلع تمام عیاربرکتاب خود تربیت کرده باشد تاپس ازوی آن کتاب رابرمردم بخواند وهمینطورهم بودزیرااخفش را راهنمای کتاب سیبویه دانسته اند. وگفته اند که معلوم نیست کسی کتاب سیبویه رابرسیبویه خوانده باشد یا اینکه سیبویه کتابش رابرای کسی خوانده باشد، ولی همینکه سیبویه وفات یافت، کتابش براخفش قرائت گردید[2] وهمین امرمیرساند که سیبویه پیش بینی کرده بود ویکنفررا، که همان اخفش باشد، بعنوان مطلع ومتخصص کتاب خویش پرورانیده وآماده کرده بود.

چنین بنظرمیرسد که پس از آنکه سیبویه کتاب معتبرخود رادرنحونوشت، علماء نحوخواهان اطلاع از آن شدندودرصددخواندنش برآمدند واولین کسی که درزمان حیات سیبویه آنرا خواند، همان رقیب سیبویه یعنی کسائی بود که ازاخفش خواست تاکتاب سیبویه رابرایش بخواند واخفش دریك هفته برایش خواند وکسائی هفتاد دیناربه اخفش اجرومزد وپاداش داد. ویادداشتهائی از

۱- ابن جنید ص ۹۵.

۲- ابن الندیم (ف) ص ۹۱.

تقریرات سیبویه برداشت .(۱) غیراز کسائی فراء بود که کتاب سیبویه را پیشوا وراهنمای خود قرارداده بود وهمیشه آنرازیرسرخود نگاه میداشت(۲). ابوعمر جرمی که یکی ازدانشمندان نحوبوده است کتاب سیبویه را نزد اخفش، شاگرد سیبویه، خواند، درحالیکه سیبویه راندیده است، و حتی کتابی درشرح الفاظ غریب ومشکل کتاب سیبویه نوشته است و آنرا بنام کتاب «تفسیر غریب سیبویه نامیده است»(۳) ابوعثمان، بکربن محمد مازنی که ازدانشمندان نحوبود نیز کتاب سیبویه را براخفش خواند(۴) عبدالله‌بن محمدبن هارون توزی، کتاب سیبویه را برابوعمرجرمی، صالح‌بن اسحق بجلی خوانده‌است.(۵) ابواسحاق، ابراهیم‌بن سفیان‌بن سلیمان ... کتاب سیبویه را خواند وبآخر رسانید و کتابی بردقایق الفاظ وارده درکتاب سیبویه نوشته و آنراکتاب شرح نکته‌های کتاب سیبویه نامید وبدینسان دانشمندان دیگری که بتدریج آمده‌اند چون ثعلب ومبرد وامثال ایشان .

گویند علت اینکه ابوحیان نحوی‌از کتاب سیبویه قطع علاقه نمود و آنرا رهاکرد اینست که ابن‌تیمیه بوی گفت: سیبویه معصوم نبود وپیامبرنحو بشمار نمی‌رفت بلکه درکتابش اشتباهات زیادی دارد، مگرنمی‌بینی که درهشتاد جای کتابش خطاکرده‌است ؟! ولی باید دانست که ابوحیان ازابن تیمیه نیز برگشت وکناره گرفت، بنابراین ابوحیان راآدمی دم‌دمی بایددانست و کردارو گفتارش حجت نمی‌تواند بود .(۶)

۱- یاقوت (ادبا) ج۱٦ص۱۲۲وقفطی (انباه) ج۲ص۳۵۰و۳۵۹ .

۲- یاقوت (ادبا) ج۱٦ص۱۲۲وقفطی (انباه) ج۲ ص۳۵۱وزبیدی (طبقات) ص۷۳ و ابن‌خلکان (حد) ج۲ ص۵۴۹ .

۳- ابن‌الندیم (ف) ص۱۹۸.

٤- ابن‌الندیم (ف) ص۸۹.

۵ - ابن‌الندیم (ف) ص۹۸.

٦- خدیجه ص ۵۸ .

استاد عبدالوهاب حموده بنقل از استاد ابـراهیم مصطفی دربحثی تحت عنوان: «نخستین کسی که علم نحو را وضع نمود.» گوید: قدیم ترین کسی که سیبویه بدیشان استناد کـرده واز آراء ونظریات نحوی ایشان استفاده نموده وبعنوان مأخذ ومعتمد از آنان در کتاب ارزنده اش نام برده است، عبدالله ابن ابی اسحاق متوفی بسال ۱۱۷ هـ می باشد کـه سیبویه شش بارنام اورا در کتابش آورده وازاو نقل قـول کـرده است، ازاینرو روشن است کـه سیبویه ازنخستین منابـع نحوی تدوین شده وهمچنین دانشمندان نحوی طرازاول وقدیمی ترین ایشان نیز، علاوه بر استادان معاصر خویش امثال خلیل وغیره واعراب بادیه وشهرنشین، بمنظور فراهم ساختن ایـن کتاب جلیل القدر بهره گیری نموده تا آنـرا بدین صورت وکیفیت در آورده است. (۱)

مناظرهٔ سیبویه وکسائی:

کسائی کیست؟

ابوالحسن علی بن حمزة بن عبدالله بن بهمن بن فیروز ازنژاد ایرانی وازقراء سبعهٔ مردم کوفه بود. درکوفه پرورش یافت وپیوسته ازشهری بشهری دیگرمی رفت تا اینکه بسال ۱۷۹ هـ=۷۹۵م دررنبویه یکی ازقرای اطراف ری وفات یافت(۲) ابن الندیم درنقل وضبط تاریخ وفات کسائی اشتباه کـرده است زیرا، بطوریکه درپیش گفتیم: ابوالحسن علی بن حمزهٔ کسائی بامحمد بن حسن شیبانی دریکروز بسال ۱۸۹ هـ=۸۰٤م وفات یافتند وهارون الرشید دراین خصوص گفت: دفنا الفقه واللغة بالری فی یوم واحد. (۳)

فراء گفته است کـه کسائی علم نحورا دربزرگسالی آموخت وعلت آن این

۱- حموده (مجله کلیة الاداب(- جامعه فؤاداول - مصرج۳. - مایو) ۱۹۵) ص۱۳۳.

۲- ابن الندیم (ف) ج۲ ص۵۲.

۳- زبیدی (طبقات) ص ۱٤۲.

بود که روزی پیاده روی کرده بود وخسته شده بود، چون بجماعتی ازدوستان خود، که غالباً با ایشان می‌نشست، رسید، ازاینرو نشست و گفت خسته‌شدم ولی دربکاربردن لفظ اشتباه کرد وبجای اینکه بگوید: اعییت، گفت عییت این‌مردم بازاری اورا تخطئه کردند و گفتند: اشتباه کردی، کسائی که دید این‌مردم ازوی ایرادگرفتند بیدرنگ ازجای برخاست وبدنبال استاد نحو رفت. اورا بسوی معاذالهراء راهنمائی کردند و کسائی ملازمت معاذنمود تاهرچه معاذمی‌دانست فراگرفت آنگاه کسائی ببصره‌رفت تاازخلیل بیاموزد، یکی ازاعراب بوی گفت: چگونه شیرمردان کوفه‌را رهانمودی وببصره آمدی! کسائی‌ازخلیل پرسید: این دانش را از که آموختی؟ گفت: «ازمردم بادیه‌نشین حجاز ونجدوتهامة.» کسائی ازبصره بیرون‌شدوتاتوانست ازاعراب بادیه‌نشین لغت آموخت، سپس ببصره آمد تا ازخلیل نیزبهره‌گیرد ولی خلیل وفات‌یافته ویونس نحوی بجای خلیل تدریس می‌کرد، کسائی بایونس‌نحوی بمذاکره ومباحثه‌علم پرداخت تا اینکه‌یونس بفضل ودانش کسائی آگاه شد وجای خود را باوداد.(۱) یااینکه گفته است که‌شایسته ریاست می‌باشی.(۲)

کسائی دردربارعباسی قرب ومنزلت فراوان داشت. دربارهٔ سبب راه یافتن کسائی بدربارعباسی چنین گفته‌اند که مهدی خلیفهٔ عباسی ازمعلمی که فرزندش رشیدرامی آموخت پرسید: فعل‌امرمسواك کردن چیست؟ گفت: استك. مهدی خواست تادانشمندی راباومعرفی کنند. کسائی را ازکوفه آوردند.(۳) مهدی پرسید: فعل امرمسواك کردن چیست؟ کسائی گفت: سك. مهدی اورا تحسین کرد وجایزه داد.

کسائی گفته است: روزی باهارون‌الرشیدنمازمی گزاردم واشتباهابجای

۱- قفطی (انباه) ج۲ص ۲۵۸.

۲- قفطی (انباه) ج۲ص ۲۶۵.

۳- قفطی (انباه) ج۲ص ۲۵۹.

«لعلهم یرجعون» «یرجعین» گفتم . چون نماز بپایان رسید، هارون الرشید بجای اینکه بمن بگوید اشتباه کردی، گفت: (۱) این لغت را چه کسانی بکار برده‌اند؟ گفتم حتی اسبان اصیل گاهی پایشان پیچ می‌خورد و می‌لغزند . هارون گفت: درست است!

خلف بن هشام اسدی گفته است: کسائی مشغول گفتن درس بود که بجای اینکه بگوید: «انا اکثر بضم راء، گفت انا اکثر بفتح راء» خلف گوید که من دانستم اشتباه کرده است. مردم از کسائی پرسیدند که بچه دلیل این کلمه را در این ترکیب چنین خواندی؟ من خواستم که توجیهی کرده باشم و بمردم جوابی گفته باشم ولی سیبویه گفت: «اکثر بضم راء» درست است، و مردم آنرا درست کردند: فراء از کسائی شنیده است که گاهی زبانم لفظی را بغلط ادامی کند!(۲)

ابوبکر انباری گفته است: کسائی در قرائت قرآن یگانه بود و مردم از وی می آموختند، کسائی بر صندلی می نشست و مردم گرد او می نشستند. او قرآن را از اول تا آخر می خواند و مردم می شنیدند. برخی از شنوندگان، با در دست گرفتن قرآن، نقطه گذاری را بر اساس خواندن کسائی انجام می دادند و برخی دیگر، فاصله های آیات را ترسیم می کردند کسائی داناترین مردم بعلم نحو و یگانه در دانستن الفاظ غریب بود. (۳) کسائی تألیفاتی داشت که یکی از آنها بنام «معانی القرآن» بود. هنگامیکه ابو عمر دوری آن کتاب را نزد ابومسحل خواند، ابومسحل گفت: این کتاب جلیل القدری است که اگر کسی ده بار آنرا بخواند مستغنی نمی گردد بلکه باز هم بخواندنش خود را نیازمند می بیند . (۴)

روزی فراء کسائی را دلگرفته دید . از او پرسید چرا چنینی؟ گفت: یحیی-

---

۱- قفطی (انباه) ج۲ص۲۶۲ .

۲- قفطی (انباه) ج۲ص۲۶۳ .

۳- قفطی (انباه) ج۲ص۲۶٤ .

٤- قفطی (انباه) ج۲ص۲۶۵ .

بن‌خالد برمك وزیر هارون‌الرشید، مرا می طلبد ودربارهٔ چیزی ازمن می‌پرسد. اگر تأمل کنم ملامتم نماید واگربیدرنگ پاسخ دهم بیم آن دارم که اشتباه کنم. فراءخواست کسائی رابیازماید ازاینرو گفت: چه کسی جرأت دارد برتو اعتراض نماید! تو کسائی هستی هرچه خواهی بگو. کسائی بزبان اشاره کرد وگفت: خداوند آنرا ببرد اگرچیزی راکه نمی‌دانم بگویم!

گویند کسائی هنوز تأهل اختیارنکرده بود وازاین موضوع خیلی ناراحت بود، ازاینرو چند بیتی به هارون‌الرشید نوشت وبا الفاظی که بیان کنندهٔ وضع و حالت عزوبت وتنهائی اوبود خواسته خودرا به هارون فهمانید وهارون کنیز کی زیبارا بااسب وزین ولگام وده هزاردینار همراه غلامی برایش فرستاد. قفطی گفته است که سرودن این ابیات ازطرف کسائی بسیارقبیح است زیرا این نمونه گفتار ناکسان است. پناه می برم بخداوند که بدینگونه خردرا ازوی سلب نموده است! ابن مکتوم گفته است: این الفاظ رکیك وگفتار قبیحی است بویژه در گفتن آن بخلیفه آنهم ازطرف کسی که مسؤلیت تربیت فرزندان خلیفه را عهده‌دارشده است، چه اینگونه سخنان را نادانان یا دانای محض گوید، چنین بنظر می رسد که گویندهٔ این ابیات کسائی نباشد ودیگری باشد. (۱)

زمینه‌سازی برای مناظره:

حال که سیبویه و کسائی رابخوبی معرفی کردیم بجااست که بمناظره آندو دانشمند بپردازیم. البته دربارهٔ این مناظره سخنان گوناگونی گفته‌اند، ولی سعی وکوشش مابراینست که گفتهٔ اشخاص بیطرف رابیاوریم وقضاوت منصفانه را در اینجا نقل کنیم همچنانکه سرودن آن اشعاررکیك را اززبان مردی دانشمندچون کسائی بدوردانستیم.

ابوالعباس احمدبن یحیی ثعلب وابوالعباس محمدبن یزید مبرد که از دانشمندان بنام وعالیقدرومورد اعتماد همگان بوده‌اند وهردوی ایشان بعداز

۱- قفطی (انباه) ج۲ص ۲۶۶-۲۶۷.

دورهٔ سیبویه و کسائی می‌زیسته‌اند دراثر تحقیق کامل در کتب وافواه وقضاوت منصفانه چنین گفته‌اند که چون سیبویه ببغداد آمد، کسائی از آمدن وی پریشان شده ودچاروحشت گردید وبسراغ جعفر بن یحیی بن برمك وفضل بن یحیی بن برمك وزیر با تدبیر هارون الرشید رفت وبایشان گفت: من یاور ودوستدار شما هستم واین مرد (یعنی سیبویه) ازاین جهت آمده است که مرا برانداز دوجای مرا گیرد. فرزندان یحیی، که خود دانشمند ودانش پرور بودند، گفتند: ماچاره جزاین نداریم که شمادونفر، سیبویه و کسائی، را درمجلسی جمع کنیم تاباهم بمذاکره ومناظره نحو بپردازید، تو خود چارهٔ خویش نما. (۱)

ابوالحسن سعید بن مسعده معروف به اخفش (اوسط) ازمردان مسن و دنیادیده وسرد و گرم چشیده، ازسیبویه کسب علم نمود وفرزندان کسائی را تعلیم داد و از کسائی بهرهٔ مالی برد و لذا در گفتارش حب و بغضی روا نمی‌دارد زیرا باطرفین قضیه بوده است و در گفته‌اش چنین بنظرمی رسد که هیچگونه جانبداری نکرده است. او گوید: چون سیبویه ببغداد آمد بسراغ ابوعلی یحیی بن خالد بن برمك رفت یحیی بن خالد جویای حال اوشد وعلت سفر ببغداد راپرسید. سیبویه به یحیی بن خالد گفت: ازاینرو ببغداد آمده‌ام تااینکه من و کسائی را دریکجا باهم آشنا کنی ودراین مجلس معارفه و آشنائی بایکدیگر بمناظره پردازیم. یحیی بن خالد ابن برمك ازمردان هوشمند ودانشمند واندیشمند روزگار بودوبدرجهٔ علمی سیبویه واقف ومطلع بود. ازاینرو نمی‌خواست که موردی پیش آید تا این مرد بزرگ ودانشمند عالیقدر رنجیده خاطر شود یااینکه بمقام ومنزلت وی لطمه و صدمه وحتی کوچکترین خدشه‌ای وارد آید، ازینرو به سیبویه گفت: سخن مرا بپذیر واقدام باین کارمکن، زیرا کسائی شیخ بغداد وقاری درجه یك قرآن این شهراست، یا باصطلاح امروز ما که ملك المتکلمین وملك الشعراء وپهلوان پایتخت وشیخ- السفراء وغیره می گوئیم، رئیس النحویین است، از آن گذشته کسائی استاد ومعلم

۱- زبیدی (طبقات) ص۶۸-۶۹.

امین فرزند خلیفه هارون الرشید است، و تمام مردم این شهر همه همراه وی می باشند و از کسی جز کسائی حمایت نمی کنند، یا باصطلاح امروز ما افکار عمومی بغداد همه بکسائی متمایل است و مردم طرفداری از او می کنند و برای او رأی می دهند اما سیبویه که از پایهٔ علمی بلند و اندوختهٔ معنوی و فضل و ادب کامل برخوردار بود، اینهـا را املاك دانشمندی ندانست و گفت: من باینجهت ببغداد آمده‌ام و تزلزلی بخاطر خـود راه نمی دهـم و در راه این عقیده و هدف آمادهٔ مقابله و ایستادگی می باشم، مرا با کسائی روبرو کنید. یحیی بن خالد عـلاوه برفضل و دانش، مردی باتدبیر بود. از طرفی دیگر ایرانی و باسیبویه و کسائی که هردو ایرانی بودند هم نژاد بود و روا نداشت این دو دانشمند هـم نژاد وی روی درروی یکـدیگر بایستند، از اینروی خود را در این معرکه وارد نساخت بلکه گزارش ایندو را بخلیفهٔ عباسی هارون الـرشید داد. هارون دستور داد تا ایندو دانشمند دریکجا باهـم نشینند و مناظره کنند. یحیی بن خالد تاریخ اجتماع و مناظره را باطلاع سیبویه رسانید، سیبویه در تاریخ معین و لحظهٔ موعود بسرای هارون الرشید رفت، چون بدآنجا رسید فراء و احمر و هشام بن معاویه و محمد بن سعدان را دیـد که پیش از وی آمده‌اند. احمر از سیبویـه یکصد سؤال کـرد و سیبویه جواب آنهـارا می گفت؛ ولی احمر باشنیدن هریك از جوابهای سیبویه بدو می گفت: ای مرد بصری! غلط کردی!! (۱)

در اینجا لازم می دانم بروایت دیگری که زبیدی بنقل از فراء، که شاگرد و مرید کسائی بود، آورده است، اشاره کنم و آن اینست: فراء خود گفته است که چون سیبویه بپرسش های احمر پاسخ داد، احمر او را تخطئه کـرد. سیبویـه گفت: این کمال بی ادبی است. فراء اضافه کرده است که من بسیبویه گفتم: این مرد (یعنی احمر) عجول و مبالغه گو است (شاید منظورش گزافه گوی بوده است). آنگاه من از سیبویه مساله‌ای پرسیدم و سیبویه باشتباه جواب گفت! و چون باو گفتم پاسخی که دادی درست نیست، سیبویه گفت: من باشما سخن نگویم تا اینکه دوست شما

۱- زبیدی (طبقات) ص ۷۰.

(یعنی سیبویه) بیاید (۱)

لازم بتذکراست که سیبویه بتنهائی ازبصره ببغداد آمده وباخودکسی همراه نیاورده بود چون درنظروی موضوع دسته‌بندی وامداد مطرح نبود. چیزی که مدنظرسیبویه بودهمان بضاعت علمی بود وبس. اماکسائی، باتوجه بمکالمه‌ای که درآغازمیان اوویحیی بن خالد گفتیم، این امررا، ظاهراً، مرعی داشته وزمینه رافراهم نموده بودکه نخست دست‌پروردگان خود را بعنوان پیشقراول بمبارزهٔ سیبویه فرستاد تابنظرخویش روحیهٔ قهرمان را تضعیف کنند، آنگاه خود بمیدان قدم نهدواگرحریف رااستوار وبی‌باك دید ازخارج یاری جوید وامدادگران بکمك وی شتابند، شایدبدینجهت بوده‌است که اخفش گفته‌است «ووافی الکسائی ومعه‌خلق من الاعراب.» یعنی سیبویه با دارودسته‌اش که گروهی ازاعراب بودند بمجلس مناظره آمده (۲). کسائی پیروان‌خودرا درجائی مستقرنمودوخودبمجلس رفت ومناظره شروع شد.

موضوع مناظره:

ابوالحسن اخفش گفته است که کسائی بسیبویه گفت: ای مردبصری(۳) اگربگوئیم: کنت اظن العقرب اشدلسعا (یالسعة) من العقرب، آیابدنبال آن باید بگوئیم: «فاذاهوهی» یااینکه «فاذا هوایاها؟» سیبویه پاسخ داد: من میگویم: «فاذا هوهی،» دراینجابعضی گفته‌اند که حاضران مجلس یعنی کسائی ونوچه‌هایش فراء واحمروهشام‌بن معاویه ومحمدبن سعدان بسیبویه گفتند غلط است وخطاکردی، یحیی بن خالدبن برمك گفت: باید میان شماداوری شود، کسائی ویارانش گفتند اعراب بردرگاه ایستاده‌اند. ابوالجراح عقیلی وهمراهانش که مورد اعتماد همیشگی کسائی بودند، اعراب راآوردنداعراب گفتند: «فاذاهوایا»هادرست است

۱- زبیدی (طبقات) ص۷۱-۷۲.

۲- زبیدی (طبقات) ص ۷۰.

۳- زبیدی (طبقات) ص ۷۰

چون گفتند سیبویه خطا گفته است، مجلس پایان یافت.(۱) ابو الحسن اخفش تفصیل بیشتری داده است و گفته است: چون موضوع را براعراب عرضه داشتند، گروهی گفتند: «فاذاالزنبورهی»، وگروهی دیگر گفتند: «فاذاالزنبورایاها.» کسائی بسیبویه گفت: درمیان اعراب هم دو دستگی ایجاد شد، تو ای مرد بصری چه میگوئی؟ سیبویه گفت: اعراب که بشهربصره آمدوشدمیکنند گویند: «فاذاهوهی،» و«فاذاهوایاها» نگویندو آنرانشناسند. آنگاه کسائی ویارانش سیبویه را تخطئه کردند وسیبویه دل گرفته شد(۲). قفطی این خبررا بسادگی آورده و گفته است: هارون الرشید سیبویه و کسائی را دریکجا جمع کرد و کسائی ودستیارانش او راتخطئه کردند(۳). ومحمد ابوالفضل ابراهیم که در کتاب انباه الرواه قفطی بتحقیق پرداخته است، منظوراز دستیاران کسائی رادرپاورقی همان صفحه، فراء وعلی بن المبارك یادآورشده است.

اما ابن خلکان خبررا طوری نقل کرده که حق باسیبویه بوده است ودراین باره صحنه سازی وجود داشته یعنی توطئه‌ای درکاربوده که سیبویه راشکست خورده جلوه دهند وافکارعمومی تصورنکند که سیبویه را رانده‌اند بلکه تقصیر ازخودش بوده‌است که از عهدهٔ مناظره برنیامده است! ابن خلکان که خود از منابع موثق نزدمحققین بشمارمی‌رود گوید: کسائی بسیبویه گفت، عرب گوید: «کنت اظن الزنبوراشدلسعامن النحله فاذاهوایاها» سیبویه گفت: چنین نیست که تو گوئی بلکه گویند: «فاذا هوهی» سپس دراین زمینه گفتگوی آندو بدرازا کشید وقرار براین شد که این موضوع را بشخص عربی که اززبان مردم شهربدوراست وزبانش باایشان مخلوط نشده‌است عرضه نمایند. محمدامین فرزندهارون الرشید که علاقه مفرطی به معلم خود کسائی داشت، شخص عربی راخواست وموضوع

۱- زبیدی (طبقات) ص ۶۸-۶۹ بنقل ازثعلب ومبرد.

۲- زبیدی (طبقات) ص ۷۰.

۳- قفطی (انباه) ج ۲ ص ۲۷۱.

را بدو گفت و نظر اورا جویا شد . این مـرد عرب گفت : چنان است کـه سیبویه گفته است . امین بمرد عـرب گفت : مـا میخواهیم کـه کسائی را تصدیق نمائی و گفتهٔ اورا صحیح انگاری! مرد عرب گفت : زبان من یاری نمی کند که خواستهٔ شمارا رابگویم وجز بحقیقت سخن نگوید . امین گفت : ماکسی رامی آوریم که سخن سیبویه را اززبان کسائی وسخن کسائی را از زبان سیبویه برتو گوید وتو بگو کـه گفتهٔ کسائی درست است ! مرد عرب گفت : اگرشما چنین کنید امکان‌پذیر است . پس‌از پایان مجلس، مطلب را دگر گونه کردند وازمرد عـرب نظر خواستند مردعرب گفت : گفتهٔ کسائی درست‌است وعرب‌نیزچنین گویند. سیبویه دانست کـه علیه او تـوطئه کـرده‌انـد وحق را، از روی تعصب ، بجانب کسائی دانسته‌اند ....(۱)

اگرچه با مطالعهٔ اخلاق وروحیهٔ امین فـرزند هارون‌الـرشید چنین بنظر می‌رسد که دست بچنین کارها یانظایر آنها بزند وچنین پنداشته می‌شود که چون یحیی بن خالدبن برمك بکسائی گفته است «ما ناچاریم که شمارا دریك مجلس جمع کنیم وتوچاره‌اندیشی کن وچاره کارخویش‌نما»(۲) کسائی هم‌دست بدامان شاگرد بانفوذ خود امین شده باشد تابدون دخالت ظاهـری کسائی، سیبویه را مغلوب‌یامنکوب سازد تا همانطورکه نوشته‌اند «جایگاه کسائی راسیبویه نگیرد واشغال ننماید » (۳) ولی بهمین سادگی نمی‌توان قطع وجـزم نمود کـه حقیقتاً چنین کارهائی بوده است مگراینکه مدارك مثبت ومتقن تاریخی مارا راهنمائی نماید .

نویسندگان اعرابی راکه کسائی بمنظورشهادت درصحت وخطای گفتار خود وسیبویه طلبید، اعراب الحطمه گفته‌اند(۴) وابن‌الندیم گویا ایشان رافصحاء

۱- ابن خلکان ج۱ص۵۶۹ .

۲و۳- زبیدی (طبقات) ص۶۸-۶۹ .

۴- قفطی (انباه) ج۲ص۳۵۹ وزبیدی (طبقات) ص۶۹.

عرب دانسته‌است(۱). که از قول کسائی(۲) وخود قفطی نقل کرده‌است ولی کلام قفطی که اشتباه است چون اوسعیدبن مسعده اخفش را در مناظرهٔ سیبویه و کسائی حاضردانسته است که حضورنداشت ولذا شاید قفطی هم از گفتهٔ کسائی حطمه را ازفصحاء عرب دانسته است که آنهم نمی‌تواند ملاك قرار گیرد مگر اینکه دانشمند دیگری‌را گوید. ابن سیده الحطمه را چنین‌معرفی کرده‌است که بنوالحطمه یکی ازشاخه‌های قبیلهٔ قیس می‌باشند(۳) وازفصاحت وعدم‌فصاحت ایشان چیزی نگفته است.

اما ابوزید انصاری که ازاستادان مسلم زمان سیبویه و کسائی بوده‌است وگفته‌است: کسائی ببصره‌آمد وازعیسی‌بن عمروابوعمروبن‌العلاء ویونس‌بن حبیب علم خوب وفراوان‌آموخت، آنگاه روانه بغداد شد وازنادرستی علوم اعراب حطمه آموخت، وآن معلومات واطلاعات درست وصحیح پیشین خود را بانادرستی‌هائیکه از اعراب حطمه یادگرفته‌بود، بیامیخت وخوبهارا بدو صحیح ودرست رانادرست وسالم را فاسدگردانید.(۴)

گواهی این استاد بزرگواردانشمند بلامنازع سند بسیارارزنده‌ای‌است که اولا اعراب حطمه را ازفصحاء عرب معرفی نکرده بلکه زبان ایشان‌را فاسد یانادرست شناخته است، ثانیاً اطلاعات کسائی‌را دراثرحشرونشرواخذ واقتباس ازاعراب حطمه فاسد ونادرست دانسته‌است. اماکسائی بطوریکه در شرح حالش از زبان خودش نقل کردیم، درچند مورد اعتراف باشتباه وخطای خویشتن کرده است. ولذا تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها!.

---

۱ - ابن‌الندیم (ف) ص۸۹.

۲- قفطی (انباه) ج۲ص۳۵۹و۳۴۸.

۳- ابن سیده (لسان‌العرب) - حطمه.

۴- قفطی (انباه) ج۲ص ۲۷۴.

سرانجام سیبویه:

مناظره سیبویه و کسائی پایان یافت، و بطوریکه همه گفتند، سیبویه را دلشکسته کردند. ابن قتیبه گفته است: «واستذل سیبویه»[1] یعنی سیبویه راخوار وذلیل و وامانده وسرشکسته گردانیدند برخی گفته‌اند که: «واسترل سیبویه»[2] یعنی سیبویه راکجرفته ولغزیده معرفی کردند. پس معلوم می‌شود که سیبویه شکست نخورده و منحرف نگردیده بود بلکه اورا بدین صورت جلوه دادند، بدلیل اینکه بنا بگفتهٔ ابوالحسن علی بن سلیمان بن الفضل معروف به اخفش صغیر نحوی، ازملازمین علی بن قعله، متوفی بسال ۳۱۵ﻫ که گفته‌است: یاران وعلاقمندان سیبویه ونظریات علمی ونحوی اوتا بامروز تردیدی درصحت جواب سیبویه به کسائی بخود راه نمی‌دهند وهمگی متفقاً برآنند که پاسخ درست همان‌بودکه سیبویه داد: «فاذاهوهی» یعنی فاذاهو(الزنبور) ومثلها (مثل العقرب یامثل النحله) زیرا ازنظر موقعیت کلمه درترکیب نحوی عربی؛ رفع کلمه لازم است نه نصب آن، اگرکسی بگوید که چگونه دراین جمله، هم میگوئی: خرجت فاذازید قائم وهم میگوئی فاذا زید قائما ؟ وکلمهٔ قائم را منصوب می گردانی اما درجملهٔ کنت اظن الزنبور اشدلسعة من العقرب، تنها «فاذاهوهی» را صحیح میدانید و «فاذا هوایاها» را نادرست میخوانید ؟ جواب اینست که کلمهٔ «قائما» اسم نکره است ومعرفه نمی‌باشد وچون نکره‌است لذا ازنظرترکیب نحویَ در جمله حال قرارگرفته است وحال منصوب است، اما درجملهٔ فاذا هوهی، موضوع حال درمیان نیست بلکه خبر مبتدا درمیان است وخبرمرفوع است نه منصوب و نمی‌تواند حال باشد[3] لذا شاید بهمین جهت بوده‌است که ابوالحسن سعیدبن

۱- ابن‌قتیبه (المعالرف) ...

۲- قفطی (انباه) ج۲ص ۳۵۳ .

۳- زبیدی (طبقات)ص ۶۹ .

مسعده اخفش اوسط تاجریان مناظره را ازز بان شخصی سیبویه دربصره شنید، بیدرنگ بمنظورمبارزه باکسائی ودارودسته‌اش ببغداد شتافت(۱).

بهرحال پس‌از آنکه کسائی از اعراب حطمه نظیرابوفقعس وابودثار وابوالجراح وابوثروان، یاری خواست وایشان از کسائی پیروی کردند،(۲) نویسندگان سیبویه راعازم فارس که زادگاه‌اصلی خودش بود، روانه می‌بینند، ولی هرکدام بنحوی گفته‌اند که سیبویه پس‌ازاین جریان‌به فارس بازگشت ودر آنجا وفات یافت. (۳) این گفته روشن نمی‌سازدکه آیا قهر کرده‌است وبه حال تنفروانزجار از آن مردم بزادگاه‌بر گشته است یااینکه بصورتی دیگربوده است، اما ابن خلکان این توضیح راداده است که سیبویه پس‌ازاین کشمکش، باحالتی خشمناك ودلگرفته ازبغداد قصد فارس کرد وبدانجا رفت. (۴) قفطی درجای دیگرآورده است که سیبویه یکسره ازبغداد بفارس رفت و ازشرمی که ازپیش آمدن آن واقعه داشت ببصره نرفت(۵) واین باگفتهٔ ابوالحسن سعیدبن مسعدهٔ اخفش که بصراحت گفته است که سیبویه‌پس‌از آن‌واقعه ازبصره آمد وجریان مناظره را درمیان گذاشت(۶)... منافات دارد وصحیح نمی‌باشد. دیگراینکه عدهٔ گفته‌اند که پس‌از آن واقعهٔ مناظره، کسائی ازیحیی‌بن خالدبن برمك خواست تابسیبویه کمك کند وباوپولی دهد! حتی بعضی بالحنی زننده گفته‌اند که کسائی پس‌ازمناظره، به یحیی بن خالد گفت که سیبویه بامیدبذل وبخشش توببغدادآمده است! ویحیی‌بن خالد ده هزار درهم بسیبویه جایزه وصله داد. (۷) برخی هم

۱- زبیدی (طبقات) ص۲۹.

۲- زبیدی (طبقات) ص ۷۱-۷۲.

۳- قفطی (انباه) ج۲ص۳۵۳ و ص ۳۴۸

٤- ابن‌خلکان ج۲ص ۵٤۹.

۵- قفطی (انباه) ج۲ص۲۷۱ وص ۳۵۹.

٦- زبیدی (طبقات) ۷۰.

۷- قفطی (انباه) ج۲ص۳۴۸.

گفته‌اند که هارون الرشید دستور داد تا ده‌هزار درهم بسیبویه دهند و اورا مرخص کنند. (۱) و دیگری گفته‌است که برامکه آن پول را بسیبویه دادند و چون این خبر از ثعلب و مبرد نقل شده است صحیح‌تر و متقن‌تر و قابل قبول‌تر است، چه بنظر نمی‌رسد که برامکه با آن بزرگواری باعث شوند که به دانشمندی چون سیبویه آنقدر توهین شود بلکه باحتمال قریب بیقین باهارون الرشید تبادل نظر کرده‌اند و صلاح دیده‌اند که وجهی شایسته بمقدار ده هزار درهم بعنوان جایزه و صله و قدردانی بسیبویه داده شود و بااعزاز و اکرام و تقدیر واحترام اورا روانهٔ شهرخود کنند زیرا همین خبر اضافه کرده است که: «وبعث الی بلده» یعنی اورا بشهرخودش باز گردانیدند. ودلیل دیگر قفطی درجائی دیگر آورده است که: «فأخذها وعاد الی البصره» یعنی سیبویه مبلغ جایزه راگرفت وببصره باز گشت. (۲) حتی خبر جالبتری که ازیکی ازدستیاران کسائی یعنی فراء نقل شده‌است، گوید: یحیی بن خالدبن برمك دستور داد تاده هزاردرهم بسیبویه دادند و اورا بسوی فارس روانه ساخت ومتوجه گردانید. (۳) بنظرمیرسد که یحیی بن خالدبن برمك ازآزاری که بسیبویه داده‌اند متأثرشده است وبمنظور استمالت سیبویه خواسته‌است اورا بهر کیفیتی که هست دلخوش سازد وغبار آزردگی ازدل این دانشمند بزداید و چون دیده‌است که خود سیبویه دیگرمایل نیست که بااین مردم خودخواه درعراق بماند وقصد زادگاه خویشتن دارد ازاینرو اورا روانهٔ جائی کرده‌است که دلخواه وخاطرخواه اواست. حتی چنین بنظرمیرسد که مقامی لایق وسزاوار و منصبی شایسته بسیبویه داده باشد وبااین عنوان ارزنده اورا روانه فارس وشیراز کرده باشد، زیرا ابوعبدالله الحافظ قصار محمدبن عبدالعزیز شیرازی گفته است که:

۱- قفطی (انباه) ج۲ ص ۲۷۱.

۲ - قفطی (انباه) ج۲ ص۳۴۸.

۳- زبیدی (طبقات) ص۷۱-۷۲.

مات سیبویه و کان علی مظالم فارس.(۱) یعنی هنگامی که سیبویه داردنیاراوداع کردرئیس دیوان مظالم فارس، یعنی مرجعی بود که مردم شکایات و مظلومیت های خود را باو عرضه میکردند واو رسیدگی می نمود که شاید آن منصب رابتوان منصب قاضی القضاة دانست، وباین ترتیب تمام سخنان که دال برضجر و تحقیر این مرد است مردود شناخته می شود.

پس چرا گفته اند که سیبویه از غصه مرده است ؟!

ابوالحسن سعیدبن مسعدهٔ اخفش گفته است: «**... ثم مات من ذرب وماقتله الاالغم لماجری علیه**». (۲) یعنی دراثر ذرب وفات یافت. معنی ذرب را یکی بیماری کبد، دیگر چیزی مانند ریگ و سنگ ریزه‌ای که در گردن پدید آیدو بالاخره بیماری غیر قابل علاج گفته اند. (۳) اخفش اضافه کرده است که اندوهی که از حادثهٔ مناظره براو مستولی گشت باعث مرگ وی گردید، قفطی بنقل از اخفش و احمدبن یحیی ثعلب و مبرد گفته است: «... الی أن مات غمابالذرب، ولم یلبث الایسیرا». یعنی پس از باز گشت بفارس دیری نپائید که باین بیماری (ذرب) وفات یافت.(۴) ودرجای دیگر همین عبارت را از قول ثعلب و مبرد آورده وبجای ذرب لفظ کمدرا ذکر کرده است که هردو یکی است وبعلاوه کمد بیماری قلب را نیز معنی می دهد. اما می خواهیم بدانیم که آیا این غم و غصه که مانند بیماری سرطان یا سرطان زا است واقعاً بوده است یاخیر واگر بوده است دراثر چه پیش آمده است؟

اغلب نویسندگانی که دربارهٔ سیبویه وحالات او ومناظره اش باکسائی بحث کرده اند، گفته اند هنگامیکه سیبویه ببغداد آمد تا باکسائی مناظره نماید

۱- یاقوت (ادبا) ۱۶/۱۱۶.

۲- زبیدی (طبقات) ص ۷۰.

۳- لویس (المنجد) - ذرب.

۴- قفطی (انباه) ج۲ص ۳۵۹.

سی ودوساله بود . (۱) واغلب کسانی که سخنان ایشان مورد اعتماد است، از قبیل ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب ونظایر ایشان، گفته اند که سیبویه بهنگام مرگش بیش از چهل سال داشت و کلمهٔ نیفا رابکار برده اند که تقریباً سه سال است، بنابراین شاید منظور ایشان این بوده است که سیبویه چهل وسه ساله یاچهل ودوساله ازدنیا رفته است لذا اگرسیبویه درسن سی ودوسالگی درمناظره شرکت کرده است وبسن چهل ودوسالگی وفات یافته است بایستی که مدت ده سال پس ازمناظره اش با کسائی زیسته باشدواین مدت ده سال کم نیست که آنر افلم یلبث الایسیرا گفته اندیعنی طولی نکشید که مرد، واگر دراثر آن غم وغصه که امروز عقده می گویند بمرض خناق یاخنازیریا سرطان مبتلاشده بود شایدخیلی کمترازاین مدت می زیست .

اگرفرض کنیم که سیبویه دراثراین مناظره باکسائی اندوهناك شده است و غم وغصه فراوانی خورده است بنظراینجانب این غم وغصه بااینجهت نبوده است که چرا نگذارده اند پهلوان پایتخت درنحوولغت شود ودرنازونعمت بغلطد واز خوان نعمت خلیفهٔ عباسی هارون الرشید متنعم وبرخوردار گردد بلکه بااینجهت بوده است که چرا دستگاه خلافت عباسی که خلافت اسلامی رامدعی بوده است بازیچه دست بازیگران ونمایشگاه گردانندگان ونمایشگرانی گردد که بمیل خود حق راناحق کنند وچنان رفتاری بادانشمند نمایند که ترك دیاروااقامتگاه خودنماید که دیگرببصره بازنگردد . چرا بدگوئی ونمامی وسخن چینی وخودخواهی و جاه طلبی وحسادت وکینه توزی وغرورونظایراینهابتوانند دانشمندان وخاندانهای جلیل القدر را چون ابن المقفع وخاندان برامکه وموسی بن جعفررا براندازند . وگرنه دانشمندی ازقبیل سیبویه بعلت ازدست دادن جاه ومقـام ومال ومنال و موقعیت غصه نمی خورد تابمیرد .

اولین بار که ابوالعباس محمدبن یزید مبرد، ابواسحاق ابراهیم بن سری- زجاج نحوی را دیدواینهمه علاقه ومیل بعلم ودانش دراومشاهده کرد، اززجاج

۲- ابن الندیم (ف) ص۸۹ .

جویای حال ووضع زندگی اوشد. زجاج ازعلاقهٔ فوق العادهٔ خود بکسب علم نحوبمبرد بیان داشت و گفت: خود را وقف این کار کرده‌ام وماهی پنج روز بشیشه گری می‌پردازم تا مخارج ماهانه‌ام را باندازهٔ قوت لایموت بدست آورم ومابقی أیام ماه‌را بفرا گرفتن علم می‌پردازم. مبرد که چنین شنید ماهیانه سی درهم برای زجاج مقرر نمود تازجاج باخاطر آسوده بکسب علم پردازد. (۱)

نضربن شمیل که‌ازدانشمندان بنام وازمعاصرین سیبویه بوده‌است که‌بسال ۲۰۳ ه=۸۱۸م وفات یافته است مردی قانع بود که دربصره‌می‌زیست. ازشدت تنگدستی وناتوانی دربصره عازم خراسان گردید. چون آهنگ خراسان نمود گروه انبوهی ازمردمی که‌همگی محدث یازبانشناس ولغوی ویادانابعلم عروض وقوامی یاخبره ومطلع درگفتن اخبارو روایت بودند وبسه‌هزارنفرمی‌رسیدند او رامشایعت کردند تااینکه بباز ارمربد بصره رسید. آنگاه باین‌مردم گفت که‌دوری جستن ازشمابرمن ناگواراست ولی‌بدانید که اگرروزانه یك قرص نانی که‌از آرد باقلاهم درست شده باشد داشتم نمی‌رفتم. (۲)

(که من‌این گفتهٔ نضربن شمیل را در کتابی‌بنقل ازتاریخ‌یمینی عتبی‌مربوط به‌خلیل‌بن احمد فراهیدی خوانده بودم) که البته برای‌مقصود مادراین نوشته فرقی‌نمی کند. اما مردم‌بصره واین گروه دانشمندان تکفل معیشت قناعت‌باراین مرد دانشمندرا ننمودند واین «یکی مردجنگی به ازصدهزار» نفرسیاهی لشکربل بیشتر که هیچ‌بکارنیایند بناچاروازروی درماندگی بصره را رهاکرد وبادیدهٔ حسرت‌باری که بحوزهٔعلمیه‌خود داشت بخراسان رفت‌ولی‌خراسان‌وخراسانیان مقدم اوراگرامی داشتند وپروانه‌وارگرد شمع محفل علمی‌او گشتند وازگنجینهٔ علمی که درسینه داشت بهره گرفتندو آنقدراز زروسیم نثاراو کردند که ابوعبیده

۱- زبیدی (طبقات) ص۱۱۹.

۲- زبیدی (طبقات) ص۵۳ وقفطی (انباه) ج۲ص۳۴۹ (البته نضربن‌شمیل قرص نگفته بلکه کیلجه که وزن است بکاربرده‌است).

گفته است : «فأفادامو الاعظیمه .» یعنی مال فراوانی بدست آورد .(۱) زبیدی نام نضر بن شمیل را ابن خرشه بن یزید بن کلثوم بن عبده زهیر الشکیك الشاعر بن عروه-بن حلیمه بن حجر بن مازن بن مالك بن عمرو بن تمیم المازنی مقیم مرو خراسان گفته است و دیگران با اندك اختلاف نقل کرده اند . (۲)

دانشمند دیگری بنام قاسم بن معن مردی عفیف و در قضاوت دقیق و سخت بود که قضاوت شهر کوفه بدو سپرده شده بود و برای این کار اجر و مزدی نمی گرفت و هرچه بدست می آورد بدیگران می داد و برای خود نمی اندوخت(۳) از این مطالب و موضوعات درباره قناعت دانشمندان و گذشت ایشان از مال دنیا بقدری در کتب تاریخ و طبقات و ادب نوشته اند که می توان کتابی در این زمینه نوشت ولی از آنجاکه مشت نمونه خروار است این سه حکایت را درباره صبر و شکیبائی زجاج و نضر بن شمیل و قاسم بن معن در فرا گرفتن و اندوختن و اشاعه و ترویج علم و قناعت ایشان در زندگی و تحمل شدائد و محن کافی می دانیم و بهمین نمونه های معدود بسنده می کنیم که بگوئیم با شناختی که از روحیهٔ سیبویه داریم ، می دانیم که سیبویه نیز یکی از این قبیل افراد خود ساخته بود که رسیدن بدربار هارونی و خدمتگزاری بامین شناخته شده منظورش نبود بلکه پیشبرد دانش و انتشار آن و اعتلای مقام دانشمند را از طریق علم هدف خود قرار داده و علم و دانش را وسیله ای می دانست برای رسیدن بکمال انسانیت نه درك جایزه و دریافت صله و ناز و نعمت دنیوی . آری زندگی دانشمندان مبارزه و جهاد است و سیبویه یکی از این دانشمندان مجاهد بود که برای نشر علم از بصره خارج شد و ببغداد آمد . دانشمندی که کتابش را قرآن نحو گفته اند و خودش را می توان نحو ناطق و متحرك نامید ، بجائی رفت که مهد دانشمندان بود و مردمش برای دانشمندان جان می باختند چه رسد ببذل مال و

۱- زبیدی (طبقات) ص ۵۳ .

۲- ابن الندیم (ف) ص ۹۰ .

۳- زبیدی (طبقات) ص ۱۴۷ . قفطی (انباه) ج ۳ ص ۳۰ .

ثروت. بنابراین خروج سیبویه از بغداد و پایان ناگواروی باعث شد که کوس رسوائی مخالفان زده شود.

سیبویه درچه سالی وفات یافت؟

ابن نافع گفته است که سیبویه در سال ۱۶۱ هـ=۷۷۷م وفات یافته است. (۱) باید بگویم که حماد بن سلمه، استاد سیبویه، در سال ۱۶۷ یا ۱۶۹ (۲) هـ=۷۸۳ یا ۷۸۵ م وفات یافت و اگر شاگردش سیبویه پیش از وی در سال ۱۶۱ هـ وفات یافته بود، امکان داشت که خبر فوت شاگرد خود را در جائی ذکر نماید درحالیکه هیچگونه خبر یا اطلاعی از حماد درمورد فوت شاگرد باذکاوتش سیبویه نمی‌یابیم، ازاینرو قول نافع که منحصر بفرد است ضعیف می نماید و قابل اعتماد نیست. ابن الندیم وفات سیبویه را در سال ۲۷۷ هـ ۸۹۰م گفته است. (۳) منظورش ۱۷۷ بوده خطیب بغدادی گفته است که سیبویه در سال ۱۹۴ هـ(۴)=۸۰۹م وفات یافت. دراینصورت کسائی که در سال ۱۸۹ هـ=(۵) ۸۰۴م و هارون الرشید در سال ۱۹۳ هـ(۶) ۸۰۸م وفات یافته اند بایستی پیش از سیبویه وفات یافته باشند و کسائی ذکری از فوت رقیب خود سیبویه ننموده باشد دیگر اینکه خطیب که خود تاریخ وفات سیبویه را ۱۹۴ هـ نقل کرده است گوید: سن سیبویه هنگام مرگ ۳۲ سال بود، و اگر ۳۲ سال را از ۱۹۴ هـ کسر نمائیم ۱۶۲ هـ می شود و چون خلیل بن احمد فراهیدی، استاد سیبویه، در سال ۱۷۰ هـ(۷) وفات یافته لازم می آید که باتوجه بقول خطیب، سیبویه هنگام مرگ استادش خلیل فقط

۱- یاقوت (ادباء) ۱۰/۲۵۴-۲۵۸.

۲- خطیب ج ۱۲ ص ۱۹۸.

۳- خطیب ج ۱۲ ص ۱۹۸.

۴- زبیدی (طبقات) ص ۱۴۲.

۵- تمام تواریخ اسلامی.

۶- زبیدی (طبقات) ص ۴۷.

۷- ابن خلکان ج ۲ ص ۵۴۹.

۸سال داشته باشد که محال است . ابن‌خلکان درخبری تاریخ فوت سیبویه‌را در سال۱۸۸ه ۸۰۳م نیز نقل کرده است ولی همین ابن‌خلکان که درخبر دیگری تاریخ وفات سیبویه رادرسال ۱۸۰ه ۷۹۶م نقل کرده‌است گوید : این خبر صحیح است زیرا سیبویه پیش از کسائی (۱) وفات یافت .

قفطی گوید که سیبویه از چند نفر یکه از ایشان نقل کرده‌است زودتر وفات یافت از میان این چند نفر یونس بن حبیب را نیز نام برده‌است که گوید یونس در سال۱۸۳ه= ۷۹۹م(۲)وفات یافت . بعلاوه مرزبانی خراسانی ، ابوعبدالله‌محمدبن عمران بن موسی بن سعیدبن عبدالله ، دانشمند صادق اللهجه صاحب تصانیف بسیار متوفی درسال ۲۸۴ه(۳)=۹۹۴م وفات سیبویه رادرسال ۱۸۰ه نقل کرده‌است.(۴)ابن النجار تمیمی نحوی کوفی موسوم به‌ابوالحسن محمدبن محمدبن جعفربن هارون متوفی بسال۴۰۲ه =۱۱۱۱م که از علماء و گفته‌اش مورد اعتماد بوده است ، وفات سیبویه را نیز بسال ۱۸۰ه دانسته است.(۵) همچنین زبیدی سال وفات سیبویه را درسال ۱۸۰ه بیان کرده است.(۶) که البته معتبرتر است که البته قفطی دریک روایت هم وفات سیبویه را درسال۱۷۹ه=۷۹۵م گفته است(۷) لذا وفات سیبویه از سال۱۸۳ه= ۷۹۹م تجاوز نکرده‌است .

سن سیبویه ؟

نویسندگان دربارهٔ سن سیبویه نیز اختلاف دارند . زبیدی اورا درجائی

۱- قفطی (انباه) ج۲ص۳۵۳ .
۲- ابن‌الندیم (ف) ص ۲۱۷ .
۳- یاقوت (ادبا) ۱۶-۱۱۵ .
٤- خطیب ج۱۲ص۱۹۵ .
۵- زبیدی (طبقات) ص ۷٤ .
٦- قفطی (انباه) ج۲ص۳٤۸ .
۷- زبیدی (تاج) س ی ب .

۳۲ساله نقل (۱) کرده است ودرجائی دیگر ۳۳ساله (۲). ابو العباس احمد بن یحیی ثعلب که مردی دانشمند وراستگو وموثق ودارای ذهن وحافظه‌ای عالی وسرشار بوده است ودرسن ۹۱ سالگی بسال ۲۹۱هـ = ۹۰۳م وفات یافته عمرسیبویه را بهنگام مرگ بیش از چهل سال دانسته است.(۳) یاقوت حموی رومی گوید: برخی سن سیبویه راچهل سال واندی دانسته‌اند «ویقال انه نیف علی الاربعین وهو الصحیح» واین درست است یاقوت آنگاه تحقیق کرده واجتهاد نموده است یا اینکه از تحقیقات دیگران بهره گرفته است ونام محقق را یاد آورنشده است و گوید: نظر باینکه سیبویه ازعیسی بن عمر روایت کرده است وعیسی بن عمر درسال ۱۴۹هـ=۷۶۶م وفات یافت، بامحاسبهٔ دقیق، فاصلهٔ میان مرگ عیسی بن عمر تا وفات سیبویه سی و یکسال میباشد، از اینرو باید که سیبویه هنگام نقل روایت از عیسی بن عمر بسن بلوغ و کمال ورشد وتعقل رسیده باشد تابتواند بچنین کاری اقدام ورزد (نه اینکه یکساله باشد) وباینترتیب عمرسیبویه بهنگام مرگ از چهل سال تجاوز می کند(۴)، واین استدلال مذکورجالب است.

آرامگاه سیبویه؟

حتی درباره مدفن وآرامگاه سیبویه اقوال متفاوتی ذکرشده است. ابن نافع گفته‌است که سیبویه در بصره وفات یافت(۵). زبیدی وفات سیبویه را در اهوازدانسته است.(۶) ابن خلکان بنقل از ابوالفرج بن الجوزی وفات سیبویه را درساوه نقل کرده است.(۷) گروهی چون ابن قتیبه، ثعلب و غیرهم درفارس

۱- زبیدی (طبقات) ص ۷۴.

۲- زبیدی (طبقات) ص ۱۶۵.

۳- یاقوت (ادبا) ۱۱۵/۱۶.

٤- یاقوت (ادبا) ۱۱۵/۱۶.

۵- یاقوت (ادبا) ص ۱۱۵/۱۶-۱۱۶.

٦- زبیدی (تاج) س ی به.

۷- ابن خلکان ج ۲ ص ۵٤۹.

گفته اند .(۱)

اما آنچه صحیح بنظرمیرسد آنست که سیبویه پس ازمناظره باکسائی، از بغدادببصره بازگشت وازبصره باهوازرفت وازآنجابساوه وسپس بشیرازرسید ودرآنجا درسن چهل سالگی یابیشتردرسال ۱۸۰ﻫ یابیشتر درشیراز وفات یافت ودرآنجا مدفون گردید . زیرا اگرقرارباشدکه سیبویه تادم مرگ برمظالم و رسیدگی بکارهای قضائی وقضاوت مردم فارس اشتغال داشته باشد(۲) نبایداز شیرازدورترباشد چون شیرازمرکزفارس بوده است .

ازطرفی دیگرعدهٔ زیادی از دانشمندان ونویسندگان ثقه ومورد اعتماد معاصرسیبویه ومتأخرین نیزوفات ومدفن وی را درشیرازدانسته اند . نزدیکترین کسی که مدفن سیبویه را درشیراز دانسته است اصمعی ابوسعید، عبدالملک بن قریب بن عبدالملک بن علی بن اصمع بن مظهر بن عمرو بن عبدالله باهلی است که درسال ۲۱۶ﻫ = ۸۳۱م درسن ۹۱ سالگی بنابگفتهٔ نویسندگان، درمرو خراسان وفات یافت وبرخی دربصره گفته اند . اوازبزرگان نحوو لغت عرب ومورد تکریم و احترام قاطبهٔ مردم عرب وغیرعرب بود وازستارگان تابناک ودرخشندهٔ دانش وادب بشمارمیرفت . اصمعی ازمعاصرین سیبویه بودکه پس از مرگ سیبویه سی سال واندی زیست وبایران سفرکرد، اصمعی بدون واسطه ونقل وحکایت ازدیگران شخصاً گفته است که سفری که بشیراز نموده است این ابیات را، که گوینده اش سلیمان بن یزید عدوی است، برقبرومزار سیبویه درشیراز خوانده است .

یاران پس ازدیدارطولانی ومصاحبت، تورا بخاک سپردند وازاطراف و پیرامون توپراکنده شدند ورفتند، ودیدار باتو ومصاحبت توازما دورگشت ودسترسی بتومحال وناممکن گردید .

۱- ابن قتیبه (المعارف)

۲- یاقوت (ادبا) ۱۱۵/۱۶ وقفطی (انباه) ج۲ص ۳۶۰ وزبیدی (طبقات) ص۷۳ .

آری ! ایشان تورادرجایگاهی ترسناك ووحشت‌زابادلهره‌ها ودشواریها ودردها ورنجها قراردادند وباصدورفرمان مقدر ومحتوم خداوند، دوستان‌از تورو برتافتند وراه خویشتن در پیش گرفتند وناپدید شدند، وتویکه وتنها در گودالی قرار گرفتی وهمدم وداستان آن گردیدی .(۱)

ابوسعید (طوال) نیزهمین ابیات را برمزارسیبویه خوانده‌است ولی نگفته است که‌آن قبردرشیراز بوده‌است یاجای دیگر. بهرحال مقام علمی اصمعی و علاقهٔ وی نسبت بسیبویه وهمزمانی وی بامترجم له و روابط حسنه‌آندو باهم که دربصره می‌زیستند وبمباحثه میپرداختند و صدق وصراحتی که دراصمعی سراغ داریم واطلاع وتسلط وی برمعلومات زمان خویش، مارا بر آن داشت که ادعای وی رادلیل صادقی بروفات سیبویه درشیراز وبخاك سپردن اودر همانجا بدانیم .

بعدازاصمعی، ابن دریدابوبکربن محمدبن حسن‌بن درید... ادیب ولغوی مشهورصاحب کتاب: الجمهره‌فی‌اللغة وتصانیف بسیاردیگرمتوفی بسال۳۲۱هـ = ۹۳۳م(۲) ، چندسالی درحدود ۳۰۰هـ = ۹۱۲ م درخدمت امیرعبدالله‌بن محمدبن میکال درفارس میزیسته‌است وامیرابن میکال وفرزندش ابوالعباس اسماعیل را باسرودن قصیدهٔ ومقصورهٔ معروف خود مدح گفته‌است. ابن درید عهده‌دار دیوان رسائل فارس گردید . اوکه دانشمندی محقق وکاوشگربوده است، بر اوضاع واحوال‌ناحیه وآثارتاریخی وقبورعلمای شیرازوفارس بخوبی اطلاع یافت. ابن‌درید گفته‌است که سیبویه درشیرازوفات‌یافت وقبرش درشیرازاست: «مات سیبویه بشیرازوقبره بها» .(۳)

۱- یاقوت (ادبا)۱۶/۱۱۵-۱۱۶ و قفطی (انباه) ج۲ص ۳۶۰ وزبیدی طبقات ص۷۳.

۲- ابن‌الندیم (ف) ص۱۰٤ .

۳- خطیب ج۱۳ص۱۹۸.

آغاز پیدایش طاهریان خراسان درصحنهٔ تاریخ وسیاست

بطوریکه درتواریخ واضح ومعلوم است، تمام افراد خاندان طاهریان، ازنیاکان ونوادگان، همگی دلیر وبی باك، بالیاقت ودوراندیش، باجرأت و جسارت، بردباروبآینده امیدوار بودندکه نخست درکارهای خود می اندیشیدند وعاقبت کاررا درنظرمی گرفتند، سپس بانقشه وتدبیر وعقل ودرایت اقدام نموده وموفق می شدند.

پایان سخن دربارهٔ سیبویه ومعاصربودن اوبا طاهریان:

حال که سیبویه را تاسرحدامکان، معرفی کردیم، وروشن گردیدکه سیبویه درسال ۱۸۰هـ = ۷۹۶م واندی فوت کرده‌است بایدبدانیم که پدرطاهرذوالیمینین بنام حسین بن مصعب درسال ۱۹۹هـ = ۸۱۴م فوت کرده است وطاهربن حسین که ولادتش درسال۱۵۸یا۱۵۹هـ =۷۷۴- ۷۷۵م بوده‌است درسال۲۰۷هـ =۸۲۲م فوت کرده‌است وبعبارت دیگر سیبویه وطاهربن‌الحسین با چندتن ازطاهریان همزمان ومعاصریکدیگربوده‌اند.

طاهربن‌الحسین، خود ازعبدالله‌بن‌المبارك روایت می کرد. (۱) عبدالله‌بن طاهر فرزندش را به ابوسعیداعمی یا ابوالعمیثل یاهردوی ایشان سپرد تا تعلیم دهند(۲). طاهربن‌الحسین وفرزندش عبدالله ونوه‌اش طاهرثانی علاقهٔ خاصی به ابوعبیدالقاسم‌بن سلام داشتند (۳). دانشمندان دیگرکه اغلب معاصر طاهریان وسیبویه بودند بسیارند ویکی ازایشان همان فراء شاگردکسائی نحوی است که معاصرسیبویه بود ودرکارمأمون وطاهروفرزندش عبدالله بوده‌است.

معاصربودن وهمزمانی سیبویه وطاهریان خراسان بقدری نزدیك بوده است که ابوبکرعبدی نحوی وبرخی دیگر چنین گفته‌اند: «پس ازآنکه سیبویه

۱- خطیب ج ۹ ص ۳۵۳.

۲- مرزبانی ص ۴۹۹ وخفاجی ص ۲۱۶ ومرزوقی ج ۱ ص ۳-۴.

۳- خطیب ج۱۲ص۴۰۵.

نتوانست از عهدهٔ مناظرهٔ باکسائی برآید ! درجستجوی امیری برآمد که بنحو علاقمند باشد ودراین راه بذل وبخشش نماید . بدو گفته شد که طلحه‌بن طاهربن الحسین ذوالیمینین، امیر خراسان بدین علم علاقه‌ای وافر دارد، سیبویه بقصد طلحه‌بن طاهر عزم خراسان نمود وچون بساوه رسید، به بیماری دچار گردید ودراثر آن وفات یافت(۱). بنظر اینجانب این خبر مردود است، زیرا طلحه‌بن طاهر درسال ۱۸۰ﻫ وقبل از آن امیرخراسان نبود بلکه ۲۷ سال بعداز آن یعنی پس ازمرگ پدرش طاهر ذوالیمینین درسال ۲۰۷ﻫ شخصاً یابنیابت ازطرف برادرش عبدالله‌بن طاهر بامارت خراسان رسید. دیگراینکه، همانطور که قبلاً ازروحیه سیبویه مطلع شدیم سیبویه برای کسب مال وجاه ومقام خودرابابن دروآن درنمی‌زد تااینکه بجهت بهره گیری ازبذل وبخشش طلحه‌بن طاهر بخراسان رود ولذاشاید خطیب بغدادی متوفی بسال ۴۶۳ﻫ =۱۰۷۰م وابن الانباری متوفی بسال ۵۷۷ﻫ =۱۱۸۱م ازمأخذی نقل کرده باشند که صاحب مأخذومنبع دراثراشتباه یاتعمد چنین مطلبی را درج کرده بوده است که می توان آنرا مجعول دانست زیرا زبیدی که قریب یك قرن پیش‌از خطیب بوده است، ذکری ازاین خبر بمیان نیاورده است (۲)و یاقوت رومی، که اخبار راازکتب جمع می کرده‌است، چیزی ازاین مقوله بمیان نیاورده است(۳) واین عمل یاقوت می‌رساند که یا شخصاً متوجه این نکته بوده است که سیبویه وطلحه‌بن طاهر نمی توانستند ارتباط داشته باشند، وسیبویه شرافت دانشمندی رابخوبی رعایت میکرد وبدنبال اشخاص ثروتمند نمی‌رفت بلکه آنان باید بدنبال دانشمند بیایند . ویا اینکه یاقوت هم، اگرخود متوجه این نکات نبوده است، ازمنابع صحیحه نقل کرده است . بهرحال سیبویه وطاهریان معاصرهم بودند وشاید دراثرارتباط ادبی که بافراء داشتند، کتاب سیبویه رانزد

۱- خطیب ج۱۲ ص۱۹۸ وابن الانباری ص۳۱.

۲- زبیدی (طبقات) ص۶۶-۷۴.

۳- یاقوت (ادبا) ج۱۶ ص ۱۲۱ .

فراءِ خوانده باشند ودراینصورت می توان گفت که از مکتب سیبویه نیز درزمان سیبویه برخوردارشده‌اند .

* * * * *

کتاب نامه ورموز پاورقی ها

(قرآن مجید)

۱ـ آثارعجم ـ میرزافرصت شیرازی ـ چاپخانه‌نادری ـ بمبئی ـ ۱۳۵۴هـ= ۱۹۳۵م ـ فارسی رمزراهنمای پاورقی ـ (فرصت)

۲ـ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ، مقدسی معروف به‌البشاری متوفی در قرن‌چهارم‌هجری چاپ دوم‌چاپخانه بریل ـ لیدن ـ ۱۳۲۴هـ=۱۹۰۶م ـ عربی ـ رمزراهنمای پاورقی=(مقدسی) .

۳ـ أخبارالحکماء (اخبارالعلماءِ بأخبارالحکماءِ) تألیف جمال‌الدین ابوالحسن‌علی بن‌یوسف قفطی متوفی بسال۶۴۶هـ=۱۳۴۸م تحقیق‌ژولیس‌ـلیبرک ـ چاپ‌لیپزیك ـ ۱۳۲۱م ـ ۱۹۰۳م عربی ـ رمزراهنمای‌پاورقی قفطی (اخبار).

٤ـ الاخبارالطوال تألیف امام ابوحنیفه ، احمدبن داود دینوری متوفی ۲۸۲هـ = ۹۰۰م تحقیق‌عبدالمنعم‌عامرومراجعه دکترجمال‌الدین‌شیال ـ چاپخانهٔ داراحیاءِ الکتب العربیه ـ عیسی البابی الحلبی وشرکاءچاپ اول ـ قاهره۱۳۸۰هـ =۱۹۶۰م ـ عربی ـ رمزراهنمای پاورقی ـ دینوری .

۵ـ ازعرب تادیالمه‌ـعباس‌پرویزـناشرعلی اکبرعلمی ـ تهران۱۳۳۶ش= ۱۹۵۷م ـ فارسی ـ رمزراهنمای پاورقی (پرویز) .

۶ـ اسرارالتوحیدفی مقامات الشیخ ابی‌سعیدابی الخیرمتولد ۳۷۵ متوفی ۴٤۰هـ=۹۸۵ ـ ۱۰٤۸م تألیف‌محمدبن منوربن‌ابی طاهربن‌ابی‌سعیدمیهنی بامقابلهٔ نسخ‌استانبول‌ولنین گرادوکپنهاك باهتمام دکترذبیح‌الله‌صفااستاددانشگاه‌تهران ـ مطبوعاتی‌امیرکبیرـ تهران۱۳۳۲ش=۱۹۵۳چاپخانهٔ‌محمدعلی علمی ـ فارسی ـ

رمز راهنمای پاورقی - (میهنی) .

۷- اسماء المدن و القری اللبنانیه و تفسیر معانیها «دراسه لغویه» تألیف دکتر انیس فریحه استاد زبانشناسی دانشگاه آمریکائی بیروت - چاپ بیروت ۱۹۵۶م = ۱۳۷۶ه - لبنان عربی - رمز راهنمای پاورقی - فریحه .

۸- اطلس التاریخ الاسلامی : هاری . و. هزارد . ترسیم سمیلی . و. کوک - ترجمه و تحقیق ابراهیم زکی خورشید - مراجعه محمد مصطفی زیاده و تقدیم محمد عوض محمد - انتشارات کتابفروشی «النهضه المصریه» - قاهره .

۹- انباه الرواه علی انباه النحاه تألیف الوزیر جمال الدین ابی الحسن علی بن یوسف قفطی متوفی ۶۴۶ه = ۱۲۴۸م - تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم چاپخانهٔ دار الکتب المصریه - قاهره - ۱۳۶۹ه = ۱۹۵۰م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (قفطی - انباه) .

۱۰- الانساب تألیف عبد الکریم بن محمد بن منصور تمیمی سمعانی متوفی ۵۶۲ه = ۱۱۶۶م تصحیح شیخ عبد الرحمن بن یحیی معلمی یمانی - چاپ اول - چاپخانه مجلس دائره معارف عثمانیه - حیدر آباد دکن - هند ۱۳۸۶ه = ۱۹۶۶م عربی - رمز راهنمای پاورقی (سمعانی) .

۱۱- برهان قاطع - رمز راهنمای پاورقی = (برهان) .

۱۲- (کتاب) البلدان تألیف احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح معروف به یعقوبی متوفی ۲۹۲ه = ۸۹۷م ذیل جلد هفتم کتاب الاعلاق النفسیه تصنیف ابو علی احمد بن عمر بن رسته - تحقیق دیغویه - چاپخانه بریل - لیدن - هلند - ۱۳۰۹ه = ۱۸۹۱م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (یعقوبی - بلدان) .

۱۳- تاج العروس فی جواهر القاموس للامام اللغوی محب الدین ابی الفیض السید محمد مرتضی الحسینی الواسطی الزبیدی الحنفی نزیل مصر متوفی ۱۲۰۵ه ناشر دار لیبیا للنشر و التوزیع بنغازی - چاپ مصر - چاپ اول - چاپخانهٔ خیریه - ۱۳۰۶ه = ۱۸۸۸م - عربی - رمز راهنمای پاورقی - زبیدی (تاج) .

۱۴- تاریخ بغداد تألیف حافظ أبو بکر احمد بن علی بن خطیب بغدادی متوفی بسال ۴۶۳ھ =۱۰۷۰م - چاپ اول - کتابفروشی الخانجی - قاهره - کتابفروشی العربیه - بغداد - ۱۳۴۹ھ = ۱۹۳۱م - عربی - رمز راهنمای پاورقی =(خطیب) .

۱۵- تاریخ بیهق تألیف ابو الحسن علی بن زید بیهقی معروف بابن فندق متوفی ۵۶۵ھ = ۱۱۶۹م باتصحیح و تعلیقات استاد احمد بهمنیار-مؤسسه انتشاراتی دانش - تهران - چاپخانه کانون ۱۳۱۷ش =۱۹۳۸م - فارسی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن فندق) .

۱۶- تاریخ بیهقی تألیف ابو الفضل محمد بن حسین بیهقی متوفی ۴۷۰ھ = ۱۰۷۷م باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض - تهران-چاپخانهٔ بانک ملی ایران-۱۳۲۴ش =۱۹۴۵م - فارسی - رمز راهنمای پاورقی = (بیهقی) .

۱۷- تاریخ تمدن اسلام نوشته جرجی زیدان ترجمهٔ علی جواهر کلام - تهران- مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر - چاپخانهٔ پیروز ۱۳۳۶ش=۱۹۵۷م - فارسی - رمز راهنمای پاورقی= (زیدان) .

۱۸- تاریخ جهانگشای تألیف علاء الدین عطامك بن بهاء الدین محمد بن محمد جوینی متوفی ۶۵۸ھ = ۱۲۵۹م از روی نسخهٔ تصحیح شده مرحوم علامه محمد بن عبد الوهاب قزوینی (چاپخانه بریل - لیدن - هلند ۱۳۲۹ھ =۱۹۱۱م) بسال ۱۳۳۷ در تهران - انتشارات کلالهٔ خاور چاپخانهٔ خاور- شاه آباد کوی امیر خان سردار چاپ شده است - فارسی - رمز راهنمای پاورقی =(جوینی) .

۱۹- تاریخ خاندان طاهری نوشتهٔ استاد سعید نفیسی - انتشارات شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء تهران ۱۳۳۵ش = ۱۹۵۶م - فارسی - رمز راهنمای پاورقی = (نفیسی) .

۲۰- تاریخ الرسل والملوك (تاریخ طبری) تألیف ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی ۳۱۰ھ= ۹۲۲م چاپخانهٔ الاستقامه - قاهره- ۱۳۵۷ھ=۱۹۳۹م -عربی - رمز راهنمای پاورقی (طبری) .

۲۱- تاریخ سیستان مؤلف مجهول - تصحیح ملك الشعراء بهار - چاپخانهٔ

فردین و برادر تهران-۱۳۱۴ش=۱۹۳۵م-فارسی-رمز راهنمای پاورقی = (ت،س).

۲۲- تاریخ الکامل: (الکامل فی التاریخ) تألیف ابو الحسن علی بن احمد بن-الاثیر متوفی ۶۲۰ه = ۱۲۳۲م-تحقیق شیخ عبدالوهاب تجار- چاپخانهٔ منیریه-مصر-۱۳۴۸ه=۱۹۲۹م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن الاثیر).

۲۳- تاریخ نیشابور (مختصر) تألیف الحاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم ضبی طمهانی نیشابوری ۳۲۱ - ۴۰۵ه=۹۳۳ - ۱۰۱۴م تلخیص احمد بن محمد بن حسن بن احمد معروف بخلیفه نیشابوری بسعی و تحقیق دکتر بهمن کریمی استاد دانشکدهٔ افسری و عضو هیأت علمی جغرافیائی آسیائی - پاریس-انتشارات کتابخانه ابن سینا- تهران چاپخانهٔ اتحاد ۱۳۲۹ش = ۱۹۶۰م - فارسی-رمز راهنمای پاورقی = (حاکم).

۲۴- تاریخ یعقوبی تألیف احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح کاتب عباسی معروف به یعقوبی متوفی ۲۹۲ه= ۹۰۴م-چاپ دار صادر و دار بیروت ۱۳۷۹ه= ۱۹۶۰م - بیروت - عربی - رمز راهنمای پاورقی - (یعقوبی-تاریخ).

۲۵- تهذیب تاریخ ابن عساکر تألیف عبدالقادر بن احمد بن مصطفی-بن عبدالرحیم بن محمد بن بدران دمشقی متوفی ۱۳۴۶ه = ۱۹۲۷م چاپ اول - باهتمام کتابفروشی عربی دمشق - چاپخانهٔ ترقی - دمشق ۱۳۵۱ه =۱۹۳۲م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن عساکر).

۲۶- خدمات متقابل اسلام و ایران تألیف دکتر مرتضی مطهری - نشریه انجمن اسلامی مهندسین - باهمکاری شرکت سهامی انتشار- چاپ دوم - تهران ۱۳۴۹ه = ۱۹۷۰م-فارسی - رمز راهنمای پاورقی = (مطهری).

۲۷- دائرة المعارف لبنان - فؤاد افرام بستانی -چاپخانه کاتولیکیه - بیروت ۱۳۷۶ه = ۱۹۵۶م - عربی - رمز راهنمای پاورقی =(فؤاد - دائرة المعارف).

۲۸- الدیارات تألیف ابو الحسن علی بن محمد معروف به شابشتی متوفی ۳۸۸ه = ۹۹۸م تحقیق کورکیس عواد عضو فرهنگستان علمی عراق در دمشق -

چاپخانه المعارف - بغداد ۱۳۷۱ھ = ۱۹۵۱م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (شابشتی).

۲۹- سر الفصاحه تألیف امیر ابومحمد عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان - خفاجی حلبی متوفی بسال ۴۶۶ھ = ۱۰۷۳م تحقیق علمی فوده از دانشمندان ازهر - چاپ اول - کتابفروشی خانجی - چاپخانه رحمانیه - مصر ۱۳۵۰ھ = ۱۹۳۲م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (خفاجی).

۳۰- شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار تألیف معین الدین ابوالقاسم - جنید شیرازی تألیف بسال ۷۹۱ھ بتصحیح و تحشیهٔ علامه فقید محمد قزوینی و عباس اقبال ۱۳۲۸ ش = ۱۹۴۹ م تهران - چاپخانه مجلس - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (جنید).

۳۱- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب تألیف فقیه ادیب ابوالفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی متوفی بسال ۱۰۸۹ ھ = ۱۶۷۹ م کتابفروشی القدس - قاهره - ۱۳۵۰ھ = ۱۹۳۱م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن عماد).

۳۲- شرح دیوان الحماسه تألیف ابوعلی احمد بن محمد بن حسن مرزوقی متوفی ۴۲۱ ھ = ۱۰۳۰م - نشر احمد امین و عبدالسلام هارون - چاپ نخست - چاپخانهٔ انجمن تألیف و ترجمه و نشر - قاهره - ۱۳۷۱ھ ۱۹۵۱م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (مرزوقی).

۳۳- طبقات النحویین واللغویین تألیف ابوبکر محمد بن زبیدی متوفی ۳۷۹ھ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم - چاپ اول - ۱۳۷۳ ھ = ۱۹۵۴م بسعی و اهتمام محمد سامی امین جنانحی کتبی - مصر - عربی - رمز راهنمای پارقی = (زبیدی طبقات).

۳۴- العبر و دیوان المبتدا والخبر لتاریخ الکبیر تألیف علامه عبدالرحمن بن خلدون مغربی متوفی ۸۰۸ ھ = ۱۴۰۵م انتشارات دار الکتاب لبنانی - چاپخانهٔ دار الطباعه العربیه - بیروت ۱۳۷۶ ھ ۱۹۵۶ - عربی - رمز راهنمای پاورقی =

(ابن خلدون) وازچاپ بولاق مصر=(ابن خلدون، بولاق).

۳۵- عیون الانباء فی طبقات الاطباء تألیف موفق الدین ابوالعباس احمدبن قاسم بن خلیفه بن یونس سعدی خزرجی معروف بابن ابی اصیبعه ۶۰۰ - ۶۶۸ه= ۱۲۰۳ - ۱۲۶۹م شرح وتحقیق دکترنزار رضا - انتشارات مکتبة الحیاة - بیروت ۱۳۸۵ه = ۱۹۶۵م - عربی - رمزراهنمای پاورقی =(ابن ابی اصیبعه).

۳۶- فرهنگ آنندراج تألیف محمد پاشا متخلص به «شاد» زیرنظردبیر سیاقی-انتشارات کتابخانهٔ خیام-تهران ۱۳۳۵ش=۱۹۵۶م- فارسی-رمزراهنمای پاورقی = (شاد).

۳۷- الفهرست تألیف محمد بن اسحاق بن محمد بن اسحق بن ابوالفرج بن ابی یعقوب ندیم متوفی ۴۳۸ه=۱۰۴۶م از مجموعهٔ سلسله روائع التراث العربی- کتابفروشی خیاط - بیروت ۱۳۴۳ش= ۱۹۶۴م - عربی - وفارسی آن ترجمه م. رضاتجدد- چاپ دوم - چاپخانهٔ بانك بازرگانی ایران - تهران - رمز راهنمای پاورقی ترجمه =(ابن الندیم).

۳۸- کتاب بغداد تألیف ابوالفضل احمدبن طاهر کاتب معروف به ابن طیفور متوفی ۲۸۰ه=۸۹۳م تحقیق استادشیخ محمدبن زاهدبن حسن کوثری - باهتمام آقای عزت عطار حسنی-انتشارات - «الثقافة الاسلامیه» ۱۳۶۸ه= ۱۹۴۹م- عربی- رمز راهنمای پاورقی = (ابن طیفور).

۳۹- کتاب الحیوان تألیف ابوعثمان عمروبن بحرجاحظ متوفی ۲۵۵ه= ۸۶۸م تحقیق عبدالسلام محمدهارون - کتابفروشی مصطفی بابن حلبی وفرزندان مصر ۱۳۵۶ - ۱۳۶۶ه (۱۹۳۸ - ۱۹۴۵م) - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (جاحظ - ج).

۴۰- کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون تألیف مصطفی بن عبدالله الشهیر بحاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۷ه =۱۶۵۶م تصحیح محمد شرف الدین یالتقایا- چاپخانهٔ المعارف - استانبول ۱۳۶۰ه= ۱۹۴۱م- عربی - رمزراهنمای پاورقی=

(خليفه) .

۴۱ـ الحجر = تألیف محمد بن حبیب بغدادی متوفی ۲۴۵ه = ۸۵۹م چاپ حیدرآباد دکن ـ هند ۱۳۶۱ه =۱۹۴۲م ـ عربی ـ رمز راهنمای پاورقی = (ابن حبیب) .

۴۲ـ مختصر البلدان تألیف ابوبکر احمد بن محمد همدانی معروف به ابن فقیه ازنویسندگان قرن چهارم هجری چاپخانه بریل ـ لیدن ـ هلند ـ ۱۳۰۲ه = ۱۸۸۴م ـ عربی ـ رمز راهنمای پاورقی (ابن فقیه) .

۴۳ـ المعارف تألیف ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه متولد ۲۱۳ه ۲۷۶م (۸۲۸ م ـ ۸۸۹ م) تحقیق فردیناند وستنفلد، گوتنگتن ـ فاندنهوك وربرخت ۱۲۶۷ ه = ۱۸۵۰م وچاپ دیگر وزارة الثقافه والارشاد القومی ـ الاداره العامه للثقافه ـ تحقیق ثروت عکاشه ـ چاپخانهٔ دارالکتب مصر ـ ۱۳۸۰ ه = ۱۹۶۰ م ـ عربی ـ رمز راهنمای پاورقی = (ابن قتیبه ـ معارف).

۴۴ـ معجم الادباء تألیف شیخ شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی متوفی ۶۲۶ه = ۱۲۳۸م ـ عربی ـ رمز راهنمای پاورقی= (یاقوت ـ ادبا).

۴۵ـ معجم البلدان ـ تألیف شیخ شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی متوفی ۶۲۶ ه = ۱۲۳۸ م چاپ دارصادر و داربیروت ۱۳۷۴ ه = ۱۹۵۵ م ـ عربی ـ رمز راهنمای پاورقی = (یاقوت ـ بلدان).

۴۶ـ معجم مقاییس اللغه تألیف ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا متوفی ۳۹۵ ه تحقیق عبدالسلام محمد هارون چاپ نخست ـ ۱۳۶۸ه داراحیاء الکتب العربیه ـ عیسی بابی حلبی وشرکا ـ قاهره ـ عربی ـ رمز راهنمای پاورقی= (بن فارس) .

۴۷ـ مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب تألیف امام ابومحمد عبدالله جمال الدین بن یوسف ابن احمد ابن عبدالله بن هشام انصاری مصری متوفی ۷۶۱ه تحقیق

محمد محی الدین عبدالحمید - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن هشام).

۴۸- منتهی الارب من لغه العرب تألیف علامه عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری- افست از روی چاپ تهران باهتمام کتابفروشی های اسلامیه- ابن سینا- جعفری - تبریزی وسنائی ۱۳۷۷ ه‍ = چاپ اسلامیه - عربی بفارسی - رمز راهنمای پاورقی = (صفی پور).

۴۹- الموشح تألیف ابوعبدالله محمدبن عمران بن موسی مرزبانی متوفی ۳۸۴ ه‍ = ۹۹۴ م تحقیق علی محمد بجاوی - انتشارات نهضه مصر - چاپخانهٔ لجنة البیان العربی - قاهره ۱۳۸۵ ه‍ ۱۹۶۵ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (مرزبانی).

۵۰- النجوم الزاهره تألیف جمال الدین یوسف بن تغری بدوی متوفی ۸۷۴ ه‍ = ۱۴۶۹ م چاپخانه دارالکتب اللعربیه ۱۳۴۹ ه‍ = ۱۹۳۰ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن تغری).

۵۱- نزهة الالباء فی طبقات الادباء تألیف ابوالبرکات کمال الدین عبدالرحیم بن محمد بن الانباری متوفی ۵۷۷ ه‍ = ۱۱۸۱ م تحقیق دکتر ابراهیم سامرائی چاپخانه المعارف بغداد ۱۳۷۹ ه‍ = ۱۹۵۹ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن الانباری).

۵۲- الوزراء والکتاب تألیف ابوعبدالله محمدبن عبدوسی جهشیاری متوفی ۳۳۱ ه‍ = ۹۴۲ م تحقیق مصطفی سقاد ابراهیم انباری وعبدالحفیظ حلبی چاپ اول ۱۳۵۷ ه‍ = ۱۹۳۸ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (جهشیاری).

۵۳- وفیات الاعیان تألیف ابوالعباس شمس الدین احمدبن محمدبن ابی بکربن خلکان متوفی ۶۸۱ ه‍ = ۱۲۸۲ م تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید - چاپ اول - کتاب فروشی النهضه المصریه چاپخانه السعاده مصر - ۱۳۶۷ ه‍ = ۱۹۴۸ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن خلکان).

۵۴- یادداشتهای قزوینی : مرحوم علامه محمدبن عبدالـوهاب قزوینی بکوشش ایرج افشار- انتشاردانشگاه‌تهران ش - ۸۱۶ - فارسی - رمزراهنمای پاورقی =(قزوینی) .

* * * * *

دکتر مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی

سیری در مآخذ عمدة الکتاب (۱)

قبل از پرداختن به اصل موضوع بی‌مناسبت نمیدانم که پیرامون بعضی از مسائل مهم که در کار سیبویه است اشاره‌ای بنمایم. واین سؤال معروف راکه دربطن کتاب آمده است مطرح نمایم.

- ۱ -

آیا سیبویه مبدع ومبتکر بوده ویا گردآورنده وشارح اصولی که ازدیگران

۱- برای شرح حال سیبویه میتوان به مآخذ زیر مراجعه کرد: شرح حال در: اخبار النحویین البصریین ص۴۸-۵۰، اشارة التعیین ورقة ۳۸-۳۹، بغیة الوعاة سیوطی ۳۶۶-۳۶۷ تاج العروس مرتضی الزبیدی ۱: ۳۰۵، تاریخ ابن الاثیر ج۵: ۱۴۲، تاریخ الاسلام ذهبی (وفیات ۱۸۰)، تاریخ بغداد، خطیب ۱۲: ۱۹۵-۱۹۹، تاریخ ابو الفدا، ۲: ۱۵، تاریخ ابن مکتوم، ۱۶۸-۱۷۳، تهذیب اللغة ازهری ۱: ۹، وفیات الاعیان ابن خلکان ۱: ۳۸۵، ۳۸۶، روضات الجنات ۳ ۵۰۳، شذرات الذهب ۱: ۲۵۲ - ۲۵۵، طبقات النحویین واللغویین زبیدی، ۳۸-۴۵، طبقات القراء ابن الجزری ۱: ۶۰۲، الفلاکتر والمعلوکین ۸۳، الفهرست ابن الندیم ۵۱-۵۲، کشف الظنون حاج خلیفه، ۱۴۲۶-۱۴۲۸، مراتب النحویین ابو الطیب حلبی، ۶۵، مرآت الجنان ۱: ۳۴۸، المزهر سیوطی ۲: ۴۰۵، ۴۲۶، ۴۵۴، ۴۶۲، مسالک الابصار ج ۴ مجلد ۲: ۲۷۷، ۲۸۰ المعارف ابن قتیبه ۲۳۷، معجم الادباء ۱۶: ۱۱۴، ۱۲۷، النجوم الزاهره ۲: ۹۹، ۱۰۰، نزهة الالباء ۷۱ - ۸۱، الوافی بالوفیات ج۵ مجلد ۳: ۵۳۰ - ۵۳۷. (بنقل از انباه الرواة علی انباه النحاة تألیف الوزیر جمال الدین ابو الحسن علی بن یوسف قفطی ج۲ ص۳۴۶ چاپ دار الکتب المصریه تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم - ۱۳۷۱-۱۹۵۲).

اخذ کرده‌است، آیا درست‌است قبول کنیم که الکتاب سیبویه طفره‌ای در تألیف وتدوین نحوعربی بوده است ؟ برای بررسی این سؤال ناگزیربه اختصاربه سوابق تاریخی علم نگاهی کنیم.

یونانیان تاقرن پنجم پیش از میلاد علم نحو زبان خود را مدون نکرده بودند و گویند نخستین کسی که‌اقدام به تدوین علم نحونمود «پروتوگراس» بود که در ۴۱۱ پیش‌ازمیلاد درگذشت.

اودربارهٔ مذکرومؤنث وسایراسمها قواعدمختصری تنظیم نمود، پس‌ازاو «پرودیکوس» معاصر «پروتوگراس» دربارهٔ کلمات مترادف مطالبی برشتهٔ تحریردرآورد.

آنگاه ارسطووسایر بزرگان یونان آنرا تکمیل کرده ومطالبی برآن افزودند. خلاصه پیدایش علم نحودریونان مانند علم نحوعربی دارای تاریخ وسرگذشتی‌است که میتواند تاحدودی با تاریخچهٔ علم نحو عربی همانند باشد ورومی‌ها نیزتا مدتی برای زبان لاتین قواعد مدونی نداشتند ودرقرن اول پیش ازمیلاد درزمان پوپیوس دانشمندی بنام دیونیسوس‌تراکس ازیونانی تقلید وپیروی نموده وبرای زبان لاتین قواعدی تدوین کرد. (تاریخ تمدن اسلام).

ونظردیگری نیزوجود داردکه قواعدنحوزبان عرب برمبنای قواعدزبان سریانی‌تدوین شده‌باشد، چه‌جماعت‌اخیردرقرن پنجم میلادی‌قواعدزبان خودرا تدوین کردندو کشیشی بنام‌یعقوب رهاوی ملقب‌به مفسرالکتب (ت۴٦۰م) برای اولین‌بارقواعد نحوزبان سریانی را تدوین کرد، ودرنتیجهٔ ارتباط باسریانیها ورفت وشدایشان‌به عراق‌ازجمله باقواعدنحوسریانی آشنایی پیداکردندوچون خواستند بتدوین قواعد نحو زبان عربی بپردازند ازشیوهٔ قواعد نحوسریانی استفاده کردند، خصوصاً که زبان سریانی وعربی از یك ریشه‌اند ومدعیان این نظریه‌گویند که: اعراب موقعی قواعدنحوخود راتدوین‌نمودندکه درعراق میان سریانی‌ها وکلدانی‌ها بسرمی‌بردندو تقسیمات کلام درزبان عربی وسریانی‌یکی

است. (تاریخ تمدن جرجی زیدان) منطقهٔ بصره که قبل از اسلام مرکز مهم دریایی مهم ایران ودرحدود چهار کیلومتری بندر معروف آن عصر بنام ابله بنا شده بود هنوز رنگ و آثار فرهنگی ایرانی خود را حفظ کرده بود بطوریکه حتی درشهر بصرهٔ جدیدهم اصطلاحات فارسی چهارسو وسایر اصلاحات که جاحظ بدانها اشاره میکند رایج بوده است. شهر بصره که پیوسته زیر نفوذ فرهنگهای مختلف بالاخص فرهنگ وتمدن ایران قرارداشت، محتملا آثاری که اززبانهای پهلوی ویونانی درمراکز علمی ایران ترجمه می‌شده است بدانجا راه یافته و مورد استفاده سیبویه قرار گرفته است.

تأسیس دانشگاه جندی شاپور وتأسیس مکتب فلسفی در آنجا وفعالیت ترجمه ونقل کتب تمام این امکانات در اختیار سیبویه ویاچهل ودونفری بودکه الکتاب را تدوین کردند وبعید نیست که سیبویه ودیگران از آثار ترجمه شده استفاده کرده باشند.

اینها همه ممکن است هسته‌های اولیهٔ تألیف الکتاب باشند و بهرحال ساخته وپرداخته‌ای است ازتمدنهای مختلف ومسلماً بدون سابقه ومبدأ نبوده است. برای علل وظواهر لغوی نوعی فلسفه وتعلیلات فلسفی بکاربرده است و تدوین الکتاب نمیتواند بدون اطلاع فلسفه باشد ومحتمل است که سیبویه منطق و فلسفه را ازطریق ترجمهٔ کتب منطق وفلسفه آموخته باشد ونظر دیگری هم وجود دارد وآن اینست که سیبویه درتدوین الکتاب تحت تأثیر منطق ارسطو قرار گرفته است وتقسیم‌بندی جمله وتعریف (کلمه) تحت تأثیر فلسفه یونان بوده است ازسوی دیگر اگر تقسیم‌بندی زبیدی در کتاب طبقات النحویین واللغویین رادرست بدانیم سیبویه درطبقهٔ ششم ازنحویان بصره قرار گرفته است وقبل ازوی پنج طبقه قرار داشته‌اند که تمام این طبقات پنج گانه که تاقبل ازسیبویه باشد بیست ویک عالم نحوی ولغوی بوده‌اند وکارهایی انجام داده‌اندوهمه یا استادان مستقیم ویا غیر مستقیم سیبویه بوده‌اند و مسلماً سیبویه از آثار آنان جهت تألیف الکتاب

استفاده‌های فراوانی برده‌است .

- ۲ -

حال که سخن بدین جا رسید لازم دانستم که عین کلام اصحاب تراجم را درزمینهٔ انتساب الکتاب بیاورم .

الف کتابه‌الذی سماه‌الناس قرآن‌النحو وعقد ابوابه بلفظه ولفظ‌الخلیل . (مراتب‌النحویین عبدالواحدبن علی‌اللغوی‌الحلبی متوفی۳۵۱ص۶۵) .

وقدقیل‌انه‌أخذکتاب عیسی‌بن عمرالمسمی «بالجامع» وبسطه وحشی علیه من کلام‌الخلیل وغیره ، وانه کان کتابه‌الذی اشتغل به ، فلمااستکمل بالبحث والتحشیه نسب‌الیه .

ویستدل‌القائل بهذه‌المقالة بمانقل‌ان سیبویه‌لما فارق عیسی‌بن عمرولازم الخلیل ، سأله‌الخلیل عن مصنفات عیسی‌بن عمرفقال له سیبویه : قدصنف نیفا و سبعین مصنف فی‌النحووان بعض‌اهل‌الیسارجمعها وأتت‌علیهاعنده آفة فذهبت ، ولم یبق منهافی‌الوجود سوی تصنیفین ، احدهمااسمه «الکامل» وهوبأرض‌فارس عندفلان و«الجامع» وهوهذا الکتاب‌الذی‌اشتغل‌فیه علیك وأسألك‌عن‌غوامضه ، فأطرق‌الخلیل ساعه ثم رفع رأسه وقال : رحم‌الله عیسی ثم‌أنشدارتجالا :

ذهب النحو جمعیاً کله — غیر ما احدث عیسی بن عمر
ذاك «اکمال» و هذا «جامع» — فهما للناس شمس و قمر

فأشارالی «الاکمال» بالاشارةالی الغائب فی‌قوله : ذاك واشارالی‌الجامع بالاشارة الی الحاضر بقوله : «هذا»

وذکرابن‌اسحاق‌الندیم‌فی کتابه قال : قرأت بخط‌ابی‌العباس ثعلب : اجتمع علی صنعة «کتاب سیبویه» اثنان‌واربعون‌انسانا ، منهم‌سیبویه . والاصول‌والمسائل للخلیل . (انباه‌الرواة علی أنباءالنحاة علی‌بن یوسف‌القفطی ج۲ص۳۴۶) .

اخبرناجعفربن محمدقال : اخبرناعسل‌بن ذکوان قال : اخبروناعن الجرمی قال : نظر ابوزید فی کتاب سیبویه فقال قداکثرهذا الغلام الحکایة ان کان سمع

فقلت له: قد روی عنك شیئا كثیرا، فهل صدق فیه؟ قال، نعم. قلت فقد صدق فیما روی عن غیرك وقد قیل ان یونس كان صاحب هذه القصة (مراتب النحویین ص ۷۷).

وهو «الاخفش» الذی تكلم علی كتاب سیبویه وشرحه وبینه . . . اخبرنا محمدبن عبدالواحد. قال: اخبرنا ثعلب عن سلمه عن الفراء عن الكسائی قال: لم یكن فی القوم - یعنی البصریین - اعلم من الاخفش نبههم علی غوار الكتاب وتركهم یعنی كتاب سیبویه (مراتب النحویین ص ٦٨).

- ۳ -

بهرحال الكتاب راچه مستقلا از آن سیبویه بدانیم وچه از گردآوری وبا كمك دیگران دانیم، در تألیف كتاب یكدستی وهم آهنگی كمتر دیده می‌شود (وشاید این مطلب هم خالی از وجه نباشد واز روی عمد سیبویه این ترتیب را پسندیده باشد) (رجوع شود به سیبویه امام النحاة ص ۱۷۵).

الكتاب را تألیف ویا نوشته‌ای كه از نظر وحدت وتنسیق مطالب هم آهنگ ومتناسق باشد نمی‌بینیم لذا برخی احتمال داده‌اند كه الكتاب گردآوری - یادداشتها ونوشته‌های پراكنده وغیر منسق بوده است واین امر از دو حال خارج نیست یا آنكه جمع آوران الكتاب درروش وتنظیم آن دخل وتصرفی كرده باشند ویا اینكه اصولا سیبویه خود آنرا منظم ومبوب نكرده واجل مهلت چنین كاری را به او نداده است ویا بگوئیم كه همان یادداشتهای پراكندهٔ دیگران در این كتاب جمع شده است. البته این احتمالاتی است كه می‌توان داد اما احتمال دیگری وجود دارد كه آن پسندیده وبنظر معقول‌تر میرسد و آن اینستكه، نحوه وچگونگی تدوین نحو وخصوصاً تألیف كتاب درزمان سیبویه همچنان دوران آغاز خود را میگذرانیده است وبمرحلهٔ پختگی كه ما از آن انتظار داریم نرسیده باشد خصوصاً كه اصطلاحات نحوی درزمان خلیل بن احمد استاد سیبویه هنوز جا نیفتاده بود تا اینكه بعدها یعنی سالیان دراز بعد از خلیل وسیبویه مصطلحات نحوی رفته رفته

ثابت ومستقر گردید ازباب مثال: الخلیل مثالهای زیررا: جاءالرجل، مررت بالرجل ورأیت الرجل رامضموم ومکسورومفتوح میخوانده وحال آنکه بعداز خلیل آنها رامرفوع ومجرورومنصوب اصطلاح کردند والخلیل فقط درحالیکه اسمهای مزبورمنون وبدون الف ولام باشند آنهارا بنام مرفوع ومجرورو منصوب میخوانده است.

مثال دیگر: خلیل حرکت آخرفعل مضارع مجزوم راکه متصل به همزهٔ وصل است «جر» گفته است مانند لم یذهب الرجل. حال آنکه بعدازخلیل آنرا کسر خوانند (العربیه یوهان فك، عبدالحلیم نجار).

- ۴ -

یکی ازویژگیهای «الکتاب» اعتماد واتکاء سیبویه براستعمالات عرب بادیه است. که برای تدوین قواعد نحوعربی بکاررفته است زیرا سیبویه در سرتاسرتألیف خود همیشه استعمالات لغوی عرب را بردیگراستعمالات ترجیح میداده وپیوسته کوشش میکندکه لهجهٔ حجاز را بردیگرلهجه‌ها رجحان دهد. (الکتاب، ج ۲ ص ۴۱، ج ۲ ص ۴۲۴، ویوهان فك).

یوهان فك درکتاب «العربیة. دراسات فی اللغة واللهجات والاسالیب». ترجمهٔ: (دکترعبدالحلیم نجارص ۵۱) معتقداست عباراتی راکه سیبویه درالکتاب بطورعموم بکاربرده است مانند: «العرب الذی ترضی عربیتهم (ج ۲ ص ۴۲۳ ج ۱ ص ۹۳)، العرب الموثوق بعربیتهم (ج ۱ ص ۱۵۳، ج ۱ ص ۴۵۱، ج ۲ ص ۲۶۴)، عربی اثق بعربیته (ج ۲ ص ۵۹) العرب الموثوق بهم (ج ۱ ص ۱۹۸، ص ۱۰، ص ۲۲۲، ۳۸۱، ج ۲ ص ۲۹۰، ۳۳۱، ج ۲ ص ۱۱۰، ص ۱۶۷ الخ) ویا مانند فصحاء العرب (ج ۱ ص ۴۷۷، ج ۲ ص ۲۰، ۱۴۷، ۵۲)... الخ» منظورعرب حجاز ولهجهٔ حجازیان است که به اشتباه بعضی آنرحمل برابوزید انصاری (فوت ۲۱۵ هـ) نموده‌اند (ابن قتیبة المعارف (وستنفلد) ص ۲۷۰) (یوهان فوك ص ۵۱). اماقدما درباره‌این قبیل عبارتهای مذکوردرالکتاب چنین گفته‌اند:

قال ابوحاتم عن ابی زید سعیدبن اوس کان سیبویه یأتی مجلسی وله ذؤأبتان قال فاذاسمعته یقول «حدثنی من اثق بعربیته» فانمایریدنی (مراتب النحویین ص ۴۲) اخبرنا جعفربن محمد قال: اخبرنا احمدبن غیاث النحوی قال: اخبرناعن المازنی انه قال: کل مافی کتاب سیبویه من قوله «اخبرنی الثقه» و «سمعت من اثق به» فهوعن ابی زید. (مراتب النحویین ص ۷۶). قال ابوالطیب: (اللغوی) وقدرأیت انااجزاء کثیرة من کتاب سیبویه خمسین مرة (مراتب النحویین ص ۸۸). قال الریاشی: حدثنی الاخفش قال: کان سیبویه اذاوضع شیئامن کتابه عرضه علی وهویری انی اعلم به منه وکان اعلم منی وانااليوم اعلم منه (مراتب النحویین ص ۶۹). سیبویه هرگزبه شعرشعراء، محدثین استشهاد نمی کند (یوهان فك ص ۵۱) اوبه اشعارعدی بن زید وابوداود استشهاد می جوید وحال آنکه عرب بادیه اشعارآنها را روایت نکرده‌اند زیرا به گواهی اصمعی لهجهٔ این دوشاعرازلهجهٔ نجدمنحرف شده. (یوهان فك ص۵۱) اماسیبویه، برخلاف بسیاری از دانشمندان لغت به اشعار امیة بن ابوالصلت وسایر افراد بنی حنیفه استشهاد می‌نماید. و سیبویه برخلاف اصمعی از شعرکمیت و طرماح شاهد می‌آورد. ازشعر زیاداعجم وابوعطاء سندی استشهاد جسته است اما هرگزبه اشعارشعرای محدثین استشهاد نکرده است. وهرگاه احیاناً برای یك مرتبه به شعری [تزویرشده ازطرف ابان بن عبدالحمید(۱) ویاابن المقفع بمنظورسرکوبی سیبویه] ازمحدثین استشهاد کرده باشد (خزانة الادب، عبدالقادر ج ۳ ص ۴۵۶) برفرض که این روایت صحیح باشد ازقبیل سهواست. البته دریك جا ازمتن الکتاب به شعری ازبنی سلول که مولد است استناد جسته است (ج ۱ ص۴۱۶ س ۶) اما محتملا جملهٔ (لرجل بن بنی سلول) ازطرف تنظیم کنندهٔ الکتاب اضافه

۱- داستان چنین است که: سیبویه ازابویحیی اللاحقی سؤال نمود: هل تعدی العرب فعلا؟ آنگاه لاحقی می‌افزاید که این بیت را برای سیبویه جعل نمودم:

حذر اموراً لا تضیر و آمن ... مالیس منجیة من الاقدار

شده است یوهان فك در این صدد می افزاید که بطور مؤکد برای ما مسلم شده است که سیبویه شواهد خود را بدون ذکر نام شعراء آورده است (خزانة الادب ج ۱ ص ۱۷۸ س ۲۶ یوهان فك ص ۵۲) در یکی از روایات چنین آمده است که سیبویه به شعر بشار استشهاد کرده است اما نه بدین جهت که قول اورا حجت میداند بلکه بدین جهت شعر بشار را آورده است که از شر زبان وی در امان باشد زیرا بشار سیبویه را تهدید به هجو نمود اگر از اشعار او استشهاد ننماید . لذا بیت زیرا را درباب ادغام آورده :

وماكل مؤت نصحه بلبيب .

این روایت به چند دلیل نادرست می نماید ، اول ، هرگز نام بشار در الکتاب نیامده است. دوم : گروهی این شعر را به ابوالاسود دوئلی نیز نسبت داده اند (خزانة الادب بغدادی ج۱ ص ۲٤ رسالة الغفران ج۲ ص ۳٦، الاقتراح ص ۲۷ بنقل از سیبویه امام النحاة ص ۱٤۸). سوم : آیا چگونه توانسته است بشار را اغفال نماید واو را از هجو بازدارد درحالیکه نام اورا در « الکتاب » نیاورده است. چهارم : روایت دیگری است که اغانی آن را نقل میکند (ج ۳ ص ۲۱۰) ودر این جریان نام « اخفش » را بجای « سیبویه » آورده است . (یوهان فك ص ۵۲).

– ۵ –

مواد اصلی « الکتاب » از چندفقره تشکیل می شود :

۱ـ عبارتهائیکه درمتون عربی روایت شده است و از برخی عبارتها که روایت نشده است ویااینکه تاکنون به مآخذ آنها دست نیافته اند .

۲ـ واژه های عربی وغیرعربی خالص ویامعرب . وبیشتر این مفردات و واژه ها درابواب صرف دیده می شود . ازجمله (باب مالحقته الزوائد من بنات الثلاثة من غير الفعل) که بروزن افعیل دراسم وصفت آید. اسم مانند : اخریط و اسلیح واکلیل وصفت مانند : اصلیت ، واحفیل واخلیج ، و در (باب اسماء

الاعجمية) گوید: واما ابراهیم واسماعیل واسحاق ویعقوب وهرمزوفیروز و قارون وفرعون واشباه هذه الاسماء فانها لم تقع فی کلامهم الامعرفة علی حدما کانت فی کلام العجم ولم تمکن فی کلامهم کماتمکن الاول ودرباب (اطرادالا-بدال فی الفارسیة) گوید: ومثل ذلك تغییرهم الحرکة التی فی «زوروآشوب» فیقولون زورآسوب وهوالتخلیط لان هذالیس من کلامهم.

۳- مسائل افتراضی، که برمشابه آنها درلغت قیاس شده است (الکتاب ج ۲ ص ۴۲، ۸۳).

۴- شواهد ازقرآن که بسیارفراوان است واشعارعرب که پاره‌ای از آن اشعاررا ظاهراً مؤلف گویندهٔ آن را نام برده ویا وجه درآن را نسبت به استادان خود داده است. مثلا در(باب مایختارفیه اعمال الفعل ...) گوید: و ذلك قولك رأیت زیدا وعمرواکلمته ... ومثل ذلك قوله تعالی: یدخل من یشاء فی رحمته ... وقوله تعالی: وعاداوثمود ... الخ آنگاه برای آن شواهد ازشعر عرب ذکرمیکنند.

۵- گرچه حمادبن سلمه (فوت ۱۶۷ ه) راازاستادان سیبویه میدانند اما اورا دردستهٔ کسانیکه زبان وعربیت را ازاو آموخته است نیاووده‌اند بلکه وی از استادان سیبویه درحدیث آمده است. باآنکه حماد ازبزرگان وفصحای عرب دربصره بوده است ودرمرگ او گفته‌اند:

یا طالب النحوألا فابکه بعد ابی عمرو وحماد

۶- درعلل وقیاسهای نحوی وبیان اسباب آن، سیبویه ازالخلیل بن احمد فراهیدی بهرهٔ فراوان برده‌است وبیشترروایات الکتاب منقول ازالخلیل می باشد. و معمولا عبارت: سألته اشاره به‌الخلیل می باشد. وتعداد مواردی که ازقول خلیل درالکتاب نقل‌شده است ۵۲۲ مورد است (سیبویه امام‌النحاة ص ۸۹) که بیشترمواد لغوی وترکیب الفاظ وعبارات ومسائل نحوی است.

۷- ویکی دیگرازمنابع الکتاب سیبویه عبدالرحمن یونس بن حبیب بصری

(۱۸۷ ﻫ) است که خوددارای شیوه خاصی درآراء وقیاسهای لغوی ونحوی منحصربفرداست. که با اقوال سایربزرگان نحوبه مخالفت برخاسته است و سیبویه درالکتاب دویست مورد ازوی نقل کرده است. (امام النحاة ص ۹۰).

۸ـ مورد دیگرکه سیبویه ازآراء اواستفاده برده وازوی درالکتاب نقل کرده‌است ابوالخطاب عبدالحمیدبن عبدالمجید معروف به‌اخفش‌است وسیبویه در۴۷ مورد ازوی جمله‌ها ومفردات رانقل کرده‌است. درجایی گوید: والحجه علی‌ان‌هذافی موضع رفع‌ان اباالخطاب حدثناانه سمع من‌العرب الموثوق بهم من ... (الکتاب ج ۱ ص ۳۶۸ـ۳۱۹ امام النحاة ص ۹۱).

۹ـ پاره‌ای ازمسائل نحوی وقرأت قرآنی در الکتاب ازعیسی‌بن عمر (۱۴۹ ﻫ) است وسیبویه ۲۲ مورد ازآراء اورا نقل میکند واین همواست که گویند خلیل درباره‌اش چنین گفت:

بطل النحو جمیعا کله　　　غیرمااحدث عیسی بن‌عمر
ذاك اکمال و هذا جامع　　　و هماللناس شمس وقمر

۱۰ـ اکثرکتب تراجم ابوزید سعیدابن‌اوس انصاری (۲۱۴ ﻫ ۲۱۵ ﻫ) رااز استادان‌سیبویه برشمرده‌اند واستنادایشان به روایتی‌است که سیرافی بالحنی شبهه‌ناك اززیدنقل کرده‌است که هرجا سیبویه گفته‌است «اخبرنی الثقه» منظورمن (زید) هستم. وقبلا دربارهٔ این سیاق عبارات که درالکتاب ـ۹ـ بارتکرارشده است نظریکی ازمستشرقین وتردید وی رادرصحت این کلام آوردیم.

۱۱ـ درموردقرآآت قرآنی ازشخصی بنام هارون نام برده شده وبعضی احتمال داده‌اندکه وی همان ابوعبدالله‌هارون بن‌موسی بصری (۱۷۰ﻫ) باشد هارون‌درعلم قرآآت استاد بوده وسیبویه ۵ مورد ازوی نقل کرده است.

۱۲ـ ابوعمروبن‌العلاء (۱۵۴ ﻫ) که سیبویه بواسطه یونس ازاودر ۴۴ مورد نقل کرده‌است ومنقول‌است که سیبویه بحث حروف رااز اواخذ کرده است (امام‌النحاة ص ۹۵).

۱۳- عبدالله بن ابواسحاق (۱۱۷ ﻫ) یکی دیگراز مآخذ الکتاب است که درچهارمورد ازاونقل شده است وتمام درنحو وشواهد نحوی است و مانند عمروبن العلاء واسطهٔ روایت یونس است.

۱۴- سیبویه درالکتاب درچهارمورد ازمردم کوفه نقل کرده است که سه مورد آن درقراآت است ویک مورد درصرف.

۱۵- ویک مورد ازمردی بنام هذیل درالکتاب نقل شده است (امام النحاة ص ۹۷).

دکتر محمد حسین اسکندری
از : دانشگاه پهلوی

سیبویه از دیدگاه علماءِ نحو

درقرن اول ونیمه نخست قرن دوم هجری مسلمانان گرفتار کشمکشهای سیاسی بودند ودرجهات علمی تنها بحفظ آیات قرآن واحادیث نبوی وتفقه دربارهٔ این مسائل می‌پرداختند وقرآن آنان رابدینکار تحریض میفرمود .

وماكان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون(۱)

مسلمانان اولیه که‌ازگروهی مردم بادیه‌نشین ویاشهرنشین تشکیل میشدند، ازنعمت دانش وحتی نعمت خواندن ونوشتن بی‌بهره بودند، چنانکه قرآن در این باب میفرماید: **هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین**(۲)

قرآن حتی پیشوای بزرگ اسلام را ازامیین خوانده است

ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینك اذا لارتاب المبطلون(۳)

۱- گروندگان همگی نرفتند ، پس چرا ازهرگروهی جمعی نرفتند تادردین دانش‌آموزند وبهنگام بازگشت قوم‌خود را بیم‌دهنده باشدکه‌آنان بترسند (سوره‌توبه‌آیه ۱۲۳)

۲- اوست خدائی که درمیان مردم امی‌پیامبری برانگیخت تاآیاتش رابرآنان فروخواند وآنان را پاك کندوکتاب‌وحکمت بآنان بیاموزد ، گرچه پیش‌ازآن درگمراهی‌آشکار بودند (سوره جمعه‌آیه۲)

۳- ای‌محمد توپیش ازاین‌کتابی نمی‌خواندی ونامه‌ای نمی‌نوشتی ، اگرچنین‌بودباطل کیشان درکارتوشك می‌کردند (سوره عنکبوت آیه۴۷)

اما اسلام ازهمان آغاز بتعلیم پیروان خود توجه فراوان کرد و آنان را بدانشجوئی وعلم اندوزی تشویق فرمود

قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون انما یتذکر اولوا الالباب(۱)

مردم را بتدبر و تفکر و تأمل در آیات خلقت امر فرمود، تا آنجا که بدنبال آیاتی که درموضوع سیر آفاق وانفس فرود آمد، پیوسته بجملاتی ازقبیل: (افلایتدبرون) (افلایتفکرون) - (افلایعقلون) - (انما یتذکر اولوا الالباب) تمسك جست.

پیغمبر اکرم اسرای جنگ بدر را فرمان داد تابرای آزادساختن خویشتن ازقید اسارت هر کدام بده نفر ازمسلمانان خواندن ونوشتن بیاموزند.

آورده‌اند که گروهی ازاصحاب بآموختن زبانهای فارسی، قبطی، رومی وحبشی پرداختند که بعنوان نمونه میتوان زیدبن ثابت رامعرفی کرد.

پس ازپایان عصر اموی که بیشتر روزگار جدال وسیاست بود عصر عباسی که با پیدایش آن روزگار طلائی مسلمانان آغاز می گردد درخشید دراین عصر ترجمه وتدوین کتب آغاز گردید.

نخست مسلمانان بترجمه کتب علمی اززبانهای یونانی، سریانی، ایرانی، رومی وهندی بعربی پرداختند ودر این کارسهم عمده ازآن ایرانیان است. پس ازدوران ترجمه، عصر تألیف وتصنیف درتاریخ اسلام میدرخشد که دراین قسمت میتوان بحق وبی هیچ تعصبی ایرانیان راقائد وپیشوا خواند، کتب تراجم احوال وطبقات پراست ازنام ایرانیانی که درراه پیشرفت علوم اسلامی بجان کوشیده‌اند.

پس ازنفوذ اسلام درمیان ملل غیرعرب ضرورت آموختن زبان عربی برای سایرملل احساس شد وفنونی چون صرف ونحو، معانی وبیان، قافیه وعروض اشتقاق، خط، انشاء، ولغت رواج کامل یافت.

۱- بگو آیا آنان که میدانند با نادانان برابرند، این سخن را درنیابند جز صاحبان خرد (سوره زمر آیه ۱۲)

درعلوم صرف ونحو دومکتب مهم بوجود آمد که این دومکتب مبتنی بر-
لهجات مختلف درزبان عربی بود .

نخست مکتب بصریون بود که قائد آن جوان فارسی شیرازی ابابشر
عمروبن عثمان بن قنبر ملقب به سیبویه بود .

وی باهوش سرشار ودرایت بی نظیر خود زبان عربی راعمیقاً درك کرد وباتدوین
قواعدصرف ونحو این زبان آنرا ازخطرات دگرگونیهاکه دراثر آمیختن اعراب
با سایر ملل داشت بوجود می آمد رهایی بخشید .

دوم مکتب کوفیون بود. پیشوای مکتب دوم ابوعلی الکسائی است که
اختلاف این دوبرسر مسأله ی زنبوریه نموداری است از اختلافات موجود بین این
دومکتب .

سیبویه روزی اعراب کلمه ای رادرمحضر (حمادبن سلمة بن دینار)غلط
گفت وپس ازاعتراض حماد تصمیم گرفت که علم نحورا بیاموزد وازاین تاریخ
ملازم خلیل بن احمد مؤسس علم عروض گردید و این خود نشان دهنده همت
والای این جوان پارسی است .

مهمترین کتابی که درعلم نحوتدوین شده وآنرا (قرآن نحو) خوانده اند
(الکتاب) سیبویه است . این کتاب بزرگ وبی همتا از آغاز تألیف موردتوجه
دانشمندان علم نحوقرار گرفت و کمتر کسی است که دراین فن صاحب نظرباشد
و (الکتاب) رانخوانده باشد . ابوالعباس مبرد صاحب کتاب (الکامل) وابو-
عمرالجرمی متوفی بسال ۲۲۵ وعلی بن عثمان الاخفش وابوالحسن علی بن عیسی
رمانی وابن السراج وابوالقاسم زمخشری وابن الحاجب وابوالعلاء وجزاینان
از «الکتاب» ستایشها کردند وگروهی بشرح وتحشیه آن پرداختند .

صاعدبن احمد اندلسی میگوید: «من کتابی کاملتر از المجسطی بطلمیوس
درعلم افلاك وکتاب ارسطودرمنطق و «الکتاب» سیبویه درنحو نمی شناسم، در
این سه کتاب چیزی ازمسائل مورد بحث فروگذارنشده .»

ابـوالعباس مبرد صاحب کتاب الکامل کـه یکی از کتب اربعه است (۱) «الکتاب» را بدریای خروشان تشبیه کرده است.

درکشورهای مغرب واندلس پیوسته کتاب سیبویه مورد عنایت بودوعلما آنرا برای تدریس وشرح وبحث وحاشیه‌نگاری برگزیده بودند.

اعتراف خداونـدان نحو وادب عـربی بمقام علمی سیبویه وبـه عظمت (الکتاب) ونیزالقابی کـه فحول علما باو وبکتابش داده‌اند، نشان دهندهٔ این حقیقت است که وی بزرگترین عالم صرف ونحوعربی است.

تنها حاجی خلیفه درکشف الظنون چهل نفررا نام می‌بردکه بـر (الکتاب) شرح وتعلیق نوشته‌اند. نامورانی چون کسائی فارسی وفراءِ وابی عثمان بکربن محمد مازنـی متوفی بسال ۲۴۸ و ابـوالحسن علی‌بن سلیمان معروف باخفش اصغر متوفـی بسال ۳۱۵ وابـوالعباس مبرد متوفی بسال ۲۸۵ وابـوبکرسراج متوفی بسال ۳۱۶ وابن‌النحاس نحوی متوفـی بسال ۳۳۸ وابـن حاجب نحوی متوفی بسال ۳۴۶وابوسعید حسن‌بن عبدالله سیرافی متوفی بسال ۳۶۸ واحمدبن ابان لغوی اندلسی متوفـی بسال ۳۸۲ وابوالحسن علی‌بـن عیسی رمانی متوفی بسال ۳۸۴ وابـی‌نصرهارون‌بن موسی متوفـی بسال ۴۰۱ وابـونصربن سلیمان شنتمری متوفی‌بسال۴۷۶وجارالله زمخشری متوفی بسال۵۳۸ وابوالفتح قاسم‌بن علی بطلمیوسی متوفی بقرن هفتم هجری وابن خروف نحوی متوفی بسال۶۹۰ وابوحیان توحیدی اندلسی متوفی بسال ۷۴۵ وابـواسحق ابـراهیم‌بن سفیان‌بن سلیمان از جمله کسانـی هستندکـه بشرح وتحشیه ومقابلـه و مباحثه «الکتاب» پـرداخته‌اند(۲).

۱ـ کتاب الکامل ازابوالعباس مبرد ـ ادب الکاتب ازابن‌قتیبه ـ کتاب‌البیان والتبیین از جاحظ وکتاب‌النوادرازابوعلی‌القالی

۲ـ برای یافتن‌شارحان (الکتاب) میتوانید به‌کشف‌الظنون حاجی‌خلیفه جلددوم‌صفحات ۱۴۲۶ - ۱۴۲۸ ونیزبغیة‌الوعاة صفحات۲۲۲ و۲۳۸ مراجعه‌کنید

در کتاب تاریخ فلسفه در اسلام می نویسد: «چنانچه کتاب (سیبویه) را برابر دیده گذاریم آن را کاری شگرف و پرمایه ومبنی بر اصول صحیح خواهیم یافت. حتی متأخران درباره آن گفتند که این کتاب زائیده کوشش و همکاری عدهٔ بسیاری از دانشمندان است، مقام آن چون مقام قانون ابن سیناست در پزشکی»(۱) چون در شرح زندگی و تاریخ ولادت و وفات و نام و کنیه و وجه تسمیه سیبویه ومعاصران و همدرسان و استادان و شاگردان وی و مناظراتش با رجال نحو و اهمیت «الکتاب» شاهکار سیبویه در علم نحو سخن فراوان رفته است و اساتید سخنور و پرمایه ادب عربی در این موضوعات داد سخن داده‌اند، بدین علت در این بابها بآنچه گذشت بسنده می کنم و به تأثیر سیبویه در نحویون و صرفیونی که در روزگاران بعد از وی در این میدان تکاوری کرده‌اند می پردازم، سخن در این موضوع هم آنقدر پهناور است که در یك نشست ایراد آن میسر نیست، چه سیبویه عالمی است که در علم نحو گفتارش حجت است و تمام نحویان مشهور بعد از او نظریاتش را درباب نحو پذیرفته‌اند حجیت سخنان سیبویه درباب قواعد زبان عربی، درست همانند قواعد منطق ارسطو است که در تمام قرون وسطی اصحاب اسکولاستیك بی چون وچرا آنرا می پذیرفتند.

آنجا که سیبویه در مسأله‌ای از مسائل نحوی خطا کرده باشد، باز هم بعلت اعتمادی که بوی داشته‌اند باشتباه او توجه نکرده و نظرش را نقل کرده‌اند.

در اهمیت سیبویه همین بس که دانشمند معروف قرن هشتم ابن هشام(۲) در کتاب نحو استدلالی خود (مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب) مکرر برای اثبات مسائل نحوی بقول وی استناد می جوید فی المثل برای اثبات کمال صدارت

۱- تاریخ فلسفه در اسلام تألیف T. J. De Boer - ترجمه عباس شوقی، چاپ دوم ص ۳۶

۲- جمال الدین ابومحمد عبداله بن یوسف بن احمد بن عبداله ابن هشام الانصاری المصری. وی در سال ۷۰۸ هجری در قاهره بدنیا آمد و در سال ۷۶۱ از دنیا رفت. در «القبة المنصوریه» در←

طلبی همزهٔ استفهام که حتی بعداز واوعاطفه هم واقع نمی‌شود بقول سیبویه و استقرائی که او در آیات قرآن کرده است متوسل می‌شود ونیز در وقوع ان (مصدریه) قبل ازفعل امر مانند (کتبت الیه بان قم) گفتارسیبویه رانقل می کند وصدها مورد دیگر که ازمحل بحث ما بیرون است .

گستردگی تأثیر سیبویه درنحویان درحدی است که میتوان دراین باب کتابها پرداخت ولذا تنگی مجال سخن مرا برآن داشت که تأثیرپذیریهای یکی از معاریف علم نحو راکه بسیبویه توجه فراوان داشته در حد این مقال بررسی کنم . وی جلال‌الدین سیوطی(۱) شارح الفیه ابن مالك(۲)است . الفیه‌ابن مالك

قاهره‌مدرس‌علم‌تفسیر بودو آنگاه‌بمدرسی‌مدرسه‌حنبلیه‌قاهره‌برگزیده‌شدتصنیفاتی‌ازوی‌بیادگار مانده‌است که‌ازهمه‌مشهورتر کتاب‌قطر الندا وبل الصدا (رساله‌کوچکی‌است‌درنحو) که‌به‌کرات چاپ‌شده‌است‌وشرح‌قطر ، این‌کتاب بارهاچاپ‌شده‌وجوجیه (Gogieyer) آنرابفرانسه‌ترجمه کرده است - الاعراب‌عن قواعدالاعراب که بفرانسه هم ترجمه‌شده است - مغنی‌اللبیب‌عن کتب‌الاعاریب ، این‌کتاب درنحواستدلالی‌است ومعانی‌حروف واحوال جمل‌درآن بتفصیل مورد بحث‌قرارگرفته‌است،درقاهره وتهران‌چندین‌مرتبه‌چاپ‌شده . به‌مجلداول‌دائرة‌المعارف الاسلامیه - شرکت‌انتشارات جهان - تهران- بوذرجمهری - ۱۹۶۶ص ۲۹۵مراجعه‌شود.

۱- ابوالفضل عبدالرحمن‌ابن ابی‌بکربن‌محمدجلال‌الدین‌الخضمری الشافعی‌درغره‌رجب سال۸٤۹هجری درقاهره پابعرصه حیات‌گذاشت ، وی درسنین‌کودکی پدررا ازدست داد . پدرش درمدرسه (الشیخونیة) بتدریس فقه‌اشتغال‌داشت . این کودك نابغه در۸٦٤به تعلم پرداخت ودرسال۸۷۲یعنی درسن۲۳سالگی منصب استادی پدررا درمدرسه «الشیخونیه» اشغال‌کرد ودرسال ۸۹۱ به‌استادی مدرسه «البیبرسیه» که اهم‌ازمدرسه‌سابق‌بودبرگزیده‌شد. درسال۹۰٦ وازاین‌منصب کناره‌گیری کرد ودرسال ۹۱۱ بدرودزندگی گفت

فلوگل (Flugel) ٥٦١کتاب بوی‌نسبت داده‌است. وی‌درجمیع معارف‌اسلامی‌تألیفاتی داردکه‌هم اکنون‌هم ما ازآن‌کتب بی‌نیازنیستیم . مهمترین‌تصانیف اوعبارتنداز :

الف - ترجمان‌القرآن فی‌تفسیرالمسند - دراین‌کتاب تمام احادیثی راکه درتفسیرقرآن بکارآیدگردآورده است

←

همچنان که ازنامش پیدااست هزاربیت است که درباب صرف ونحوزبان عربی برشته نظم کشیده شده است . پیش ازابن مالک «ابن معطی» منظومه‌ای در۱۰۲۱

ب- کتاب الدرالمنثورفی التفسیر المأثور . این کتاب مختصری است ازکتاب (ترجمان القرآن ...) که درقاهره درشش مجلد درسال ۱۳۱٤ هجری بچاپ رسیده است

ج- جامع المسانید یا جامع الجوامع ویاجامع الکبیر - احادیث نبوی را دراین کتاب گرد آورده‌است .

د- الجامع الصغیر فی الحدیث البشیر النذیر- این کتاب مختصر جامع الکبیر است .

هـ- الخصائص النبویه معروف به الخصائص الکبری که دردومجلد درحیدرآباد بسال ۱۳۱۹ ۱۳۲۰هـ بچاپ رسیده‌است .

و- شرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور- درسال ۱۳۰۹ هجری درقاهره طبع شده‌است

ز- کتاب الدرالحسان فی البعث ونعیم الجنان که چندین مرتبه بطبع رسیده‌است

ح- المزهر فی علوم اللغة - درسال ۱۳۲۳ هجری درقاهره طبع شده

ط- الاخبار المرویه فی سبب وضع العربیه دراستانبول درسال ۱۳۲۲/۱۳۲۰ درضمن کتاب «التحفة البهیه » بطبع رسیده‌است .

ی- شرح الفیه ابن مالک بنام (البهجة المرضیه) که بسال ۱۳۱۰هـ درقاهره چاپ شده‌است

یا- شرح شواهد مغنی ابن هشام

سیوطی درعلم تاریخ نیزسه کتاب مهم تألیف کرده‌است بنامهای «بدایع الزهور فی وقایع الدهور» که درتاریخ عمومی عالم است ودر۱۲۸۲ درقاهره چاپ شده و«تاریخ الخلفا» که در۱۳۰٦ دردهلی چاپ شده و«حسن المحاضرة فی اخبارمصروالقاهره» که درسال ۱۸٦۰ میلادی طبع سنگی شده‌است .

وی درتراجم احوال نیزکتاب «طبقات المفسرین» وکتاب «طبقات الحفاظ» رانگاشته‌است به‌مجلد سیزدهم دائرة المعارف الاسلامیه ماده «السیوطی» مراجعه‌شود

۲- جمال الدین ابوعبدالله محمدبن عبدالله بن مالک مشهور با بن مالک درسال ٦۰۰ هجری در اندلس بدنیاآمد علوم مقدماتی را درمسقط الرأس خودآموخت وسپس ازآنجا بمشرق کوچ کرد ونزد اساتیدی مانند ابن الحاجب ، ابن یعیش، ابی علی الشلوبین علم نحو رافراگرفت وحدیث رانیزدرمشرق آموخت. فرزندش بدرالدین ازشاگردان برجسته اوست که بسیاری ازکتب نحوی پدررا شرح کرده‌است. ابن مالک کتب متعددی درنحو وادب پرداخته است که ذیلا بچند کتاب او اشاره می کنیم.

←

بیت درنحو سروده است که بالفیه «ابن معطی»(۱) مشهور است و ابن مالك در

الف ـ کتاب تسهیل الفوائد وتکمیل المقاصد ـ کتاب مختصری است درنحو که در ایجازبحد غموض رسیده‌است.

ب ـ الکافیة الشافیه ـ درحدود ۳۰۰۰ بیت درعلم نحواست.

ج ـ کتاب «الخلاصة الالفیه» که بطوراختصاربآن «الفیه» می گویند ـ این کتاب هزار بیت ومختصرکتاب «الکافیه» است. شرح فرانسوی الفیه بعنوان

Alfiyya ou La Quintessence De Lagr. Ar.

درپاریس منتشرشده است

د ـ کتاب المفتاح فی ابنیة الافعال ـ منظومه‌ای است در ۱۱٤ بیت درعلم صرف که آنرا جوجویه (Goguyer) بفرانسه ترجمه‌کرده است

هـ ـ عمدة الحافظوعدة اللافظ ـ رساله کوچکی است دراعراب

و ـ تحفةالمودودفی المقصور والممدود ـ منظومه‌ای‌است در۱٦۲ بیت درکلمات‌مختوم بالف‌مقصوره ویاممدوده ، این‌رساله درسال ۱۳۲۹هـ درقاهره طبع‌شده‌است

ز ـ کتاب الاعلام فی مثلث الکلام ـ این کتاب درسال ۱۳۲۹هـ درقاهره چاپ شده است

ح ـ شرح کتاب«عمدة الحافظ ... »

ط ـ کتاب العروض

ی ـ رسائلی کوچك مانند «سبك‌المنظوم وفك‌المختوم » درنحوو « ایجازالتعریف فی‌علم التصریف » و«کتاب الالفاظ‌المختلفه » درمترادفات‌و«الاعتدادفی الفرق بین‌الزای والضاد» که‌منظومه کوتاهی است درباب کلمات مختوم به ضاد وزاء یاظاءوضاء ونیزیك‌منظومه‌چهل ونه‌بیتی دربیان افعال‌ثلاثی معتل‌الـوا ومعتل‌الیاء وکتاب « شواهد التوضیح والتصحیح لمشکلات الجامع الصحیح» که‌شرحی‌است بر۹۹حدیث ازصحیح‌بخاری وچندین‌رساله‌کوچك دیگردرمباحث لغوی ونحوی

ابن‌مالك درشعبان۶۷۲دردمشق وفات یافت

به‌مجلد اول‌دائرة‌المعارف‌الاسلامیه‌ـشرکت انتشارات‌جهان‌ـص ۲۷۲تا ۲۷٤مراجعه‌شود

۱ـ زین‌الدین ابوالحسن یحیی‌بن معطی‌بن عبدالنورـ درسال ٥٦٤ هجری بدنیا آمدودر ۳۰ ذی‌القعده سال ٦۲۸ درقاهـره درگذشت ـ بـه دائـرة‌المعارف الاسلامیه مجلد اول مراجعه شود.

مقدمهٔ منظومه خویش بدان اشاره‌ای دارد:

وتقتضی رضی بغیر سخط	فـائقة الفیة ابـن معط
وهـو بسبـق حـائز تفضیلا	مستـوجب ثنائـی الجمیلا
والله یقضی بهبـات وافـرة	لی وله فی درجات الاخرة(۱)

برالفیه ابن مالك بعلت اهمیتی کـه داشته‌است شروح متعددی نگاشته‌اند که ازآنجمله میتوان شروح زیررا نام برد:

۱- ابن هشام که پیش‌از این ازاو وکتابهایش سخن گفتیم شرحی مستوفی برالفیه ابن مالك نگاشته‌است. ابن هشام همان کسی است که ابن خلدون اورا نحوی‌تراز سیبویه دانسته ودربارهٔ او گفته است «انحی من سیبویه»(۲).

۲- شرح محمد بدرالدین‌بن محمدبـن عبدالله‌بن مالك متوفی بسال ۶۸۶ معروف بابن‌الناظم.

۳- شرح بدرالدین‌بن قاسم‌بن عبدالله‌بن عمرمتوفی بسال۸۴۹.

۴- شرح عبدالرحمن‌بن علی‌بن صالح متوفی بسال ۸۰۱.

۵- شرح ابوعبدالله محمد شمس‌الدین‌بن احمدبن علی‌بن جابر.

۶- شرح ابوالحسن علی نورالدین‌بن محمد متوفی بسال۹۰۰.

۷- شرح الحافظ عبدالـرحمن جلال‌الدین بن ابـی‌بکرالسیوطی متوفی بسال ۹۱۱.

۸- شرح محمدبن قاسم ازدانشمندان قرن نهم هجری.

۹- شرح ابوالخیرمحمدشمس‌الدین بن‌محمدمعروف بابن‌الجزری متوفی بسال ۸۳۳.

۱۰- شرح قاضی‌القضاة عبدالله بهاءالدین‌بـن عبدالله‌بـن عبدالرحمن بـن عبدالله‌بـن عقیل القرشی الهاشمی‌العقیلی کـه بـه عقیل ابی طالب نسبت دارد و

۱- به‌کتاب «البهجة المرضیه» شرح الفیه ابن مالك مشهوربسیوطی مراجعه شود.

۲- بمقدمه ابن‌خلدون مراجعه شود.

همدانی الاصل است ، وی متولد سال ۶۹۸ ومتوفای سال ۷۶۹ است (۱).

آنچه گفتیم برای اثبات اهمیت الفیه ابن مالك وشرح جلال الدین سیوطی بر آن کافی است. غرض از بسط مقال دراین زمینه این است که ثابت کنیم که نظریات سیبویه درعلم نحوو لغت عرب آنچنان عمیق ومستند باستقراءِ کامل است که تمام صاحب نظران ومحققان این فن آنها را پذیرفته اند وحتی گاهی بی چون و چرا بدانها تمسك جسته اند.

درباب اعراب وبنای کلمه (ای) سیبویه اشتباهی فاحش کرده است. اما بااین حال ابن مالك بعلت سندیت سخن وی این اشتباه رانقل کرده ومی گوید:

«ای کما واعربت مالم تضف ‌ ‌ ‌ ‌ وصدر وصلها ضمیر انحذف»(۲)

بنا بگفته ابن مالك (ای) دارای چهارحالت است:

۱ـ مضاف الیه وصدرصله (ای) هردوذکرشده باشد

۲ـ مضاف الیه وصدرصله (ای) هردوحذف شده باشد

۳ـ مضاف الیه حذف وصدرصله ذکرشده باشد

که دراین سه حالت (ای) معرب است وتنها درحالت چهارم یعنی وقتی که مضاف الیه ذکر وصدر صله حذف شده است (ای) مبنی است (۳). علت بنای اسم درحالت چهارم نیاز آن است بصدرصله (شباهت افتقاری بحرف) درصورتیکه این علت درحالت دوم (یعنی وقتی که مضاف الیه وصدرصله حذف شده است) خیلی قوی تر وجود دارد وبنابراین دراین حالت هم باید (ای) مبنی باشد اما می بینیم که ابن مالك تبعاً لسیبویه بدین خطای آشکار توجه نکرده است. بهمین علت است که سیبویه را (امام النحاة) و«الکتاب» را (قرآن النحو) خوانده اند.

۱ـ برای اطلاع بیشتر از شارحان الفیه ابن مالك میتوانید به مقدمه شرح ابن عقیل ص ۵ تا ۹ ـ مجلد اول چاپ چهاردهم (۱۳۸۴) مراجعه کنید.

۲ـ به کتاب سیوطی باب (چهارم ازمعارف موصول) مراجعه شود.

۳ـ به کتاب سیوطی باب معرب ومبنی مراجعه شود.

اکنون بهتراست مواردی راکه شارح الفیه (جلال الدین سیوطی) بنام سیبویه تصریح کرده است وما آن موارد رااستقراء کرده ایم دراین مقال ذکر کنیم. شایسته است که درتمام موارد علت برتری گفتار سیبویه را بر سایر نحویان یاد کنیم، اما این مقال گنجایش آنرا ندارد، لذاتنها بذکر آن موارد اکتفا ودقت دراثبات صحت وسقم نظریات سیبویه را بخوانندگان برگزارمی کنیم

پس ازتصفح دقیق درکتاب (بهجةالمرضیه معروف بسیوطی) ۵۲ مورد استخراج شدکه شارح الفیه نام سیبویه رابرزبان رانده است که فقط ٤ موردآن کلمه (سیبویه) بعنوان مثال مورد توجه بوده است ودر ٤۸ موضع دیگراقوال و نظریات وی را دربابهای مختلف نحو نقل کرده است

ابن مالك کلام رابدینگونه تعریف می کند

«کلا منالفظ مفید کاستقم واسم وفعل ثم حرف الکلم»

شارح درذیل این بیت می گوید: «**واستثنی منه فی شرح التسهیل نقلاعن سیبویه وغیره بمفید مالایجهله احد نحو النارحاره فلیس بکلام** ». بنابراین هرسخنی که معلومی تازه بشنونده القاء نکند ازنظر سیبویه کلام نیست

درباب نکره ومعرفه، پس ازبرشمردن وشرح انواع معارف (علم، اسماء اشاره، موصولات، مضاف بمعارف، ذو اللام وضمائر) می نویسد: «**و زاد فی شرح الکافیه المنادی المقصود کیارجل واختارفی التسهیل ان تعریفه بالاشارة الیه والمواجهة ونقله فی شرحه عن نص سیبویه**».

درباب ضمائرمی نویسد: «**الضمیر ایاو اللواحق له عندسیبویه حروف تبین الحال وعندالمصنف اسماء مضاف الیها.** » که محل اختلاف قسمت دوم ازضمائر منفصل منصوب است که ازنظر سیبویه حروف وبنظرمصنف اسماءهستند. باید دانست که راجع باسم وحرف بودن هریك از اجزاء این نوع ضمائرویا مجموع دوجزء آنها هفت قول وجود دارد(۱)

۱- بحاشیه ابوطالب برشرح الفیه درکتاب (البهجةالمرضیه)مراجعه شود.

هر گاه دو ضمیر بدنبال یك فعل قرار گیرد، میتوان ضمیر دوم را متصل ویا منفصل آورد ودراین سخن هیچ اختلافی میان نحویان وجود ندارد، امادراتصال و انفصال ضمائری که خبر (کان) وخواهرانش واقع میشود وهمچنین ضمیر دوم (خلتنیه) وامثال آن اختلاف است که ابن مالك اتصال وسیبویه انفصال رابرگزیده است.

وصل اوافصل هاء سلنیه وما　　اشبهه فی کنته الخلف انتما
کذاك خلتنیه واتصالا　　اختار غیری اختار الانفصالا

شارح در توضیح (غیری) می گوید: **ای سیبویه ولم یصرح به تأدبأ اختار الانفصالا لکونه فی الصورتین خبراًفی الاصل.**

درباب حرف تعریف بودن (ال) ویالام به تنهائی نیز بین نحویان اختلاف نظروجود دارد. گروهی بر آنند که (ال) حرف تعریف است وگروهی دیگر (لام) راحرف تعریف می دانند. خلیل الف ولام راحرف تعریف میداند وهمچنین ابن-مالك در (شرح تسهیل) و(الکافیه) این قول را مرجح دانسته است. بنابراین همزه قطع است وسیبویه (لام) رابتنهائی حرف تعریف میداند ومعتقد است که همزه بعلت عدم امکان ابتداء بساکن آمده است. این سخن به تفصیل در (شرح جلال الدین) برالفیه ابن مالك بیان شده است.

درتقدیم احکام مبتداء برفاعل شارح الفیه می گوید: «ابن مالك احکام مبتداء را بمنظور متابعت ازسیبویه براحکام فاعل مقدم داشته است وگروهی ازنحویان احکام فاعل را براحکام مبتداء مقدم داشته اند، زیرادراینکه اصل مرفوعات فاعل ویا مبتداء است بین نحویان اختلاف نظروجوددارد». وسپس به بیان علل اصالت فاعل ویا اصالت مبتداء می پردازد که دراین مورد بدنیست عین سخن شارح را نقل کنیم: «قدم احکام المبتداء علی الفاعل تبعاًلسیبویه و بعضهم یقدم الفاعل وذلك مبنی علی القولین ان اصل المرفوعات هل هوالمبتداء اوالفاعل، وجه الاول ان المبتداء مبدوبه فی الکلام وانه لایزول عن کونه مبتدأ وان تأخر والفاعل یزول فاعلیته اذاتقدم وانه عامل ومعمول والفاعل لیس غیره ووجه الثانی ان عامله لفظی وهواقوی من عامل المبتداء المعنوی وانه انما رفع للفرق بنیه وبین المفعول ولیس

المبتداء كذالك . »

درباب عامل رفع مبتداء وخبر اظهار نظرها شده است ، کوفیون بر آنند که هریك ازمبتداء وخبر دردیگری تأثیر میگذارد و آنرا مرفوع میسازد وجمعی نفس ابتداء راعامل رفع مبتداء وخبر دانسته اند ـ ولی ابن مالك به پیروی از سیبویه عامل رفع خبر را مبتداء دانسته است.

« کذالك رفع خبر بالمبتداء وهو الصحيح الذى نص عليه سيبويه لانه طالب له »

چون بیان تفصیلی تمام مواردی که در کتاب سیوطی بقول سیبویه استناد شده است موجب تطویل سخن می گردد ، ازاینروتنها بذکر آن موارد بدون شرح وبسط اکتفا می کنیم وخواننده رابرای دریافت بیشتر بدین کتاب پرمایه ارجاع میدهم .

درباب ششم ازنواسخ (لاءنفی جنس) درصورتیکه (لا) باهمزه استفهام ، همزه توبیخ وهمزه تقریر آمده باشد قول سیبویه رانقل میکند .

درفصل مربوط به بیان افعال سه مفعولی (اعلم واری) واحکام آنها شارح بقول سیبویه استناد جسته است ودرهمین باب ابن مالك افعال (نبأواخبر وانبأ و حدث وخبر) راجزء افعال سه مفعولی ذکر کرده و شارح استدلال استقرائی سیبویه راآورده است « الحقه به سیبویه و استشهد بقوله :

نبئت (بصيغة مجهول) زرعة والسفاهة كاسمها　　يهدى الى غرائب الاشعار »(۱)

واینگونه استدلال دقت نظر سیبویه رادراستشهاد بسخنان فصیح واستقراء موارد روشن میسازد . ومیدانیم که درباب مسائل زبان بهترین روش روش استقرائی است.

دربحث آوردن فعل مؤنث برای فاعل حقیقی ظاهر که بین فعل و فاعل فاصله ای نباشد ازقول سیبویه حذف علامت تأنیث را روا دانسته است.

۱ـ این سخن نابغه است درهجو زرعة بی عمرو بن خویلد. چون نبئت بصیغه مجهول است پس (ت) مفعول اول واقع شده و کلمه زرعة مفعول دوم وجمله (يهدى الى غرائب الاشعار) بجای مفعول سوم است وجمله (والسفاهة كاسمها) جمله معترضه است.

ظرف ومصدر وجار ومجرور میتوانند نائب فاعل واقع شوند ولی این درصورتیست که مفعول‌به درجمله نباشد واین مذهب سیبویه است (۱) جز نائب فاعل بقیه متعلقات فعل وشبه فعل منصوب خواهد بود ، ودراین مورد نیز بقول سیبویه استناد جسته است (۲)

درافعال متعدی ولازم وتعدیه بحرف جر ونیز حذف حرف جر وبقاء نصب درمفعول ومحل اعراب جملات مصدر به ان (بسکون نون) وان (بانون مشدده) درصورت حذف حرف جر قول سیبویه را آورده است (۳)

نصب مفعول معه بنا بگفتهٔ ابن مالک بفعلی است که پیش از واو معیت آمده است نه بواو

بما من الفعل و شبهه سبق ذا النصب لا بالواو فی القول الاحق

واین قول شایسته را شارح از نص سیبویه دانسته است

درباب استثناء به کلمات سوی (بکسر سین مقصوراً) وسوی (بضم سین مقصورا) وسواء (بفتح سین ممدوداً) که ابن مالک اعراب مستثنی بالا را برای کلمات فوق قائل شده وآنرا صحیح ترین اقوال دانسته شارح درمقابل قول اصح عقیده سیبویه را مبنی برظرف بودن همیشگی این کلمات آورده است ، گرچه خود آنرا بدلیل استقراء مردود دانسته وقول ناظم را مرجح شمرده (۴) ودرهمین باب و

۱- وقابل من ظرف اومن مصدر او حرف جر بنیابة حری
ولاینوب بعض هذی ان وجد فی اللفظ مفعول به و قد یرد

بشرح ابیات فوق مراجعه شود.

۲- وما سوی النائب مما علقا بالرافع النصب له محققا

به آخرباب نایب فاعل مراجعه شود.

۳- بآخرباب تعدی ولزوم فعل مراجعه شود.

٤- و بسوی سوی سواء اجعلا علی الاصح ما بغیر جعلا

من استثناء واعراب بما نسب لمستثنی بالا ومقابل الاصح قول سیبویه انها لاتستعمل الا ظرفا ولاتخرج عنه الافی الضرورة وردها المنصف بورودها مجرورة بمن فی قوله ص ... بفصل مستثنی بالا وغیروسوی ... کتاب سیوطی مراجعه شود .

بیان چگونگی مستثنی به (حاشا) عقیده سیبویه را مبنی بر حرف بودن کلمه فوق آورده است(۱)

ونیز از قول سیبویه آورده است که (لولا) درصورتیکه قبل از ضمیر درآید از حروف جاره است(۲)

عامل جر مضاف الیه را ابن مالک حرف مقدم و سیبویه مضاف دانسته است(۳)

کلمه لبیك راكه الزاماً بضمیر (جز ضمیر غائب) اضافه میشود سیبویه مبنی دانسته واین عقیده را شارح الفیه درباب اضافه تذکرداده ، باتوجه به بیان عقیده یونس که کلمه فوق را مفرد فرض کرده وردآن نتیجتاً باثبات وتأیید قول سیبویه منجر میشود(۴)

جمیع اسماء زمان مستقبل که شبیه به (اذا) باشد بجمله فعلیه اضافه میشود واین عقیده را ازسیبویه نقل کرده است (۵)

مع (بسکون عین) لغتی است ازمع (بفتح عین) امابعقیده سیبویه مع (بسکون عین) تنها درحال ضرورت آمده است(۶)

برای یافتن دیگر مواردی که ابن مالك ویاجلال الدین سیوطی درالفیه و کتاب بهجة المرضیه بقول سیبویه استناد کرده اند میتوانید به صفحات ۱۴۰ (باب اعمال اسم الفاعل) (۷)، ۱۵۰ (باب نعم وبئس...) (۸) ۱۵۱ (همان باب) (۹) ۱۵۵ (باب

۱- وكخلا حاشا ولاتصحب ما　　　و قيل حاش و حشا فاحفظهما
وعند سیبویه انها لاتكون الاحرف جر

۲- به باب حروف جر کتاب بهجة المرضیه مراجعه شود .

۳- باول باب اضافه ،کتاب بهجة المرضیه مراجعه شود .

٤- وبعض مايضاف حتما امتنع　　　ايلائه اسما ظاهرا حيث وقع
بشرح بیت فوق وابیات بعدازآن مراجعه شود .

۵ و ٦ - بدنباله باب اضافه مراجعه شود .

۷- واجرر اوانصب تابع الذی انخفض باضافة اسم الفاعل الیه... وبفعل مقدر عند سیبویه .

۸- وجمع تمييز وفاعل ظهر　　　فيه خلاف عنهم قد اشتهر
(بشرح بیت مراجعه شود) .

۹- وما مميز وقيل فاعل　　　في نحو نعم ما يقول الفاضل
وقیل ای قال سیبویه وابن خروف هی فاعل .

افعل التفضیل)(۱)، ۱۵۹ (باب توکید) (۲)، ۱۶۳ (باب عطف نسق) (۳)
۱۶۷ (باب عطف نسق) (۴) ۱۶۸ (پایان باب عطف نسق) (۵)، ۱۷۵ (فصل احکام
توابع منادی) (۶)، ۱۷۹ (فصل ترخیم) (۷)، ۱۹۰ (باب مالاینصرف) (۸)، ۱۹۱
(باب مالاینصرف) «دراین صفحه دردومورد قول سیبویه نقل شده است»
۱۹۲ (باب لاینصرف) (۹)، ۱۹۲ (پایان باب لاینصرف) (۱۰)، ۲۰۱ (فصل

۱- ورفعه الظاهر نزرومتی ... ومنه حکایة سیبویه مررت برجل افضل منه ابوه .

۲- وکلا اذکر فی الشمول وکلا کلتا جمیعاً بالضمیر موصلا

... ونبه سیبویه علی انها بمنزلة کل معنی، واستعمالا .

۳- فالعطف مطلقا بواوثم فا حتی ام او کفیك صدق ووفا

واتبعت لفظا فحسب بل عند سیبویه .

۴- وان علی ضمیررفع متصل عطفت فافصل بالضمیر المنفصل
اوفاصل ماوبلافصل یرد فی النظم ناشیا وضعفه اعتقد ...

وحکی سیبویه مررت برجل سواء والعدم .

۵- ولیس عندی لازما اذقداتی فی النظم والنثر الصحیح مثبتا...

وانشأ سیبویه فمابك والایام من عجب .

۶- فی نحوسعد سعدالاوس ینتصب ثان وضم وافتح اولا نصب

اما الضم فلانه مفرد و معرفة واما النصب فلانه مضاف الی مابعدالثانی وهوتأکید عند سیبویه .

۷- والعجزاحذف من مرکب وقل ترخیم جملة وذاعمرو نقل

وذاعمرو وهو سیبویه نقل عن العرب .

۸- والعلم امنع صرفه ان عدلا کفعل التوکید اوکثعلا

کما قال المصنف فی شرح الکافیه .... ولیست هذه واحدة منهما قال وهو ظاهر نص سیبویه .

۹- وما یکون منه منقوصا ففی اعرابه نحو جواریقتفی

وکذا ان کان علما کقاض لامرته عند سیبویه .

۱۰- ولاضطرار و تناسب صرف ذوالمنع والمصروف لاینصرف

کذلك عندالکوفیین والاخفش وان اباه سیبویه .

فی لو) [1]، ۲۰۶ (باب اسماء العدد) [2]، ۲۲۵ (باب التصغیر) [3]، ۲۲۸ (ایضاً باب التصغیر) [4]، ۲۳٤ (باب النسبه) [5]، ۲٤۳ (باب التصریف) [6]، ۲٤۷ (فصل فی زیاده همزة الوصل) [7]، ۲۵۷ (الادغام) [8]

آنچه گفتیم تاحدی نمایانگر این نکته است که تاچه اندازه نظریات سیبویه درباب صرف و نحو زبان عرب مورد عنایت متخصصان فن بوده وچرا کتاب اورا (قرآن النحو) نامیده وخودش را (امام النحاة) دانسته اند

۱- وهی فی الاختصاص بالفعل کان   لکن لـو ان بهاقـد یقترن

نحو لو ان زیدا قائم وموضع ان ح رفع مبتدء عند سیبویه .

۲- و ان اضیف عدد مرکب   یبقی البناء و عجزقد یعرب

فی لغة ردیة کمال قابل سیبویه .

۳ - باب التصغیر ، عبر به سیبویه وبالتحقیر وهوتفنن .

٤- حکی سیبویه فی تصغیر ابراهیم و اسمعیل بریها (بضم با و فتح راء و سکون یاء) وسمعیا (بضم سین وفتح میم وسکون یاء) بحذف الهمزه منهما والالف والیاء وحذف میم ابراهیم ولام اسماعیل .

۵- وبـاخ اختا وبابـن بنتـا   الحق ویـونس ابـی حذف التاء

فقل فیها بعد حذف تائها بنوی کما تقول ذلك فی ابن بعد حذف همزته هذا مذهب سیبویه

وان یکن کشیة ماالفا عدم   فجبره و فتح عینه التـزم

عند سیبویه فیقال فیه وشوی .

٦- وا فتح وضم واکسر الثانی من فعل ثلاثی مع فتح اوله نحو ضرب بفتح راء و ظرف (بضم راء) وعلم (بکسر لام) وهذه فقط ابنیة الاصلیة کما ذکر سیبویه .

۷- همزال المعرفه کذا ای وصل وهذا اختیار لمذهب سیبویه .

۸- وان الادغام بالتشدید کما عبر سیبویه عبارة البصریین .

بها ۳۰۰ ریال